میکروفیلم تهیه شد

نفیس

مجلد بین ۱۴ شهر ۳۲۱۲۳

۵ به مجموعه فرهنگ
۱,۳

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب شرح صحیفه کامله — فارسی یزد

مصنف / مؤلف شارح معلوم نشد ظ بدیع الزمان هرندی قهپائی شیخ الاسلام

خطی / چاپی نسخ ۱۴ سطری مورخ ۱۰۴۹ اصفهان ۶ ربیع ۱۲۶۷

سال طبع یا تحریر ۱۰۵۰ عدد اوراق ۳۷۸

جزء کتب ادعیه شماره ۲۱۲۳

شماره عمومی ۳۰۲۰ شماره قبض

واقف فاطمه خانم تاریخ وقف ۱۱۲۸

طول ۲۳ عرض ۱۳ سانتیمتر قفسه

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

شناسنامه آسیب شناسی

نسخه شناسی	عنوان	شرح صحیفه سجادیه		
	درجه نفاست	نفیس		خطی ☑ / چاپ سنگی ○
	تعداد اوراق	۳۷۸	اندازه	۲۴×۱۴
	قطع	وزیری	شماره اموالی	۴۲۰
آسیب شناسی و اقدامات مرمتی	درصد تخریب اوراق	۱۰ ○ ۲۰ ○ ۵۰ ○ ۸۰ ○	از هم پاشیدگی عطف	دارد ○ / ندارد ☑
	نیاز به جعبه	دارد ○ / ندارد ☑	نوع آفت ○	شیمیایی ○ / زیستی ○ / فیزیکی ○
	نیاز به جلد سازی	دارد ○ / ندارد ☑	نیاز به مرمت جلد	دارد ○ / ندارد ☑
	نیاز به مرمت اوراق	دارد ○ / ندارد ☑	نیاز به دوخت عطف	دارد ○ / ندارد ☑
	نیاز به لکه گیری	دارد ○ / ندارد ☑	نیاز به گردگیری	دارد ○ / ندارد ☑
	نیاز به آفت زدایی	دارد ○ / ندارد ☑	نیاز به اسیدزدایی	دارد ○ / ندارد ☑

بررسی کنندگان: ۱. رحمت سپهر ۲. مرادی ۳.

تاریخ بررسی: ۸۹/۷/۲۶

اقدامات انجام شده:

تاریخ اقدام:

میکروفیلم تهیه شد

نفیس

[illegible]

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب شرح صحیفه کامله — فارسی

مصنف / مؤلف شارح معلوم نشد خط بدیع الزمان بن [illegible] شیخ [illegible] یزد

خطی / چاپی نسخ ۱۴ سطری ترقیم ۱۰۴۹ [illegible] ۶/۶/۱۳۶۷

سال طبع یا تحریر ۱۰۵۰ عدد اوراق ۳۷۸

جزء کتب ادعیه شماره ۱۱۳

شماره عمومی ۳۰۲۰ شماره قبض

واقف فاطمه خانم تاریخ وقف ۱۱۲۸

طول ۲۳ عرض ۱۳ سانتیمتر قفسه

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

شرح فارسی صحیفهٔ کامله

۱۲۶

۱۱۳

۱۰۳۷۸

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

بازبین شده
خ ۱۳۵۳

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازرسی شد

کتابخانه آستان قدس

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الاولِ ستایش مر خدایرا که پیش از همه چیز است

بلا اوّلٍ بکسر و تنوین و در نسخه ابن ادریس بفتح بلا

تنوین و ضابطه اینست که اگر اول افعل التفضیل باشد

غیر منصرفست و جاری است بر موصوف مذکور یا مقدر

و من تفضیلی مقدر است و اگر اول افعل صفه مشبهه باشد

و جاری بر موصوف باشد نیز غیر منصرفست مثل لجحفت

فی عامٍ اوّلَ و اگر سلخ کنی از وصفیة و ظرف سازی مبنی

بر ضم شود همچو سایر ظروف مقطوعه از اضافه مثل ان

اتیتنی اوّلُ فلک کذا و اگر بمعنی ابتدا باشد منصرفست

مثل لیس له اوّلٌ و لا اخرٌ برفع و تنوین و اعتبار وصفیه

کتابخانه آستان قدس

اصلیه در منع صرف کافی است که نقل کنند از وصفیه

باسمیه و ما نحن فیه مشترکست میان وصفیه و غیرها

و منقول نیست کان قبله بی آنکه پیش از و چیزی

باشد این تاکید کلام سابق است و اگر مراد باول که

مذکور است اولا تقدم بر همه چیز نباشد بلکه مراد

اولیه نسبیه باشد چنانچه هر علتی اولیة دارد

نسبه بمعلول خود پس تواند بود که تاسیس باشد و بر این

قیاس است حل و الاخر بلا اخرٍ یکون بعده پس او باقیست

و هم فانی الذی قصرت بضم صاد عن رؤیته

ابصار الناظرین آنکه کوتاه است از دیدن او چشمهای

بینندگان بمقتضای کریمه لا تدرکه الابصار و

عجزت عن نعته اوهام الواصفین و عاجز است از بیان

اوصاف جمال و جلال او وهمهای بیان کنندگان اوصاف

و این تلمیح است بآنکه ادراک او را راه نیست و آنچه گویند

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
پذیرش شد

شبیه بویم است و ویم نیز عاجز ابتدع بقدرته الخلق ابتدع
مقدیت بمعنی انشا و ایجاد چیزی بر وفق آنچه سابقا
مثل آن موجود بوده و ماده آن شود ابداع نباشد یعنی
احداث عالم کرد ابتداء بی ماده و بی مثل سابق ابتداعا
احداث کردنی که مقتضای علم کامل او بود و اخترعهم
بمعنی ابتدع است نیز تاکید کلام سابق باشد علی مشیته
اختراعا یعنی احداث کرد بی مثل و ماده عالم را بر وفق
خواهش خود اختراع کردنی چنانچه بایست ثم سلک
بهم طریق ارادته پس داشت مخلوقات را بهر روشی
که مراد الهی بود در حیوة و معیشت و بعثهم فی سبیل
محبته و فرستاد آنها را براه محبت خود یعنی مهربان
نمود لا یملکون تاخیر ما قدمهم الیه در حالی که مالک
و قادر نبودند بر تاخیر آنچه با ایشان پیش داده از نعیم
و عمران و لا یستطیعون تقدما الی ما اخرهم عنه

ونمیتوانستند

ونمیتوانستند مقدم ساخت چیزی را که حق تعالی آن را موخر
ساخته یعنی هر چیزی را بمقتضاء اراده خود وقتی معین کرده
مخلوقات را بر تبدیل آن قدرت نیست وجعل لکل زوج
و کرداند برای هر جفتی و این بحسب عادت است چه معیشت
عالم بتزویج است و محتمل که مراد بزوج صنف باشد
که ابن اثیر گفته الاصل فی الزوج الصنف والنوع لکل
شیء و در بعضی نسخ روح بمهمله است یعنی هر ذی حیوة
قوتا معلوما مقسوما من رزقه و مقرر ساخت برای
هر کس آنچه بآن زندگی نماید که در علم ازلی اوست و قسمت
آن معین شده در لوح محفوظ از رزق او و لا ینقص
سعدی آمده من زاده ناقص رزق هر کرا حق تعالی
زیاده مقدر ساخته هیچکس نتواند کم کرد و لا یزید این هم
سعدی آمده من نقص منهم زائد و رزق هر کرا کم
تقدیر کرده نتواند کسی زیاده کرد ثم ضرب له فی الحیوة

أَجَلاً مَوْقُوتاً یعنی مقرر ساخت برای مردن هر روح یا
هر ذی حیوة وقتی معین وَنَصَبَ لَهُ أَمَداً مَحْدُوداً و
تعیین کرد برای او مدت حیاتی که نهایتی دارد واین بمنزله
عطف تفسیری فقره سابقه است یَتَخَطَّى إِلَيْهِ بِأَيَّامِ
عُمُرِهِ اینچنین اجلی که گام نهاده نهاده بان رسد بروزهای
عمرش گویا هر روزی بمنزله خطو است وَيَرْهَقُهُ وَ
میرسد بر وی بان اجل والرهق العجلة بِأَعْوَامِ دَهْرِهِ
بوسیله سالهای مدت حیوة خود گویا هر سالی منزلیست
که قطع میکنند چه گفته اند لِدُوا لِلْمَوْتِ وَابْنُوا لِلْخَرَابِ
یعنی بزائید از برای مردن وبنا کنید از برای خراب شدن
حَتَّى إِذَا بَلَغَ تا چون برسد أَقْصَى نِهَايَةِ أَثَرِهِ بقیه
عمرش وبعضی گفته اند اثر بمعنی اجل است ای غایة الاجل
المضروب قَبَضَهُ حق تعالی بقبضه قدرت خود درآرد
وقبض روح او کند إِلَى مَا نَدَبَهُ إِلَيْهِ وبرساند او را بآنچه

خوانده است

٤

خوانده است او را بسوی آن مِنْ مَوْفُورِ ثَوَابِهِ از ثواب
بسیاری که برای او مقدر ساخته بطریق اجر وتفضل
أَوْ مَحْذُورِ عِقَابِهِ یا از عذابی که از و باید ترسید
اعاذنا الله منه لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا
تا آنکه جزا دهد بکسانی که بد کرده اند بمثل آنچه کرده اند
وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى وجزا دهد نکو
کارانرا به نیکی وادخال جنة ورضای خود رزقنا الله
ذلك بفضله عَدْلاً مِنْهُ واین هر دو از روی عدالت
الهیست وحسنی بتفضل نیز هست تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ
پاکست نامهایش وَتَظَاهَرَتْ آلَاؤُهُ وبسیار است نعمتهای
او گویا یکی اعانة دیگری میکند لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ نمیرسد
کسی را که بپرسد از وجه آنچه کند وَهُمْ يُسْأَلُونَ واز
بندگان پرسیده شود که چرا کردید وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وسپاس
مر خدا را که لَوْ حَبَسَ عَنْ عِبَادِهِ اگر منع میکرد از بندگان خود

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

معرفة حمده دانستن سپاس خود را علی ما ابلاهم من
مننه المتتابعة بر آنچه احسان کرده از نعم پی در پی
خود واسبغ علیهم وتمام کرده بر بندگان خود من
نعمه المتظاهرة از نعمتهای الهیه که بسیاره تصرفوا
فی مننه فلم یحمدوه هر آینه تنعم بنعمتها میکردند
پس سپاس آن نعم بجا نمی آوردند وتوسعوا فی رزقه فلم
یشکروا وصرف رزق او بتوسعه وافراط میکردند
پس شکران نمیکردند پس حمد وشکر نعم الهی نیز بالهام
وتعلیم است جلت آلاؤه ولو کانوا کذلک واگر
چنین بودندی که شکر نعم نکنند لخرجوا من حدود
الانسانیة الی حد البهیمیة هر آینه از مرتبه آدمیت
بر آمده داخل مرتبه حیوانات عجم میشدند وکانوا کما وصف فی
محکم کتابه و می بودند چنانچه در آیات محکمه قرآن
مجید که منسوخ نشده اند فرموده که ان هم الا کالانعام

نیستند

نیستند ایشان مگر همچو چارپایان بل هم اضل سبیلا
بلکه ایشان گمراه ترند از انعام چه انها ذی عقل اند
بخلاف چارپایان والحمد لله علی ما عرفنا من نفسه
وسپاس خدای را بر آنچه دانانیده مارا از ذات اقدس خود
والهمنا من شکره وبر آنچه در دل ما انداخته از
شکر بر نعم او وفتح لنا من ابواب العلم بربوبیته
وبر آنچه کشوده بر ما از درهای دانش بپروردن او
ودلت علیه وبر آنچه دلالت کرده ابواب علم — دلنا صح
بر آن من الاخلاص له فی توحیده از اخلاص در توحید
او وجنبنا ودور داشت مارا من الالحاد و
الشک فی امره از میل بسوی هوی وشیطان واز
شک در کار او وچنانچه کفار از توحید مایل شدند وبعضی
شک در توحید وسایر صفات ذات وافعال او کردند
حمدا نعمر به بصیغه مجهول از باب تفعیل عمر کفرح

وعمّر بالتشديد اى عاش طويلا يعنى انچنان حمدى كه
زندگانى كذرانده شود مارا بآن حمد فيمن حمده من
خلقه در ميان جمعى كه حمد او كنند ونسبق به من
سبق الى رضاه وعفوه وپيشى كيريم بسبب آن حمد بر كسانى
كه پيشى كرفته اند بر بسيارى از خلق ورسيده اند برضا وعفو
الهى حمدا يضيء لنا به ظلمات البرازخ انچنان حمدى
كه روشن سازد حق تعالى براى ما بسبب آن حمد تاريكيهائى را
كه از زمان موت تا بعث ونسهل علينا به سبيل المبعث
واسان سازد حق تعالى بر ما بسبب آن حمد راه زندگى روز قيا منت را
وتشرف به منازلنا ومشرف وخوب سازد بسبب آن حمد
جاهاى ما را عند مواقف الاشهاد نزد جاهائى كه
حاضران روز قيامت ايستاده شوند يوم تجزى كل نفس بما
كسبت وهم لا يظلمون در روزى كه جزا داده شود هر كسى را
بآنچه كرده است از نيك وبد حال آنكه بر ايشان ظلمى نشود

يوم لا يغنى

يوم لا يغنى مولى عن مولى شيئا ولا هم ينصرون روزى
كه بى نياز نسازد صاحبى غلام خود را يا دوستى دوست
خود را مجملا مدد نتوانند كرد كسى ديگرى را ونه ديگرى اورا
بهيچ وجه وآنكه شفاعت باذن الهى كنند داخل نصرت نيست
چه نصرت ملايم غلبه است حمدا يرتفع منا ودر كتاب
ابن ادريس دو نسخه است يكى منا دوم بنا الى اعلى
عليين اينچنين حمدى كه بلند شود از ما وبرسد بدرجه
اعلى بهشت فى كتاب مرقوم وثبت شود در كتاب اعمال
ما يا مثبت باشد در ازل در لوح محفوظ يشهده المقربون
اينچنين كتابى كه حاضرند نزد آن ملائكه مقرب
حمدا تقر بفتح قاف به عيوننا اينچنين حمدى كه
سرد وروشن شود بآن حمد چشمهاى ما ودر نسخه تنير
اذا نار بمعنى اضاء يعنى كشت صاحب ضوء اذا برقت
بكسر را مرويست ودر نهايه كفته بكسر بمعنى حيرتست

وبفتح بمعنی بریق لمعانست الابصار وقتی که حیران شوند
دیدها از هول قیامت یا گشاده بمانند چشمها و حرکت
نکنند از دیدن ملک الموت وخوف آن وتبیض به
وجوهنا اذا اسودت الابشار وسفید ونورانی شود
بسبب آن حمد رویهای ما وقتی که سیاه شود رویهای
کفار وعاصیان بشره ظاهر جلد است وجمع او بشر وجمع
الجمع ابشار حمدا نعتق بصیغه مجهول به من الیم نار
الله حمدی که ببرکت آن آزاد کردیم از آتش خدا که بسیار
الم دهنده است الی کریم جوار الله بکسر جیم بمعنی
ذمه وعهد وپیمان یعنی آزادی در حالتی باشد که
برسیم به پناه کرم الهی حمدا نزاحم به ملائکته
المقربین حمدی که ببرکت آن در جرگه ملائکه در آمده
با آنها در مکان قدس آنها مزاحم شویم واین باستکمال قوه
عاقله وعامله شود وتخلق باخلاق الهیه شود تا اتم

افراد حمد

تا اتم افراد حمد بفعل مقدور تواند کرد ونضامّ به انبیائه
المرسلین وجمع شویم بسبب آن حمد با پیغمبران مرسل
ودر تحت لوای آنها محشور شده ساکن شویم ونضامّ
بتشدید میم است گویند ضامّتهم یعنی شروع در الضمام
والتیام کردم فی دار المقامة درخانه که قرارگاه است
یعنی بهشت مقام مصدر میمی است وباو تا نیز گاهی
ملحق میشود چنانچه در بعض نسخ است التی لا تزول
انجنان داری که زوال ندارد ومحل کرامته ودر
جایگاه کرم الهی التی لا تحول انجنان کرامتی که
تبدل ندارد والحمد لله الذی سپاس مر خدایرا که اختار
لنا ضمیر برای نوع انسانست محاسن جمع حسن است
بخلاف قیاس الخلق بفتح خا بمعنی صوره ودر نسخه
بضم خا یعنی سپاس مر خدایرا که اختیار کرد وداد مارا
خوبیهاء صور اعضا ومثل صورت بهایم نساخت ای تا

خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ فِي اَحْسَنِ تَقْوِيمٍ يا داد خلق حسن متوسط
ميان افراط وتفريط نه مثل خلق اسد وارنب وَاَجْرَى
عَلَيْنَا طَيِّبَاتِ الرِّزْقِ جريان كنايه از دوام وكثرتست
يعني ما دام الحيوة داد ما را رزقهاء پاك وپاك وَجَعَلَ
لَنَا الْفَضِيلَةَ بِالْمَلَكَةِ كويند زيد حسن الملكه يعني
با زيردستان خود نيكي ميكند در حديث است لَا يَدْخُلُ
الْجَنَّةَ سَيِّئُ الْمَلَكَةِ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ متعلق است بفضله
يعني ما را فضل داد بر خلايق بملكه كه حسن صنيع است
واكرچه ملكه اعم است از حسنه وسيئه چه در صحاح است
كه لا يدخل الجنة سيئ الملكه ليكن مراد حسنه است بقرينه
فضيله فَكُلُّ خَلِيقَتِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ بين جميع
مخلوقات الهي بسبب حسن ملكه تابع ما اند بقدرت
الهي وَصَابِرَةٌ اِلَى طَاعَتِنَا بِعِزَّتِهِ واطاعت كننده اند
بالآخره ما را بعزت وبغلبه الهي كويا اشارة است با

بعد خروج صاحب الزمان شود وچون اين دعاء اهل بيت است
اين صفات را اختيار تا انجام ايشان را باشد واكر مراد
بخلق وخليقت نبات ومعدن وحيوان باشد اين صفات
مطلق انسان را باشد چه انسان را بر هر سه جنس قسمي از
تسلط وفضل هست وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَغْلَقَ عَنَّا
بَابَ الْحَاجَةِ اِلَّا اِلَيْهِ وسپاس مر خداي را كه بسته است
بر ما در احتياج را مكر بسوي خود چه احتياج ظاهري
بخلق احتياج بخالق است وبالجمله ممكن محتاج بواجبست
ومعلول محتاج بفاعل واحتياج بغير فاعل بجهت استعداد
حصول فيض از فاعلست وهمه انها مصحح صدور از
فاعلند پس در جميع امور توكل بر ذات پاك او بايد كرد
ونظر بر جناب قدس او بايد داشت فَكَيْفَ نُطِيقُ
حَمْدَهُ پس چكونه طاقت داشته باشيم بر سپاس او اَمْ
مَتَى نُؤَدِّي شُكْرَهُ يا كي شكر او بجا آريم لَا مَتَى واين

از باب حکایة است سیبویه کفته شخصی از جایی آمد
دیکری ازو پرسید مِنْ اَیْنَ یا فتی او در جواب کفت
لا مِنْ اَیْنَ یا فَتی یعنی ازین سوال مکن چرا که اینجا هست
امری که اهم از اینست واین سوال است از فضل و ادب
و اکر حکایة نمی بود کلمه لا بر من داخل نمی شد و معنی صحیح
ازین مفهوم نمیشد و شخصی از اهل حجاز کفت رَاَیْتُ
زَیْدًا دیکری ازو پرسید مَنْ زَیْدًا بنصب زیدا پس
حکایة باب مطرد است در جمل و مفردات و معلوم است
از لغت و ما نحن فیه و مثل این که بعد ازین درین کتاب
بیاید ازین قبیل یعنی جای کفتن متی نیست زیرا که
اداء شکر ممکن نیست چه توفیق شکر نعمت دیکر است
و بران نیز شکر واجب تسلسل لازم اید چنانچه شاعر
کوید، اِذا کانَ شُکْری نِعْمَةَ اللهِ نِعْمَةً مُجَدَّدَةً
کَیْفَ السَّبیلُ اِلَی الشُّکْرِ، واکرچه متی استفهام استنکاری است

لیکن

لیکن ظاهرش صورت استفهام دارد بنابرین فرمود
لا متی یعنی جای صورت استفهام نیز نیست و محتمل
که بر لا وقف باشد و بر متی نیز و هر کدام کلام مستقل
باشند که اکتفا بیک کلمه از ان شده چنانچه کسی پرسد
زید امده جواب دهی نه یعنی زید نیامده پس اینجا
معنی لا اینکه نمیتوانیم تادیه شکر نمود و معنی متی
اینکه کی توانیم تادیه نمود پس هر کدام تاکید متی نودی
شکره باشند والله اعلم وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی رَکَّبَ
فینا الاٰلاتِ الْبَسْطِ وَجَعَلَ لَنا اَدَواتِ الْقَبْضِ
و سپاس مر خدائی که افریده در ما الات کشادن و
بستن اعضا بعضی انها را ببعض ترکیب کرده و ان
الات و ادوات اعصاب و اوتار و عضلات اند چنانچه
در علم طب مبین است فَتَبارَکَ اللهُ اَحْسَنُ الْخالِقینَ
وَمَتَّعَنا بِاَرْواحِ الْحَیٰوةِ و بهره مند ساخت ما را بر احتهاء

حیات وَاَنْبَتَ فینا جَوارِحَ الْعُمّالِ واثبات وایجاد
کرد درما اعضائی را که بان کسب کنیم وعمل نمایم وَغَذّانا
بِطَیِّباتِ الرِّزْقِ وغذا، ما ساخت رزق پاک را
وَاَقْنانا بِمَنِّهِ وداد بما آنچه دل ما بان تسلی شود و
مایه خود سازیم بمحض فضل ومنة او برما وقنیه
ذخیره را گویند ومراد علوم حقیقیه ومعارف الهیه است
که ذخیره نفس قدسیه است برای حیوة ابدیه و بمعنی
سرمایه تجارت نیز آمده واقنی بمعنی اعطی القنیة
وَقِنی بکسرٍ وقصرٍ بمعنی رضا آمده پس معنی چنین
باشد که راضی ساخت ما را بآنچه عطیه نمود ثُمَّ اَمَرَنا
لِیَخْتَبِرَ طاعَتَنا پس امر کرد ما را بعبادات تا امتحان
کند و بر خلایق ظاهر شود که اطاعه امر کردیم یا نه
تا حجت او برما ثابت شود وَنَهانا لِیَبْتَلِیَ شُکْرَنا
ونهی کرد از معاصی تا امتحان کند که شکر او کردیم یا از

داشتن

داشتن نفس از معاصی یا نه ومراد اینست که با ما معامله
کند معامله امتحان کنندها فَخالَفْنا عَنْ طَرِیقِ اَمْرِهِ
پس مخالفت کردیم از راه امر وبراه دیگر رفتیم وَ
رَکِبْنا مُتُونَ زَجْرِهِ وسوار شدیم بر پشت اموری
که از ان زجر ومنع کرده بود یعنی بجا آوردیم منهیات را
فَلَمْ یَبْتَدِرْنا بِعُقُوبَتِهِ پس شتاب نکرد با ما در
عقوبتی که لایق بان معصیة بود وَلَمْ یُعاجِلْنا
بِنِقْمَتِهِ بکسر نون وسکون قاف ودر نسخه بفتح
نون وکسر قاف وهر دو بمعنی مکافات بعقوبة است
ویا متعلق است بمعامله بعد از تضمین یعنی نکرده
معامله بنقمه در حالتی که شتاب کند درین معامله
بَلْ تَاَنّانا بِرَحْمَتِهِ تَکَرُّماً بلکه رفق ومدارا کرد با ما
برحمت خداوندی کرم وچون تانی لازم است پس تعدیه
بتضمین معامله است گویا گفته عامَلَنا بِرَحْمَتِهِ مُتَاَنِّیاً

مِنْ غَيْرِ عَجَلَةٍ بِالْعَذَابِ یعنی عمل کرد با ما برحمة بی
شتاب بعذاب وَانْتَظَرَ مُرَاجَعَتَنَا بِرَافَتِهِ و مهلت
داد که رجوع وانابت وعبادت وترك معاصی کنیم و توبه
نمائیم ودفعة جزای عصیان نداد بسبب رحمة خود حِلْمًا
ودر نسخه تَحَلُّمًا یعنی این مهلت از روی حلم الهی است
وتحلم مبالغه در حلم است وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي دَلَّنَا
عَلَى التَّوْبَةِ الَّتِي لَمْ نُفِدْهَا اِلَّا مِنْ فَضْلِهِ و سپاس
مر خدای راکه راه نمائی ما کرد بتوبه که ندانستیم و
توفیق بران نیافتیم مکر بفضل او ودر مغرب است افادنی
مالا اعطانیه وافاده بمعنی استفاده منه وکویند
افدت الفرس ای حصلته لیکن بمعنی ثانی مستعمل بمن است
چنانچه فرموده من فضله ودر مجمل اللغة است که افدت
غیری علمته وافدت من غیرك ای تعلمت منه ودر
اساس البلاغه است که افدت منه خیرا ای استفدته

بکس درد

بین در دعا بضم نون وکسر فا از باب افعال بصیغه
معلوم است ومروی ومضبوط در نسخ معتبره همین است
بمعنی لم استفدها ودر بعضی نسخ بضم نون وسکون فا
وفتح دال از فداء بحذف وایصال ای لم نفد بها من
عذاب الله تعالی یعنی توبه که فدیه ما است از
معاصی وفدای نفوس ما است از هلاك اخروی
دلالت ما بران توبه نشد مکر بفضل الهی وبعضی
بصیغه مفعول باب افعال ضبط نموده اند وچون
بمن مستعملست بین معنی لم نستفدها بصیغه
مجهول باشد واین باطلست معنی وروایة فَلَوْ لَمْ
نَعْتَدِدْ مِنْ فَضْلِهِ اِلَّا بِهَا لَقَدْ حَسُنَ بَلَاؤُهُ عِنْدَنَا
یعنی نعم او بر ما بسیار است وهمه متعد بها اند و اکر
فرضا اعتداد نکنیم از انها مکر نشان همین دلالت
بر توبه وتوفیق حصول آن هر آینه هر اینه بتحقیق

خوبست نعمة او نزد ما که بآن امتحان نموده و همین
نعمت معتد بها و کافیست وَجَلَّ اِحسانُهُ اِلَینا
وَجَسُمَ فَضلُهُ عَلَینا و هر آینه بزرگست احسان او
بما و عظیم است فضل او بر ما که دلالت بر توبه کرد
فَما هٰکَذا کانَتْ سُنَّتُهُ فِی التَّوبَةِ لِمَن کانَ قَبلَنا
چه اینچنین نبوده طریقه مسلوکه الهیه در توبه
کردن امم سابقه زیرا که طریق توبه ایشان قطع و قتل
و حرق و نحو آن بوده پس اکتفا در باب ما بمجرد پشیمانی
نهایت فضل و نعمة معتد بها است لَقَد وَضَعَ عَنّا
ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ هر آینه بتحقیق دور کرده و معاف
نموده از ما چیزی که ما را طاقت آن نیست وَلَم یُکَلِّفنا
اِلّا وُسعًا و تکلیف نکرد ما را مگر بآن قدر که در وسع
و قدرت ما بود وَلَم یُجَشِّمْنا و تکلیف ما نکرد اِلّا
یُسرًا مگر بچیزی که بر ما آسان بود وَلَم یَدَعْ لِاَحَدٍ

مِنّا

مِنّا حُجَّةً وَلا عُذرًا و نگذاشت از برای ما برهانی که
بآن تمسک نموده عذر معصیة خواهیم چه تکلیف
ما لا یطاق نکرد فَالهالِكُ مِنّا هرگاه عذر نماند پس
عاصی معاقب که بمنزله هالك و مرده است از جمله
خلق مَن هَلَكَ عَلَیهِ کسی است که هلاك شود و
معاقب شود برین حال که بی عذر است و بر حکم غالبست
مخالفت آن کرده پس ضمیر راجع بحال مذکور است و تعلق
علی بهلك بتضمین استعلاست یا بتضمین ورود ای
هلك حین وروده علیه و ضمیر راجع بحق تعالی و ماله
اینست که وَرَدَ عَلَیهِ هالِكًا یا هَلَكَ وارد علیه عند الموت
و تفصیل مقام در شرح دعا اعتراف بتقصیر در شکر
خواهد آمد وَالسَّعیدُ مِنّا مَن رَغِبَ اِلَیهِ و سعادتمند
از ما کسی است که رغبت کرد بحکم الهی و اطاعة نمود و
اَلحَمدُ لِلّٰهِ بِکُلِّ ما حَمِدَهُ بوزن سمع و در نسخه بتشدید

بما ادنى ملئكته اليه وسپاس مر خدای را بهر صفة جمیلی
که سپاس او بان صفة کنند مقرب ترین ونزدیك
ترین فرشتکان او واکرم خلیقته علیه وبانچه حمد
او کنند کسانی که معزز ترین مخلوقات حق تعالی اند
نزد او ومثل پیغمبران وائمه هدی وارضی حامدیه
لدیه وکسانی که حمد ایشان نزد خدا مرضی تر باشد حمدا
یفضل سائر الحمد کفضل ربنا علی جمیع خلقه یعنی
حمد مر خدای را چنان حمدی که زیادتی او بر جمیع حمدها همچو
زیادتی پروردکار ما باشد بر جمیع مخلوقات او یعنی چنانچه
فضل ثانی غیر متناهیست فضل اول نیز غیر متناهی باشد چه
اینچنین حمدی لایق جبروت الهیست ثم له الحمد مکان
کل نعمة له علینا وعلی جمیع عباده الماضین
والباقین شروع است در حمد بنهج دیکر لهذا کفته لسیتر
مر خدایتعالی را سپاس است بجای هر نعمتی یعنی مقابل هر نعمتی

کلها ور است بر ما وبر جمیع بندهای او که کذشته اند وباقی اند
وچون بنی ادم اعضای یکدیکرند پس حمد بر نعم ایشان
نیز خوب باشد وبا انکه جمیع ما سبق در سلسله طولیة
وعرضیة در نظام وجود نعمت است در حق هر واحد
همه اسباب وجود ومبادی تکون او هستند ولهذا
تعبیر از ان بنعم سابقه از وجود کنند وجه خوبست اما ملاء
لفظ والباقین نیست عدد ما احاط به علمه من
جمیع الاشیاء عدد ان حمد مساوی عدد چیزهائی باشد
که علم الهی بان محیط است از موجودات ومکان کل واحدة
منها عددها وبجای هر یك از ایشان بعدد انها اضعافا
مضاعفة مبالغه است در اضعاف مثل قناطیر مقنطرة و
دراهم مدرهمة ودنانیر مدنرة واین محط فائده است
چه حمد در فقره سابقه بعدد اشیا بود ودرین فقره اضعاف
مضاعفه او ابدا همیشه یعنی در زمان غیر متناهی استقبالی

سرمدًا یعنی دایم اِلی یومِ القیمةِ تا روز قیامت چه ابدیت
عبادات تا قیامت است حمدًا لا منتهی لِحدّهِ الجنان حمدی
که نهایت نباشد مقدار اورا ولا حِسابَ لعَدَدِهِ وعددش
انقدر باشد که در تحت حساب درنیاید وعدد اَنرا خردمندی
کسی نداند ولا مَبلغَ لِغایتِهِ ونتوان رسیدن باخران ولا
انقِطاعَ لِاَمَدِهِ وانقطاع نباشد زمان اورا واکرچه امد
بمعنی نهایه است لیکن اینجا مراد زمان است تجوزًا حمدًا
یکون وصلةً الی طاعتهِ وعفوهِ الجنان حمدی که باعث
وصول بطاعت الهی وموجب عفو وتقصیرات باشد و
سَبَبًا اِلی رِضوانِهِ وسبب رضای الهی شود وَذَرِیعَةً
اِلی مَغفِرَتِهِ ووسیله مغفرت الهی باشد وَطَرِیقًا اِلی
جَنّتِهِ وراه وصول بهشت او باشد وَخَفِیرًا وحافظ
وحامی باشد مِن نَقِمَتِهِ از کراهت وعقاب الهی وَاَمْنًا
مِن غَضَبِهِ وسبب امن باشد از غضب الهی وسبب امن را

عیز من

عین من کفته اند بمبالغه وَظَهِیرًا عَلی طاعَتِهِ ومعین
باشد بر عبادت او وحاجِزًا عَن مَعصِیَتِهِ ومانع باشد
از معصیت او وعَونًا عَلی تَأدِیَةِ حَقِّهِ وَوَظائِفِهِ
ومدد کار باشد بر ادای حقوق الهی ووظایف عبادات
او وحمدًا نَسعَدُ بِهِ فِی السُّعَداءِ مِن اَولِیائِهِ الجنان
حمدی که سعادتمند شویم بسبب ان درمیان سعادت
مندان از دوستان الهی چه حامد بالحقیقه انست که
باستکمال قوتین واستتمام بهجت وسعادت نشاتین
منتظم در سلک اولیا شود وَنَصِیرَ بِهِ فِی نَظمِ الشُّهَداءِ
بِسُیُوفِ اَعدائِهِ وداخل شویم بسبب ان حمد درمیان
کسانی که بشمشیرهای دشمنان الهی شهید شده اند و
زنده اند وخوشحال اند بلقای الهی ومرزوق اند بنعم اخرویه
یعنی ثواب حمد بقدر ثواب شهادت باشد یا حمد سبب شهادت
شود اِنَّهُ وَلِیٌّ بدرستی که حق تعالی اولی بتصرفست
در کار خلق یا ناصر ومعین خلق است در حمد او حَمِیدٌ

محمود است ولا یحمد اوست وهو یحمدها بالاخرة باو راجع
وکان من دعائه علیه السلام بعد هذا التحمید فی الصلوة علی رسول الله
والحمد لله الذی من علینا بمحمد نبیه وسپاس مر خدا را
که منت نهاد بر ما بارسال آن سرور که نبی صلی الله علیه وآله (الهی است م)
رحمت الهی باد بر او وبر آل او ودر روایة متواتره بکسر آل است
بر مذهب محققین که تجویز عطف بر ضمیر مجرور کرده اند
بی اعاده جار رود در ترک عاطف تنبیه است بر اتصال تام
وکمال قرب آل بان سرور صلی الله علیه حال آنکه اختلاف
بصریین وکوفیین در حذف جار است از بنت نیز نه در
مقدر منوی است وحدیثی که در منع ذکر علی گفته اند صلی
ندارد وبعضی که آل را منصوب خوانند عطف بر محل ضمیر
علیه کنند دون الامم الماضیة نه بر جماعه گذشتگان
ومارا باین عنایت سرافراز ساخت والقرون السالفة
ونه بر اهل زمان گذشته بقدرته التی لا تعجز عن
شیء وان عظم واین عنایت بمحض قدرت اوست که
عاجز نیست

عاجز نیست از هیچ چیز اگرچه آن چیز بزرگ باشد پس قادر بر
بر ارسال آن سرور بر امة سابقه وآنکه ما را ترجیح داد
محض فضل است بر ما ولا یفوتها شیء وان لطف
وآنچنان قدرتی که هیچ چیز از تصرف او خارج نشود
اگرچه دقیق وعجیب باشد فختم بنا پس مهر زد بما على
جمیع من ذرا بر جمیع مخلوقات یعنی ما را بمنزله مهر ساخت
در خبر است که کلمه آمین خاتم الهی است بر مومنان یعنی
چنانچه مهر بر کتابت حافظ ومانع است از اطلاع بر آنچه
مکتوبست همچنین آمین دفع کند از مومنین بلیات را
پس امت محمدی حافظ ودافع بلیات اخروی شوند بشفاعت
وچون انتها کتابت بمهر شود درین کلام تلمیح باین نیز باشد
که کل امم باین امة تمام شوند وتواند بود که ختم بمعنی انتها
باشد وتواند بود که ضمیر بنا مخصوص بائمه هدی باشد وجعلنا
شهداء علی من جحد وگردانید ما را گواهان بر کسانی که

یعنی ما را آخرین امم کرد پس تعلق علی بختم بعد تضمین معنی استعلا وغلبه باشد م

انکار اسلام و ایمان کردند وَکَثَّرْنَا بِمِنَّتِهِ عَلَى مَنْ قَلَّ
و بسیار کردانیدی ما را بمنت نهادن خود بر جمعی که کم بودند
تلمیح است بانکه در مبدا اسلام امت اجابت کم بودند
و بفضل خود ایشان را بسیار کرد پس متعلق علی منته باشد
نه بکثرنا اَللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ بار خدایا چون بوسیله
آن سرور بر ما این عنایات کردی پس رحمت بفرست بر آن
سرور اَمِینِكَ عَلَى وَحْيِكَ که امین تست بر وحی تو
و چنانچه جبرئیل وحی آورده او تبلیغ نمود وَنَجِيبِكَ مِنْ
خَلْقِكَ و از جمله خلایق برگزیدهٔ تو اوست و در بعضی نسخ
نَجِيبِكَ است یعنی کریمیست که نجابت او ظاهر است وَصَفِيِّكَ
مِنْ عِبَادِكَ و برگزیدهٔ تست از میان بندگان تو و آنچه
رئیس لشکر از جمله غنایم چیده خود بگیرد آنرا صفی خوانند
اِمَامِ الرَّحْمَةِ پیشواییست که محض رحمت الهی است بر عباد
وَقَائِدِ الْخَيْرِ و نیکو رانده است و کشنده است خلق را

بسوی الهی

بسوی الهی بدعوت چنانچه شتربان شتر را کشیده می برد
یا خیر را کشیده بخلق میرساند وَمِفْتَاحِ الْبَرَكَةِ و کلید
برکه است کَمَا نَصَبَ لِاَمْرِكَ نَفْسَهُ یعنی چنانچه او ذات
خود را بر مشیت فرمان تو داشت و بسوی آن بپرداخت
همچنین تو در مقابل آن رحمت برو بکن پس کما متعلق است
بصل وَعَرَّضَ فِيكَ لِلْمَكْرُوهِ بَدَنَهُ و در راه تو بدن
خود را معرض مکروهات ساخت بجهاد و شکستن
دندان مبارک و انواع ایذا از کفره وَكَاشَفَ و گویند کاشفه
بِالْعَدَاوَةِ یعنی عداوت را ظاهر ساخت فِي الدُّعَاءِ اِلَيْكَ
در باب دعوت خلق بسوی تو وَحَامَّتَهُ خویشان خود را
یعنی رعایت خویشی نکرده ایشان را صریحاً تکلیف ایمان کرد
وَحَارَبَ فِي رِضَاكَ اُسْرَتَهُ و جنگ کرد بجهت رضامندی
تو از و با قبیله و خویشان خود وَقَطَعَ فِي اِحْيَاءِ دِينِكَ
رَحِمَهُ و در رواج دین تو قطع صلهٔ رحم کرد و از اینجا ظاهر شد

كه در امور دینی صله رحم دنیاوی معتبر نیست وأَقْصَى و دور
داشت از خود الأَدْنَيْنَ بفتح نون در مقصور تا دلالت
کند بر الف محذوفه مثل اَعْلَوْنَ و مُصْطَفَيْنَ و مثل
ابنت اقصین فیما بعد جمعی را که بسیار نزدیک بودند
با او از قربا مثل ابولهب عَلَى جُحُودِهِمْ بسبب انکار ایشان
دین الهی را و در بعضی نسخ عُنُودِهِمْ عَنْكَ است یعنی دیده و
دانسته عناد میکردند وَقَرَّبَ الأَقْصَيْنَ و نزدیک
ساخت بخود و عزت داد جمعی را که بسیار دور بودند از آن
سرور مثل سلمان و بلال عَلَى اسْتِجَابَتِهِمْ لَكَ بسبب
قبول کردن ایشان امر ترا وَوَالَى فِيكَ الأَبْعَدِيْنَ و بجهة
اطاعت امر تو دوست داشت کسانی را که از و دور بودند
و هیچ خویشی و ربطی نداشتند وَعَادَى فِيكَ الأَقْرَبِيْنَ
و دشمنی کرد جهة اقامت دین تو با جمعی که نهایة نزدیکی داشتند
از خویشان و این دو فقره ثانی تاکید فقرهٔ ... ست وَأَدْأَبَ نَفْسَهُ

تاکید فقرهٔ ...

و درجة

و در جد و تعب داشت خود را فِي تَبْلِيغِ رِسَالَتِكَ در رسانیدن
آنچه بان مامور شده بخلق وَأَتْعَبَهَا بِالدُّعَاءِ إِلَى
مِلَّتِكَ و رنج داد خود را بدعوت کردن خلق بسوی
دین تو وَشَغَلَهَا متعدی آمده یعنی مشغول ساخت
نفس خود را بِالنُّصْحِ لِأَهْلِ دَعْوَتِكَ بنصیحت کردن
و راه راست نمودن بکسانی که بایست ایشان را بجانب تو
دعوت کرد یعنی برفق و مدارا بر اعمال خیر داشت وَ
هَاجَرَ إِلَى بِلَادِ الْغُرْبَةِ و ترک وطن اصلی یعنی
مکه معظمه نموده هجرت کرد بشهرهای غربت که
خویشان آنجا نبودند مثل مدینه منوره وَمَحَلِّ النَّأْيِ
عَنْ مَوْطِنِ رَحْلِهِ و هجرت کرد بجائی که دور بود از
جایگاه اقامت او وَمَسْقَطِ رَأْسِهِ بفتح قاف و در نسخه
بکسر قاف و چون نزد تولد اول سر بزمین می آید جای
تولد را مسقط راس گویند یعنی دور بود از جای تولد خود

برفق و مدارا سلوک نمود با آنکه جمعی که ایمان آورده اند ایشان را م

ان سرور که مکه معظمه است وَمَأْنَسِ نَفْسِهِ وازجائی
که آرامگاه دل وبود اِرادَةً مِنْهُ لِاِعْزازِ دینِکَ یعنی
این محنتها و هجرت محض بجهة قصد غالب و ظاهر ساختن
دین تو بود نه بهوای نفس خود وَاسْتِنْصاراً عَلی اَهْلِ
الْکُفْرِ بِکَ و بجهت طلب نصرت بود بر جماعة که بتو کافر
بودند چه اهل مدینه نصرت آن سرور کردند و لهذا
ایشانرا انصار گویند حَتَّی اسْتَتَبَّ لَهُ ما حاوَلَ فی
اَعْدائِکَ تا آنکه مهیّا و مستقیم شد آنچه قصد کرد
درباب دشمنان تو یعنی اهل مدینه مدد کردند و غلبه
کرد بر کفّار وَاسْتَتَمَّ لَهُ ما دَبَّرَ فی اَوْلِیائِکَ و باتمام
رسید آنچه تدبیر کرد در حقّ دوستان تو یعنی اعلاء
دین نمود و اعزاز مومنین کرد فَنَهَدَ اِلَیْهِمْ مُسْتَفْتِحاً
بِعَوْنِکَ پس نهوض کرد بسوی کفار و بجنگ ایشان برخاست
در حالتی که طلب فتح داشت بمدد تو وَمُتَقَوِّیاً عَلی

ضعفه

ضُعْفِهِ بِنَصْرِکَ و در حالتی که قوّت و غلبه
تمام داشت بر کفار بامداد تو با وجودی که ضعیف بود
بسبب قلّة مومنین در ابتداء اسلام فَغَزاهُمْ فی
عُقْرِ دِیارِهِمْ پس جنگ کرد با کفّار در معظم شهرها
ایشان یعنی مکه معظمه که آنجا کفار بسیار بودند وَهَجَمَ
عَلَیْهِمْ فی بُحْبُوحَةِ دارِهِمْ و بناگهانی حمله کرد بر آنها
در میان خانه ایشان حَتّی ظَهَرَ اَمْرُکَ تا آنکه ظاهر شد
فرموده تو یعنی مسلمان شدند بسیاری از آنها و
عَلَتْ کَلِمَتُکَ و بلند شد گفته تو وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ
واگرچه ازین معنی بد می آید کفّاری را که باقی بودند
بر کفر اَللّهُمَّ فَارْفَعْهُ بِما کَدَحَ فیکَ اِلَی الدَّرَجَةِ
الْعُلْیا مِنْ جَنَّتِکَ بار خدایا عوض چنین جد و سعی
نمود در خدمات تو پس بسبب این جد و سعی بلند گردان
رتبه او را تا بلندترین درجات جنت تو حَتّی لا یُساوی

بصیغه مجهول فی منزلة تا آنکه برابری کرده نشود با او
در هیچ منزله یعنی هیچکس برابری نتواند کرد و برین قیاس
ولا یکافی بصیغه مجهول فی مرتبة ومساوات نتواند
کرد کسی با او در هیچ مرتبه ولا یوازیه لدیک ومساوی
نباشد با او نزد تو ملک مقرب ولا نبی مرسل
نه هیچ فرشته مقربی و نه هیچ پیغمبر مرسلی که مبعوث
بدین یا کتاب باشد وعرفه وبدانان او را یعنی امر کن
با و فی اهله الطاهرین درباب اهل بیت او که همه
پاکند بحکم آیه تطهیر وامته المومنین ودرباب
امة اجابت او که مومنانند من حسن الشفاعة از شفاعت
نیک برای عاصیان چه شفاعت باذن الهی باشد
کو یا مصدر بمعنی فاعل است واضافه صفت بموصوف است
اجل مفعول ثانی عرفه است ما وعدته بزرگترین و
بهترین آنچه با و وعده کرده حاصل آنکه بچشان او را حلاوت

اجل اموری

اجل اموری که وعده کرده چه مگر نخواهد آمد عرفنی حلاوة
الاجابة یعنی چون وعده کرده که ائمه هدی ومومنین
بوسیله پیغمبر شفاعت عصاة کنند پس امر کن بآن سرور
که رخصت دهد بائمه ومومنین که آنهم او از شفاعت
بجای آرند پس شفاعت آن سرور عصاة را بطریق
اولی باشد یا مراد اینست که امر کن بآن سرور که شفاعت
اهل بیت ومومنان بکند چه حسنات ابرار سیئات
مقربین است یا انافذ العدة بتخفیف دال مثل وعد در خیر
مستعمل است وایعاد ووعید در شر ای آنکسی که وعده
او نافذ است یعنی احتمال الخلف ندارد وبعضی نافد بمهمله
خوانده اند یعنی رسنده وملایم است بعده چه نفاذ امر
بمعجمه مطاع بودن امر وجریان اوست ومناسبتی ندارد بمعنی م
بعده لیکن مروی بمعجمه است یا وافی القول لی وفا کنند
هرچه گوید یا مبدل السیئات باضعافها من الحسنات

ای تبدیل کننده بفضل خود بدیها را بنیکیها ئی که چندین
برابر آن بدیها باشند اِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَالْجَوَادُ
الْكَرِيمُ بدرستی که تو صاحب فضل عظیمی و تو صاحب
جود و کرمی و این فقره بمنزله دلیل تبدیل است یعنی تبدیل
مقتضاء فضل و کرم است وكان من دعائه عليه السلام في الصلوة على حملة العرش وكل ملك مقرب
اَللّٰهُمَّ وَحَمَلَةُ عَرْشِكَ واو استینافست و حمله مبتداء
خبرش اَلَّذِينَ لَا يَفْتُرُونَ مِنْ تَسْبِيحِكَ خدایا حاملان
عرش تو ایشان ملئکه اند که بتسبیحه ترک ذکر تنزیه
تو نمیکنند و یحتمل که الذین صفه حمله باشد و همچنین
اسرافیل الذی و ما بعد ش پس اللهم ثانی تاکید اللهم اول
باشد و فصل خبر مبتدا ها باشد چون دو مبتدا اول
موصوف بموصول بفعل اند و بقیه از توابع اولین اند
در خبر اینها فا در آمده مثل زید الذی یاتینی فله درهم
والله اعلم وَلَا يَسْأَمُونَ مِنْ تَقْدِيسِكَ و ملال نمیکیرند

ازذکر

از ذکر پاکی تو از جمیع نقایص وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ
و ماند نمیشوند از عبادت تو وَلَا يُؤْثِرُونَ التَّقْصِيرَ
عَلَى الْجِدِّ فِي أَمْرِكَ و اختیار نمیکنند و ترجیح نمیدهند
تقصیر را بر جد و سعی در کار تو که عبادت باشد وَلَا
يَغْفُلُونَ بضم فا و غافل نمیشوند عَنِ الْوَلَهِ إِلَيْكَ
از حیرت و تامل در جمال و جلال ذات تو یعنی همیشه
واله و حیرانند وَإِسْرَافِيلُ صَاحِبُ الصُّورِ و اسرافیل
روز و ابیین صور میدمد الشَّاخِصُ ایستاده است
چنانچه کسی در بلندی ایستاده منتظر چیزی باشد
الَّذِي يَنْتَظِرُ مِنْكَ الْإِذْنَ وَحُلُولَ الْأَمْرِ انکه انتظار
فرمان و صدور حکم تو دارد بدمیدن صور فَيُنَبِّهُ
پس بعد از ان بیدار میکند مردها را چه موت بمنزله
خوابست بِالنَّفْخَةِ بدمیدن در صور صرعی جمعی را که
افتاده اند در گورها رَهَائِنَ الْقُبُورِ که در گرو قبرها اند

یعنی در اینجا قرار گرفته اند صرعی مضافست برهاین و
رهاین بقبور و میکائیل ذو الجاه عندک و میکائیل
صاحب جاه و رتبه است در درگاه تو والمکان الرفیع من
طاعتک و صاحب جائی بلند است از طاعت تو یعنی طاعت را
بمرتبه کال رسانیده و جبرئیل و در نسخه و جبرئیل الامین
علی وحیک امانت دار وحی تست که خیانت بر او
روا نیست چنانکه وحی را به پیغمبر صلی الله علیه وآله
رسانید المطاع فی اهل سماواتک و ملئکه آسمانها
همه مطیع اویند المکین لدیک و صاحب مکنت و جاه
و عزت است در درگاه تو المقرب عندک و از مقربان
تست والروح نام فرشته است الذی هو علی ملئکة
الحجب الخزان فرشته ایست که حاکم است بر فرشتگان
موکل بر حجابهای نورانیه الهیه و بعضی گفته اند از حجب
ائمه اند که نزد موت مومن حاضر شده مانع میشوند

از مشاهده

از مشاهده اهوال نشاه اخرویه و جمعی از ملئکه بجهت این
خدمت موکلند پس اینها را داخل باشد در حجب و منع
از این جهت بعضی گفته اند اضافه ملئکه بحجب بیانیه است
والروح الذی هو من امرک و روح فرشته ایست
که از عالم امر است نه از عالم شهادت ظاهرا مراد نفوس
ناطقه انسانیه است که حق تعالی در شان آنها فرموده
قل الروح من امر ربی اللهم سابق است و شیخ بها — تاکید اللهم ص
الدین عاملی گفته که این کلمه در نسخه جد من نیست
فصل علیهم یعنی این ملئکه هرگاه اینچنین عزیزاند
پس رحمت بکن بر اینها وعلی الملئکة الذین من دونهم
و بر ملائکه که رتبه اینها پایین تر از سابقین است
من سکان که این ملائکه ساکنان آسمانهای تواند و اهل — سمواتک ص
الامانة علی رسالتک و امینان احکام تواند که هرچه فرموده
بآن مشغولند والذین و آن ملائکه که لا تأخذهم سأمة

مِنْ دُؤُوبٍ نمیکیرد ایشانرا ملالی از جدّ در عمل و همیشه سعی
میکنند و ملول نمیشوند وَلَا إِعْيَاءٌ مِنْ لُغُوبٍ و نه
ماندکی که ناشی باشد از تعب و رنج و مشقت وَلَا
فُتُورٌ و نمیکیرد ایشانرا فترتی از عمل یعنی لحظهٔ بی کار
نمی باشند وَلَا تَشْغَلُهُمْ عَنْ تَسْبِيحِكَ الشَّهَوَاتُ وَ
مشغول نمیسازد ایشانرا شهوتها از تسبیح تو یعنی شهوت
ندارند تا بان مشغول شوند و از تسبیح باز مانند وَلَا
يَقْطَعُهُمْ عَنْ تَعْظِيمِكَ سَهْوُ الْغَفَلَاتِ و باز نمیدارد
از تعظیم تو ایشانرا سهوی که مقتضای غفلتست چه
ایشانرا غفلت و سهو نمی باشد الْخُشَّعُ الْأَبْصَارِ دیدهای
بصیرت ایشان در خشوع است و چشم بزیر دارند از همیشه
ادب فَلَا يَرُومُونَ النَّظَرَ إِلَيْكَ پس طلب نمیکنند
که نظر بتو کنند النَّوَاكِسُ الْأَذْقَانِ سر در زیر دارند
و در نسخه الاعناق یعنی کردنها الَّذِينَ قَدْ طَالَتْ رَغْبَتُهُمْ

فيما لديك

فِيمَا لَدَيْكَ انهائی که نسبیا راست رغبت ایشان بانچه
نزد تست یعنی طالب معرفة و رضای تواند الْمُسْتَهْتَرُونَ
بصیغه مفعول یعنی مولع و در نسخه بصیغه فاعل
همانست معنی چنانچه در کتاب عزیزین است بِذِكْرِ آلَائِكَ
یعنی الجنان مولعند بذکر نعم تو که برو ای کسی ندارند
وَالْمُتَوَاضِعُونَ دُونَ عَظَمَتِكَ وَجَلَالِ كِبْرِيَائِكَ
و تواضع کنندکانند نزد ملاحظه عظمه و کثرة بزرکی
تو وَالَّذِينَ يَقُولُونَ إِذَا نَظَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ وان
ملائکه که میکویند وقتی که به بینند بسوی جهنم تَزْفِرُ عَلَى
أَهْلِ مَعْصِيَتِكَ زفیر اخراج نفس است بعد از حبس
وانچنین نفسی ممتد بر می اید و این کنایه است از شدت
دمیدن حرارت یعنی در حالتی که حرارت و شدت
در عاصیان کارکر است و کفته اند زفیر اول آواز خر
وامثال انست که از سینه بر می اید و شهیق اخر انست

که از حلو نباشد و اسم معنی لطفی ندارد سبحانک ما
عبدناک حق عبادتک این مقوله قول است یعنی
چون ملئکه مشاهده عذاب کنند گویند پاک دانیم ترا
خدایا آنچه حق عباده تست نکرده ایم و اعتراف بقصور
نمایند فصل علیهم یعنی چون فرشتگان این صفات
جمیله دارند پس رحمت کن برایشان بازدیاد معرفت تو
وبجا یاتی که لایق ملئکه است وعلی الروحانیین
من ملائکتک وبر ملائکه که لطیف اند روحانی بفتح
را نسبت است بروح یعنی نسیم والف و نون در نسبت
زیاده شده برخلاف قیاس وچون ایشان اجسام لطیفه اند
ودیده نمیشوند تشبیها روحانی خوانند و برین قیاس
روحانی بضم نسبت بروح بضم لیکن اینجا مروی بفتحست
وگفته اند که مراد عقول و نفوس است واهل الزلفة
عندک وبر ایشانی که اهل قرب اند بدرگاه تو وحمال

الغیب

الغیب الی رسلک و دارنده امور غیبی و رساننده
اند به پیغمبران تو یعنی آنچه بر بندگان مخفی است انرا
بامر الهی میرسانند برسل انا قسام وحی والمؤتمنین بفتح
میم علی وحیک و امین کردانیده شده اند بر رسانیدن
احکام تو برسل چه خیانت در ایشان متصور نیست و
قبائل الملائکة الذین اختصصتهم لنفسک
و اقسام ملئکه دیگر که از خاصان درگاه تو اند و
بدیگری کار ندارند واغنیتهم عن الطعام والشراب
بتقدیسک و بی نیاز ساخته ایشان را از اکل و شرب
بذکر تنزیه تو یعنی این ذکر بجای طعام و آب ایشانست
واسکنتهم بطون اطباق سمواتک و جای داده
داده ایشان را در میان طبقات آسمانهای تو والذین و در نسخه
هم علی ارجائها اذا نزل الامر بتمام وعدک و آنان
که بر اطراف سماوات اند وقتی که حکم شود بتمامیة آنچه
وعده کرده تو بان از طی سماوات و افناء عالم چنانچه

در قران مجید وارد است والملک علی ارجائها ای نواحیها
واطرافها وخزان المطر وفرشتهائی که خزانهای باران
حواله انهاست ونزد امر انزال باران نمایند وزواجر
السحاب وزجر کنندها ابر که انهارا بده بربند ابرها را
بهر جانبی که امر الهی شود والذی وان فرشته که
بصوت زجره باواز زجر وراندن او ابررا یسمع
زجل الرعود شنیده میشود بلندی اواز رعدها یعنی
اوازی که از رعد مسموع میشود اواز ان فرشته است
واذا سبحت به عطفست بر بصوت یعنی وان فرشته
که چون روان شود بسبب او یا بسبب صوت زجر او
حفیفة در لغة اواز شکم اسپ یا اواز پای اسپ است
هنگام تاختن و بمعنی فاعلست السحاب اضافه صفت
بموصوف یعنی ابری که شنیده میشود صوت رعد او وقت
جریان ان ابر المنعق جزاء اذا است یعنی روشن شوند
وبدرخشند صواعق البروق صاعقهای برقها او متّبعی

الثلج

الثلج والبرد وهمراهان برف وتگرک که انهارا بجائی مقدر
میرسانند والهابطین مع قطر المطر اذا نزل
وانهائی که فرود می ایند با قطرات باران وقتی که
باران نازل میشود چه مقرر است که با هر قطره
ملکی می اید که بزمین رساند والقوام علی خزائن
الریاح وانها که خزینهای بادها حواله انهاست و
بقدر حکم صرف انها میکنند ودر قران مجید ریح
در شر مستعمل است ورباح در خیر والموکلین بالجبال
فلا تزول وانها که کوهها حواله ایشانست که بمحافظت
ایشان برجا میمانند والذین عرفتهم مثاقیل
المیاه وانان که تعلیم کرده بانها وزن ابها که عالم اند
بقدر هر مثقالی از اب وکیل ما تحویه واموخته بانها
پیمانه کردن انچه باو محیطند لواعج الامطار اضافه
صفه بموصوفست یعنی امطار شدیده وهمچنین

وَعَوَالِجُهَا وانکه مضمر موصوف نباشد وقتی که است
صفة برو جاری باشد نه مضاف و مراد بارانهائی
که متلاطم باشند مثل تلاطم موج دریا یعنی آن
ملائکه که میدانند کم هر بارانی چه قدر است و چند
پیمانه است وَرُسُلٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ وانها
که فرستاده بسوی اهل زمین بِمَكْرُوهِ مَا يَنْزِلُ بکسر
رای مِنَ الْبَلَاءِ بمکروهاتی که نازل میشوند از جنس
بلا و عسرت و قحط وَمَحْبُوبِ الرَّخَاءِ و از جنس فراوانی
که محبوبست یعنی هر بلیه و خیری که بما میرسد جمعی
از ملائکه را فرستاده که آنرا برسانند وَالسَّفَرَةِ جمع
سافر یعنی کاتب هجو کافر و کفره یعنی کاتبان اعمال
الْكِرَامِ که معزز اند الْبَرَرَةِ جمع بار یعنی نیکوکار
که خلاف واقع ننویسند وَالْحَفَظَةِ عطف تفسیری سفره است
بقرینه الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ یعنی حافظان اعمال اند که کاتبان

نیکوکاراند

نیکوکاراند وَمَلَكِ الْمَوْتِ و فرشته که موت خلق بتصرف
اوست یعنی عزرائیل علیه السلام وَأَعْوَانِهِ و مددکاران
ملک الموت اند در قبض روح و ایراد موجبات موت
وَمُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ که در قبر سوال کنند وَرُومَانَ نام
فرشته ایست فَتَّانِ الْقُبُورِ صفت رومانست و فتن
یعنی عذابست پس رومان اسم جنس فرشتهای عذاب باشد
و بعضی گفته اند که مشتق است از فتّ یعنی کسر و دق
یا از فتنه یعنی امتحان و در نسخه شیخ شهید بفتح نون
فتانین منصوب باختصاص یا بقطع صفه باشد
بتقدیر اعنی و عبارت قاموس مشعر است بانکه فتان
القبور منکر و نکیر را گویند پس و رومان عطف تفسیری
منکر و نکیر باشد والله اعلم و مغایرت اظهر است و شیخ
زین الدین گفته که رومان نام فرشته ایست که در قبر با
آدمی باشد وَالطَّائِفِينَ بِالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ و فرشتگانی که

کرد بیت المعمور میکنند که برمحاذاة خانه کعبه شریفه است
وَمَالِكٍ وفرشته که دوزخ حواله اوست وَالْخَزَنَةِ
وفرشتهائی که خزینه داران نعم بهشت اند وَرِضْوَانَ
که بهشت حواله اوست وَسَدَنَةِ الْجِنَانِ وخادمان
بهشتها وَالَّذِينَ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وسایر
فرشتگان که خلاف حکم الهی نمیکنند وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ
ومیکنند هرچه بآن مامور شده اند واگرچه این صفت
عامه ملئکه است لیکن چون اسم وخدمت باقی مذکور
نیست بوصف عام تعبیر شده یا مراد ملئکه همه اند
وتوصیف باین صفت عامه بجهت اهتمام است چه بانها
خدمتی که متعلق بخلق باشد مفوض نیست ومحو درکار
الهی اند وَالَّذِينَ يَقُولُونَ وانهائی که میگویند باهل بهشت
سَلَامٌ عَلَيْكُمْ سلامتی باد بر شما کما از عذاب خالصید بما
صَبَرْتُمْ بسبب صبر کردن شما بر محنتهای دنیا وامتثال

اوامر

اوامر وباز داشتن نفس از معاصی که مطلوب نفس بود
فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ پس نیکو است عاقبت کار شما در دار
آخرت یعنی بهشت نصیب شما است وَالزَّبَانِيَةِ مشتق است
از زبن بمعنی دفع وپیادها عسس را زبانیه گویند بجهت
آنکه می اندازند مردم را بحبس وملئکه که مردم را
اندازند در دوزخ زبانیه گویند وَالَّذِينَ إِذَا قِيلَ
لَهُمْ وملئکه که چون بانها گفته شود خُذُوهُ بگیرید
این عاصی دوزخی را فَغُلُّوهُ پس بر دست وگردن او
غل اندازید ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ پس در دوزخ اندازید
که آتش او را بسوزد ابْتَدَرُوهُ سِرَاعًا جزاء اذا است
یعنی مبادرت کنند بشتاب در انداختن وَلَمْ يُنْظِرُوهُ
انظار امهال یعنی مهلت ندهند وتاخیر در انداختن ننمایند
وَمَنْ أَوْهَمْنَا بسکون میم ذِكْرَهُ وانهائی که ترک ذکر انها
کرده ایم گویند وهم من الحساب ما بدای اسقطها

واوهمت الشیء ترکته ولم ... من سکانه افراد ضمیر
بسبب اراده جنس است منک یعنی و بدانسته ایم
رتبه او را بدرگاه تو وبای شیء وکلته عظمت
بر مکانه و بدانسته ایم که کدام خدمت با ایشان مفوض است
وهمین سبب ترک ذکر ایشانست وسکان الهواء والارض
والماء وساکنان این سه عنصر که تدبیر عالم سفلی
با ایشانست ووجه ترک بار ظاهر نیست مگر ایشان داخل
ربانیه باشند ومن منهم علی الخلق وایشانی که از
جمله مطلق ملائکه یا از جمله ملائکه سفلی مامور اند
بتدبیر امور بندها وبعضی گفته اند که ملائکه سه قسم اند
مفارق محض وروحانی محض ومجرد متعلق بجسم وذکر
ثانی وثالث شده که موکلند بمطر وجبل وغیرها والحال
ذکر قسم اول میکند که در عالم امرند ومشرفند بر عالم
خلق واین محل تامل است فصل علیهم چون این ملائکه

بعضی

این صفات عظیمه دارند ومقربان درگاه تو اند پس رحمت
بکن بر ایشان وطلب رحمت بر مستحقان موجب اجر طالب است
یوم تأتی کل نفس در روزی که بیاید هر کس بدرگاه
الهی یعنی در روز قیامت معها قائد در حالتی که با آن
کس ملکی است که متکفل کار اوست ودر نسخه ابن ادریس
سائق است واین موافق قرآنست یعنی میراننده او را که
بموقف عرض بیارد وشهید وگواه حال آنکس است
یا حاضر است در درگاه الهی با آنکس وصل علیهم صلوة
ورحمة کن بر این ملائکه لخزان رحمتی که تزیدهم کرامة منه
علی کرامتهم زیاده کند آن رحمت اکرام را بر آن اکرامی
که دارند وطهارة علی طهارتهم وزیاده کند پاکی ایشان را
بر پاکی که دارند اللهم واذا صلیت علی ملائکتک و
رسلک بار خدایا چون رحمت کنی بر فرشتگان تو
وبر پیغمبران تو وبلغتهم صلواتنا علیهم وبرسانی

بملئكه ورسل صلوة ما را برات يعني بسبب استجابة

دعا ما برا نها رحمة ديكر بكني فَضِّلْ جزا اذا است عَلَيْنَا

پس رحمت بكن بر ما ودر نسخه مشهوره عليهم است و اول

اظهر است بقرينه بما فَتَحْتَ لَنَا مِنْ حُسْنِ الْقَبُولِ

فِيهِمْ بسبب كشودن تو براي ما در نيكي قبول دعا را در حق

ملائكه و رسل اِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ بدرستي كه تو بخشنده

وكريمي پس رحمت كردن كار تست ما را فرو كذاشت

نخواهي كرد وكان من دعائه عليه السلام في الصلوة

علي اتباع الرسل ومصدقيهم

اَللّٰهُمَّ بار خدايا وَاَتْبَاعُ الرُّسُلِ مبتدا است وخبراو

فاذكرهم واما مقدر است لهذا در خبر فا امده يعني

تابعان پيغمبران يادكن وَمُصَدِّقُوهُمْ مِنْ اَهْلِ الْاَرْضِ

بِالْغَيْبِ وجمعي از اهل زمين كه تصديق پيغمبران كنند

در امور غيبي كه پيغمبران از ان خبر دهند مثل وجود خدا

وامر ونهي الهي وملئكه وبهشت ودوزخ وحساب وغير ان

بمعنی

چه تعبد در تصديق امور غيبي است نه محسوسات

ومعقولات عِنْدَ مُعَارَضَةِ الْمُعَانِدِينَ لَهُمْ

بِالتَّكْذِيبِ نزد مخالفت كردن جمعي كه با وجود مشاهده

معجزات باهره از روي عناد تكذيب رسل كنند

وَالْاِشْتِيَاقِ بباء موحده چنانچه در نسخه شيخ شهيد است

واين معطوفست بر ارض يعني از اهل سبقه اِلَى الْمُرْسَلِينَ

بِحَقَائِقِ الْاِيمَانِ متعلق است باستباق يعني و جمعي

كه پيشي كرفته اند بر غير خود در تصديق پيغمبران بانچه

حق ايمانست وبيش از ديكران باعتقاد تمام ايمان

آورده اند يا مراد سبقت در قوة ايمان ايشان كامل تر است كه ايمان

فِي كُلِّ دَهْرٍ وَزَمَانٍ عطف تفسيري دهر است و انكه

دهر را دعا زمان كويند تدقيقات فلسفي است و مقتضا

لغة عرب نيست يعني تصديق كرده اند در هر وقتي كه

اَرْسَلْتَ فِيهِ رَسُولًا فرستادي بخلق پيغمبري را وَاَقَمْتَ

وبرپاداشتی لِاَهْلِهِ از برای تبلیغ احکام الهی بمردم از زمان
دَلیلًا راهنمائی بجود مِنْ لَدُنْ آدَمَ اِلی مُحَمَّدٍ از زمان
حضرت آدم تا زمان پیغمبر ما صلی الله علیه وآله رحمة
الهی براو وبرآل او ومِنْ اَئِمَّةِ الْهُدی بیان دلیل است یعنی از
انسانی که راه حق نمایند وقاید کسی که مهار شتر کشد تشبیها
ائمه را قاید گفته چه ایشان خلق را کشیده بحق رسانند اَهْلِ
التُّقی یعنی خداترسان از قاید شوند ایشان را که در ازل یعنی
مقدر شده اند عَلَیْهِمُ السَّلامُ برین دلیلان باد سلامتی
از ما شایسته فَاذْکُرْهُمْ بصیغه امر وخبر است از تصدیق
کنندها رسل وایمه دین مِنْکَ بِمَغْفِرَةٍ وَرِضْوانٍ پس یاد کن
آن اتباع ومصدقین را بمغفره ورضا مندی خود وذکر
بمغفره کنایست از حصول بخشش ورضا که مرتبه اعلی است
در قرانست وَرِضْوانٌ مِنَ اللهِ اَکْبَرُ اَللّهُمَّ ارْزُقْنا اَللّهُمَّ
بار خدایا وَاَصْحابِ مُحَمَّدٍ مبتدا است خبرش فلا تنس و

یاران

ویاران آن سرور خاصّه یعنی اگرچه یاران داخل اتباع
رسل اند ودر رحمه عامه که سابق استدعا نموده شد داخلند
اما ایشان را برحمة خاصه دیگر ممتاز کن تا مراد اینست که
اصحاب را عموما باین رحمتی که الحال استدعا مینماید ممتاز
بکن خصوصا اَلَّذِینَ اَحْسَنُوا الصَّحابَةَ کسانی که یاری را
بخوبی کردند وباتمام رسانیدند وآنچه حق دوستی ونصرة
بود بجا آوردند وَالَّذِینَ اَبْلَوا الْبَلاءَ یعنی احسان وانعام است وانانکره
اصل او ابلووا بود واو اول بدل بالف شد وبالتقاء ساکنین
افتاد واگر ثانی نیز حذف شود اجحاف بکلمه شود از آن ضم
دادند تا دلالت کند بر واو محذوفه وعلامة جمع باشد
اَلْبَلاءُ الْحَسَنُ فی نَصْرِهِ در قران مجید است وَلِیُبْلِیَ الْمُؤْمِنِینَ
مِنْهُ بَلاءً حَسَنًا بیضاوی گفته که ای لینعم علیه نعمة
عَظِیمَةً بِالنَّصْرِ وَالْغَنِیمَةِ ومشاهدة الآیات پس معنی
ما نحن فیه چنین باشد که ایشانی که عطاء نیک کردند ونعمة

خوب دادند بجلوی و اداء حق نصرت کردند والله اعلم وکانفوه
ومعاونه آن سرور کردند واسرعوا الی وفادته بکسر
واو و در بعضی نسخ بفتح است یعنی شتاب کردند در امدن
بلبش او وسابقوا الی دعوته و سبقت کردند بدعوت او
که روی دعوت اورا قبول کردند واستجابوا له واجابت
او کردند یعنی قبول پیغمبری او نمودند حین اسمعهم
حجة رسالاته چون شنوانید ایشانرا قرآن مجید که دلیل
حقیه اموریست که از احکام الهی بما رسانید وفارقوا
الازواج والاولاد وجدائی اختیار کردند از زنان و
فرزندان خود فی اظهار کلمته بجهت اظهار انچه او گفت
وبجهت اجرا حکم او یا مراد کلمه شهادتست وقاتلوا
الاباء والابناء فی تثبیت نبوته ومقاتله کردند با
پدران وفرزندان خود بجهت ثابت ومستحکم ساختن
پیغمبری او تا دین او شایع گردد واحقاق حق شود وانتصروا به

وغالب امدند

وغالب امدند برحمی مقاتله کردند ببرکت وجود ان سرور
یا غالب ساختند ان سرور را بر اعداء دین اگر با برای تعدیه
باشد مثل ذهبت به ومن کانوا معطوفست بر الذین
احتبسوا منطوین علی محبته وکسانی که از اصحاب
پیچیده بودند خود را بر محبت ان سرور واین کنایه است
از کمال محبت یرجون تجارة لن تبور فی مودته
امیدوار بودند سودائی را که هرگز کساد ندارد در دوستی
ان سرور چه این دوستی البته موجب بهشت است پس
زیان ندارد والذین هجرتهم العشائر وکسانی که
قبیلهای ایشان ترک ایشان کردند و دوری جستند اذ تعلقوا
بعروته وقتی که دست زدند بحلقه هدایه او وانتفت
منهم القرابات اذ سکنوا فی ظل قرابته وخویشی
ایشانرا با خویشان برطرف شد وقتی که جای گرفتند در
سایه دولت نزدیکی او فلا تنس لهم اللهم خیر اصحاب

مجاز است که سابق گذشته واین مجاز است ومراد اینست که
بکن با آنها بار خدایا معامله کسی که حق خدمت آنها را فراموش
نکند یعنی فعل جمیل واحسان ورحمة با آنها بکن واگر
نسیان بمعنی ترک باشد چنانچه بعضی گفته اند در
وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَیْنَکُمْ پس معنی ظاهر است مَا
تَرَکُوا لَکَ وَفِیکَ مفعول لا تنس است یعنی آنچه ایشان
برای تحصیل رضای تو وبجهة اقامة احکام دین تو گذاشته اند
از قرابة وعشیرة ومال از یاد در حکم منسی مدار که اجر آن
نرسد چه درگاه الهی لا ابالی است وَأَرْضِهِمْ وبده با آنها
هرچه موجب خوشنودی ورضامندی آنها باشد مِنْ
رِضْوَانِکَ بیان آن چیز است که حق تعالی با آنها بدهد
نزد راضی ساختن آنها چه مطلوب اصلی اهم آنها رضامندی
الهیست ورضوان من الله اکبر وَبِمَا حَاشُوا الْخَلْقَ
عَلَیْکَ مثل قالوا اصل وحوشوا گویند حاش الابل

بعنی

یعنی ایشانرا جمع بردور لو وقف علیه صریحا ظاهر نیست
بلکه عطف بالمعنی است بر ما سبق بملاحظه تقدیر معطوف
علیه گویا گفته راضی بکن ایشانرا بسبب آنچه گذشت از
حسن صحبة وابتلاء ومکانفة ومفارقة ومقاتلة وهجرت
وبسبب جمع کردن خلق بر تو وترغیب آنها باسلام وَکَانُوا
مَعَ رَسُولِکَ دُعَاةً لَکَ إِلَیْکَ وبودند با پیغمبر تو در
حالتی که داعیان تو بودند وخلق را دعوت میکردند
بمعرفة تو وَاشْکُرْهُمْ این هم مجاز است یعنی بکن معامله
کسی که شکر دیگری بجا آرد یعنی احسان بکن عَلَی هَجْرِهِمْ
دِیَارَ قَوْمِهِمْ بسبب گذاشتن ایشان ملک قوم خود را
وَخُرُوجِهِمْ مِنْ سَعَةِ الْمَعَاشِ إِلَی ضِیقِهِ بکسر ضاد
ودر نسخه بفتح است وبسبب برآمدن ایشان از فراخی
معیشت که در ملک خود داشتند واختیار تنگی معیشت نمودن
در غربت وَمَنْ عطف است بر من کانوا مستوطنین کَثَّرْتُ فِی

اَعْزَازِ دِینِکَ مِنْ مَظْلُومِیهِمْ یعنی فراموش مکن و احسان
بکن بکسانی که بسیار کردی بوجود آنها مطیعان خود را
در عزیز ساختن تو دین ترا از جمعی که کفار برآنها ظلمها
کردند پس در مقابل مظلومیة آنها احسان بکن و یحتمل که
معطوف باشد بر ضمیر واشکرهم و من مظلومهم بیان
من کثرت و تقدیر چنین باشد من کثرتهم من مظلومی
الدعاة الیک فی اعزاز دینک و حاصلش تکثیر رسیدن
ظلم است بآنها در راه خدا اَللّٰهُمَّ وَاَوْصِلْ اِلَی التَّابِعِینَ
لَهُمْ بِاِحْسَانٍ بار خدایا برسان بجمعی که تابع صحابه بودند
به نیکی و بعد از انقراض زمان صحابه بهم رسیدند و
پیروی طریق نیک ایشان کردند اَلَّذِینَ یَقُولُونَ تعبیر
بمضارع برای احضار صورت ماضیه است یعنی آنها که میگویند
رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِاِخْوَانِنَا الَّذِینَ سَبَقُونَا بِالْاِیمَانِ
پروردگار ما بخش ما را و برادران دینی ما که پیش از ما

ایمان

ایمان آوردند از صحابه کرام خَیْرَ جَزَائِکَ مفعول اوصل
یعنی برسان باین تابعین بهترین جزاء ترا از احسان و
رضوان اَلَّذِینَ قَصَدُوا سَمْتَهُمْ صفت بعد صفت است
برای تابعین یعنی آنان که قصد جهت صحابه نمودند
و پیروی ایشان کردند وَتَحَرَّوْا وِجْهَتَهُمْ و قصد جانب
ایشان کردند بعمد و دیده و دانسته وَمَضَوْا عَلَی شَاکِلَتِهِمْ
و رفتند بر طریقه و مذهب ایشان لَمْ یَثْنِهِمْ
رَیْبٌ فِی بَصِیرَتِهِمْ باز نداشت و رو گردان و منزعج
نساخت ایشان را از راه حق شکی که طاری شود در عقل
آنها وَلَمْ تَخْتَلِجْهُمْ و خلجان نکرد و جذب نکرد از راه
حق ایشان را شَکٌّ فِی قَفْوِ آثَارِهِمْ شکی در متابعة
آثار و آداب صحابه وَالْاِئْتِمَامِ بِهِدَایَةِ مَنَارِهِمْ و در
اقتدا بهدایة یافتن از علم یا جاده مستقیم ایشان مُکَانِفِینَ
در حالتی که معاونان صحابه بودند وَمُوَازِرِینَ لَهُمْ

در صحاح است که الوزیر الموازر یعنی مفاعله بمعنی اصل
فعل است و مشتق است از وزر بکسر بمعنی ثقل چه وزیر کسی است
که بار پادشاه بر دارد و اعانه برای خود کند و مراد اینجا
معاونت است بمتابعت و محتمل که مشتق باشد از وزر
بفتحتین بمعنی ملجا و لام بمعنی الی مثل مضاف له یعنی
ملتجیین الیهم یدینون بدینهم در قاموس است که
الدین الاسلام بمعنی یسلمون باسلامهم یعنی اعتقاد
و عمل ایشان اعتقاد و عمل صحابه است و گویند دان
یعنی منقاد شد و صله یدینون محذوفست یعنی لهم
و تعلق با تضمین اعتراف است یعنی ینقادون لهم معترفین
بدینهم یعنی اطاعت ایشان میکنند در حالتی معترفند
بطریقه ایشان و یهتدون بهدیهم گویند هدی هدی
فلان ای سار بسیرته و راه رشد مستقیم میگیرند
بارشاد و راهنمائی ایشان یتفقون بتشدید تا چنانچه

روایت

روایت ابن ادریس است علیهم در حالتی که اتفاق
میکنند بر ایشان یعنی بر اعانه و اطاعه ایشان و در بعض
نسخ بتسکین تا است بوزن ینصرون کوفیان گویند
اصل اتفاق اوتفاق است از وفق مثل اتعاد از وعد
و اتقاد از وقود و او بدل بتا شد و بکثرت استعمال توهم
کردند که تا از اصل کلمه است و او را بنا کردند تفق یتفق مثل
چنانچه جوهری گفته که اتخاذ اصلش ائتخاذ است بهمزتین
از اخذ و بعد از تبدیل همزه بتا یعنی تبدیلش بیا و
تبدیل یا بتا شد و بجهت کثرة استعمال توهم کردند که
تا اصلیه است و بنا کردند تخذ یتخذ کعلم یعلم و در بعض
قراءت لو شئت لتخذت علیه اجرا و بصریان گویند
اتخاذ اصلش اتخاذ است بدو تا مشتق از تخذ نه از
اخذ چه تبدیل همزه بتا نیامده و امثال ائتزر و اتخذا است
مثل اتمام جوابش آنکه بعد تبدیل همزه بیا اگر تبدیل یا بتا شود

چه مانع است پس بتقمون بوزن بیضربون مشتق است
از تقق یتقق و بروایة شهید بتقدیم قاف است بر فا
وَلَا یَتَّهِمُونَهُمْ و متهم نمیدارند صحابه را فیما اَدّوا اِلَیْهِمْ
در احکامی که صحابه رسانیده اند بایشان از ان سرور
یعنی همه ان احکام را حق میدانند اَللّٰهُمَّ بار خدایا
فَصَلِّ عَلَی التَّابِعِیْنَ پس رحمت بفرست بر تابعان
صحابه و مصحح عطف مغایرتها ست که ناشی است از
تقیید بقول الحضرت مِنْ یَوْمِنَا هٰذَا از امروز و اِلیٰ
یَوْمِ الدِّیْنِ تا روز جزا معطوفست بر من یومنا و عطف
بجهت ارد یاد ربط و تاکید است کویا کفته وَصَلِّ اِلیٰ
یَوْمِ الدِّیْنِ و در بعضی نسخ واو نیست واین بهتر است و عَلیٰ
اَزْوَاجِهِمْ و رحمت بکن بر زنان ایشان وَعَلیٰ ذُرِّیَّاتِهِمْ
و بر اولاد و احفاد ایشان بطنا بعد بطن بشرط ایمان
وَعَلیٰ مَنْ اَطَاعَكَ مِنْهُمْ و بر کسی که اطاعت تو کند از ان

جماعة

جماعه و این تخصیص بعد از تعمیم است برای بیان مراد
صَلٰوةً تَعْصِمُهُمْ بِهَا مِنْ مَعْصِیَتِكَ الجان رحمتی
که بسبب ان باز داری تابعین را از کناهان تو یعنی
ببرکه ان رحمة نتوانند تقصیر کرد وَتَفْسَحُ لَهُمْ و کلمه
بها مقدر است بقرینه سابق و فراخ سازی برای ایشان
بسبب ان رحمة جای ایشان فِیْ رِیَاضِ جَنَّتِكَ در باغهای
بهشت تو وَتَمْنَعُهُمْ بِهَا مِنْ کَیْدِ الشَّیْطَانِ و باز داری
ایشان را بسبب ان رحمت از مغاصی که ناشی اند از عداوت
شیطان بخلق وَتُعِیْنُهُمْ بِهَا عَلیٰ مَا اسْتَعَانُوْكَ مِنْ
بِرٍّ وَاِعَانَةٍ کنی ایشان را بسبب ان رحمة بر چیزیکه طلب
اعانت کنند از تو بر ان چیز و تفتنهم بصیغه خطاب
وصله محذوفست بقرینه سیاق یعنی بهم طَوَارِقَ
اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ مفعول ثانی تقی است و طارق حادثه ایست
که نازل شود بشب و اضافه ان بسوی شب و روز بعد از

تجرید است از قید شب یعنی محافظت انها بکنی بسبب
ان رحمة از حوادث شب و روز الا طارقا یطرق
بخیر مگر حادثی که نازل شود بخیر وتبعثهم بها و
برانگیزی انهارا بسبب ان صلوة و بیداری علی اعتقاد
حسن الرجاء لك براعتقاد کردن انها خوبی امیدار تو
والطمع فیما عندك و بر طمع در نعمتی که نزد تست
از حسن عمل وترك التهمة فیما تحویه ایدی العباد
و بر ترك کردن انها طلب انچه در دست مردم است تا
متهم نشوند بطمع دران یا انکه مردم را متهم ساخته
نگیرند انرا از عباد و در بعضی نسخ بنونست بمعنی حرص
وشهوة لتردهم متعلق است به تبعثهم تا انکه بگردانی
انهارا از توجه بغیر الی الرغبة الیك بسوی رغبت بجانب
تو که ترا خواهند و بس والرهبة منك و بسوی ترس
از تو وتزهدهم فی سعة العاجل و دور کنی رغبت

انها را

انهارا در وسعت دنیائی که بالفعل است وتحبب الیهم
العمل للاجل و انکه محبوب سازی نزد ایشان عمل
صالح کردن را برای ثوابی که در روز قیامت موعود است
والاستعداد لما بعد الموت و مستعد شدن را برای
انچه بعد از موتست از خلاصی عذاب و استحقاق
ثواب و این مشعر است ببقاء نفس چه واجبست اجتماع
مستعد با مستعد له و از سایر ائمه اطهار نیز وارد شده
وتهون علیهم کل کرب یحل بهم وتا انکه اسان
سازی بر انها هر محنتی را که در دنیا با انها برسد در
سکرات موت و غیره یوم خروج الانفس من ابدانها
در روز برامدن نفسها از بدنهای خود یعنی وقت قطع
علاقه نفس از بدن وتعافیهم وعافیت دهی انهارا
مما تقع به الفتنة از اموری که بسبب انها واقع شود
لمرامی من محذوراتها بیان فتنه است کویا گفته که

که تغافیهم من موجبات محذورات اللعنة یعنی
محفوظ داری از انچه موجب بلیّات است که از انها
باید ترسید مثل رسوائی وعذاب که ناشی اند از فتنه یعنی
از ضلال وعصیان وکبّة النار عطف است بر مانع نفع
یعنی وعافیت دهی از شدت وصدمت آتش وکفته اند
که مراد الکبة علی النار است یعنی بر روی انداختن و اضافه
بادنی ملابسته است وطول الخلود فیها مجاز است
از مطلق بودن در جائی یعنی وعافیت دهی از کثرت بودن
در آتش وحق تعالی نجات دهد از قلت بودن نیز الا بمجرد
ورود موعود وتصیّرهم الی امن وبرسانی ایشان از محل من
که تعبیر از ان بامن بطریق مجاز ومبالغه شده ولهذا
تفسیر اش کرده بقولش من مقیل المتقین از جای قیلوله
نیکوکاران ومراد جای اسودن ایشانست یعنی بهشت و بعض
کفته اند که مراد بامن علم بزوال انچه متقیان از ان می ترسند در دنیا

دعای آخر زمان

وکان من دعائه علیه السلم لنفسه واهل ولایته

یا من لا تنقضی عجایب عظمته ای انکسی که آخر نشود
امور عجیبه عظمتت وصلّ علی محمد واله رحمت
بکن بر ان سرور وبر فرزندان او وچون تقدیم صلوة
بر عرض مطلب موجب استجابت دعوتست صلوة فرستاد
کفت واحجبنا عن الالحاد فی عظمتک ومانع شو
مارا از میل کردن بباطل در باب بزرکی تو که اثبات
شریک وصاحبه وولد برای تو نکنیم ویا من لا تنتهی
مدة ملکه وای انکسی که مدت پادشاهی او نهایه ندارد
صلّ علی محمد واله رحمت بکن بر ان سرور وآلش
ووجه تقدیم صلوة کذشت وقس علیه واعتق
رقابنا من نقمتک وآزاد بکن کردن مارا از عذاب تو
وچون حیوان بکردن زنده میبرد رقبه را قایم مقام
کل حیوان سازند وعتق رقبه وملک رقبه کویند هر چند

که معتق و مملوک کل برن است و نقمه بکسر نون و سکون
قاف یا بفتح نون و کسر قاف هر دو مرویست و بیک معنی است
وَیَا مَنْ لَا تَفْنیٰ خَزَائِنُ رَحْمَتِهِ ای آنکس که خزینهای
رحمت و نعمت او فانی نشوند هر چند انعام دهد صَلِّ
عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ رحمت بفرست بران حضرت و آلش
وَاجْعَلْ لَنَا نَصِیْبًا فِی رَحْمَتِكَ و بکن برای ما بهره و
حصّه در رحمت تو و ادنی حصّه در رحمت تو و ادنی
حصّه از رحمة الهی بجهت بخشش گناه عالمی بسیار است
لَهُ هِمَمٌ لَا مُنْتَهیٰ لِکِبَارِهَا • وَهِمَّتُهُ الصُّغْریٰ اَجَلُّ
مِنَ الدَّهْرِ • وَیَا مَنْ تَنْقَطِعُ دُوْنَ رُؤْیَتِهِ الْاَبْصَارُ
آنکسی که نزد اراده دیدن او منقطع شوند قوای ابصار
و بمقتضای کریمهٔ لا تدرکه الابصار نتوانند صَلِّ عَلیٰ دیده
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ درود بفرست بران مقتدای رسل و آلش و
اَدْنِنَا اِلیٰ قُرْبِكَ و نزدیک ساز ما را بنزدیکی درگاه تو

وابن قرب

واین قرب معنویست یعنی رفع درجه وَیَا مَنْ تَصْغُرُ عِنْدَ
خَطَرِهِ الْاَخْطَارُ ای آنکه خرد است بقدر و منزله او نسبت به
جمیع قدر و منزلتهای ممکنات صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ رحمت
بکن بران سرور و آلش وَکَرِّمْنَا عَلَیْكَ و معزز دار
ما را در درگاه عزت تو وَیَا مَنْ تَظْهَرُ عِنْدَهُ بَوَاطِنُ
الْاَخْبَارِ ای آنکسی که هویداست نزد او باطن هر خبری
و داند که حق است یا باطل صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ رحمت
بکن بر محمد و آلش وَلَا تَفْضَحْنَا لَدَیْكَ و رسوا مکن ما را
نزد خود بمواخذه بر اعمال ناشایسته ما اَللّٰهُمَّ اَغْنِنَا
عَنْ هِبَةِ الْوَهَّابِیْنَ بار خدایا بی نیاز کن ما را از
بخشایش بخشندها بِهِبَتِكَ به بخشیدن تو یعنی آن
قدر بده که بدیگری محتاج نشویم وَاکْفِنَا وَحْشَةَ الْقَا طِعِیْنَ
بِصِلَتِكَ و چون خویشان قطع صله رحم از ما کردند و ما را
وحشة و تنهائی و جدائی از همه شد تو کفایه ما بکن و دفع

وحشت از ما بکن با انتظام ما در سلك مخصوصان درگاه تو

حتی لا نرغب الی احد مع بذلك تا ما رغبت نکنیم بهیچ

کس با عطای تو و همان مستغنی شویم از عطای غیر که قطع

صله رحم کرده‌اند و لا نستوحش من احد مع فضلك

و از جدائی متوحش نشویم با فضل و کرم تو اللهم صل

علی محمد و آله خدایا رحمت بکن بر آن سرور و آلش و

کدلنا کید بمعنی مکر است و مکر الهی جزاء مکر خلق است

یعنی چون کفار مکر کنند با ما تو جزاء مکر آنها بده و لا

تکد علینا و جزاء تقصیر ما مده و بفضل خود ببخش

و در بعضی نسخ و کن لنا و لا تکن علینا است و این اظهر است

یعنی برای ما باش نه بر ما و امکر لنا و لا تمکر بنا تاکید

فقره سابقه است یعنی بده جزاء مکری که دشمنان با ما کنند

و تلافی تقصیر ما مکن و بکرم خود عفو کن و ادل لنا در اینجا

که الادالة الغلبة یقال ادیل لنا علی اعدائنا ای نصرنا

علیهم

علیهم پس مدخول لام منصور غالب باشد و معنی ادال زید

لعمرو علی اعدائه اینست که نصرت داد زید عمرو را

بر اعدا پس معنی ادل لنا این باشد که نصرت بده ما را

و صله او محذوفست بجهة ظهور یعنی علی اعدائنا

و در بعضی نسخ ادلنا در صحاح است که ادلنی علی

فلان ای انصرنی علیه و بر این تقدیر نیز صله مقدر است

و لا تدل منا در قاموس است که ادالنا الله من عدونا

مشتق است از دوله و در صحاح است که دوله در جنگ

غلبه گروهی است بر گروهی پس مدخول من مغلوب باشد

یعنی ما را مغلوب عدا مکن اللهم صل علی محمد و آله

خدایا رحمت بکن بر آنحضرت و آلش و قنا منك و محفوظ

دار ما را از تو یعنی از غضب و عذاب تو و احفظنا بك

و محافظت ما بکن از بلیات بتو یعنی بفضل و عنایت تو

و اهدنا الیك ما را بخود راه نما و برسان بمعرفة خود و لا

تباعدنا عنك ودور مكن ما را از خود ان من تقه يسلم
بدرستى شان اينست كه هر كرا تو محافظت كنى سلامت
ماند از مكروهات ومن تهده يعلم وهر كرا تو راه
نمائى او دانا شود از همه داناتر ومن تقربه اليك يغنم
وهر كرا بدرگاه عزت خود نزديك كنى واز مقربان درگاه
خود سازى او صاحب غنيمت شود در آخرت چنانچه در دنيا
مجاهدين غنيمت برند اللهم صل على محمد واله
خدايا رحمت كن بر محمد وآلش واكفنا وكفايت كن ما را
يعنى دفع كن از ما حد نوائب الزمان تيزى مصيبتهاى
زمانه را تشبيه داده مصيبت را بشمشيرى كه دشمن تيز
باشد وشر مصايد الشيطان ودفع كن از ما شر دامهاى
شيطان را ومرارة صولة السلطان وتلخى حمله پادشاه را
كه نتوانند اذيه رسانند اللهم انما يكتفى المكتفون
بفضل قوتك خدايا جمعى كه كفايت كار انها ميشود

الكون

از كفايت نميشود مگر بزيادتى قوت تو بمقتضاى لا حول
ولا قوة الا بالله يا اينمعنى دارد كه جمعى كه كفايت مهمات
مردم كنند اين كفايت نيست مگر بمدد تو فصل على محمد واله
واكفنا پس رحمت بر ان سرور وآلش بكن وكفايت كار من
بكن وانما يعطى المعطون من فضل جدتك وهر كه
چيزى بكسى ميدهد او نميدهد مگر از جمله عطيه تو
يا فكه زايد باشد بر ضروريات او فصل على محمد و
اله واعطنا پس رحمت بكن بمحمد وآلش وتو بده بما
آنچه خواهيم وانما يهتدى المهتدون بنور وجهك
وهدايت يابندگان هدايت نمى يابند مگر بنور روى تو
واين ظاهر است فصل على محمد واله واهدنا پس رحمت
بكن بر محمد وهدايت ما بكن اللهم انك من واليت وآلش صح
بنقذير والينه يعنى خدايا هر كرا تو متولى اعزاز او شوى
لم يضرره ودر بعضى نسخ لم يضره با دغام خذلان

الخاذلين ضرر نكند با و خوار كردن خوار كنندكان ومن
اعطيت بتقدير اعطيته لم ينقصه منع المانعين
وهر كرا . تو بدهي منع كردن منع كنندكان نقصان او
نتواند كرد ومن هديت بتقدير هديته لم يغوه
اضلال المضلين وهر كه را تو راهنمائي كني خايب و خاسر
وكمراه نمي سازد او را كمراه كردن كمراه كنندكان فصل على
محمد واله پس رحمت بكن بمحمد و آلش وامنعنا بعزك
من عبادك ومنع بكن بعزت دادن خود ما را از التجا
بندكان تو واغننا عن غيرك بارفادك وبي نياز
ساز ما را از غير تو بداد و دهش تو واسلك بنا سبيل
الحق بارشادك وما را بر راه حق بدار بوسيله راهنمائي
تو اللهم صل على محمد واله واجعل سلامة قلوبنا في
ذكر عظمتك خدايا رحمت بكن بر ان سرور و آلش و بكردان
سلامتي دلهاي ما را در ذكر بزركي تو وفراغ ابداننا في

شكر

شكر نعمتك وفراغت بدنهاء ما را در اداء شكر نعمت تو
واطلق بالسنتنا في ذكر منتك وروان كن زبانهاي ما را
در بيان منت تو اللهم صل على محمد واله واجعلنا
من دعاتك الداعين اليك خدايا رحمت فرست
بر محمد و آلش و بكردان ما را از جماعة كه مردم را بدركاه تو
دعوت كنند وهداتك الهادين اليك و از راهنمايندكان
كه مردم را بدركاه تو راه نمائي كنند ومن خاصتك المخلصين
لديك و از جمله خاصان دركاه تو بكن يا ارحم الراحمين
اي رحيم ترين رحم كنندكان وكان من دعائه عليه السلام عند الصباح والمساء

الحمد لله الذي خلق الليل والنهار بقوته سپاس
مر خدا را كه خلق كرده شب و روز را بقدرت خود
وجعل لكل واحد منهما حدا محدودا وامدا ممدودا
و كردانيده براي هر كدام نهايتي معين و مسافتي كشيده
يولج كل واحد منهما في صاحبه در اورده هر كدام در ديكري

وميز بينهما بقدرته
وتميز داده ميان شب و روز
بقدرت خود

که چون یکی تمام شود دیگری در آید و بهم رسد ویولج صاحبه
فیه و در آورده دیگری را در او یعنی فاصله میان
آنها نکرده و این تاکید فقره سابقه است و تواند بود که
ذکر کل تلمیح بجریان این تتالی باشد میان هر شب و روز و
محتمل که مراد بایلاج کم شدن مقدار یکی و انضمام آن بدیگریست
تا زیاده شود انا و لیس ایلاج کل فی صاحبه بمعنی کمی
روز است از شب در وقتی و کمی شب است از روز وقت
دیگر و این در هر افق معین است از آفاق مایله لیکن
در اوقات مختلفه متناظره سال بسبب تفاوت قوس
نهار و قوس لیل و مراد بایلاج صاحبه فیه ای حین یولجه
فی صاحبه آنکه هر کدام کم از صاحب باشد و صاحب هم
کم از و در یک وقت یا در افق واحد لیکن در دو بلد متواطر
یکی شمالی یکی جنوبی متفق العرض چه افق هر دو یکی است یا در
آفاق مختلفة العرض و این معنی اگرچه دقتی دارد اما خالی

از تکلفی نیست

از تکلفی نیست بتقدیر منه للعباد بسبب آنچه مقدر
ساخته برای بندها فیما یتغذون و یتمون به در آنچه غذا
دهد بندها را بآن و این متعلق است بتقدیر یعنی
مقدر ساخته که در هر روز و هر شب بآنها چه غذا
بدهد و ینشئهم علیه و مقدر کرده آنچه نشو و نما
بندها بآن بکند فخلق لهم اللیل لیسکنوا فیه
پس شب را خلق کرد برای بندها تا در آن ساکن شوند و استراحت
کنند من حرکات التعب از حرکتهائی که باعث رنج
آنهاست و نهضات النصب و آسوده شوند از
برخواستنها و تردد کردنها که سبب تعب آنها است و این عطف
تفسیری فقره سابقه است و در بعضی نسخ نهضات بباء
موحده است یعنی بار سنگین که در بیداری متحمل آن میشوند
و مانده کردند و در بعضی نسخ بباء موحده و ظاء منقوطه است
و آن هم بمعنی ثقل است وجعله لباسا و گردانید شب

را پوششی لیلبسوا بتقدیر فیه من راحته ومنامه تا
بپوشند دران شب از راحت وخوابی که دران شب
بکنند یا از راحت وخوابی که حق تعالی عنایت کرده وچون
راحت وخواب را بمنزله لباس قرار داد شب را که سبب
این راحت است نیز لباس گفت مجازا فیکون ذلک
پس باشد ان استراحت جماما بفتح جیم یعنی دفع ماندگی
وچون استراحت سبب دفع رنج است جمام گفته مجازا
گفته یعنی تا شود این خواب باعث نشاط وقوة وباعث
قوت ولینالوا به لذة وشهوة وتا انکه برسند
ودریابند بان شب لذة وشهوت را چه متعارف در
تحصیل شهوات شب است وخلق لهم النهار مبصرا
وخلق کرد برای بندها روز را که باعث دیدنست وسبب
ظهور تمام اشیا است برچشمها لیبتغوا فیه من
فضله تا طلب کنند درو انچه خواهند از فضل الهی

ولیتبیوا

لتبتغوا الی رزقه وتا سبب تحصیل رزق مقدر
شوند ویا الله تا طلب اسباب الهیه در تحصیل رزق
نمایند ویسیرحوا فی ارضه سراح یعنی رفتن در روز است
چنانچه رواح یعنی رفتن در شب است یعنی تا دران روز
در زمین الهی تردد کنند طلبا لما فیه نیل العاجل
من دنیاهم برای طلب کردن انچه دران روز مقدر است
از رسیدن نعم الهیه که بیش داده از امور دنیویه
ایشان ودرک بفتح را یعنی رسیدن الاجل انچه بعد از
دنیا مقدر کرده فی اخراهم در اخرت برای ایشان چه
دنیا مزرعه اخرتست بکل ذلک بهر کدام ازین شب وروز
واستراحت وطلب رزق وکسب سعادات یصلح
شانهم صلاح کار ایشان میکند در دنیا ودین ویبلو
اخبارهم وامتحان کار ایشان میکند که بر انها حجت
قایم شود وبر خلق ظاهر شود که اطاعت وشکر کردند یا نه

وَيَنظُرُ كَيفَهُمْ فِي أَوقَاتِ طَاعَتِهِ و به‌بیند ... که مردم
بنماید که چگونه ایشان عمل کنند در اوقاتی که برای طاعت
الهی مقرر شده وَمَنَازِلِ فُرُوضِهِ و در منزلهای فرضها
الهی که آیا دران منازل اقامت نمودند یا تمرد کردند وَ
مَوَاقِعِ أَحْكَامِهِ و در جاهای حکمهای الهی چگونه سلوک
نمودند لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا تا جزا دهد بدکاران را
بانچه کردند یعنی مناسب عمل بد ایشان چیز زیاده بر آن عذاب
نکند وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى و جزا دهد
نیکوکاران را به نیکی و احسان با دخال جنت و زیاده بر انچه
عمل کردند بمحض فضل خود اللَّهُمَّ فَلَكَ الْحَمْدُ بار خدایا
چون اینچنین نعمت داده پس مر تراست سپاس عَلَى
مَا فَلَقْتَ لَنَا مِنَ الْإِصْبَاحِ بر انچه شق کرده برای ما
از روز کردن گویا شب را شکافته روز از ان بر آورده وَ
مَتَّعْتَنَا بِهِ ضَوْءِ النَّهَارِ و بر انچه ممتع و بهره‌مند ساخته

مارا

مارا بان از روشنی روز وَبَصَّرْتَنَا بتقدیره چنانچه
در بعضی نسخ است مِنْ مَطَالِبِ الْأَقْوَاتِ و بر انچه نموده
مارا انجاهائی که طلب قوتها از ان جاها کنیم یعنی
طریق طلب قوت را تعلیم کرده وَوَقَيْتَنَا فِيهِ و حفظ
ما کرده دران روز مِنْ طَوَارِقِ الْآفَاتِ از آفتهائی
که دران روز نازل شوند و این اضافه صفت است
بموصوف أَصْبَحْنَا وَأَصْبَحَتِ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا روز
کردیم و همه عالم روز کردند بِجُمْلَتِهَا لَكَ در حالتی که
همه اشیا مر تراست و همه مملوک و فرمان بردارند ترا
سَمَاؤُهَا برفع بدل است از اشیا و تفصیل آنست وَأَرْضُهَا
وَمَا بَثَثْتَ فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا چه آسمان از جمله اشیا
و چه زمین و چه از مخلوقاتی که پراکنده ساخته در هر کدام
از آسمان و زمین از مخلوقاتی که معلوم الهی است ساکنه
برفع نون بدل از کلمه ما و بجر بدل از کل بحسب اختلاف

نسخ وبرین قیاس وَمُتَحَرِّکُهُ وَمُقِیمُهُ وَشَاخِصُهُ چه ساکن
انجمله ان اشیا وچه متحرک وچه ایستاده وچه مرتفع و
مَا عَلَا فِي السَّمَاءِ وانچه بلند شده درهوا وَمَا كَنَّ بصیغه — تَحْتَ الثَّرَى
معلوم متعدی نیست یعنی وانچه حق تعالی انرا مستور ساخته
زیر خاک ودر بعضی نسخ بصیغه جمع مونث از ماده کان
یعنی انچیزها بودند زیر خاک پس همه صبح کردند باینحال که — اشیا
مملوک وزیر حکم تو اند اَصْبَحْنَا فِي قَبْضَتِكَ روز کردیم
درحالتی که همه در قبضه قدرت تو ایم یحویها بحذف
حرف عطف مُلْكُكَ وَسُلْطَانُكَ یعنی ودرحالتی که محیط است
بما پادشاهی ومالکیه تو وَتَضُمُّنَا مَشِيئَتُكَ ودر بر گرفته
مارا اراده تو وَنَتَصَرَّفُ عَنْ أَمْرِكَ وتصرف در کارها
میکنیم بامر تکوینی تو یعنی باقرار وتمکین تو وَنَتَقَلَّبُ فِي
تَدْبِيرِكَ ومیگردیم ازحالی بحالی درانچه تو تدبیر کار
ما بکنی لَيْسَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ إِلَّا مَا قَضَيْتَ هیچ کار نتوانیم

کرد مگر انچه

کرد مگر انچه در ازل مقرر ساخته وَلَا مِنَ الْخَيْرِ إِلَّا مَا أَعْطَيْتَ
ونیست ونرسد بما هیچ چیزی مگر انچه تو داده وَهَذَا
يَوْمٌ حَادِثٌ جَدِيدٌ واین روز تازه ایست که پیدا کرده
هُوَ عَلَيْنَا شَاهِدٌ واو بر ما گواه اعمال ما است عَتِيدٌ
وحاضر است اِنْ اَحْسَنَّا وَدَّعَنَا بِحَمْدٍ اگر درین روز کار
نیک بکنیم وداع ما بسپاس میکند وَاِنْ اَسَأْنَا فَارَقَنَا
بِذَمٍّ واگر کنیم جدا میشود از ما بمذمت اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْزُقْنَا حُسْنَ مُصَاحَبَتِهِ خدایا رحمت بکن
بر محمد وال او ونصیب ما بکن خوبی مصاحبت این روز
که در او کارها نیک بکنیم وَاعْصِمْنَا مِنْ سُوءِ مُفَارَقَتِهِ
ومحفوظ دار ما را از بدی جدائی او بِارْتِكَابِ جَرِيرَةٍ صَغِيرَةٍ
اَوْ كَبِيرَةٍ بسبب مرتکب شدن ما گناه خرد یا کلان را وَاَجْزِلْ
لَنَا فِيهِ الْحَسَنَاتِ وبسیار کن برای ما درین روز نیکیها
یعنی توفیق نیکی بسیار بده وَاَخْلِنَا فِيهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ وخالی

سازمارا درین روز از بدیها و کناهان وَاَمْلَأْ لَنَا مَا بَیْنَ
طَرَفَیْهِ حَمْدًا وَشُکْرًا وَاَجْرًا وَفَضْلًا و [illegible]ثنا نا و پر کن وَذُخْرًا
برای ما تمام این روز را بسپاس الهی و منت او و باجر و ذخیره
برای قیامت و بفضل و احسان خود اللّهمّ یَسِّرْ عَلَی الْکِرَامِ
الْکَاتِبِینَ مَؤُونَتَنَا خدایا آسان بکن بر فرشتهای بزرک
که کتابت اعمال ما میکنند مونت نوشتن اعمال ما را چه برایشان
نوشتن اعمال بدکاران و از راست پس ما را توفیق نیکی بده
تا برایشان نوشتن آسان شود وَاَمْلَأْ لَنَا مِنْ حَسَنَاتِنَا صَحَائِفَنَا
و پر کن از برای ما از نیکیهای ما صحایف اعمال ما را که فرشتها
می نویسند و در بعض نسخ وَاَمْلَأْ صَحَائِفَنَا مِنْ حَسَنَاتِنَا
وَلَا تُخْزِنَا عِنْدَهُمْ بِسُوءِ اَعْمَالِنَا و خوار مکن ما را نزد کرام
کاتبین به بدی اعمال ما یعنی محفوظ دار از بدی اللّهمّ
صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ لَنَا فِی کُلِّ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِهِ
حَظًّا مِنْ عِبَادِکَ خدایا رحمت بکن بر آن سرور و آلش

و بکن برای

و بکن برای ما در هر ساعتی از ساعات امروز نصیبی از
بندهای تو که از [illegible] ما در امور دینی و دنیوی منتفع شویم
و ایشان از ما و در بعضی نسخ عبادتک است این اظهر است و
ملایم ما بعد است وَنَصِیبًا مِنْ شُکْرِکَ و بهره از شکر تو و
شَاهِدَ صِدْقٍ مِنْ مَلَائِکَتِکَ و کواه راست کوی از فرشتکان
تو که آن عبادت و شکر را نوشته کواهی بدهند اللّهمّ
صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاحْفَظْنَا مِنْ بَیْنِ اَیْدِینَا خدایا
صلوة بر آن سرور و آلش بفرست و محافظت ما بکن از شر
شیطان که از هیچ جانبی دخل نتوانند از پیش روی ما کرده
وَمِنْ خَلْفِنَا و نیز از عقب ما وَعَنْ اَیْمَانِنَا وَعَنْ شَمَائِلِنَا
و نیز از جانب راست و چپ ما وَمِنْ جَمِیعِ نَوَاحِینَا و از جمیع جوانب ما
حَتَّی فوق و تحت و قریب و بعید حِفْظًا عَاصِمًا مِنْ مَعْصِیَتِکَ
الخ چنان محافظتی که نکاه دارنده باشد ما را از کناه تو
هَادِیًا اِلَی طَاعَتِکَ و راه نماینده یا رساننده باشد ما را بطاعت

تو مستعملاً بصیغه مفعول یعنی از باب حرف وایصالست
ای مستعملاً فیه لمحبتک درحالتی که دران طاعت استعمال
کرده شده باشد محبت تو یعنی از روی محبت واخلاص تو
انطاعت شده باشد ودر نسخه ابن ادریس بصیغه
فاعلاست یعنی درحالیکه من استعمال نماینده وبکاربرنده
باشیم دران طاعت محبت ترا واین اظهراست اللهم صل
علی محمد واله ووفقنا فی یومنا هذا ولیلتنا هذه
وفی جمیع ایامنا ودر نسخه ولیالینا خدایا رحمت بکن
بران سرور والش وتوفیق بده مارا دراین روز ودراین
شب ودر جمیع روزها وشبهای ما لاستعمال الخیر وهجران
الشر وشکر النعم برای عمل نیك وترك بدی وشکر
نعمتها واتباع السنن ومجانبة البدع وبرای متابعت
سنتها واجتناب از بدعتها والامر بالمعروف والنهی
عن المنکر وبرای امر بنیکی ونهی از بدی وحیاطة

الکلام

الاسلام وبرای عمل بجمیع لوازم اسلام وانتقاص الباطل
انتقص متعدی نیز امده یعنی برای کم ساختن باطل ودر
نسخه بضاد معجمه است یعنی شکستن باطل ودفع ان واذلاله
وخوارساختن باطل ونصرة الحق واعزازه وبرای یاری
دادن وعزیز کردن حق وارشاد الضال ومعاونة
الضعیف وبرای راه نمودن گمراه ومدد کردن ضعیف
وادراك اللهیف ودریافتن وغور رسی کردن مظلوم
مضطرب مستغیث مستحیر واین فقره در نسخه شیخ شهید
نیست ودر بعضی نسخ است ومساعدة الکفیف وبرای مدد
کردن کور اللهم صل علی محمد واله خدایا رحمت بکن بر
محمد والش واجعله ایمن یوم عهدناه وبگردان امروز را
مبارکترین روزهائی که ما انهارا دانسته ایم یعنی ماضیه
وحال وافضل صاحب صحبناه وفاضلترین وبهترین
دوستی که مصاحب او شدیم ودر نسخه صاحبناه

وخیر وقت ظللنا فیه و بهترین اوقاتی که بودیم روز آن
دران وجعلنا من ارضی من عمرت علیه اللیل والنهار
من جملة خلقك وبگردان مارا از نیك جماعة که راضی
ترین کسانی اند که شب و روز برایشان گذشته از جملهٔ مخلوقات
تو خلاصه آنکه شب و روز بر همه مخلوقات میگذرد
وبعضی بباقی راضی تراند بانچه خواست الهی باشد پس دعا نسبت هم
میکند که مرا از بعضی گردان وچون مفضل جمعی اند و تفضیل
نسبت بغیر آن جمع است پس هیچ وارد نشود اشکرهم بنعمتک
را وحرف عطف محذوفست ومعطوف علیه من ارضی است
وتقدیر اینست واجعلنا اشکرهم ودر نسخه ابن ادریس
بکسر را پس معطوف علیه ارضی باشد یا اشکر بدل باشد
از ارضی وهمچنین در اقومهم واوقفهم لما اولیت من
نعمك بگردان مارا از جمله جماعة که شاکرتر اند بر نعم ترا
که عطیه نمودی واقومهم بما شرعت من شرایعك

وبگردان

وبگردان مارا از جمله جمعی که قایم تراند در اقامت شرایع تو
بدانکه واو ویا معتل العین اسم فاعل ثلاثی مجردی
که در فعل او علیل شده باشد بدل بهمزه شود مثل
قایل وبایع بخلاف عاور بجهة صحة عور اگرچه بخلاف
قیاس است وهمچنین واو ویا که در طرف باشند بعد از
الف زایده بدل بهمزه شوند مثل کساء ورداء بخلاف شقاوة
وسقایه بجهت اعتداد بتا پس گویا در طرف نیستند پس
عباءة شاذ باشد وهمچنین واو ویا بعد از الف باب مساجد
بهمزه بدل شود بشرطی که قبل از الف نیز واو ویا باشد مثل
اوایل جمع اول وخیایر جمع خیر ودر شرایع قبل از الف واو
ویا نیست پس بهمزه نتوان خواند البته بیا باید خواند و
اوقفهم عما حذرت من نهیك وازجمله جمعی که
توقف کننده تراند وباز دارنده تراند خود را از انچه تو حذر
اراند فرموده از منهیات تو واگرچه مصدر بمعنی مفعول است

جون لفظا ومصدر است در وسنا ولیتنا مفرد وجمع اللّهمّ
اِنّی اُشهِدُكَ خدایا ترا بگواهی میکیرم وكفی بك
بازایده است شهیدًا وبسنده تو درحالیکه گواهی یعنی
باگواهی تو گواه دیگر ضرور نیست وَاُشهِدُ سَماءَكَ وَ
اَرضَكَ وگواه میکیرم اسمان وزمین ترا ومن سکنتهما
بحذف وایصال بتقدیر وَمَن اَسكَنتَهُ فیهِما مِن
مَلائِكَتِكَ بیان کلمه من است وگواه میکیرم کسانی را
که در زمین واسمان ساکن کرده که انها ملائکه تواند
وَسائِرِ خَلقِكَ بکسر راء عطف است بر ملائکه ودر نسخه
بفتح است پس عطف است بر من اسکنتهما یعنی وگواه میکیرم
وَلَیلَتِی هٰذِهٖ ص باقی مخلوقات ترا فی یَومی هٰذا وَساعَتی هٰذِهٖ وَمُستَقَرّی
هٰذا درین روز وساعت ودرین شب ودرین مکان که
هستم یعنی درشب گواه میکیرم شب را ودر روز روز را
علی انی حذف والاجح هر دو محال است اَنّی بتقدیر بانك انت تاکید
حرف جزاء اذان
قیاسی است اَشهَدُ اَنَّكَ بتقدیره
کافی

کافیست اَللهُ ان یعنی همه اشیا را گواه میکیرم برین
که شهادت میدهم باینکه تو خدائی اَلَّذی لا اِلٰهَ اِلّا
اَنتَ الحَنّان خدائی که نیست معبود بحق مگر تو قائمٌ
بِالقِسطِ حَکَمٌ بعد از خبر ان است بی عاطف وهمچنین عدلٌ
ورؤفٌ ومالك ورحیم یعنی تو قایمی بعدالت یعنی
هرچه کنی عدالت باشد وذکر مصدر بجهت مبالغه است
یعنی بسیار عادلی فِی الحُکمِ درانچه فرمائی رَؤُفٌ
بِالعِبادِ وبسیار مهربانی به بندها مالِكُ المُلكِ
رحم کننده بر خلق ص تمام عالم ملك تست رَحیمٌ بِالخَلقِ وَاَنَّ بتقدیر بانّ
مُحَمَّدًا عَبدُكَ وَرَسُولُكَ وگواهی میدهم بانکه محمد صلعم
بنده تست ورسول تست بجانب خلق وَخِیَرَتُكَ بکسر خا
وفتح یا اسم مصدر است بمعنی خوبی پس از باب زید عدل
باشد وبسکون یا نیز اسم مصدر است مِن خَلقِكَ یعنی
او بهترین مخلوقات تست حَمَّلتَهُ رِسالَتَكَ فَاَدّاها

او را حامل رسالهٔ خود کردی پس ادا رسالة کما ینبغی نمود
وَأَمَرْتَهُ بِالنُّصْحِ لِأُمَّتِهِ فَنَصَحَ لَهُ وفرمودی باو که
امت خود را نصیحت بکن او نصیحت ایشان کرد و هر کس
قبول نصیحت نکرد با ایشان جهاد کرد اللّهُمَّ فَصَلِّ
عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ خدایا چون محمد چنین بنده ایست ترا
پس بر وی و بر آلش رحمت کن أَكْثَرَ بنصب مفعول مطلق
تشبیهی است بتقدیر کاکثر یا مثل اکثر و در نسخه كَأَتَمِّ
مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ همچو بیشترین رحمتی که بر یکی
از مخلوقات خود کرده و محتمل که من تفضیلیه مقدر باشد
بتقدیر اکثر مما و برین قیاس وَآتِهِ أَفْضَلَ مَا آتَيْتَ
أَحَدًا مِنْ عِبَادِكَ و بده باو بهترین آنچه داده بیکی
از بندهای تو یا بهتر از آنچه بایشان داده وَاجْزِهِ همزه وصل است
عَنَّا أَفْضَلَ وَأَكْرَمَ مَا جَزَيْتَ أَحَدًا مِنْ أَنْبِيَائِكَ عَنْ
أُمَّتِهِ و چون انبیا رسالت با امت خود میرسانند در عوض

جزای خیر

جزای خیر باید داد و جزا دادن بدست حق تعالی است
و باختیار امتان نیست و چون آن سرور تبلیغ رسالت
بر وجه اتم کرده پس جزای خیر از جانب ما باد همچو بهترین
جزائی که از جانب امت پیغمبر دیگر بآن پیغمبر داده
یا بهتر از آن بده إِنَّكَ أَنْتَ الْمَنَّانُ بِالْجَسِيمِ بدرستی
که تو بسیار منت نهنده بعطیه عظیم الْغَافِرُ غفر
بمعنی پوشیدن و مستور ساختن و چون بخشیدن
گناه بمنزله پوشیدن اوست بنا برین بخشنده را غافر
گویند و در نسخه الغفار العظیم و تو بخشنده مر گناهان
عظیم را وَأَنْتَ أَرْحَمُ مِنْ كُلِّ رَحِيمٍ و تو رحم کننده
تری از هر رحمت کننده فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ چون
تو منان بالجسیمی پس رحمت بکن بر محمد و آلش الطَّيِّبِينَ
که همه آل او نیکانند الطَّاهِرِينَ و پاکند بمقتضی آیه
تطهیر الْأَخْيَارِ الْأَنْجَبِينَ و نیکان و بسیار نجیب اند

شرح دعا در وقت عروض امر مهمّی از صحیفه کامله

سَلَامُ اللهِ عَلَیهِم اجمعین دعا در وقت عروض
امر مهمّی و نزول محنتی و بلیّه
یَا مَنْ تُحَلُّ بِهِ عُقَدُ المَکَارِهِ ای کسی که باعانت او
گشوده میشود گرههای مکروهات وَیَا مَنْ یُفْثَأُ بِهِ
حَدُّ الشَّدَائِدِ وای آنکسی که ساکن کرده میشود بامداد او
تیزیهای بلیّات شدیده وَیَا مَنْ یُلْتَمَسُ مِنْهُ المَخْرَجُ
اِلَی رَوْحِ الفَرَجِ وای آنکسی که از او خواسته میشود بر
امدن از شدائد و وصول براحت فرج از شدن ذَلَّتْ
لِقُدْرَتِکَ الصِّعَابُ خوار است نزد قدرت تو شدائد
صعبه که باسانی دفع کنی وَتَسَبَّبَتْ بِلُطْفِکَ
الاَسْبَابُ و هر سببی که در عالم است لطف تو آنرا سبب
ساخته وَجَرَی بِقُدْرَتِکَ القَضَاءُ و جاری شده بقدرت
تو احکامی که کرده وَمَضَتْ عَلَی اِرَادَتِکَ الاَشْیَاءُ
و همه چیزها باراده تو میرود فَهِیَ بِمَشِیَّتِکَ دُونَ قَوْلِکَ

مؤتمرة

مُؤْتَمِرَةٌ یعنی اشیا بخواهش تو قبول امر میکنند بدون
گفتن تو بمقتضای کن میکون و همه مطیع فرمان
تواند وَبِإِرَادَتِکَ دُونَ نَهْیِکَ مُنْزَجِرَةٌ و باراده
تو بدون نهی کردن تو از چیزی اشیا قبول زجر میکنند
یعنی آنکه اشیا اطاعت امر و ترک معاصی میکنند نیز باراده
تست أَنْتَ المَدْعُوُّ لِلْمُهِمَّاتِ توئی آنکه نزد عروض
مهمّات باو دعا کنند وَاَنْتَ المَفْزَعُ فِی المُلِمَّاتِ
توئی آنکه در وقت نزول بلیّات باو التجا برند لَا یَنْدَفِعُ
مِنْهَا اِلَّا مَا دَفَعْتَ دفع نشود از آن بلیّات مگر آنچه
تو دفع آن کنی وَلَا یَنْکَشِفُ مِنْهَا اِلَّا مَا کَشَفْتَ بلیّه
مستور است مردم غافل شوند از تدبیر دفع آن چون
مکشوف شود بسهولت دفع شود پس کشف کنایه است
از دفع یعنی دفع نشود از آن بلیّات مگر آنچه تو دفع
کنی پس عطف تفسیری فقره سابقه است وَقَدْ نَزَلَ

بی یا رَبِّ وبتحقیق نازل شده برمن ای پروردگار من
مَا قَدْ تَكَاءَدَنِی از باب تفاعل و بنسخه تَكَأَّدَنِی
از باب تفعّل وهر دو بمعنی شَقَّ عَلَیَّ و دشوار است
انکوده بمعنی صعوبه ثِقْلُهُ یعنی بتحقیق نازل شده
برمن ای پروردگار من بلیّه که شاق ومشکل شده برمن
برداشت بارگران آن بلیّه وَأَلَمَّ بِی یعنی نازل شده
برمن مَا قَدْ بَهَظَنِی حَمْلُهُ بلیّه که سنگین و دشوار است
برمن برداشتن آن وَبِقُدْرَتِكَ أَوْرَدْتَهُ عَلَیَّ وبقدرت
تو وارد ساخته این نازله را برمن وَبِسُلْطَانِكَ وَجَّهْتَهُ
إِلَیَّ وبه پادشاهی وتوانائی قوت خود این بلیّه را فرستاده
بسوی من ومتوجه بمن ساخته فَلَا مُصْدِرَ لِمَا أَوْرَدْتَ
صَدَرَ بفتحتین رجوع نمودن است از مقصد بعد از وصول
بآن وورود وصول بآن مطلوب است یعنی بلیّه که تو
برکسی ایراد کنی هیچکس نتواند او را بازگرداند وَلَا صَارِفَ

لِمَا وَجَّهْتَ

لِمَا وَجَّهْتَ و نیست صرف کننده وبرگرداننده مر آن بلیّه
را که تو متوجه بکسی کرده باشی وَلَا فَاتِحَ لِمَا أَغْلَقْتَ
و نیست گشاینده آنچه تو او را ببندی وَلَا مُغْلِقَ لِمَا
فَتَحْتَ و نیست کسی که تواند بست هرچه تو آن را بگشائی
وَلَا مُيَسِّرَ لِمَا عَسَّرْتَ و نیست آسان کننده آنچه تو
آن را مشکل سازی وَلَا نَاصِرَ لِمَنْ خَذَلْتَ و نیست یاری
دهنده کسی که تو او را خوار کنی وترک نصرت او
نمائی فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ چون همه امور بدست تست
پس رحمت بکن بر محمد وآلش وَافْتَحْ لِی یَا رَبِّ بَابَ
الْفَرَجِ بِطَوْلِكَ وبگشای برای من ای پروردگار من
درِ خوشحالی ودفع غم را بقدرت تو وَاكْسِرْ عَنِّی سُلْطَانَ
الْهَمِّ بِحَوْلِكَ وبشکن ودفع کن از من پادشاهی وسورت
همّ را بقدرت که تصرف در امور داری وَأَنِلْنِی حُسْنَ
النَّظَرِ فِيمَا شَكَوْتُ وبرسان بمن نیکی التفات تو در دفع

بلیه که شکایت از آن بتو کردم وَأَذِقْنِي [illegible]لاوةَ الصُّنعِ
فیما سألتُ و بچشان بمن شیرین[illegible]سانی که بمن کنی
در آنچه از تو سؤال نمودم و طلب کر[illegible]هَب لی مِن
لَدُنكَ رحمةً وفرجاً هنیئاً و ببخش بمن از پیش
خود رحمت را و خوشحالی بی تعب را چه هنی در لغت
بمعنی گوارا است پس تعب ندارد وَاجعَل لی مِن عِندِكَ
مخرجاً و بکن برای من بفضل تو بدر روی از این
محنت وحیّاً که آن بدر روی زود و سریع باشد
از وحی بقصر و وحاء بمد بمعنی سرعت ولا تشغلنی
بالاهتمام و مشغول مساز مرا باهتمام در علاج این
بلیه و بگرفتاری آن و اظهر آنکه مشتق است از هم بمعنی
حزن نه بمعنی قصد عن تعاهد مشغول است بلا تشغلنی
فروضِكَ و باز مدار مرا از تفقد فرضهای تو و بعمل
آوردن آنها واستعمالِ سُنَّتِكَ و از عمل کردن بسنتهای

توجه سنن

تو چه سنن تو و صبر همه با امر الهی است و شیخ شهید در ذکری
گفته قد تترك النافلة لعذر ومنه الهم والغم و کاظم
علیه السلام چون همی طاری او را میشد گاهی ترک نافله
کردی و از رضا علیه السلام نیز نزد غم ترک شدی و غم
بجهة وقوع مکروه در ماضی است و هم بجهة توقع آن
در مستقبل و از حضرت امیر علیه السلام منقول است که
إنَّ للقلوبِ إقبالاً وإدباراً فإذا ما أدبرت فلا
تُضَيِّقوا عليها بالنَّوافلِ پس دعا میکند که الحیان هم
مده که بسبب مشغولی بآن از سنن باز مانم فقد ضقتُ
لما نزل بی یا ربِّ ذرعاً پس بتحقیق دلتنگ شده ام
بجهت نزول این بلیه بمن ای پروردگار من گویند ضقت
بالأمرِ ذرعاً وقتی که طاقت آن امر نباشد و اصل ذرع
بمعنی گشودن دستها است گویا میگوید بسط دست کردم
و تنگی کرد پس نرسیدم بمطلب و ایضا ضیق ذرع کوتاهی دست است

وسعت آن طولش ودست کوتاه نرسد بان حیل رسد پس
ضیق درع کنایة باشد از عدم قدرت و رسیدن بمطلب
واستلارت بحمل ما حدث علی هما و برداشتن شده ام بسبب
همی که بر من حادث شده وهما تمیز است از فاعل امتلاءت
وانت القادر علی کشف ما منیت به وتوئی که قادری
بر ازالهٔ بلیه که من بان ~~بلیه که من بان~~ مبتلا شده ام ودفع
ما وقعت فیه و بر دفع آن حادثه که در ان افتاده ام فافعل
بی ذلک پس بکن آنرا با من یعنی کشف ودفع بلیه بکن و
ان لم استوجبه منک واگرچه من مستوجب و مستحق
ولایق این انعام از تو نیستم یا ذا العرش العظیم ای صاحب
عرش بزرگ و بروایت ابن طاوس بعد از ین چنین فانت
قادر یا ارحم الراحمین امین یا رب العالمین دعا طلب پناه
از مکروهات واز اخلاق بد وافعال ذمیمه
اللهم انی اعوذ بک من هیجان الحرص خدایا بتو پناه می برم

ازجوش زدن حرص وسورة الغضب واز شدت غضب و
غلبة الحسد واز غالب شدن حسد که طلب زوال نعمت است از
غیر وضعف الصبر واز ضعیفی صبر که کیفیت ان ناقص
باشد وقلة القناعة واز کمی قناعت که کمیت ان ناقص باشد
وشکاسة الخلق واز بد خوئی والحاح الشهوة واز
غلبه شهوت وملکة الحمیة قدرت واستقلال بر حیری الحمیة
انفه واستنکاف یعنی وان قدرت واستقلال بر عار و
ننگ کردن از حلق ومتابعة الهوی واز تابع هوای نفس
شدن ومخالفة الهدی واز مخالفت راه حق وسنة
الغفلة واز غفلتی که بمنزله بینکی است وتعاطی الکلفة
واز خوض کردن در تکلفات یا در اموری که باعث آزار است
وایثار الباطل علی الحق واز ترجیح باطل بر حق که اختیار
باطل کنی وعمل بان نمائی وترک حق کنی والاصرار علی المأثم
واز مصر بودن بر گناه که از ان توبه نکنند واستصغار

اَلْمَعْصِیَةِ وازکوچك وسهل دانستن کناه وَاسْتِکْبارِ الطّاعَةِ
وازبزرك شمردن طاعتی که بکنند چه مدام طاعت ملایق
کبریای درکاه الهی است وَمُباهاتِ الْمُکْثِرِینَ وازمفاخرتی
که متموّلین میکنند یا از مفاخرت کردن ما با متموّلین
وَالْاِزْراءِ بِالْمُقِلّینَ واز تهاون وتحقیر کسانی که مال
کم دارند ودر نسخه عَلَی الْمُقِلّینَ وَسُوءِ الْوِلایَةِ بمعنی
تولیة لِمَنْ تَحْتَ اَیْدِینا واز بدی سلوك با زیردستان خود
وَتَرْكِ الشُّکْرِ لِمَنِ اصْطَنَعَ الْعارِفَةَ عِنْدَنا واز ترك
تعظیم کسی که نیکی کرده بما اَوْ اَنْ نَعْضُدَ ظالِمًا یا اینکه مدد
ظالمی کنیم ازین هم پناه بخدا می بریم اَوْ نَخْذُلَ مَلْهُوفًا این که
خوار داریم مظلوم ومضطر حیران را اَوْ نَرُومَ ما لَیْسَ لَنا
بِحَقٍّ یا خواهیم چیزی که حق ما نیست اَوْ نَقُولَ فِی الْعِلْمِ
بِغَیْرِ عِلْمٍ یا اینکه بکوئیم در مطالب علمی خصوصًا مسایل
دینی بی دانستن آن چنانچه شان علماء سوء است وَنَعُوذُ بِكَ

اَنْ

اَنْ بتقدیر ... نَنْطَوِیَ عَلی غِشِّ اَحَدٍ ودر بعضی نسخ غشّ
مسلم وپناه ... بریم بتو ازینکه پیچیده شویم بر اظهار خلاف
آنچه در دل ... بکسی وبازی دهیم اورا وپیچیدن کنایه
از اتصاف بآنست وَاَنْ نُعْجَبَ بصیغه مجهول مرویست
ومعلوم نیز مناسبست بِاَعْمالِنا وازینکه بعجب آورده شویم
یعنی تکبر وفخر کنیم بعبادت ما وعجب متاخّر است از عبادت
ومفسد عبادت سابقه نیست وریا مقارن عبادتست
ومفسد آنست وَنَمُدَّ فی آمالِنا وازین که طول امل کنیم
وآرزوهائی که عاقبت آن معلوم نیست در نظر بداریم
وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ سُوءِ السَّریرَةِ وپناه می بریم بتو از
امر بدی که در دل پنهان کنیم وَاحْتِقارِ الصَّغیرَةِ واز
سهل دانستن کناه صغیره وَاَنْ یَسْتَحْوِذَ مستعمل است بر
اصل بی اعلال بر خلاف نظایرش مثل استقام عَلَیْنَا
الشَّیْطانُ وازینکه مستولی شود بر ما شیطان اَوْ یَنْکُبَنَا

الزَّمَانِ یا از انکه بما برسد نکبت و شرور زمانه او یَتَهَضَّمُنَا السُّلْطَانُ یا از انکه ظلم کند و غضب نماید و نقصان رساند بما پادشاه وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ تَنَاوُلِ الْإِسْرَافِ و پناه می بریم بتو از یا فتن انچه بان اسراف کنیم پس اسراف مفعول تناول نیست بلکه اضافه بادنی ملابسه است وَمِنْ فِقْدَانِ الْكَفَافِ و از نیا فتن انچه بسنده است از ضروریات معیشت مشتق است از کف یعنی انچه باز دارد از فقر و بی نیاز سازد از غیر وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شَمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ و پناه می بریم بتو از خوشحالی دشمنان از وصول بلا بما وَمِنَ الْفَقْرِ إِلَى الْأَكْفَاءِ و از احتیاج بسوی همسران و مثالان خود وَمِنْ مَعِيشَةٍ فِي شِدَّةٍ و از زندگی در تنگی و خواری و بیماری وَمِيتَةٍ بکسر میم و در نسخه ابن ادریس بفتح میم عَلَى غَيْرِ عُدَّةٍ و از مردن بی استعداد که عمل صالح نکرده باشیم وَنَعُوذُ بِكَ مِنَ الْحَسْرَةِ الْعُظْمَى

وپناه

وپناه می بریم از حسرت کلان بر انچه خواهیم و میسر نباشد از نجات اخروی وَالْمُصِيبَةِ الْكُبْرَى و از مصیبت کلان که دوزخ است وَأَشْقَى الشَّقَاءِ و از بدترین شقاوتها که الحق باشد وَسُوءِ الْمَآبِ ظرف مکانست یا مصدر میمی یعنی و از بدی محل رجوع که جهنم باشد یا بدی نفس رجوع که با عصیان باشد وَحِرْمَانِ الثَّوَابِ و از محرومی اجر بسبب عدم طاعت وَحُلُولِ الْعِقَابِ و از رسیدن عقاب بما اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَعِذْنِي مِنْ كُلِّ ذَلِكَ بِرَحْمَتِكَ خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و پناه ده مرا از همه این بلیات برحمت و فضل خود وَجَمِيعَ نصب عطف است بر یای اعذنی الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و پناه ده ازین بلیات همه مردان و زنان مومن را يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ای رحیم ترین رحم کنندگان

دعا در اشتیاق بطلب مغفرت گناه از حق تعالی

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَيِّرْنَا إِلَى مَحْبُوبِكَ مِنَ التَّوْبَةِ

شرح دعا طلب مغفرت
[illegible]

خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و برسان ما را توبه که دوست
میداری انرا یعنی توفیق توبه بده وَاَزِلْنَا عَنْ مَکْرُوهِکَ
مِنَ الْاِصْرَارِ و دور دار ما را از اصرار بمعاصی که مکروه
تست و از انکه توفیق بازگشت نیابیم وَمَتَی وَقَفْنَا بَیْنَ
نَقْصَیْنِ و در نسخه نقصین فِی دِیْنٍ اَوْ دُنْیَا بقصر بی تنوین
چه غیر منصرفست چنانچه جوهری گفته در کتاب تقویم
و در قاموس است که گاهی منون نیز آمده گفته اند چون
جاری بر موصوف مذکور یا مقدر باشد مثل نشاة یا جنوة
پس حکم افعل التفضیل دارد در منع صرف حال آنکه الف
مقصوره کافی است در منع صرف یعنی وقتی که بایستیم میان
نقصان در دین یا دنیا و امر ما مردد باشد که اگر اختیار دین
کنیم نقصان دنیا شود و بالعکس فَاَوْقِعِ النَّقْصَ بِاَسْرَعِهِمَا
فَنَاءً پس ناقص بکن چیزی را که زودتر فانی شود یعنی نقصان
دنیا بکن و صیغه تفضیل بمعنی اصل فعل است و مفهوم مخالف

معتبر

٥٧

معتبر نیست ز[illegible] صفه دنیا بسرعة فنا است بان تعبیر
کرده وَاجْعَلِ التَّوْبَةَ فِی اَطْوَلِهِمَا بَقَاءً و بگردان پشیمانی
و ندامت ما را [illegible] انچه بقاء آن بیشتر است که آخرت باشد
یعنی توبه از عصیان داخل امور اخروی است و توبه از عبادت
داخل امور دنیویست پس شوق و رغبت ما کن وَاِذَا هَمَمْنَا
بِهَمَّیْنِ وقتی که قصد بکنیم دو چیزی که در دل آمده باشد
یُرْضِیکَ اَحَدُهُمَا عَنَّا وَیُسْخِطُکَ الْآخَرُ عَلَیْنَا اینچنین
دو چیز که فعل یکی موجب رضا تست از ما و فعل دیگری
موجب غضب تست بر ما فَمِلْ بِنَا باء تعدیه است مثل ذهبت به
اِلَی مَا یُرْضِیکَ عَنَّا یعنی ما را مایل بساز بسوی چیزی که
ترا از ما راضی کند وَاَوْهِنْ قُوَّتَنَا و در نسخه قُوَانَا عَمَّا
یُسْخِطُکَ عَلَیْنَا و سست و ضعیف ساز قوت ما را از فعل
انچه موجب غضب تو باشد وَلَا تُخَلِّ از باب تفعیل بضم تا
و تشدید لام مکسوره و در نسخه ابن ادریس از باب تفعل

بحذف یک تا وفتح ثانیه وکسر لام مشدده بمعنی دلالت بر یاء
محذوفه وظاهر فتح است وتفعل متعدی نیز آمده و مشتق
از تخلیت بینهما بمعنی خلیت بینهما است تخلیت لکذا یعنی
تفرغت له فی ذلک بین نفوسنا واختیارها ودر باب
میل به نیکی وسستی از بدی در وقت ورود همین تخلیه
مکن میان نفوس ما واختیار آنها یعنی اختیار ما را بدست
نفوس ما مده بلکه ما را جبرا بر کار نیک بدار واین جبر الهی
بر نیکی بمنزله واسطه است میان نفس واختیار که مانع نفس است
از اختیار پس اگر جبر نکند گویا خالی کرده مسافتی که میان
نفس واختیار است فانها مختارة للباطل علة نهی از
تخلیه است یعنی از این جهت که نفس اختیار کننده باطل است
الا ما وفقت بتقدیر وفقتها یعنی مگر نفسی که تو توفیق
او دهی تا از باطل بکشد واختیار حق نماید ودر نسخه
الا ما وقیت یعنی مگر نفسی که تو حفظ او کنی از باطل امارة

بالسوء

بالسوء خبر بعد خبر است الا ما رحمت بتقدیر یعنی نفس رحمتها م
بسیار امر کننده است ببدی مگر نفسی که تو بر او رحم کنی
اللهم وانک من الضعف بضم ضاد خلاف قوة
خلقتنا خدایا بدرستی که تو ما را از ناتوانی خلق کرده
یعنی ماده خلقت ما ناتوان است که استعداد قوت در وی
نیست وعلی الوهن بنیتنا و بر سستی بناء ما کردی که اساس
آن نا استوار است ومن ماء مهین ابتدأتنا واز آب منی
حقیر ابتداء خلقت ما کردی فلا حول لنا الا بقوتک
چون وجود ما از ضعف وحقارتست پس نیست ما را
حرکت مگر بقوتی که تو بدهی ولا قوة لنا الا بعونک
ونیست ما را قوت مگر بمدد تو فایدنا بتوفیقک
پس تقویت ما بکن بتوفیق تو تا توانیم عمل خیر کرد وسددنا
بتسدیدک وصواب در قول وفعل نصیب ما کن بتوفیق
دادن تو ما را بر صواب در قول وفعل واعم ابصار قلوبنا

عما يخالف محبتك وكور ساز چشمها بهاى ما را از انچه

مخالف دوستى تست ولا تجعل لشيء من جوارحنا

نفوذا في معصيتك ومگردان هيچ يكى از اعضاء

ما را در امدى در معصية تو يعنى قدرت بر ان مده

وگفته اند كه اين از باب قلبست بجهت اسن لبس ونفوذ

امرى در غير اگر چه مساوق ونفوذ غير است در واما

اينجا مستقيم نيست ودرين تامل است چه مراد بنفوذ

معنى حقيقى نيست وبلازم محل تامل است اللهم فصل

على محمد واله خدايا پس رحمت بكن بر ان سرور و آلش

واجعل همسات همس اواز خفى ومراد دقايق افكار

وخطرات وارادات نفس ناطقه است بجهت قوه نظريه

وعمليه قلوبنا وبگردان اواز پست دلهاى ما را وحركات

اعضائنا وجنبش اعضاء ما را ولحظات اعيننا و

ديدنهاى خفيه چشمهاى ما را ولهجات السنتنا

وبكلمهاى

وبكلمهاى زبانهاى ما واين در بعضى نسخ نيست في متعلق است

باجعل موجبات ثوابك يعنى بگردان وهمه امور مذكوره بكار دارم

را در انچه موجب سبب ثواب تو باشد حتى لا نفوتنا حسنة

نستحق بها جزاءك تا انكه فوت نشود از ما هيچ كار

خوبى كه بسبب ان مستحق شويم جزاء خير ترا ولا تبقى لنا

سيئة نستوجب بها عقابك وباقى نماند براى ما كار

بدى كه بسبب ان مستوجب عقاب تو شويم

دعا در باب التجا بدرگاه الهى

شرح دعاء التجا بدرگاه الهى از صحيفه كامله

اللهم ان تشأ تعف عنا خدايا اگر خواهى كه گناهان

ما را ببخشى فبفضلك پس آن بخشيدن بمحض فضل تست

با عدم استحقاق ما بخشيدن را وتعف جزاء ان است

وفاء فصيحه است وبفضلك خبر مبتداء محذوف است

تقديرش فذلك بفضلك وبرين قياس وان تشأ تعذبنا

بسكون با جزاء ان است ودر نسخه ابن ادريس بضم با است

و وجهش ظاهر نیست فبعدلک پس آن تعذیب مقتضاء
عدل تست که بقدر تقصیر است فهل لنا عفوک پس
باسانی برسان بما عفو خود را بمنّک عنه ی نهادن تو برما که
ما ممنون شویم و الا مارا چه رتبه که حق نعم برما منت نهند
واجرنا من عذابک بتجاوزک و خلاص کن ما را از عذاب
کردن تو ما را بگذشتن تو از عقوبت ما و بخشیدن تقصیر ما
فانه لا طاقة لنا بعدلک چراکه ما را طاقه عدل
تو نیست و لا نجاة لاحد منا دون عفوک و نیست
نجاة از عذاب هیچ یک از ما را بی عفو تو یا غنی الاغنیاء
ای بی نیاز بی نیازان مثل پادشاه پادشاهان ها حرف
تنبیه است و برسم تکلم عرب و الا تنبیه نسبت بحق تعالی
گنجایش ندارد نحن عبادک بین یدیک ما بندها
تو ایم و در پیش تو حاضریم هرچه خواهی میتوانی کرد و
انا افقر الفقراء الیک و من محتاج ترین محتاجانم

بسوی تو

بسوی تو فاجبر جبر غنی ساختن فقیر است فاقتنا مفعول
اجبر است متضمن دفع و الا ظاهر اجبرنا بود بوسعک
پس غنی کن ما را در حالی که دفع کننده فاقه و فقر ما را
بغنی و قدرت خود و محتمل که تعلق جبر بفاقه بطریق
مجاز عقلی باشد و لا تقطع رجاءنا بمنعک و قطع
امید ما مکن بمنع کردن تو فضل و کرم خود از ما فتکون
قد اشقیت من استسعد بک اگر قطع امید ما بکنی
پس تو شقی کرده باشی کسی را که طلب سعادت از تو کند
و حرمت من استرفد فضلک و محروم ساخته
باشی کسی را که طلب اعانة از فضل تو کند فالی من
حینئذ منقلبنا هرگاه تو محروم و نا امید کنی پس از
درگاه تو رو گردان شده بکه رجوع کنیم و الی این مذ
هبنا عن بابک و بکجا رویم از درگاه تو سبحانک
نحن المضطرون الذین اوجبت اجابتهم یا کا

ما ان مضطرانیم بر دمند تفضل خود لازم

دعا انها را بمقتضای کریمه اَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ اِذَا دَعَاهُ

وَیَکْشِفُ السُّوءَ و اَهْلُ السُّوءِ الَّذِینَ وَعَدْتَ الْکَشْفَ

عَنْهُمْ و ما ئیم بدکارانی که بمقتضای کریمه ویکشف

السوء وعده کرده ازاله بدی از انها و اَشْبَهُ الْاَشْیَاءِ

بِمَشِیَّتِکَ وشبیه ترین امور باراده تو و در نسخه

بِسُنَّتِکَ یعنی بطریقه معموله تو و اَوْلَی الْاُمُورِ بِکَ

فِی عَظَمَتِکَ و بهترین و لایق ترین اشیا ببزرگی تو

رَحْمَةُ مَنِ اسْتَرْحَمَکَ ترحم کردن واجابت کردن ملتمس

کسی است که از تو طلب ترحم واجابت نماید وَغَوْثُ بمعنی اغاثه

مَنِ اسْتَغَاثَ بِکَ وغور رسی وفریاد رسی کسی است

که بدرگاه تو فریادی شود از شر شیطان ونفس وغیرهما

فَارْحَمْ تَضَرُّعَنَا اِلَیْکَ چون اولی بتو رحم وفریاد رسی است

پس ترحم بکن بر تذلل ما پیش تو وحقیقة مرحوم متذلل است

لیکن

٦٥

لیکن تذلل سبب رحمت مرحوم است باین علاقه تذلل را

مرحوم گفته مجازا وَاَغْنِنَا اِذْ طَرَحْنَا اَنْفُسَنَا بَیْنَ

یَدَیْکَ وما را بی نیاز ساز از خلق چون انداخته ایم

خود ها را پیش تو اَللّٰهُمَّ اِنَّ الشَّیْطَانَ قَدْ شَمِتَ

بِنَا اِذْ شَایَعْنَاهُ عَلَی مَعْصِیَتِکَ خدایا بدرستی که

شیطان خوشحال شد بابتلاء ما بگناه وقتی که ما متابعت

او کردیم فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ پس رحمت بکن بر محمد و آل

وَلَا تُشْمِتْهُ بِنَا چون مردود درگاه تو ما شماتت کرد

تو از تقصیر ما بگذر تا او شماتت نتواند کرد بَعْدَ تَرْکِنَا

اِیَّاهُ لَکَ وَرَغْبَتِنَا عَنْهُ اِلَیْکَ بعد از انکه ما ترک ان

ملعون کردیم برای تو و روگردان شدیم از و وتوجه بسوی تو

کردیم یعنی بعد از توبه وانابة ودر نسخه شهید و کفعمی

بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ دعا بجهت انکه خاتمه بخیر شود

یا مَنْ ذِکْرُهُ شَرَفٌ لِلذَّاکِرِینَ ای انکسی که ذکر او شرف

نسخه دعا را خاتمه بخیر
از صحیفه کامله

ذكر كنند كانست ويا من شكره فوز للشاكرين اى آنكه
شكر نعمت او رسيدن بمطلب است مر شكر كنندگانرا
ويا من طاعته نجاة للمطيعين واى آنكه بندگى
او سبب نجاة طاعت كنندگانست صل على محمد و
آله واشغل قلوبنا بذكرك عن كل ذكر رحمت
بكن بران سرور والشغول ساز دلهاء مارا بذكر
خود از هر ذكر ديگر كه ذكر ما منحصر در ذكر تو باشد و
السنتنا عن كل شكر ومشغول كن زبانهاى مارا بشكر بشكرك
نعمة تو از هر شكر چه شكر ديگرى راجع بشكر الهى است
پس قصر بر شكر الهى بلا واسطه اولى باشد والا شكر
منعم واجبست يا مراد آنكه مارا ممنون غير خود مكن تا
شكر او بايد كرد وخود متولى امر ما شو وجوارحنا بطاعتك
عن كل طاعة ومشغول ساز جميع اعضاء مارا به بندگى
خود از هر طاعتى تا طاعت غير تو نكنيم فان قدرت لنا

فراغا

فراغا من شغل پس اگر در ازل مقدر كرده براى ما فارغ
بودن از كار در دنيا فاجعله فراغ سلامة لا تدركنا
فيه تبعة وهو ما يتبع بشئ من النوائب پس بگردان آن
فراغ را فراغ سلامتى كه نرسد بما در آن فراغ گناهى
وتقصيرى ولا تلحقنا فيه ودر نسخه ابن ادريس
معه سامة ولاحق نشود در آن فراغ بما ملالى حتى
ينصرف بصيغه غيبه در همه نسخ عنا كتاب بكسر كاف
وتخفيف تا جمع كاتب همچو نيام و نايم ودر نسخه بضم
كاف وتشديد تا السيئات بصحيفة ودر نسخه
لصحيفة پس تعديه انصراف بلام بتضمين استخلاست
خالية من ذكر سيئاتنا تا آنكه باز گردند از ما نويسندگان
بديهاى ما و با خود ببرند كاغذهاى خالى از ذكر بديهاى
ما چه هرگاه در وقت فراغ از عبادت تقصيرى واقع نشود
ناچار صحيفه سيئات خالى ماند ويتولى بصيغه غيبت

كُتّابُ بضم كاف وتشديد تا در جميع نسخ الْحَسَنَاتِ عَنَّا
مَسْرُورِينَ بِمَا كَتَبُوا مِنْ حَسَنَاتِنَا و باز كردند نويسندهاى
خوبيها از پيش ما شادى كنان بآنچه نوشتند از نيكيهاى ما
وَإِذَا انْقَضَتْ أَيَّامُ حَيَوتِنَا و چون تمام شود ايام زندگى ما
وَتَصَرَّمَتْ مُدَدُ أَعْمَارِنَا و منقطع شود مدتهاى عمرهاى ما
وَاسْتَحْضَرَتْنَا دَعْوَتُكَ و حاضر شود نزد ما طلب تو مارا
يعنى موت الَّتِي لَا بُدَّ مِنْهَا وَمِنْ إِجَابَتِهَا الخبان دعوتى
كه ناكزير است از آن همه را و اجابت آن دعوت لازم است
فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ خِتَامَ مَا تُحْصِي عَلَيْهِ
كَتَبَةُ أَعْمَالِنَا تَوْبَةً مَقْبُولَةً پس رحمت بكن بر محمد
و آلش و بكردان آخرين آنچه جمع كنند و بنويسند بر ما كاتبان
اعمال ما توبه كه قبول افتد لَا تُوقِفُنَا از باب افعال و در نسخه
از باب تفعيل و در نسخه لَا تَقِفُنَا و هر سه بيك معنى است
بَعْدَهَا عَلَى ذَنْبٍ اجْتَرَحْنَاهُ الخبان توبه كه آگاه و مطلع

نساز

نسازى مارا بعد از آن توبه بر كناهى كه كرده باشيم و كسب
آن نموده باشيم و مراد اينست كه بعد از آن كناه نكنيم
چه بعد از كناه علم آن هست عاقل مكلف را پس عدم علم
مستلزم عدم كناه باشد وَلَا مَعْصِيَةٍ اقْتَرَفْنَاهَا
و مطلع مكن بر معصيتى كه كسب آن كرده باشيم و اين
عطف تفسيرى فقره سابقه است و تاكيد آنست وَلَا
تَكْشِفْ عَنَّا سِتْرًا سَتَرْتَهُ عَلَى متعلق است به لا تكشف
رُؤُسِ الْأَشْهَادِ جمع شهيد است بمعنى حاضر يعنى آنچه
در دنيا از تقصيرات ما بر مردم پوشيده از آن در پيش حاضران
دركاه تو از ملئكه و عباد كشف مكن و رسوا مساز
يَوْمَ تَبْلُو أَخْبَارَ عِبَادِكَ روزى كه امتحان و اختبار
احوال بندكان خود كنى و حساب آن بكيرى يعنى در روز
قيامت إِنَّكَ رَحِيمٌ بِمَنْ دَعَاكَ بدرستى كه تو رحم كننده
بكسى كه از تو طلب چيزى كند و بدركاه تو التجا بيارد وَ

مُسْتَجِيبٌ لِمَنْ نَادَاكَ وقبول كننده واجابت كننده
مر كسى راكه نداء تو كند واز تو طلب بخشش كند دعا در
باب اعتراف بگناهان وطلب توبه ازان
اللَّهُمَّ إِنَّهُ يَحْجُبُنِي عَنْ مَسْأَلَتِكَ خِلَالٌ ثَلَاثٌ
خدايا بدرستى كه شان من اينست كه مانع ميشوند مرا از
سوال بدرگاه تو سه صفت بدى كه دارم وَتَحْدُونِي
عَلَيْهَا خَلَّةٌ وَاحِدَةٌ وباعث ميشود وبر سوال ميدارد مرا
يك خصلت من پس بيان اوصاف ثلثه اول كرد يَحْجُبُنِي
أَمْرٌ أَمَرْتَ بِهِ فَأَبْطَأْتُ عَنْهُ مانع ميشود از سوال
تو اولا امرى كه بان مرا بان مامور ساختى ومن درنگ
كردم در طاعت ان پس اگر بامر تو اطاعت نكرده باشم بطريق
اولى مانع از سوال شود وَنَهْيٌ نَهَيْتَنِي عَنْهُ فَأَسْرَعْتُ
إِلَيْهِ وثانيا انچه منع ان كردى ومن شتاب در مخالفت
ان كرده منهى را بفعل اوردم وَنِعْمَةٌ أَنْعَمْتَ بِهَا عَلَيَّ فَقَصَّرْتُ

شرح دعا در باب اعتراف بگناه وطلب توبه ازان از صحيفه كامله

في شكرها

فِي شُكْرِهَا وثالثا نعمتى كه بمن عطا كردى ومن تقصير در شكر
ان كردم پس بيان كرد خصلتى را كه باعث بر سوال است
وَيَحْدُونِي عَلَى مَسْأَلَتِكَ تَفَضُّلُكَ عَلَى مَنْ أَقْبَلَ بِوَجْهِهِ
إِلَيْكَ وميراند وباعث ميشود مرا بر سوال تو تفضل و
احسان تو بمحض كرم تو بر كسى كه روى بدرگاه تو بيارد
وَفَدَ بِحُسْنِ ظَنِّهِ إِلَيْكَ ووارد شود وبيايد بدرگاه تو
بگمان خوبى تو چه فرموده أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي وهر گاه
گمان نيكى باعث تفضل باشد حرمان باعث شود بطريق اولى
إِذْ جَمِيعُ إِحْسَانِكَ تَفَضُّلٌ چراكه همه احسانهاى تو محض
فضل است واز بنده چه ايد چه ايد كه شايسته درگاه الهى
باشد مَا لِلتُّرَابِ وَرَبِّ الْأَرْبَابِ بنده خاكى را چه نسبت است
با كسى كه پروردگار جميع پرورندگانست وَإِذْ كُلُّ نِعَمِكَ
ابْتِدَاءٌ وچراكه جميع نعمتهاى تو پيش از عمل است چه ايجاد
وچه غير ان همه بمحض فضل است وجميع ممكنات مستند اند

بذات خود نه مرة واحدة دهر نه پس طبیعه امکانی مفتقر است
بهبه تو و نعم و استعدادات فایض اند از فیاضیهٔ الهیة
فها انا ذا یا الهی واقف بباب عزّک پس اینکه من ای خدای
من ایستاده ام بدرگاه بزرگی تو وقوف المستسلم الذلیل
همچو ایستادن کسی که منقاد و خوار و معترف بتقصیر باشد
وسائلک علی الحیاء منّی حیا امتناع است از کاری
بسبب عدم رتبه و قدر خود یعنی سوال کننده ام از تو با وجود
شرم من ازین سوال چه رتبه سوال بنده ام سؤال البائس المعیل
همچون سوال کردن کسی که بسیار محتاج و عاجز باشد
و فاقه داشته باشد مقرّ لک بانّی لم استسلم وقت
احسانک الّا بالاقلاع عن عصیانک اقرار کننده ام
بدرگاه تو باین که نمیشوم منقاد و مطیع در وقت احسان تو
مگر بباز داشتن نفس خود از گناهان تو یعنی طریق انقیاد
کف نفس است از گناه و اعتراف دارم بعدم کف و لم اخل

في الحالات

فی الحالات کلها من امتنانک و مقرم بانکه در جمیع
حالات چه در حالت اطاعت و چه در حالت عصیان هرگز
خالی نبوده ام از احسان تو چرا که در وقت عصیان قادر
بودی بر اهلاک من و مع ذلک انواع نعم دادی فهل
ینفعنی یا الهی اقراری عندک بسوء ما اکتسبت
پس آیا نفع میکند و از غضب تو نجات میدهد مرا
ای معبود من اقرار من نزد تو به بدی آنچه کسب کرده ام
و هل ینجینی منک اعترافی لک بقبیح ما ارتکبت
و آیا نجات میدهد مرا از عذاب تو اعتراف من بدرگاه تو
ببدی آنچه ارتکاب آن کرده ام اَم اوجبت لی فی مقامی
هذا سخطک یا آنکه واجب و لازم ساخته از برای من
درین مقامی که ایستاده ام غضب خود را ام لزمنی فی
وقت دعائی مقتک یا لازم شده مرا در وقت دعا کردن
من غضب تو و این عطف تفسیری فقره سابقه است ه

سبحانك لا ايئس منك تنزيه تو ميكنم از جميع نقايص
وما يوس نميشوم از توجه ياس از رحمه الهی كفر است
وقد فتحت لی باب التوبة اليك حال آنكه بتحقيق
كشوده برای من در توبه ورجوع بدرگاه تو پس چون مايوس
شوم بل اقول مقال العبد الذليل بلكه ميكويم همچو كفتن
بنده كه خوار باشد الظالم لنفسه وبر نفس خود ظلم كرده
باشد بمخالفت پروردگار خود المستخف بحرمة ربه بحرمه
وسهل كرفته باشد خود تقصير در باب احترام صاحب
خود باطاعت اوامر ونواهی والذی عظمت ذنوبه فجلت
انچنان بنده كه عظيم است كناهان او پس بسيار شد
كناهان او واذ برت ايامه فولت وروزكار ادبار
او بيشتر مده پس بركشته روزكار شده حتی اذا رای
مدة العمر قد انقضت تا آنكه چون ديد كه مدت عمر
او كذشت يعنی پير شد وغاية العمر قد انتهت ومدت

عمر منتهی شد

عمر منتهی شد واين عطف تفسير ليت وايقن انه لا
محيص له منك وبيقين دانست كه او را جای كريز
وعدول از تو نيست تلقاك بالانابة جزا اذا است
تلقی نمود ترا واقبال كرد بدرگاه تو برجوع وتوبه و
اخلص لك التوبة وتوبه خالص كرد بدرگاه تو فقام
اليك تعديه بتضمين رجوع است بقلب طاهر نقی
پس ايستاد ورجوع بدرگاه تو كرد با دل پاك برچيده
از نقص ريب وريا وغيرها ثم دعاك بصوت
حائل خفی پس دعا كرد بدرگاه تو با واز متغير بسبب
خوف وخفی بسبب انفعال ودر نسخه خامل يعنی ساقط
بی اعتبار قد تطاطا لك درحالتی كه بتحقيق كردن
بزير كرده از برای تو فانحنی پس منحنی شده از كثرت
انفعال ونكس راسه فانثنی وسر بزير انداخته پس دوتا
شده قد ارعشت خشيته رجليه بتحقيق در رعشه

ولرزه آورده ترس او از غضب تو هر دو پای او را وَغَرِقَت
دُمُوعُهُ خَدَّيهِ و اشکهای او غرق کرده اند رخسارهای
او را یعنی رخسارهای او غرق شده اند در اشکهای او
يَدْعُوكَ بِيا اَرْحَمَ الرّاحِمِينَ و میخواند ترا این عبارت
که ای رحیم ترین رحم کنندگان ویا اَرْحَمَ مَنِ انْتابَهُ
الْمُسْتَرْحِمُونَ وای رحیم ترین کسانی که مره بعد اخری
نوبت بنوبت بدرگاه او آیند طالبان ترحم ويا اَعْطَفَ
مَنْ اَطافَ بِهِ الْمُسْتَغْفِرُونَ وای مشفق و مهربانترین
کسانی که بدرگاه او نزول نمایند طلب کنندگان بخشش
گنه کارانند ويا مَنْ عَفْوُهُ اَكْثَرُ مِنْ نِقْمَتِهِ وای آنکسی
که بخشش او بیشتر است از عذاب او ويا مَنْ رِضاهُ اَوْفَرُ
مِنْ سَخَطِهِ وای آنکسی که راضی شدن او از خلق زیاده است
از غضب او چه او راضی با دنی چیزی شود ويا مَنْ تَحَمَّدَ
اِلَى خَلْقِهِ بِحُسْنِ التَّجاوُزِ وای آنکسی که منت نهاده بر خلق

بگذشتن

بگذشتن از تقصیرات ایشان بر وجه نیک ويا مَنْ عَوَّدَ عِبادَهُ
قَبُولَ الْاِنابَةِ وای آنکسی که معتاد ساخته بندگان خود را
بقبول توبه و باز گشت ويا مَنِ اسْتَصْلَحَ فاسِدَهُمْ بِالتَّوْبَةِ
وای آنکسی که طلب صلاح و خوبی بندگان خود کرد بتوبه که
امر بتوبه نمود تا کار ایشان بخوبی بدل شود ويا مَنْ كافى
قَلِيلَهُمْ بِالْكَثِيرِ وای آنکه جزا داده فعل قلیل دنیوی
متناهی را بثواب کثیر اخروی غیر متناهی لیکن در قاموس
بمعنی جزا دادن کافا بهمزه است چنانچه در بعضی نسخ هست
ویحتمل که همزه بالف بدل شده باشد ويا مَنْ ضَمِنَ لَهُمْ اِجابَةَ
الدُّعاءِ وای آنکسی که ضامن شده برای عباد اجابت دعا را که
فرموده اُدْعُونِى اَسْتَجِبْ لَكُمْ ويا مَنْ وَعَدَهُمْ عَلَى نَفْسِهِ
بتضمین ایجاب بِتَفَضُّلِهِ حُسْنَ الْجَزاءِ وای آنکسی که وعده
کرده بخلق و بمقتضای کریمه كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لازم
ساخته بر خود بمحض تفضل خود خوبی جزا را که بمعنی رحمت است

وما انا باعصی من عصاك فغفرته از باب ما انا قلت بسم
یعنی نه من عاصی تر از همه عاصیان دیگرم که انها را بخشیده
بلکه از من عاصی تر را بخشیده وما انا بالوم من اعتذر الیك
فقبلته منه لوم بد گفتن مردم است بر فعل قبیح کسی هر که
فعل او اقبح لوم بر وبیشتر یعنی نه من ملوم ترین جمعی ام
که بدرگاه تو عذر اورده اند پس تو قبول عذر از انها کردی یعنی
از من هم بدکارتر بودند وعذر تقصیر گفتند وتو بخشیدی
وما انا باظلم من تاب الیك فعدت علیه ونه من
ظالمترین جمعی ام که بر نفس خود وبر غیر ظلم کرده بدرگاه تو توبه
کرده اند پس تو بر انها رجوع برحمة وبخشش وانعام کرده یعنی
از من ظالم تر از انرا رجوع برحمة کرده اتوب الیك فی مقامی
هذا توبه میکنم بدرگاه تو در همین جائی که ایستاده ام یعنی
توقف نمیکنم که بجای دیگر رفته توبه کنم توبة نادم علی
ما فرط منه بتخفیف را یعنی همچو توبه کسی که پشیمان باشد

ازانچه

67

رانچه بیشتر ازو صادر شده مشفق مما اجتمع علیه وترسان
باشد از تقصیراتی که بر وجمع شده خالص الحیاء مما وقع
فیه وشرمنده تمام باشد از اعمالی که در ان افتاده وازو
صادر شده وحیاء او مشوب بشایبه از عدم حیا نباشد
عالم بان العفو عن الذنب العظیم لا یتعاظمك و
دانا باشد باین که عفو گناه بزرگ نزد تو بزرگ نیست و
ان التجاوز عن الاثم الجلیل لا یستصعبك ودانا
باشد باینکه بخشیدن وگذشتن از گناه بزرگ پیش تو
صعب ومشکل نیست وان احتمال الجنایات الفاحشة
لا یتکاءدك از باب تفعل یعنی دانا باشد باینکه برداشتن
گناهان قبیح وبخشیدن انها بر تو شاق نیست وان
احب عبادك الیك من ترك الاستکبار علیك
وباینکه دوست ترین بندها نزد تو بنده ایست که ترك
بزرگی بر تو کند وخود را در پیش تو خوار وذلیل محض داند

ما اللّه لب ورب الارباب وجانبْ الاصرار واجتناب
کند از اصرار بر گناه ولزم الاستغفار والتزام کند
توبه وطلب بخشیدن گناه را وانا ابرأ اليك بتضمن
متنجيا من ان استكبر ومن بد گناه التجا برده
تبری میکنم از تکبر واعوذ بك من ان اصر وپناه
میبرم بتو از اصرار بر گناه واستغفرك لما قصرت
فيه وطلب مغفرت میکنم از تو برای گناهی که در ان تقصیر
کرده ام واستعين بك على ما عجزت عنه وطلب مدد از تو
میکنم در کردن کاری که عاجزم از کردن آن کار اللهم
صل على محمد واله وهب لي ما يجب علي لك جدا یا
رحمت بکن بران سرور وآلش وبده بمن ومیسر کن چیزی را
که واجبست بر من کردن آن از بندگی تو وعافني
مما استوجبه منك وعافیت بخش وخلاصی ده مرا
از انچه مستحق آنم در درگاه تو از عذاب بسبب تقصیرات

واجرني

اجرني مما يخاف اهل الاساءة وخلاصی ده از انچه میترسند
از و گناهکاران یعنی عذاب اخروی فانك مليء بالعفو تعفو
بهمزه بعد یا بر وزن فعیل از ملاء گویند ما لاده ای عاونه
در مغرب است الملي الغني المقتدر وشرح گفته اختر املاءهم
یعنی اقدرهم در اساس است هو مليء بكذا مضطلع به
پس معنی چنین باشد خلاصی ده چرا که تو قادری بر عفو
واعتماد تمام بر عفو تست وبروایة کفعمی بتشدید یا است
که همزه قلب شده بیا وبر السنه همین جاریست ودر قول
الهی واهجرني مليا يعني زمانا طويلا از ملاوه است وبا
بدل همزه نیست مرجو للمغفرة همه کس امیدوار بخشش
تواند معروف بالتجاوز ومعروفی ومشهوری بگذشتن
از تقصیرات ليس لحاجتي مطلب سواك نیست برای حاجت
من مطلبی سوای تو یعنی احتیاج من از غیر تو رفع شده وتوئی
کارساز من یا آنکه سوای ذات تو مطلبی ندارم ولا لذنبي

غافر غیرك ونیست از برای كناه من بخشنده غیر تو شاها
بمعنی معاذ الله یعنی پناه والتجا بتو است ومحتمل كه
مراد این باشد كه تو منزهی از انكه دیكری تواند كناه بخشد
وشریك تو شود درین پس اكر حاشاك مربوط باشد به
بمعنی سبحانك است واكر بمعنی الا انت باشد تاكید غیرك است
واكر مربوط بما بعد باشد پس بمعنی تنزیه است از انكه
عبد نترسد مكر از حق وانكه از درجات عرفان است
عدم خوف مكر از حق كفته اند جوابش انكه عقاب همچو تادیب
معلم وكی طبیب است پس در مقام طلب رحمة خوف نباشد
چه عقاب نیز از رحمة است وایضا شدت كمال صفات
مقتضی انست كه نزد طلب مغفرت ملاحظه غفور رحیم
مانع ایدا از استغفار لشدید العقاب وایضا درجات
رجا وخوف متساوی اند وهر كدام مانع اند از استغفار
بدیكری لقمان به پسر خود كفت بترس از خدای انجنان كه

اكرینكی

اكرینكی ثقلین ترا باشد عذاب كند وامیدوار باش انجنان
كه اكر عصیان ثقلین ترا باشد رحمة كند باقر علیه السلام
فرموده در دل مومن نور خوف ونور رجا برابر است لیس
در مقام رجا خوف نیست اینچنین كفته اند ومحل تامل است
ودر تاخیر رجا تنبیه است بر اینكه باید خاتمه بر رجا
باشد وَلَا اَخَافُ عَلٰی نَفْسِی اِلَّا اِیَّاكَ ونمی ترسم بر خود
مكر از تو اِنَّكَ اَهْلُ التَّقْوٰی وَاَهْلُ الْمَغْفِرَةِ بدرستی
تونی كه از تو باید ترسید وصاحب بخشش صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاقْضِ حَاجَتِی رحمت بكن بمحمد وال محمد و
حاجت مرا روا كن وَاَنْجِحْ طَلِبَتِی وبساز مطلوب مرا
وَاغْفِرْ ذَنْبِی وبجش كناه مرا وَآمِنْ خَوْفَ نَفْسِی و
در امن آر خوف مرا یعنی خوف را با امن بدل كن اِنَّكَ
عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ بدرستی كه تو بر همه چیز قدرت تام
داری وَذٰلِكَ عَلَیْكَ یَسِیرٌ وهمه چیز بر تو اسانست

امین رب العالمین اجابت دعای من بکن ای پروردگار عالمین

دعا در طلب الخیر بان احتیاج است از حق تعالی

شرح دعای طلب ... از حق تعالی باز احتیاج است از صحیفهٔ کامله السجاده باید خوانده

اللهم یا منتهی مطلب الحاجات خدایا ای انکسی که طلب کردن حاجتها باو منتهی شود زیرا که هر چه از کسی طلبی انکس نیز محتاج در تحصیل ان بغیر خود باشد و ان غیر نیز محتاج است بدیکری تا رفته رفته منتهی بحق تعالی شود ویا من عنده نیل الطلبات بکسر لام وای انکسی که نزد اوست و از او حاصل شود رسیدن بندکان بمطالب خود ویا من لا یبیع نعمه بالاثمان وای انکه نفروشد نعمتهای خود را ببها چه عبادت مقتضای بندکی است و نعم او محض تفضل است و که می تواند بها ان داد و اول نعم که ایجاد است کدام بها بران کرفته ویا من لا یکدر عطایاه بالامتنان وای انکسی که مکدر و چرکین نسازد بخششهای خود را بمنت نهادن چه نعم او در جنب عظمت و شانی ندارد

والمقتضی

مقتضای ذات جلیل او صادر شوند و شان او ارفع است القدم از انکه اینها در نظر او وقعی داشته باشند و باعطاء ان منت نهد و ان که فرموده قل لا تمنوا علی اسلامکم بل الله یمن علیکم ان هدیکم للایمان رد جمعی است که بسبب مسلمان شدن بر ان سرور منت می نهادند حکم شد که بکو بر من منت نهید که مسلمان شدیم بلکه لایق اینست که خدا تعالی بر شما منت نهد باینکه شما را هدایت بایمان کرد نه انکه حق تعالی منت کذاشته چه منت بر کسی کذارند که او را در جنب منعم وقعی باشد ما للتراب ورب الارباب ویا من یستغنی به ولا یستغنی عنه هر دو بصیغه مجهول ای انکسی که بفضل او غنی توان شد و از و طلب غنی توان کرد و از و مستغنی نتوان شد ویا من یرغب الیه ولا یرغب عنه ای انکه اراده تقرب بدرکاه او توان کرد و اندرکاه او دوری نتوان اراده کرد ویا من لا تفنی

خزاینه المسایل ای انکه فانی نکنند خزاینهای ورا سوال

الملحاچه خزینه او غیر متناهی است وسوال متناهی ویا

من لاتبدل حکمته الوسایل ای انکه حکمت ورا تبدیل

نتوانند کرد وسایل یعنی بسفارش کسی خلاف مقتضا

حکمت او بفعل نیاید چنانچه بوسیله در دنیا خلاف تنه براث

مردم میشود بلی اگر سفارش نیز مقتضای حکمت او باشد

اثر کند ویا من لاتنقطع عنه حوایج المحتاجین ای انکه

بر طرف نشود احتیاج خلق با وجه احتیاج لازمه ممکن است

ویا من لایعنیه از باب تفعیل ودر نسخه از باب افعال

دعاء الداعین ای انکه برنج نیارد اورا دعاء دعا کنندگان

بر خلاف خلق که از کثرت طلب رنجه شوند ودر نسخه شهید

لایعیبه از اعیا یعنی مانده نکند ودر بسیاری از نسخ

لایعنیه مضارع عنی یعنی لایقصده ولایهمه واز است

حدیث من حسن اسلام المرء ترکه لما لایعنیه تمدحت بالغنا

غنی

غنی بعجه عن خلقك متعلق است بتمدحت بتضمین

ارتفاع یعنی بسیار ممدوحی بنفع رسانیدن بخلق در حالی

که رفیع الرتبه از خلق ودر نسخه ابن ادریس بالغنی عن

خلقك پس عن متعلق بغنی باشد یعنی بی نیازی از مخلوقات

واین اظهر است ومؤید انست وانت اهل الغنی عنهم وتویی

صاحب بی نیازی از خلق ونسبتهم الی الفقر وهم اهل

الفقر الیك ونسبت داده خلق را بسوی احتیاج و ایشان

صاحب احتیاج اند بسوی تو فمن حاول سد خلته من

عندك پس کسی که قصد نمود که رخنه که در کار او شده

از ابر بندد واصلاح خلل خود از درگاه تو طلب نماید ورام

صرف الفقر عن نفسه بك وخواست که از خود دور کند فقر را

بوسیله فضل تو فقد طلب حاجته فی مظانها پس بتحقیق

طلب کرد مطلب خود را از جایی که مظنه طلب ان حاجت بود و

نلفت منهمنها چه جزم نیست بنده را که مطلب و بتحقیق

ودر نسخه من م

ساخته میشود بانه وَاَتی طَلِبَتَهُ مِنْ وَجهِهَا و امد پیش
مطلوب خود از روی آن مطلوب یعنی از وجهی که حصولش
از آن وجه بود طلب نمود وَمَنْ تَوَجَّهَ بِحَاجَتِهِ اِلَی اَحَدٍ
مِنْ خَلْقِكَ وهر که حاجت خود را از مخلوقی طلب کرد
ودر طلب آن حاجت متوجه بمخلوق شد وَجَعَلَهُ سَبَبَ نُجحِهَا
دُونَكَ وگردانید آنکس را سبب کارسازی خود نه ترا فَقَدْ
تَعَرَّضَ مِنْكَ لِلْحِرْمَانِ پس بتحقیق متعرض شد از درگاه تو
مر محرومی را از آن کار و خود را در معرض حرمان آورد وَ
اسْتَحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَوْتَ الْاِحْسَانِ ومستحق آن شد
که از تو احسان باو نشود اللّهُمَّ وَلِی اِلَیْكَ حَاجَةٌ
خدایا مرا بسوی تو حاجتی هست که قَدْ قَصَّرَ از باب تفعیل
ودر نسخه از باب کَرُمَ عَنْهَا جُهْدِی بتحقیق بسیار قاصر — بضم جیم
و ناقص است از تحصیل آن طاقت من وَتَقَطَّعَتْ دُونَهَا
حِیَلِی و پاره پاره شد یعنی ضایع شد و بکار نیامد نزد

تحصیل

تحصیل آن تدبیراتی من سَوَّلَتْ لِی نَفْسِی وزینت داد پیش
من نفس من رَفْعَهَا اِلَی مَنْ یَرْفَعُ حَوَائِجَهُ اِلَیْكَ نزدیك
بردن وعرض کردن آن حاجت را بکسی که او عرض مطالب خود
بسو بند مثلا سلطان اگرچه قدرت او پیش از فقیر است اما
سلطان نیز مطالب خود از درگاه الهی خواهد وَلَا یَسْتَغْنِی
فِی طَلِبَاتِهِ عَنْكَ بکسر لام و بی نیاز نیست در تحصیل
مطالب خود از تو وَهِیَ زَلَّةٌ مِنْ زَلَلِ الْخَاطِئِینَ ودر
نسخه ابن ادریس الخاطئین وآن رفع حاجه بغیر تو
لغزشی است از لغزشهای خطا کنندگان وَعَثْرَةٌ مِنْ
عَثَرَاتِ الْمُذْنِبِینَ و افتادنی است بر رو از افتادنهای
گناهکاران چه احتیاج بمحتاج بردن خطا است و این
الْتجا بغیر ناشی است از غفلت که بمنزله خواب است ثُمَّ انْتَبَهْتُ
بِتَذْکِیرِكَ لِی مِنْ غَفْلَتِی متعلق است بانتبهت یعنی
پس بیدار شدم از خواب غفلت خود بسبب یاد دادن تو مرا

ومتنبه ساختن مرا ازین غفلت وَنَهَضْتُ بِتَوْفِيقِكَ
مِنْ زَلَّتِي وبرخواستم ازین لغزش من بتوفیق تو مرا
وتنبیه من بر خطا وَنَكَصْتُ وبرگشتم بِتَسْدِيدِكَ
بتوفیق تو مرا بر سداد وصواب ومیانه روی در قول
وفعل عَنْ عَثْرَتِي از افتادن بر روی بسبب لغزش و
عفلت وَقُلْتُ سُبْحَانَ رَبِّي وگفتم پاکست پروردگا
كَيْفَ يَسْأَلُ مُحْتَاجٌ مُحْتَاجًا چگونه سوال کند محتاجی از محتاجی
مُحْتَاجٌ م
که ان مثل استغاثه زندانی است بزندانی وَأَنَّى رَغِبَ
مُعْدِمٌ إِلَى مُعْدِمٍ وکجا میل کرده فقیری بسوی فقیری
مشتق است از عدم بوزن قفل از باب افعال الازم لیس ا معدم
بمعنی ذو فقر باشد ومشتق نیست از عَدَم بوزن فرس که
مقابل وجود است فَقَصَدْتُكَ يَا إِلَهِي بِالرَّغْبَةِ پس قصد
تو کردم ای معبود من برغبت یعنی رغبت بتو کردم واز سوا
غیر تو رو گردان شدم وَأَوْفَدْتُ عَلَيْكَ رَجَائِي ودیدگاه تو

اقوم منه

بدم امید خود را بِالثِّقَةِ بِكَ با اعتماد تمام بفضل
تو وَعَلِمْتُ أَنَّ كَثِيرَ مَا أَسْأَلُكَ يَسِيرٌ فِي
وُجْدِكَ ودانستم که آنچه از تو طلبم هرچند در نظر
من بسیار باشد در جنب فضل تو وسعت قدرت تو
کم است وَأَنَّ خَطِيرَ مَا أَسْتَوْهِبُكَ حَقِيرٌ فِي
وُسْعِكَ وآنکه عظیم‌ترین آنچه از تو طلب بخشیدن
آن کنم در جنب سعت ملک تو حقیر است وَأَنَّ كَرَمَكَ
لَا يَضِيقُ عَنْ سُؤَالِ أَحَدٍ وآنکه کرم تو تنگی نمیکند از
سوال هیچ کس وَأَنَّ يَدَكَ بِالْعَطَاءِ أَعْلَى مِنْ كُلِّ يَدٍ
وآنکه دست تو بانعام بلندتر است از هر دستی اللَّهُمَّ
فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاحْمِلْنِي بِكَرَمِكَ عَلَى التَّفَضُّلِ
خدایا چون من باعتماد دست بتفضل وکرم تو زده ام
پس رحمت بر آن سرور وآلش بکن ویاری کن مرا بر تفضل خود
بکرم خود یعنی تکیه گاه وپشت وپناه من بکن تفضل خود را که

انعام بی استحقاق است وَلَا تَحمِلنِی بِعَدلِكَ عَلَی الاِستِحقَاقِ
وحمل من بر استحقاق مکن یعنی بمقتضای عدل خود
بناء کار من بر استحقاق مکن حاصل آنکه با من بعدل کار مکن
وتفضل بکن فَمَا اَنَا بِاَوَّلِ رَاغِبٍ رَغِبَ اِلَیكَ فَاَعطَیتَهُ
وَهُوَ کلمه وهو در نسخه شیخ شهید نیست نه اینجا و نه در فقره
دوم لیستحق المنع پس من نیستم اول کسی که بدرگاه تو
التجا برده پس تو مطلب او را ساخته حال آنکه او مستحق
منع بوده یعنی با وجود عصیان چندین کس التجا برده
با نعام تو و سرفراز شده وَلَا بِاَوَّلِ سَائِلٍ سَاَلَكَ فَاَفضَلتَ
عَلَیهِ و نیستم من اول سایلی که از تو سوالی کرده باشد پس
تو تفضل بر او کرده باشی بلکه بر چندین سایل تفضل کرده
وَهُوَ یَستَوجِبُ الحِرمَانَ حال آنکه آن سایل مستحق محروم
بوده اَللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَکُن لِدُعَائِی
مُجِیبًا خدایا رحمت بر محمد و آلش بکن و باش برای دعای من

اجابت کننده

٧٤

اجابت کننده وَمِن نِدَائِی قَرِیبًا و باش بفریاد من نزدیك
واین کنایه است از سرعت اجابت وَلِتَضَرُّعِی رَاحِمًا
و باش برای تضرع من رحم کننده وَلِصَوتِی سَامِعًا
و باش شنونده آواز من واین هم کنایه است از اجابت
وَلَا تَقطَع رَجَائِی عَنكَ وقطع امید من از خود مکن
واین کنایه است از رد دعا و عدم اجابت وَلَا تَبُتَّ
سَبَبِی مِنكَ و مبر رشته ربط مرا از خود و قطع ریسمان
ریسمان کنایه است از رد دعا وَلَا تُوَجِّهنِی فِی
حَاجَتِی هٰذِهِ وَغَیرِهَا اِلَی سِوَاكَ وحواله مکن مرا
و متوجه مکن بغیر خود درین مطلب و در غیر این مطلب
یعنی در تحصیل مطلب مرا حواله بغیر مکن وَتَوَلَّنِی بِنُجحِ
بضم نون طَلِبَتِی و تو خود متولی شو بظفر دادن من بر
مطالب من که محتاج بغیر تو نشوم وقضاء حَاجَتِی وَنَیلِ
سُؤلِی بودن فعل قبل زَوَالِی عَن مَوضِعِی هٰذَا و تو خود

متولی شو ساختن حاجت من و برسیدن من بمسئول
من پیش از حرکت کردن من ازین جایی که هستم تیسیرک
لی العسیر باسان کردن تو برای من آنچه مشکل است
وحسن تقدیرک لی فی جمیع الامور وتقدیر نیک
برای من در همه کارها وصل علی محمد وآله صلوة
دائمة نامیة و رحمت بکن بران سرور و آلش رحمت دایمی
زیاده شوند و در نسخه نامیة زاکیة نیز هست لا
انقطاع لابدها اینچنین صلواتی که ابد اورا انقطاع
نباشد واین بطریق مبالغه وتاکید است چه ابد را
انقطاع نباشد ولا منتهی لامدها و زمان اورا نهایت
نباشد واجعل ذلک عونا لی بگردان این صلوات را
بران سرور و آلش یاری دهنده مرا و سببا للنجاح طلبتی
وسبب وصول من بمطلب انک واسع کریم بدرستی که تو
غنی وکریمی اینچنان غنی که فیض او بجمیع عباد رسیده

وازجز

من حاجتی یا رب واز جمله حاجتهای من بتو ای پروردگار
من کذا وکذا کنایه است از آن حاجتی که باشد
وتذکر حاجتک وبجای کذا وکذا حاجتی که دارد
ذکر کند واین از الفاظ دعا نیست بلکه تعلیم است که
چه باید کرد ثم تسجد وتقول فی سجودک پس سجده کنی
ودر سجده بگویی فضلک آنسنی فضل تو موانست
کرد با من وسبب انس من شد واحسانک دلنی و
احسان تو دلیل راه من شد فاسئلک بک وبمحمد و
آله صلواتک علیهم ان لا تردنی خایبا پس
مسئلت میطلبم از تو بوسیله تو و محمد و آلش رحمتهای تو برایشان — ویوسیله
باد آنکه مرا بر نگردانی از درگاه خود نارسیده بمطلوب
ودر بعضی نسخ است انک سمیع الدعاء قریب مجیب
انک بالاجابة جدیر وانت علی کل شیء قدیر

دعا نزد تعدی ظالمی بر ایشان یا بر غیر ایشان

شرح دعا نزد تعدی ظالم بر ایشان یا بر غیر ایشان از صحیفه کامله ٥

یا مَن لا یَخفی عَلَیهِ اَنباءُ المُتَظَلِّمِینَ تظلم شکوی
مظلوم است نزد کسی تا داد او بدهد ای آنکه بر او پوشیده
نیست اخبار مظلومانی که فریاد بدرگاه او کنند یا این معنی
دارد که تو میدانی که او بر حق فریاد میکند یا ستم
و تهمت میکند وَیا مَن لا یَحتاجُ فی قِصَصِهِم اِلی
شَهاداتِ الشّاهِدِینَ وای آنکه در دانستن واقعه
مظلومان محتاج نیست بگواهی دادن گواهان چه او عالم
السّر والخفیّات است وَیا مَن قَرُبَت نُصرَتُهُ مِنَ المَظلُومِین
ای آنکه نصرت او نزدیکست بمظلومان وَیا مَن بَعُدَ
عَونُهُ عَنِ الظّالِمِینَ ای آنکه دور است مدد او از ظالمان
قَد عَلِمتَ یا اِلهی ما نالَنی بتحقیق دانستی ای خدای
من آنچه رسید بمن مِن فُلانِ بنِ فُلانٍ از فلان
پسر فلان اینجا باید نام آن ظالم و پدرش گرفت بجای
لفظ فلان مِمّا حَظَرتَ بیان ما نالنی است از آنچه تو

مسع کرده

منع کرده چه آزار غیر بی وجه شرعی ممنوع و حرام است
وَانتَهَکَهُ مِنّی انتهاک یعنی شکستن حرمة متعدی است
و عطف است بر نالنی و ضمیر راجع است بما و مراد
بما اینجا عرض است یعنی و دانسته تو که او شکست عرض
من کرده مِمّا بیان ما انتهکه حَجَرتَ عَلَیهِ برای
من ولیست یعنی مَنَعتَ عَنهُ از آنچه تو او را منع کرده
چه هتک عرض ممنوع است و در نسخه وانتهاکه
منی ما حجرت نیز عطف است بر ما نالنی بَطَراً فی
نِعمَتِکَ عِندَهُ از روی شدت فرح در نعمت تو
که نزد اوست یعنی همان نعمة باعث زیادة سرکشی او شده
وَاغتِراراً و از روی بازی خوردن و مغرور شدن او
بِنَکِیرِکَ عَلَیهِ نکر فلان الامر نکیراً جهله وجهالة
کنایة است از تاخیر عقوبت یعنی چون کار ها بد کرد
و اهمال در سزای او کردی مغرور شده هتک عرض من کرد

کفته‌اند اغترار افتعال است از غِرّة بوزن شدّه بمعنی
غفله و با بمعنی عن است یا اغترار بمعنی تجاسر واجتراء است
و با بمعنی علی و بهر دو معنی تفسیر شده ما غرّک
بربّک اللّهمّ فصلّ علی محمّدٍ وآلهِ وخذ ظالمی
وعدوّی عن ظلمی متعلق است بخذ بعد تضمین معنی
بدل بقوّتک متعلق است بخذ خدایا چون عدو بر من
ظلم کرده پس رحمت بر آن سرور والش بفرست و بگیر بقوت
وقدرت خود کسی را که بر من ظلم کرده و دشمن مرا در بدل
ظلمی که بمن کرده وافلل حدّه عنّی بقدرتک و
بشکن بقدرت خود دم شمشیر دشمن مرا تا آسیب او بمن
نرسد واجعل له شغلاً بسکون غین و در نسخه بضمّتین
فیما یلیه و مشغول ساز و گرفتار بکن او را بانچه از
متعلقات اوست تا فرصت آزار من نداشته باشد و
عجّزه عمّا یناویه و عاجز بکن او را از انچه قصد کند

ازروی افتخار عداوت من کند چه نوی بمعنی قصد است
پس باب مفاعله بمعنی اصل فعل باشد وایضاً ناوءه منا
وءة بهمزه بمعنی فاخره وعاداه است از نوء بمعنی النهوض
العداوة پس یا بدل همزه باشد اللّهمّ وصلّ علی محمّدٍ و
آلهِ واو استینافست خدایا رحمت بکن بر محمّد و آلش
ولا تسوّغ له ظلمی و روا مدار مر او را که ظلم من بکند
یعنی مگذار که ظلم کند واحسن علیه عونی علیه
متعلق است بعونی یعنی اعانت من بر عدوی من نیکو
بکن تا من بر عدو تو بر او غالب شوم و از و متضرر نشوم
واعصمنی من مثل افعاله و محفوظ دار مرا از مثل کارهای
او میکند از تعدیها بخلق اللّهمّ صلّ علی محمّدٍ و
آلهِ واعدنی علیه گویند استعدیت علی زید الامیر
فاعدانی الامیر علیه یعنی از زید فریادی شدم نزد امیر
وطلب اعانت کردم پس امیر اعانت من کرد عدوی بالف مقصوره

بمعنی معونة است بانتقام از عدو حاضرة تكون من
غيظي به شفاءً واعانه من بر عدوی من بكن اعانه
كردن سريعی كه باشد سبب شفاء غصه وغضب من
ازو ومن حنقي عليه وفاءً ووافی باشد نسبت غصه
من كه نالفی ان آزار شود اللهم صل علی محمد وآله
وعوضني من ظلمه لي عفوك خدايا رحمت بكن
بر محمد وآلش ودر عوض ظلمی كه عدو بر من كرده تقصيرات
مرا معاف دار وابدلني ودر نسخه ابن ادريس وابدل عفو كن مرا
ودر نسخه وابدله بسوء صنيعه بي رحمتك وتبديل
بكن كار بدی را كه بمن كرده برحمت تو بر من يا رحمت بكن
بر او تا ديگر بدی نكند فكل مكروه جلل يعني عظيم
ويعني آسان از جمله اضداد است ومراد ثانی است وفاء
تعليليه است دون سخطك بوزن فرس وقفل هر دو
نسخه است يعني چرا كه هر مكروهی سهل است غير غضب وعقاب تو

بكن [illegible] تو

دين با رحمت تو بر من ظلم عدو هين است كل مرزية بفتح
ميم وكسر زای بمعنی مصيبة در نسخه شهيد است واما
در نسخه ديگر اسم فاعل باب افتعال است از رزء بوزن قفل
بمعنی نقص سواء ودر نسخه شهيد سوی بمعجمه وتنوين
بمعنی هين ليس وگويند رجل سواء يعني وجود وعدمش
برابر است مع موجدتك يعني با ادنی غضب تو جهت
جای غضب تام تو وجود وعدم هر مصيبتی برابر است
يعني هرگاه بليه عظيمه كه ادنی غضب الهی است باشد
در جنب آن مصيبت دنيوی چه نمايد اللهم فكما
كرهت از باب تفعيل الي ان أظلم بصيغه مجهول
فقني من ان أظلم بصيغه معلوم خدايا چون بد
ترين بليات غضب تست وظلم سبب غضب است پس چنانچه
مكروه ساختی پيش من مظلوميه مرا پس نگاه دار وحفظ
من بكن از ظالميه تا بر هيچ كس ظلم نكنم ومورد غضب تو

نکردم ودر نسخه معروف بجای مجهولست وبالعکس وکویا
در بعضی نسخ اینچنین است فکما کرهت لی من ان اظلم تبا
کفته اند که ما موصوله معمول کرهت است ومن بیان
ما است اللهم لا اشکوا الی احد سواک حذرا یا
شکایت نمیکنم از دست این ظالم هیچ کس سوای تو ودر بعضی
نسخ الف بعد اشکو است بجهت تشبیه بواو جمع چنانچه
رسم خط است در بعضی از مواضع قران مجید ودرین
تنبیه است بر تکرر شکایت مثل صیغه جمع در رب
ارجعون ونون والقلم وما یسطرون ولا استعین
بحاکم غیرک وطلب مدد نمیکنم از هیچ حاکمی غیر تو
حاشاک منزهی از انکه با وجود تو از دیکری استعانت
نمایند وتفصیل این کذشت در دعاء اعتراف بکناهان
فصل علی محمد واله وصل دعائی بالاجابة پس رحمت
بکن بر محمد والش وبرسان دعاء مرا بدرجه اجابه یعنی

مستجاب

مستجاب بکن واقرن از باب ضرب بهمزه وصل ودر
نسخ نسبیا را از باب افعال است شکایتی بالتغییر و
شکایتی که از ظلم او بدرکاه تو کردم آن شکایت را
مقارن ساز بتغییر قدرت او بر ظلم وحال او را ابتا
کن یا آنکه تغییر شکایت من بکن یعنی انچنان عتاب
من بکن که کسی بر من ظلم نتواند کرد تا محتاج بشکایت نشوم
ودر نسخه شهید شکایة بمعنی اینن اللهم لا تفتنی
ودر نسخه صل علی محمد واله ولا تفتنی بالقنوط
من انصافک حذرا یا امتحان من مکن ومبتلا مکن
بنا امیدی از جزا دادن این ظالم در دنیا که تلافی ظلم او را
نمیا منت اندازی والا نا امیدی از انصاف مناسب نیست
چه تاخیر نیز انصافست وموافق کلمه است ولا تفتنی
بالامن من انکارک من تعلیلی است وکذشت که نکره
بمعنی جهله است وجهل کنایه از تاخیر عقوبه است یعنی

وامتحان ان ظالم مکن بانکه خاطرش در امن باشد بسبب
تاخیر تو عقوبت اورا ویحتمل که من صله امن باشد
وانکار بمعنی متعارف باشد یعنی اگر انکار برو کنی
عقوبة کنی وهرگاه اهمال در عقوبة کنی بداند که
انکار الهی متعلق بحال او هست واز انکار تو مأمون
الخاطر شود پس خاطر اورا از انکار تو جمع مکن ودر دنیا
عذاب بکن فَیُصِرَّ عَلیٰ ظُلمِی چه اگر مأمون الخاطر شود
طغیان نماید پس اصرار کند بر ظلم من وَیُحاضِرُنی
بِحَقّی گویند حاضرته حُضاراً بمهمله پس معجمه یعنی
دویدم با او وتعدیه بسوی مفعول ثانی بیا است چنانچه
بسوی مفعول اول در ذهبت بزید است ومعنی آن
باشد که حق مرا دوانده ببرد یعنی بسرعة ویحتمل که با
سببیه باشد که بسبب بردن حق مرا با خود بدواند
ونزدیک باین است نسخه که بمعجمه پس مهمله است

کیند خاصر

کیند خَاصَرَ الرَّجُلُ صاحِبَهُ وقتی که دست او گرفته براه رود بلکه
دست در خاصره یعنی تهیگاه او کند یعنی در کمربند او و
در نسخه بمهملتین است گویند ذَهَبَ دَمُهُ حَصَراً ای
هَدَراً یعنی حق مرا ببرد بی عوضی ودر نسخه بمعجمتین است
در صحاح است یخاضرنی بحقی ای یمنعنی ویضایقنی
فیهِ وَیُخاضِرُنی ای یذهب بحقّی مجّاناً واین نسخه
انسب است والله اعلم وَعَرِّفهُ عمّا قلیلٍ ما اَوعَدتَ
الظّالِمینَ ودر نسخه بهِ الظّالِمینَ وبدانان ان
ظالم را در اندک زمانی آنچه بآن وعید ظالمان کرده
از عقاب ودانانیدن کنایه است از رسانیدن چه بعد از
رسیدن عذاب محسوس ومعلوم یقینی میشود وهمین
معنی است وَعَرِّفنی ما اَوعَدتَ فی اجابَةِ المُضطَرّین
وبدانان مرا آنچه وعده کرده در اجابة دعاء مضطران چه
فرموده امّن یُجیبُ المُضطَرَّ اِذا دَعاهُ اللّهُمَّ صَلِّ علی

محمد و آله و وفقني لقبول ما قضيت لي و علي خدايا
رحمت بر محمد و آلش بكن و توفيق ده مرا از براى قبول
كردن من هر چه تو در ازل حكم بآن كرده در باب من خواه
بجهت نفع من و خواه بجهت ضرر من در دنيا و رضني
بما اخذت لي و مني و راضي بكن مرا بآنچه در دل من در دل م
القا بكن كه راضي باشم بآنچه بستاني خواه از كسى براى من
و خواه از من براى ديكرى واهدني للتي هي اقوم
و راهنمائي كن بطريقي و ملتي كه محكمتر و راست تر است
كه آن ملت نبويه است واستعملني بما هو اسلم و مرا
بر كارى بدار كه سلامتي از عذاب الهي در آن كار بيشتر
باشد اللهم و ان كانت الخيرة بوزن عنبه لي عندك
في تاخير الاخذ لي خدايا و اكر مختار تو براى من يعني
به بودن نزد تو در تاخير كرفتن دشمن و تسويف عقاب
او بجهت من يعني در مكافات ظلمي كه بمن كرده و در نسخه الاخذ

بحقي

بحقي و ترك الانتقام ممن ظلمني الى يوم الفصل
و مجمع الخصم و در نسخه و مجمع الحكم يعني و اكر بهبود
من در ترك انتقام از ظالم من باشد تا روز قيامت كه
خصومات در آن فيصل يابد و تا وصول بمحل خصومت و روز م
موضع حكم كه عرصه قيامت است فصل على محمد و آله
و ايدني منك اكر بهبود من در تاخير عقاب ظالم است
پس رحمت بكن بر محمد و آلش و تاييد و تقويه من بكن از
جانب تو و بفضل تو بنية صادقة يعني در برداشت ظلم او
تقويت من بكن بنيت راست يعني نيت خوب بده كه هستى
باشد بر وثوق اعتقاد بعدم هدر شدن ظلم و بوصول جزا
بظالم هر وقتي كه خدا خواهد و صبر دائم و صبر ممتد ما دام
الحيوة بده واعذني من سوء الرغبة و پناه بده مرا از
بدي رغبت يعني از ميل بمعاصي و هلع اهل الحرص
و از شدت جزع و دلتنكي كه اصحاب حرص را مي باشد

وصور في قلبي مثال ما ادخرت لي من ثوابك ونقش
بكن ومثبت ساز در دل صورت آنچه ذخيره كرده براى
من از ثواب تو واعددت لخصمي من جزائك وعقابك
وآنچه آماده ساخته براى دشمن من از جزاء تو وعقاب
تو او را بر ظلم من هر گاه اين معنى در دل نقش شود ناچار صبر
با نيت صادقه ميسر شود واجعل ذلك سببا لقناعتي
بفتح قاف بما قضيت وبگردان آن نيت وصبر و تصور را
سبب رضامندى من بآنچه در ازل حكم كرده در باب من
وثقتي بما تخيرت وسبب اعتماد من بآنچه اختيار كرده
در باب من آمين قبول كن دعاء من رب العالمين اى
پروردگار اقسام عالم انك ذو الفضل العظيم بدرستى
فضل ٥ كه تو صاحب عظيمى و بى استحقاق عنايت كنى وانت على
كل شيء قدير و تو بر همه چيز قادرى از انواع احسان وفضل وجزا وعدل

دعا در وقت مرض يا وقت نزول محنتى يا بلائى

التم

شرح دعاء وقت مرض ونزول محنت الصحيفة الكاملة

اللهم لك الحمد على ما لم ازل اتصرف فيه من سلامة
بدني بيان ما است خدايا مر تراست سپاس بر سلامتى
بدن من كه هميشه بوسيله آن سلامتى تصرف در لوازم
حيوة ميكنم ولك الحمد على ما احدثت بي من علة
في جسدي و مر تراست سپاس بر بيمارى كه در بدن
من پيدا كرده يعنى حمد است بر سرا و ضرا فما ادري
يا الهي اي الحالين احق بالشكر لك پس نميدانم اى
معبود من كه ازين دو حال كدام سزاوارتر است بشكر
كردن مر ترا واي الوقتين اولى بالحمد لك وازين دو
وقت كدام است كه اوليست بسپاس گفتن ترا اوقت
الصحة التي هنأتني فيها طيبات رزقك آيا اولى
بشكر وقت صحت است كه در و گوارا ساخته براى من
رزقهاى پاك حلال ترا و بى تعب داده از او ونشطتني
بها لابتغاء مرضاتك وفضلك ونشاط ولذت داده

بان رزقها از برای طلب اموری که مرضی تست و برای خواستن
فضل تو وَقَوَّيْتَنِي مَعَهَا عَلَى مَا وَفَّقْتَنِي لَهُ مِنْ طَاعَتِكَ
و تقویت کرده با آن تهیه رزق و نشاط در طلب رضا
و فضل تو آنچه توفیق داده مرا بآن از طاعت تو پس بر من امور
شکر واجبست أَمْ وَقْتُ الْعِلَّةِ الَّتِي مَحَّصْتَنِي بِهَا از
باب تفعیل بمهملتین و تمحیص پاک کردن و خالص کردن
طلا است بآتش از شوایب ردیه یعنی یا اولی بشکر وقت
بیماریست که پاک کرده بآن مرا و سبب بخشیدن تقصیرات
شده وَالنِّعَمِ عطف تفسیری علة است الَّتِي أَتْحَفْتَنِي
بِهَا و وقت نعمتهایی که تحفه داده بمن چه جمیع محن دنیا
سبب نجاة اخرویست پس نعم باشند چنانچه میفرماید
که تَخْفِيفًا لِمَا ثَقُلَ بِهِ عَلَيَّ شیخ بهاء الدین گفته که
لفظ علی در نسخه جد من نیست ظَهْرِي مِنَ الْخَطِيئَاتِ
بیان ما است یعنی این محن را که بمن عطیه نموده بجهت تخفیف

دادن

دادن گناهانیست که بسبب آنها بر پشت من بار گران بود و
تَطْهِيرًا لِمَا انْغَمَسْتُ فِيهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ و بجهت پاک
کردن من از کثافت گناهانی که در آن غوطه خورده بودم
وَتَنْبِيهًا لِتَنَاوُلِ التَّوْبَةِ و بجهت متنبه ساختن من
بر توبه کردن چه آدمی را چون محنتی پیش آید رجوع بدرگاه
الهی میکند و توفیق توبه می یابد وَتَذْكِيرًا لِمَحْوِ الْحَوْبَةِ
و بجهت یاد دادن من و متذکر ساختن من محو کردن
گناه را بِقَدِيمِ النِّعْمَةِ این عنایتها که در این محنت مندرج است
نعمة قدیمه است که در ازل مقدر شده وَفِي خِلَالِ ذَلِكَ
مَا كَتَبَ لِيَ الْكَاتِبَانِ و در اثنا آن محنة مشتمله بر آن
نعم نیز واقع است آنچه نوشتند برای من کاتبان از اعمال مِنْ
زَكِيِّ الْأَعْمَالِ مَا لَا قَلْبٌ فَكَّرَ فِيهِ وَلَا لِسَانٌ نَطَقَ بِهِ
وَلَا جَارِحَةٌ تَكَلَّفَتْهُ از اعمال نیک آن قدر که نه دل فکر
آن کرده بود و نه زبان تکلم بآن نموده بود و نه هیچ عضوی

ودر نسخهٔ کفعمی من حسن صنیعک

متحمل محنة آن شده بود بل افضالا منك علي واحسانا
من صنيعك يعني صنيعك الي بلكه اين اعمال كه
در جريده من كاتبان ثبت كردند بمحض فضل تو بود بر من
و بمجرد احساني است كه از جمله عنايات تو بمن رسيده و از اينجا
معلوم شد كه وصول محنه و مرض باعث حسناتيست كه بكرم الهي
ثبت شود بي آنكه از بنده صادر شود پيغمبر ص باسمان ديده
تبسم كرده فرمودند دو ملك بنماز گاه مومني آمدند تا عمل
شبانروزي او بنويسند او بيمار بود بدرگاه الهي عرض كردند
حكم شد كه تا او در دام بيماريست مي نوشته باشيد براي او
مثل آنچه در صحت از اعمال خير ميكرد من او را در زندان كرده ام
ملكي عرض كرد فلان بنده بيمار شكايت كرد حكم شد كه اگر
حبس كنم و منع از شكايت كنم انصاف نكرده باشم بنويسيد مثل
آنچه در صحت عمل خير ميكرد و گناه را ننويسيد تا او را از حبس
خلاص كنم و براي پيران نيز بنويسيد مثل عمل صالحي كه در جواني

كرده

كرده شرش آنكه نية المومن خير من عمله فصل علي محمد وآله
وحبب الي ما رضيت لي و چون محنت باعث اينهمه
كرم است پس رحمت بر محمد و آلش بكن و محبوب من بكن آن
محنت را كه مرضي تست كه بان بليه خوشدل باشم و آنچه
رضاي تست از آن دوست دارم ويسر لي ما احللت بي
و آسان بكن بر من آن بليه را كه نازل كرده بر من و مرا محل
آن ساخته وطهرني من دنس ما اسلفت و پاك كردان
مرا از چركنت معاصي كه كرده ام وامح عني شر ما
قدمت و محو بكن از من بدي هرچه پيش از اين كرده ام
واوجدني حلاوة العافية گويند اوجد فلانا مطلوبه
اي اظفر به يعني رسانيد بمطلوب يعني مرا ظفر بده بر شيريني
عافيت كه دفع بليه است و برسان باين حلاوة در قا موسر است
العافية دفاع الله عن العبد واذقني برد السلامة
و بچشان مرا سردي سلامتي را و استعمال ذوق و تعلق او بر رد

واثبات سرّی برای سلامتی همه مجاز است واجعل مخرجی

عن علّتی الی عفوک وبکردان بدر رومن از بیماری

من بسوی عفو تو که نتیجه علّت من عفو تو باشد ومتخوّلی

مصدر میمی است عن صرعتی بفتح صاد بر لغة بنی تمیم

ودر نسخه ابن ادریس بکسر صاد بر لغة قیس الی تجاوزک

وبکردان اشتغال مرا ازین افتادکی وبیماری من بسوی کذشتن

توان تقصیرات من وبخشیدن آنها وخلاصی من کربی الی

روحک خلص الیه بمعنی وصل الیه وبکردان رسیدن

مرا ازین محنت بسوی رحمت تو یعنی چون انتقال ازین بلیّه

کنم برحمت تو برسم نه بغضب تو ویحتمل که خلاصی بمعنی

متعارف باشد وتعدیه بالی بتضمین معنی وصول یا انتقال

باشد چنانچه در فقره دوم است وسلامتی من هذه الشدّة

الی فرجک وبکردان سلامتی مرا ازین سختی ومحنت

در حال وصول یا زاله تو غم مرا انّک المتفضّل بالاحسان

بدرستی

٨٥

بدرستی تو ئی که احسان کنی بمجرد تفضل بی استحقاق

المتطوّل بتطوّل علیهم امتن بالامتنان امتن علیه انعم

علیه واصطنع عنده صنیعة پس تعلق بالامتنان بتطول

بعد از تجرید است از معنی انعام واستعمال آن در مجرد

اعطا یعنی تو ئی که دهنده بطریق انعام وفعل جمیل

بغیر الوهّاب الکریم ذو الجلال والاکرام تو ئی که بسیار

بخشنده وکریمی وصاحب صفات عظیمه از قهر وغلبه وصاحب

صفات جمال واحسان وتفضلی دعا نزد طلب اقاله از

کناهان یعنی بخشیدن آنها مجازا اقاله کفته که آن

نسخ بیع است ونزد تضرع در طلب عفو از عیوب خود

شرح دعا نزد طلب اقاله از کناهان خود از صحیفه کامله

اللّهم یا من برحمته یستغیث المذنبون خدایا ای

آنکه نزد رحمت او دادخواه شوند کناه کاران وبرحمت او

پناه برند ورحمت او رعایت ومدد ایشان کند ویا من الی

ذکر احسانه یفزع المضطرّون فزع الیه استغاث

بهِ ای آنکه مردم نزد اضطرار التجا برند بذکر احسان او وطلب
اعانه از و نمایند بذکر تفضل او ویا من لخیفته ینتحب
الخاطئون ای آنکه بجهت ترس او باواز بلند گریه کنند
خطاکنندگان وعاصیان ویا انس یعنی مونس و مفیض
انس مجازاً لجهة مبالغه مثل زید عدل وهمچنین لفظ
فرج فیما بعد کل مستوحش غریب ای دهنده انس هر وحشت
زده غریب دور افتاده از دوستان ویا فرج کل مکروب
کئیب وای دافع غم هر مغموم بدحال از حزن ویا غوث
کل مخذول فرید وای فریادرس هر که بخواری افتاده وتنها
شده ویا عضد مراد معین است مجازاً کل محتاج طرید وای
مددکننده هر محتاجی رانده که مردم اعانه او نکنند واز
پیش خود برانند انت الذی وسعت کل شیء رحمة وعلما
تو یی آنکه رحمت وعلم تو شامل همه چیز است وانت الذی
جعلت لکل مخلوق فی نعمک سهما تو یی آنکه بهر مخلوقی

ودر نسخه نعمتک صح

در نعمتهای

در نعمتهای خود حصه داده وانت الذی عفوه اعلی
من عقابه تو یی آنکه عفو او بلندتر وبیشتر از عقاب
اوست وانت الذی تسعی رحمته امام غضبه وتویی
آنکه رحمت او میرود پیش پیش غضب او وایضا رحمت او
عقب غضب نیز باشد بمقتضای کریمه فان مع العسر
یسرا ان مع العسر یسرا ای با هر غضبی وعسری دو رحمت
ویسر باشد سابق ولاحق وانت الذی عطاؤه اکثر من
منعه تو یی آنکه بخشش او بیشتر است از منع او وانت
الذی اتسع الخلائق کلهم فی وسعه تو یی آنکه بگنجیده اند
همه مخلوقات در سعه رحمت او گویند وسع الظرف الماء آب
وگویند اتسع الماء فی الظرف چنانچه گویند این کوزه گنجایش
یکمن آب دارد ویکمن آب درین کوزه میگنجد ومراد ثانی است
وانت الذی لا یرغب فی جزاء من اعطاه تو یی آنکه کسی که
بهر کس عطیه کند طلب جزا ومکافات از و نکند چه غایت

وفعل المهی علم او ست بنظام خیر وانت الذی لا یفرط فی
عقاب من عصاه تو آنی که افراط نکند و زیاده از حد
وسط عقاب عاصیان نکند و بروایة شهید از باب نصر
فرط علیه عجّل وعدا و در نسخه ابن ادریس از باب تفعیل
و گفته اند معنیش آنکه شتاب نکند در اخذ عاصیان
و تقصیر نکند در تاخیر عقاب چه مهلت دهد تا موت وانا یا
الهی عبدک الذی امرته بالدعاء فقال لبیک وسعدیک
و من ای خدای من آنچنان بنده توام که او را فرمودی که دعا
کند و طلب حاجة از درگاه تو بکند پس گفت آن بنده ایستاده ام
در بندگی تو ایستادنی بعد ایستادنی و مساعدت میکنم
یعنی اطاعت میکنم متوالی ها انا ذا یا رب مطروح بین
یدیک من اینک افتاده ام پیش تو انا الذی اوقرت
الخطایا ظهره منم آنکه سنگین ساخته گناهان او
پشت او را وانا الذی افنت الذنوب عمره و منم آنکه

عمر او بگناهان

عمر او بگناهان گذشته وانا الذی بجهله عصاک
و منم آنکه بسبب نادانی خود گناه تو کرده ولم تکن اهلا منه
لذاک و تو سزاوار آن نبودی که او عصیان تو کند چه نعم
تو شامل حال او ست هل انت یا الهی راحم من دعاک فابلغ
فی الدعاء ای معبود من آیا تو رحم کننده بر کسی که دعای تو
کند و از تو طلب رحمة نماید تا من مبالغه در طلب کنم و این
استفهام تقریری است یعنی رحمت بکن و همچنین ما بعد ام
انت غافر لمن بکاک بکی زید المیت یعنی بکی علیه
و رثاه و اینجا مناسب نیست بلکه از باب حذف و ایصال است
تقدیرش بکی عندک گفته اند بکا بقصر خروج اشک
و بمد آواز گریه کننده اگر گویی منافی اینست قول ابن مالک
کالی بکا بکاء ذات عضله گوییم قصر بکا بجهة ضرورت
شعر است اصلش بکاء بمد است و اگر گویی آنجا که بکا بمد
نشده بجهة ضرورة گوییم ابن مالک گفته و قصر ذی المدّ

اضطرار المجمع علیه والعکس بخلف نفع فأسرع فی البکاء یا تو
بخشنده مرکسی را که در درگاه تو گریه کند تا من شتاب
کنم در گریه أم أنت متجاوز عمن عفر لک وجهه
تذللا یا تو گذرنده از تقصیر و بخشنده کسی را که خاک
آلوده روی خود را در درگاه تو از روی خواری أم أنت سازدم
مغن من شکا إلیک فقره توکلا یا تو بی نیاز کننده
کسی را که عرض فقر خود بدرگاه تو کند و اظهار احتیاج خود
بتو کند و بمخلوق التجا نبرد و از تو طلب کند از روی توکل بتو
إلهی لا تخیب معطیا غیرک أحدا یا خایب مکن چنانکه من لا یجد
نیابد آنچه از تو طلبد کسی را که نیابد غیر از تو دهنده چه مالک
کل توئی ولا تخذل من لا یستغنی عنک و در نسخه لا یستغنی
بأحد دونک وخوار مکن کسی را که بی نیاز نیست از تو باعانة
هیچ کسی که غیر تست بلکه نیازمند درگاه تست و بدیگری
التجا ندارد و آنکه گفته اند که بصیغه معلوم است ارباب علم

بمعنی

بمعنی سقوط اشفار عین از دشره باگریه یا بصیغه مجهول
ارباب افعال چه گویند اخذل البکاء العین مستحسن نیست
فصل علی محمد وآله ولا تعرض عنی وقد أقبلت إلیک
لیس رحمة بکن بر آن سرور وآلش و روی مگردان از من
یعنی بی عنایتی مکن بمن و حال آنکه من رو بدرگاه تو کرده ام
و بتو پناه آورده ام ولا تحرمنی وقد رغبت إلیک
و محروم مساز مرا و حال آنکه من رغبت بسوی تو کردم
و بتو التجا آوردم ولا تجبهنی بالرد گویند جبهه
بالمکروه یعنی رو بروی او کرد مکروه او را وقد انتصبت
بین یدیک و در مقابل من رد من مکن حال آنکه ایستاده ام
پیش تو به بندگی و عجز أنت الذی وصفت نفسک بالرحمة
توئی که خود را برحمت موصوف ساخته فصل علی محمد
وآله وارحمنی پس صلوات بفرست بر محمد و آلش و رحمت بکن
بر من وأنت الذی سمیت نفسک بالعفو بگو و فا

ودر نسخه بضم فا وتشدید واو واین اظهر است ومجاز
نیست فَاعْفُ عَنّی وتوئی که بعفو نام خود کرده پس مرا
ببخش قَدْ تَرٰی یا اِلٰهی فَیْضَ دَمْعی مِنْ خیفَتِکَ
بتحقیق می بینی ای خدای من جریان اشک مرا از ترس تو
وَوَجیبَ قَلْبی مِنْ خَشْیَتِکَ واضطراب دل مرا از
ترس تو وَانْتِفاضَ جَوارِحی مِنْ هَیْبَتِکَ ولرزیدن اعضا
مرا از ترس تو واز عجایب است آنکه گفته اند انتقاض بقاف
وضاد معجمه است از تنقضت الارض عن الکماة ای
تفطرت کُلُّ ذٰلِکَ حَیاءً برفع خبر کل است ودر نسخه
بنصب مفعول له است یا تمیز وخبر محذوفست یعنی کائنٌ
حَیاءً مِنّی بِسُوءِ عَمَلی همه این فیض ووجیب وانتفاض بجهة
شرمندگی من است از کارهای بد من وَلِذٰلِکَ خَمَدَ از باب نصر
وَعَلِمَ صَوْتی عَنِ الْجارِ بوزن فلس ودر نسخه الجُؤار بوزن
غلام هر دو بمعنی فریاد وتضرع بدعا اِلَیْکَ وبسبب شرمندگی

بلند نمیشود

بلند نمیشود آواز من وساکن است از فریاد وتضرع بدرگاه
تو که روی دعا وفریاد وابتهال ندارم بسبب تقصیرات
خود وَکَلَّ لِسانی عَنْ مُناجاتِکَ وبسبب حیا وکلال
وسستی گرفته زبان من از گفتن وعرض اسرار خود نمودن
یا اِلٰهی فَلَکَ الْحَمْدُ فَکَمْ فا تعلیل است مِنْ عائِبَةٍ من
مزیده است بجهت استغراق ومروی بیا است نه همزه
ودر نسخه شهید کلمه من نیست سَتَرْتَها عَلَیَّ فَلَمْ
تَفْضَحْنی ای معبود من چون روی فریاد ومناجات ندارم
پس حمد تو میکنم وتراست سپاس چرا که چندین عیب
مرا پوشیدی وتفضیح من نکردی وَکَمْ مِنْ ذَنْبٍ غَطَّیْتَهُ
عَلَیَّ فَلَمْ تُشَهِّرْنی وچندین گناه مرا پوشیدی از خلق
وتشهیر من نکردی وَکَمْ مِنْ شائِبَةٍ بباء موحده چرکنت
ودر نسخه بنون خلاف زینة اَلْمَمْتَ بِها فَلَمْ تَهْتِکْ عَنّی
سِتْرَها وچندین چرکنت که من نزول بآن کردم ووارد بران

شدم و بفعل آوردم پس تو پرده آنرا پاره نکردی و مخفی
داشتی وَلَمْ تُقَلِّدْنِي نقلد لبس القلادة وهی ما یجعل
فِي الْعُنُقِ وَمِنْهُ تقليد البدنة شيئا يعلم به انه هدی
مَكْرُوهَ شَنَارِهَا عیب و عار و اضافه صفه بموصوفست
یعنی و بپوشانیدی و در گردن من بمنزله قلاده نکردی
عیب و عار مکروه آن جرکت را که مردم بآن قلاده
جرکینی مرا بدانند بلکه آنرا از خلق پوشیدی بفضل خود
وَلَمْ تُبْدِ سَوْءَاتِهَا لِمَنْ يَلْتَمِسُ مَعَايِبِي و ظاهر نکردی
بدیها و شناعتهاء آن جرکنتها و معاصی مرا نزد کسی که تفحص
معایب من میکرد و از همه کس التماس تحقیق مینمود مِنْ
جِيرَتِي از همسایهای من یا از نیم سوکندان من که خلاف
مقتضی همسایکی و عهد نموده در مقام عیب جوئی من شدند
و در نسخه جیرانی وَحَسَدَةِ نِعْمَتِكَ عِنْدِي و از حاسدان
بر نعمت تو که نزد من است و بمن عطیه نمودهٔ ثُمَّ لَمْ يَنْهَنِي

ذلك

ذَلِكَ عَنْ أَنْ جَرَيْتُ إِلَى سُوءِ مَا و در نسخه اسوء مما
عَهِدْتَ مِنِّي عهد بمعنی معرفة آمده یعنی پس آن
عنایات مرا مانع نشد از عمل بدی که دانسته یعنی
از مثل آنچه قبل از این عنایات از من صادر شده بود
و تو آنرا میدانی یا بعد از این از من صادر خواهد شد
بدتر از آنچه سابق شده بود فَمَنْ أَجْهَلُ مِنِّي يَا إِلَهِي
بِرُشْدِهِ پس کیست جاهل تر از من ای پروردگار من برشد خود
و رشد بمعنی استقامت است بر طریق حق با تصلب در آن
و بمعنی هدایت نیز آمده وَمَنْ أَغْفَلُ مِنِّي عَنْ حَظِّهِ
و کیست غافل تر از من از نصیب خود از خیر و فضل وَمَنْ
أَبْعَدُ مِنِّي مِنْ و در نسخه عَنْ اسْتِصْلَاحِ نَفْسِهِ و کیست
دورتر از طلب صلاح کار خود از من یعنی من از همه دورترم
حِينَ أُنْفِقُ مَا أَجْرَيْتَ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ فِيمَا نَهَيْتَنِي
عَنْهُ مِنْ مَعْصِيَتِكَ در هنگامی که صرف میکنم رزقی را که

بمن عطیه نموده در معاصی تو که از آن نهی کرده وَمَن اَبعَدُ
غَورًا فِی البَاطِلِ و کیست که بیشتر غور در باطل کرده باشد
و بیشتر بجانب باطل رفته باشد از من گویند غار یعنی
اَتَی الغَورَ فهو غایرٌ وَاَشَدُّ اِقدَامًا عَلَی السُّوءِ مِنّی
و بیشتر اقدام بر بدی کرده باشد از من یعنی من از همه
در بدیشم و عاصی ترم حِینَ اَقِفُ بَینَ دَعوَتِكَ وَ
دَعوَةِ الشَّیطَانِ در هنگامی که بایستم و مخیر باشم میان
اجابت دعوة تو بخیر و صلاح و میان دعوت شیطان
بشر و معاصی فَاَتَّبِعُ متکلم از افتعال است و در نسخه
از باب علم دعوته پس تابع دعوت شیطان شوم و اختیار
شر و عصیان کنم عَلَی غَیرِ عَمًی مِنّی فِی مَعرِفَتِی بِهِ با وجود
آنکه فراموش نکرده باشم آنچه محفوظ من بود در باب
آن ملعون یعنی با وجود آنکه میدانم که او بدوزخ میخواند
و دشمن است هر گاه تابع او شوم پس من اجهل و ابعد و بدکارترم

انکه گویا باشم در معرفة
شیطان و لا انسانی من
حفظ الله با وجود هم

از غیر خو

از غیر خود وَاَنَا حِینَئِذٍ مُوقِنٌ بِاَنَّ مُنتَهَی دَعوَتِكَ
اِلَی الجَنَّةِ منتهی مصدر میمی است و در نسخه منتهی
دعوتك الجنة پس منتهی ظرف مکان است و همچنین
وَمُنتَهَی دَعوَتِهِ اِلَی النَّارِ و در نسخه بترك الی یعنی
من درین هنگام که از من اینچنین بی سعادتی صادر
شده بیقین میدانم که انتهاء طلب تو بسوی بهشت است
و انتهاء طلب او بسوی دوزخ است سُبحَانَكَ مَا اَعجَبُ
مَا اَشهَدُ بِهِ عَلَی نَفسِی پاکا چه عجب است آنچه من گواهی
میدهم بان بر نفس خود از قبایح وَاُعَدِّدُهُ مِن مَکتُومِ
اَمرِی و میشمرم آنرا از کارهای پوشیده خود وَاَعجَبُ
مِن ذٰلِكَ اَنَاتُكَ عَنّی و عجیب تر از شهادت و تعداد
من است حلم و وقار تو در تعذیب من وَاِبطَاؤُكَ عَن
مُعَاجَلَتِی و درنگ کردن تو از شتاب در جزاء عصیان
من وَلَیسَ ذٰلِكَ مِن کَرَمِی عَلَیكَ و نیست این حلم و درنگ بسبب

انکه مرا در درکاه تو عزتی و بزرکی هست ما للتراب ورب
الارباب بل تاتیا منک لی و تفضلا منک علی بلکه
بسبب مهلت دادن تست مرا و محض فضل تست بر من لان
ارتدع عن معصیتک المسخطة واین تاتی و تفضل
برای انست که باز آیم و توبه کنم از کناه تو که باعث غضب تست
و اقلع عن سیاتی المختلفة و رجوع کنم از کناهان که
کهنه و ضایع میسازند و ابروی می برند پس مخالفه یعنی
جاعله کالثوب الخلق البالی باشد و لان عفوک عنی احب
الیک من عقوبتی و برای انست که عفو من نزد تو بهتر است
از عقوبت من بل انا یا الهی اکثر من تفضلی بعد این
که کفته مرا ذا احصی ذنوبا و اقبح اثارا و اشنع افعالا
بلکه من ای پروردکار من ایچنینم که کناهان من بیشتر است
و اثار و افعال من قبیح تر است و اعمال من شنیع تر است و
اشد فی الباطل تهورا و وقوع من در باطل بی پروائی شدید

ترا است

ترا است و اضعف عند طاعتک تیقظا و بیداری و هشیاری
من نزد طاعت تو ضعیف تر است و اقل لوعیدک
انتباها و ارتقابا و متنبه شدن من و منتظر
بودن من عقابی را که بان وعید کرده کمتر است من
ان احصی لک عیوبی او اقدر علی ذکر ذنوبی
یعنی کثرت ذنوب و شناعت افعال و شدت تهور و
ضعف تیقظ و قلت انتباه من زیاده از انست که تو انم
تمام عیوب خود نزد تو شمرد و حفظ کرد یا قادر باشم بر ذکر
تمام کناهان خود و انما اوبخ بهذا نفسی طمعا فی
رافتک التی بها صلاح امر المذنبین و هر کاه
عیوب و ذنوب من بیشمار باشد پس فایده ذکر بعض
انها اینست که بذکر ان تهدید و سرزنش کنم خود را نزد تو
بجهت طمع کردن در رحمة تامه تو که بان رحمة صلاح
کار کناهکاران است و رجاء لرحمتک التی بها فکاک

رِقَابِ الْخَاطِئِينَ وبجهت شید رحمت توکه بان ست
کشودن بند کردنِ خطا کنندکان وازادی انها ازبندکی
کناهان اَللّٰهُمَّ وَهٰذِهِ رَقَبَتِي قَدْ اَرَقَّتْهَا الذُّنُوبُ
خدایا اینک کردن من که بتحقیق کناهان انرا در قید
بندکی خود اورده اند فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاَعْتِقْهَا
بِعَفْوِكَ پس درود بفرست بر محمد وآلش وازاد بکن
کردن مرا بعفو خود وَهٰذَا ظَهْرِي قَدْ اَثْقَلَتْهُ الْخَطَايَا
واینک پشت من بتحقیق سنکین ساخته انرا بار کناهان
واین کنایه از کثرت کناهست فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ
خَفِّفْ عَنْهُ بِمَنِّكَ پس رحمت بکن بر محمد وآلش و بسبک
بکن پشت مرا باحسان تو برمن يَا اِلٰهِي لَوْ بَكَيْتُ اِلَيْكَ
تعلق الی ببکیت بتضمین معنی التجاست حَتَّى تَسْقُطَ
اَشْفَارُ جمع شفراست یعنی موضع رویدن موی چشم
عَيْنِي ای معبود من اکر کریه کنم در حالیکه ملتجی بدرکاه تو

بهم

اشم وانقدر بکریم که اطراف چشم من بریزد وَانْتَحَبْتُ
حَتَّى يَنْقَطِعَ صَوْتِي وانقدر فریاد کنم در کریه کلا آوان
من منقطع شود وتوانم اواز بر آورد وَقُمْتُ لَكَ حَتَّى
تَتَنَشَّرَ از باب افتعال ودر نسخه از باب تفعل است قَدَمَايَ
وانقدر بایستم در بندکی تو که ورم کنند پایهای من
وَرَكَعْتُ لَكَ حَتَّى يَنْخَلِعَ صُلْبِي وانقدر رکوع کنم
که مهرهای پشت من از جای خود کنده شوند وَسَجَدْتُ
لَكَ حَتَّى تَتَفَقَّأَ حَدَقَتَايَ وانقدر سجده کنم برای تو که
براید سیاهی هر دو چشم من وَاَكَلْتُ تُرَابَ الْاَرْضِ
طُولَ عُمْرِي وبخورم خاک در تمام عمر خود وَشَرِبْتُ مَاءَ
الرَّمَادِ آخِرَ منصوب است بنزع خافض اصلش الی آخر
دَهْرِي وبنوشم اب خاکستر که شور می باشد تا اخر زمان
عمر خود وَذَكَرْتُكَ فِي خِلَالِ ذٰلِكَ حَتَّى يَكِلَّ لِسَانِي وَ
ذکر تو کنم در اثنای این بکا و نحیب و قیام و رکوع و سجود

واکل وشرب انقدر که زبان من از تکلم باند ثُمَّ لَمْ اَرْفَعْ
طَرْفی اِلی آفاقِ السَّمآءِ اِسْتِحْیاءً مِنْکَ پس با وجود
این بندکی چشم از زمین بلند نکنم و بجانب آسمان نه
بینم بجهت شرمندکی که از تو دارم بسبب عصیانی
که سابق شده یا بسبب نقصان طاعت من نسبت بانچه
لایق جلال عزت تست و اول مناسب است بقولش مَا اسْتَوْجَبْتُ
جزاء لو بکیت است بِذلِکَ مَحْوَ سَیِّئَةٍ وَاحِدَةٍ مِنْ
سَیِّئاتی یعنی اگر اینهمه خاکساری کنم با وجود آن مستحق
نمیشوم که از من محو کنی یک گناه از گناهان من که کرده ام
یعنی نظر بر عظمت الهی مطلق عصیان ممکن المحو نیست
هر چند حسنات کنند واگرچه نظر بر درجات عاصین
مختلفند در استحقاق عفو توبه ولهذا حضرت امیر
علیه السلام فرموده لا تَنْظُرْ اِلی ما عَصَیْتَ وَانْظُرْ
اِلی مَنْ عَصَیْتَ وَاِنْ کُنْتَ تَغْفِرُ لی حینَ اَسْتَوْجِبُ

مغفرتک

مَغْفِرَتَکَ واگرچنانچه ببخشی در وقتی که لایق مغفرت
تو شوم که توبه خالص کنم وَتَعْفُوا عَنّی حینَ اَسْتَحِقُّ
عَفْوَکَ وعفو کنی گناهان مرا وقتی که مستحق عفو
شوم وانابة بدرگاه تو کنم و پشیمان باشم از کردهای
خود فَاِنّی جزاء وَاِنْ کُنْتَ است ذلِکَ غَیْرُ واجِبٍ لی
اِسْتِحْقاقٍ یعنی با وجود آن واجب نیست که ببخشی
از روی استحقاق من یعنی آن استحقاق نیز از جانب
من نیست ومحض فضل تست که مرا توفیق توبه دادی
وتوبه موجبه عفو نیست بلکه از محض فضل خود
سبب ظاهری عفو کرده وَلا اَنَا اَهْلٌ لَهُ بِاسْتیجابٍ
نه من لایق آن عفوم بطریق واجب ساختن عفو اذ کان
جَزائی مِنْکَ فی اَوَّلِ ما عَصَیْتُکَ النّارُ جزا که من جزای
اندرگاه تو در اول گناهی که کردم آتش دوزخ بود پس تاخیر
وتحلم وتوفیق توبه نیز بفضل خود کردی پس کو استحقاق

حقیقی انجانب من برای عفو و لفظ نار منصوب است
که خبر کان ناقصه باشد و در نسخه مرفوع است که
خبر مبتدا است یعنی جز آنی و کان تامه است و ضمیر شان
مستتر فاعل اوست فَاِنْ تُعَذِّبْنِي فَاَنْتَ غَيْرُ ظَالِمٍ لِي
هرگاه من مستحق نار بودم پس اگر مرا عذاب کنی تو ظلم نکرده
اِلٰهِي فَاِذْ قَدْ تَغَمَّدْتَنِي بِسِتْرِكَ فَلَمْ تَفْضَحْنِي خدایا من
پس چون بوشیدی گناهان مرا از خلق بستر رحمة خود و رفع
معذب نساختی و تفضیح من نکردی وَتَأَنَّيْتَنِي بِكَرَمِكَ
فَلَمْ تُعَاجِلْنِي و تأنی و درنگ کردی بمحض کرم خود و شتاب
نکردی در تعذیب و تفضیح من وَحَلُمْتَ بضم لام و در نسخه
شهید وحلمت عَنِّي بِتَفَضُّلِكَ فَلَمْ تُغَيِّرْ نِعْمَتَكَ عَلَيَّ و
بمحض حلم و رزیدی در کار من یا برداشت این تقصیر من کردی
فضل خود و تغییر نکردی از من نعمتی را که عطیه نموده بودی
وَلَمْ تُكَدِّرْ مَعْرُوفَكَ عِنْدِي و چرکین نکردی انعام خود را

نزد من

نزد من یعنی تبدیل آن نکردی بعذاب یا بنقص در آن نعمت
فَارْحَمْ جزاء فاذ قد تغمدتنی است طُولَ تَضَرُّعِي وَشِدَّةَ
مَسْكَنَتِي وَسُوءَ مَوْقِفِي یعنی چون ستر و تأنی و حلم نمودی
پس اتمام آن بهمین نهج بکن و رحم بکن بر کثرت تضرع و
جزع من در طلب عفو و بر شدت مسکینی و عاجزی من
و بر بدی ایستادن من در مقام گناه کاری و رسوائی اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَقِنِي مِنَ الْمَعَاصِي خدایا رحمت بکن
بر محمد و آلش و نگاه دار مرا از گناهان تا بعد این گناهی
نکنم چه حفظ آن بعنایت تو شود وَاسْتَعْمِلْنِي بِالطَّاعَةِ
و مرا توفیق طاعت بده وَارْزُقْنِي حُسْنَ الْاِنَابَةِ و نصیب
من بکن رجوع نیک از معاصی که بعد از این بهیچ وجه عصیان
نکنم وَطَهِّرْنِي بِالتَّوْبَةِ و پاک بکن مرا از گناهان که کرده شده
بتوبه وَاَيِّدْنِي بِالْعِصْمَةِ و تقویت من بکن بر ترک تقصیرات
نعمت و حفظ تو وَاسْتَصْلِحْنِي بِالْعَافِيَةِ و بصلاح آر

حال مرا بدفع کردن تو از من بلیات و علل را واذقنی حلاوة
المغفرة و بچشان مرا شیرینی بخشیدن واجعلنی طلیق
عفوک وعتیق رحمتک و بگردان مرا گذاشته عفو تو
و آزاد کرده رحمت تو واکتب لی امانا من سخطک
بودن من در نسخه شهید بودن قفل و بنویس یعنی بفرما
تا ملئکه بنویسند برای من خط امان از بی رضائی تو
یعنی از من راضی شو بفضل خود وبشرنی بذلک فی العاجل
دون الاجل و بشارت بده مرا باین بخشش و رضا در دنیا
تا خاطر جمع شود و این بشارت را موقوف بر آخرت مدار
بشری بغیر تنوین اعرفها الجنان بشارتی که من در
دنیا بدانم از او بان خوشدل شوم وعرفنی فیه علامة
انبیتها و بدانان مرا در دنیا علامة بخشش و رضا که
یقین من شود ان ذلک لا یضیق علیک فی وسعک بدء سعی
که این بخشش و بشارت و دانا ندن تنگ و مشکل نیست

از قدرت

در قدرت واسعه کامله تو ولا یتکاءدک از باب تفاعل
و در نسخه از باب تفعل است فی قدرتک و شاق و مشکل
نیست در پیش قدرت تو و در نسخه این عبارت زیاده است
ولا یتصعدک فی اناتک ولا یؤودک فی جزیل هباتک
التی دلت علیها آیاتک انک تفعل ما تشاء و تحکم
ما ترید یعنی شاق نیست بر تو در تأنی تو و بر تو گران نیست
در بسیاری بخششهای تو که آیات قرآنی بران دلالت کند
بدرستی که تو میکنی آنچه خواهی و حکم کنی بآنچه مراد تست
انک علی کل شیء قدیر بدرستی که تو بر همه چیز قدرت
داری و در نسخه آمین رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله
الطاهرین دعا در وقت ذکر شیطان وطلب پناه
از تو و از عداوت و مکر او
اللهم انا نعوذ بک من نزغات الشیطان الرجیم
خدایا بتو پناه میگیریم از فسادهای شیطانی که ملعون

شرح دعا در وقت ذکر
شیطان از صحیفه کامله

ورانده شده از رحمت تو و در قران مجید است من بعد ان
نزغ الشیطان بینی وبین اخوتی ای افسد وکیده
وازمکر وحیله وخبث او واین لفظ در نسخهٔ شهید نیست
ومکایده جمع مکیده بمعنی کید ومن التقمه با مانیه
جمع امنیه ومواعیده وازاعتماد بر سخنان بدروغ
ساخته او یا بر آرزوهای باطل که در دل القا نماید وبر
وعدهای کاذب او بیرا مانی بیاء مشدده احادیث مختلفه
واکاذیب مفتعله باشد از تمنا ه ای اختلقه واخترعه
واصل از منی بوزن فلس بمعنی تقدیر واندازه در دل است
چه کاذب اندازه میکند در دل الفاظ را چنانچه متمنی
تقدیر وتحریر میکند در نفس خود انچه آرزوی ان دارد
وغروره بضم غین معجمه انچه کسی بان مغرور شود از متاع
دنیوی ومصایده جمع مصیدة انچه بان صید بگیرند مثل
دام یعنی پناه میگیریم از امتعه که او بان ما را مغرور
سازد

سازد واز دامهائی که بان ما را در قید خود ارد وان
یطمع نفسه فی اضلالنا عن طاعتک وازین که
شیطان بطمع اندازد خود را در گمراه کردن ما از طاعت
تو وان یمتهننا بمعصیتک عطفست بر اضلالنا کویند
امتهنه فامتهن از مهنه بمعنی خدمت یعنی خدمت
فرمود پس خدمت کرد لازم ومتعدی هر دو امده یعنی
ودر خدمت فرمودن او ما را بمعصیت تو چه خدمت او
همین است او ودر نسخه بواو است واین بهتر است وهمچنین
بعد ازین ان یحسن عندنا ما حسن لنا ولا از مجرد نا نی
انتفعیل ودر نسخه برعکس یعنی وپناه میگیریم بتو ازین
که خوش اید ما را انچه او تحسین کند برای ما او ودر نسخه
بواو وان یثقل علینا ما کره الینا وازینکه بر ما گران
اید انچه او مکروه ما میسازد از عبادات اللهم
اخسأه عنا بعبادتک خدایا دور دار شیطان را از ما

وبران از پیش ما وخوار کن او را بعبادت کردن ما ترا چه
هرگاه توفیق عبادت یابیم او خوار و مطرود میشود گویند
خسارت الکلب ای طردته وَاکْبِتْهُ و ذلیل بکن و بر روی
انداز شیطان را بدُؤُبِنا فی مَحَبَّتِکَ بسبب جد و تعب
کردن ما در لوازم محبّت تو از عبادت وَاجْعَلْ بَیْنَنا وَ
بَیْنَهُ سِتْرًا لا یَهْتِکُهُ بصیغه غایب و در نسخه بخطاب
و همچنین لا یفتقه و بگردان میان ما و میان شیطان پرده
که نتواند شیطان آن پرده را دریدن وَرَدْمًا مُصْمَتًا لا
یَفْتُقُهُ و بکن میان ما و او سدی محکمی بی تجویف که نتواند
از اشکست اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاشْغَلْهُ عَنّا ببعض
اَعْدائِکَ خدایا رحمت بکن بر آن سرور و آل او و مشغول
کن شیطان را از ما ببعضی از دشمنان دین تو که از ما غافل
شود و بدشمنان تو پردازد وَاعْصِمْنا مِنْهُ بِحُسْنِ رِعایَتِکَ
و محفوظ دار ما را از شر او برعایت نیک خود و در نسخه

ابن ادریس

ابن ادریس است و شیخ شهید نیز بر کنار نسخه خود نوشته
این عبارت اینه وَاکْفِنا خَتْرَهُ کفایت کن و دفع کن
از ما عذر و حیله او را و در نسخه خَطَرَهُ وَوَلِّنا ظَهْرَهُ
و پشت او را بجانب ما بکن وَاقْطَعْ عَنّا اَثَرَهُ بوزن حبر
و ببر از ما در پی بودن او ما را یعنی آنچنان کن که پی ما
بگذارد و در پی ما نیفتد یا آنکه قطع کن از ما تیزی
تیغ او را که ضرب تیغ او بما نرسد اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
تا اینجاست در این نسخه و بعد از این مشترکست وَمَتِّعْنا وَ
در نسخه اَمْتِعْنا مِنَ الْهُدی بِمِثْلِ ضَلالَتِهِ و متمتع
و بهره مند ساز ما را از هدایت بآن قدر که شیطان
گمراه است وَزَوِّدْنا مِنَ التَّقْوی ضِدَّ غَوایَتِهِ و تقوی را
توشه ما کن برخلاف آنکه توشه او گمراهیست وَاسْلُکْ
بِنا مِنَ التُّقی خِلافَ سَبیلِهِ مِنَ الرَّدی و ببر ما را براه
تقوی برخلاف راه شیطان که راه هلاک و افتادن در چاه

ویل است اللّهمّ لا تجعل له فی قلوبنا مدخلا مصدر
میمی است یا ظرف مکان یعنی خدایا مکر دان او را در دلهای
ما در آمدنی و نزولی یا منزلی و در نسخه شهید اسم فا علست
انا فعال یعنی ایجاد مکن امری که باعث دخول و نزول
او باشد در دل ما و برین قیاس منزلا و لا توطنّن و
در نسخه شهید و لا توطّن از باب تفعیل بی نون ثقیله
له فیما لدینا منزلا و جای مده او را در پهلوی ما هیچ
منزلی اللّهمّ و ما سوّل لنا من باطل فعرّفناه خدایا
هر باطلی را که او زینت داده پیش ما و بصورت حق نموده
حقیقه امر در باب آن باطل معلوم ما بکن تا از و باز رویم
و اذا عرّفتناه فقناه و چون بدانانی ما را که این باطلست
پس ما را نگاه دار از آن باطل که عمل بآن نکنیم و بصّرنا ما
نکایده به بیاء مثناة اصح از همزه است و بینا و معلوم ما بکن
آنچه با و حیله و تدبیر مخالفت او بکنیم و الهمنا ما نعدّه

لهُ

له و در دل ما القا بکن آنچه آماده کنیم از برای جنگ
او و ایقظنا عن سنة الغفلة بالرکون متعلق است
بالکائنة مقدرا الیه و بیدار کن ما را از خواب غفلت
که حاصل میشود بسبب میل بجانب آن ملعون و
احسن بتوفیقک عوننا علیه و بتوفیق تو نیک مدد
ما بکن تا غالب آییم بر او اللّهمّ و اشرب امر است از
افعال ماخوذ از شراب یا از اشراب بمعنی تلوین بیان
مکان اشراب کرده فرموده فی قلوبنا انکار عمله خدایا
مخلوط ساز بدل ما انکار کار او را مثل مخالطه آب
و مداخله آن با عماق بدن یا مثل مخالطه لون بثوب همچو
و اشربوا فی قلوبهم العجل یعنی محبت عجل و حرص بر عبادت
آن مداخله کرده همچو آب یا لون و الطف لنا فی نقض حیله
و توفیق و عصمت بده ما را در شکستن و باطل کردن حیل
و مکرها و تدبیرات او اللّهمّ صلّ علی محمّد و آله و حوّل

سُلْطَانَهُ عَنَّا خدایا رحمت کن بر محمد و آلش و سلطنت
شیطان را از ما بگردان که او را بر ما قدرتی نماند وَ
اقْطَعْ رَجَاءَهُ مِنَّا و قطع امید او بکن از ما وَ ادْرَأْهُ
عَنِ الْوُلُوعِ بِنَا در جمیع نسخ بضم واو است و در صحاح گفته
که مصدر و اسم هر دو بفتح است و دفع کن او را از مولع
بودن بما اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِهِ وَ اجْعَلْ اٰبَائَنَا
وَ اُمَّهَاتِنَا وَ اَوْلَادَنَا وَ اَهَالِيَنَا وَ ذَوِي اَرْحَامِنَا وَ
وَ قَرَابَاتِنَا وَ جِيرَانَنَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ فِي
حِرْزٍ حَارِزٍ وَ حِصْنٍ حَافِظٍ وَ كَهْفٍ مَانِعٍ خدایا رحمت
بکن بر محمد و آلش و پدران و مادران و فرزندان و عیال
و کسانی که از جانب مادر و پدر ما نسبت دارند و خویشان دیگر
و همسایهای ما را که مومنند از مرد و زن همه را ببدار در جائی
محکم محفوظ که لباس محکم باشد و در قلعه که حفظ آنها
کند از شر شیطان و در غاری از کوه که مانع باشد از تصرف آن

لعین

لعین و مراد حفظ در رحمة و عصمت الهیت وَ اَلْبِسْهُمْ
مِنْهُ مغلق است بواقیه جُنَنًا وَاقِيَةً و بپوشان
آن جماعت را از شر آن ملعون وَ اَعْطِهِمْ عَلَيْهِ اَسْلِحَةً مَاضِيَةً
و بده ایشان را حجة غلبه بر آن لعین سلاحهائی که برنده
و قطع کننده اند اَللّٰهُمَّ وَ اَعْمُمْ بِذٰلِكَ مَنْ شَهِدَ لَكَ
بِالرُّبُوبِيَّةِ خدایا این حرز و اسلحه و سپرها را عام
و شامل کن هر کسی را که شهادت بخدائی و پروردگاری تو
داده با لوازم شهادت وَ اَخْلَصَ لَكَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ
و اخلاص کرده بتو بوحدانیت یعنی قایل بوحدانیة تو
شده از روی اخلاص وَ عَادَاهُ لَكَ بِحَقِيقَةِ الْعُبُودِيَّةِ
و دشمنی کرده بشیطان با آنچه حق عبودیة است وَ
اسْتَظْهَرَ بِكَ عَلَيْهِ فِي مَعْرِفَةِ الْعُلُومِ الرَّبَّانِيَّةِ
و استعانه جسته بتو در غلبه بر شیطان در دانستن
آنچه تعلق بمعرفة الله دارد چه او مانع است از این علوم

سپرهائی که نگاه دارند
و محافظت کنند آن سپرها
آن جماعت را

وچون حق تعالی کسی را اعانه کند وتعلیم این علوم نماید آن
کس غلبه نماید بر شیطان وهیچ امری بر شیطان سخت تر از
علم حق نیست اللهم احلل ما عقد وافتق ما رتق
خدایا بگشا آنچه او گره زده وپاره کن آنچه او درست ومحکم
کرده وافسخ در نسخه نفخ نسبته سین است وضابط قاموس
تقاضای ضم میکند وفسخ بمعنی فساد رای وبمعنی نقض
می آید ما دبّر وفاسد کن یا بشکن وبرهم زن آنچه او
تدبیر کرده وثبطه اذا عزم وچون عزم اضلال ما نماید
مشغول ساز او را از آن عزم ومانع شو از آن وانقض
ما ابرم وبشکن آنچه او محکم کرده اللهم واهزم
جنده خدایا لشکر او را بگریزان ومغلوب ساز
وابطل کیده وباطل کن مکر وحیله او را واهدم کهفه
وبینداز غار محکم او را وارغم از باب افعال ودر نسخه
ارغم از باب منع انفه وبینی او را بخاک آغشته کن یعنی

خوار وذلیل

خوار وذلیل بکن او را این ماخوذ از رغام است بمعنی خاک
وبعضی گفته اند که اشتقاق از رغم بوزن قفل است بمعنی
ذل وخضوع وملایم او بینیست انفه اللهم اجعلنا
ودر نسخه واجعلنا فی نظم اعدائه خدایا بگردان
ما را در جمع اعداء او که ما وسایر اعدای او بمنزله دانهای
باشیم که در یک رشته کشیده باشند واعزلنا عن
عداد اولیائه ودور دار ما را از شماره دوستان او
لا نطیع له اذا استهوانا حال آنکه اطاعت نکنیم او را
وقتی که ما را حیران سازد بآرایش وتزیین مطالب خود پیش ما کند
واستماله وخدعه نموده خواهد که بحبایل خود گمراه سازد
ولا نستجیب له اذا دعانا واجابت دعوت او نکنیم
وقتی که ما را بحق بخواند تا امر بنا واته ودر نسخه
بهمزه است واصل الف همزه است که ماده او نا البک
بمعنی نضل لبک چه هر دو دشمن نهوض نماید بجهت ضرر

يكديكر من اطاع امرنا وامر كنيم بعد اوتا و بر خواستن
بجنك او كسى را كه سخن ما نشنود واطاعت امر ما ننمايد
ونغيظ عن بتضمين منع متابعته من اتبع زجرنا
ونصيحت كنيم درحالتى كه منع كننده ايم از متابعت او
هر كسى را كه تابع زجر ومنع ما شود اللهم صل على محمد
واله خاتم بكسر تا يعنى اخر وفتح تا نيز روايت است يعنى
زينه دهنده چه انكشترى زينه دهد پوشنده را النبيين
خدايا رحمت بكن بر محمد و آل او كه آخر انبيا يا زينت دهنده
انبياست وسيد المرسلين وبزركترين رسولانست كه
از جمله انبيا مبعوث اند بجانب با ديني وعلى اهل بيته
الطيبين الطاهرين وبر اهل بيت او كه همه نيك اند
وپاك اند بحكم آية تطهير وآنچه كويند كه فصل بعلى
خوب نيست محض تمناست وحديث من فصل بيني
وبين الى بعلى لم ينل شفاعتى ثابت ومروى نيست

واعذنا

واعذنا وپناه ده مارا واهالينا واهل وعيال ما را واخواننا
وجميع المومنين والمومنات وبرادران ما را وجميع
مومنان را از مردودن مما متعلق است باعذنا استعذنا
منه از آنچه ما از ان پناه طلبيديم واجرنا مما استجرنا
بك من خوفه بدل الاشتمال است از ما استجرنا يعنى
خلاص كن همه ما را از خوف آنچه از تو طلب خلاصى كرده ايم
واسمع لنا ما دعونا به وبشنو از ما آنچه بان دعا
كرده ايم يعنى اجابت آن بكن ودر نسخه شهيد از باب افعال
يعنى بكردان دعوة ما را مسموع ومستحق اجابه و
اعطنا ما اغفلناه وبده ما را آنچه ما از طلب آن غافل
شديم وما را ضرور است در دين ودنيا واحفظ لنا
ما انسيناه ومحفوظ بدار براى ما آنچه ما آنرا فراموش
كرده ايم وطلب نكرديم وصيرنا بذلك فى درجات الصالحين
وباين اعاده واجازه وسماع واعطا وحفظ مندرج بكن

مارا در درجات نیکوکاران وَمَرَاتِبِ المُؤمِنِین وداخل
مراتب مومنان بکن آمین رَبِّ العَالَمِینَ اجابت دعا بکن ای
پروردکار عالمیان دعا وقتی که دفع شود آنچه از وخذر بود
یا وقتی که مطلب بزودی حاصل شود
اَللّٰهُمَّ لَكَ الحَمدُ عَلیٰ حُسنِ قَضَائِكَ خدایا مر تراست سپاس
بسبب نیکی حکم تو در حق من وبِمَا باء سببیة است ومدخول
باء محمود علیه نه صله حمد است تا دخول او محمود به باشد
صَرَفتَ عَنِّي مِن بَلَائِكَ وبسبب آنچه دور کردی تو از من از
جنس بلاء تو فَلَا تَجعَل حَظِّي مِن رَحمَتِكَ مَا عَجَّلتَ لِي
مِن عَافِیَتِكَ چون خوبی کردی ودفع بلاء هم کردی پس مکن
نصیب من از رحمة تو مجرد آنچه در دنیا دادی از عافیه ودفع
بلیه بلکه عافیة اخری نیز بده فَاکُون جواب نهی است
قَد شَقِیتُ بِمَا أَحبَبتُ وَسَعِدَ غَیرِي بِمَا کَرِهتُ چون
نصیب بعضی عنایة اخروی هست واکر نصیب من مجرد عافیة
دنیوی باشد

دنیوی باشد وهمان را طلب کنم نه نعیم اخروی را پس من شقی شوم
ودر عسرت وشدت افتم بسبب آنچه دوست داشتم وطلب
کردم از عافیت دنیوی فانی وسعادتمند شود غیر من با آنچه
من نخواستم وطلب نکردم از نعیم اخروی باقی وَإِن یَکُن مَا ظَلِلتُ
فِیهِ واکر باشد آنچه روز در ان کذرانده ام اَو بِتُّ فِیهِ یا شب
در ان کذرانده ام مِن هٰذِهِ العَافِیَةِ بیان ما است بَینَ یَدَي
بَلَاءٍ لَا یَنقَطِعُ یعنی اکر این عافیه مقدم باشد بر بلای اخروی
که منقطع نشود یعنی بلا ابدی باشد که عفو نشود نه انکه غیر
متناهی باشد چه عذاب مومنین انتها دارد یعنی اکر بلای اخروی
در پی این عافیه دنیوی باشد وَوِزرٍ لَا یَرتَفِعُ واین عافیه را
ثقل واثم وجزاء کناهی در پی باشد که مرتفع ومعفو نشود فَقَدِّم
لِي مَا أَخَّرتَ وَأَخِّر عَنِّي مَا قَدَّمتَ پس مقدم بکن برای من آنچه
موخر کرده ومؤخر بکن آنچه مقدم کرده یعنی بلا را در دنیا بده
وعافیه را در آخرة بده چه بلای دنیوی فانی ومتناهی است وعافیه

اخروی باقی وغیر متناهی حاصل آنکه اگر عافیة دنیوی در عقب
خود نجاة وعافیة اخری داشته پس نعما وکرما واگر در عقب
خود عذاب دارد پس امیدوار عکسم فغیر کثیر ما عاقبته
الفناء پس بسیار نیست آنچه عاقبت او فنا است یعنی عذاب
دنیوی کذا انست وغیر قلیل ما عاقبته البقاء وکم نیست
آنچه عاقبت او بقا باشد یعنی عاقبت اخروی باقی است
پس اگر در دنیا عذاب شود ودر آخرت عافیت آن نیم فضل
الهیست واگر بر عکس شود داخل شقاوتست چه یک لحظه
عذاب اخروی زیاده بر هزار ساله عافیت دنیوی است
واگر هر دو جا عافیة باشد نهی سعادت وصل علی محمد
وآله ورحمة بکن بر محمد وآل او اینجا ختم بصلاة کرد چنانچه
سابق ابتدا بصلوة کرد بطریق تفنن ومطلب همه جا اینست
که صلوة با طلب حاجت ضم شود که بطفیل آن دعا قبول شود

دعای استسقا نزد عدم باران وقحط

[illegible]

[illegible]

اللهم اسقنا الغیث خدایا نازل بکن برای ما باران را
وانشر علینا رحمتک وپراکنده کن بر ما رحمة خود را که
شامل همه شود بغیثک المغدق بباران تو که قطرهای کلان
دارد در نهایه است الغدق کفرس المطر الکبیر القطر
والمغدق مفعل منه تاکیدا لمعنا من السحاب المنساق
لنبات ارضک از ابری که رانده آورده شده برای رستن
اقسام گیاه المونق فی جمیع الآفاق که رویاننده سبزه
وموجب رونق است در جمیع اطراف عالم مجملا انق یعنی
گیاه وفرح است ومونق سبب آن یا مونق بمعنا انیق است
بمعنی حسن معجب گویند انقنی حسنه ای اعجبنی وامنن
علی عبادک بایناع الثمرة ومنت گذار بر بندهای تو به
چیدن میوها ورسیدن آنها بمرتبه که توان چید وبان
منتفع شد واحی بلادک ببلوغ الزهرة وزنده کن شهرهای
خود را برسیدن نبات وشکوفه آن بکمال واشهد ملائکتک

الکرام السفرة جمع سافر بمعنی کاتب یعنی حاضرسازفرشتکانی
راکه دردرکاه تو معزز ومکرم‌اند واحصاء اعمال عباد کنند
ودراسفار نویسند که بحضور ایشان رحمة نازل شود واولی
آنست که کوییم وقت استسقا خلق جمع شوند ودعا و
تضرع وکریه کنند وکرام کاتبین آنهارا درنامه اعمال نویسند
وبآن کواهی دهند وایمعنی باعث رحمة الهی شود بسقیٍ منک
نافعٍ بسبب انزال باران کننده دائم غزره که همیشه باشد نفع ص
کثرت او ومراد بدوام طول مدت است واسعٍ دررةٍ در اکثر
نسخ بکسر دال الضبط شده ودربعضی بفتح چنانچه از قاموس
ظاهر میشود جمع دره بکسر یعنی دفع وریزش ودرنسخه درّه
واین اظهر است یعنی همه جارا فروکیرد ریزش او ویا دره بمعنی
لبن است استعاره شد برای مطر وابلٍ باران بسیار سریع
عاجلٍ زود آینده بشتاب تحیی به ما قد مات که زنده کنی
بآن باران نباتاتی را که مرده اند وتردّ به ما قد فات

برکردانی

وبرکردانی بآن هرچه بتحقیق فوت شده وازدست رفته و
تخرج به ما هو آتٍ وبرآری بآن از زمین آنچه آینده وروینده است
وتوسّع به فی الاقوات القوت المسکة من الرزق والمسکة
کقدرة ما یمسک الابدان من الغذاء والشراب یعنی توسعه
کنی بآن دررزقی که حفظ بدن کند سحابًا کویا معمول
فعل محذوف است بتقدیر نطلب سحابًا یا ارسل سحابًا ه
متراکمًا بالای همدیکر هنیئًا خوش آینده مریئًا محمود
العاقبة هروی کفته الهنیء ما لا تعب ولا اثم فیه والمری
ما لا داء فیه طبقًا که پرکند وبپوشد روی زمین را مجلجلًا
رعد دار غیر ملثٍّ ودقه ضعیف الجری نباشد باران
او ولا خلّب برقه وبرق آن خالی از باران نباشد که
بطمع اندازد وخلاف آن بکند اللهم اسقنا غیثًا مغیثًا
خدایا نازل کن برما بارانی راکه فریادرس ما باشد یا غیث
بمعنی مطر است ومغیث ماخوذ از غیث بمعنی کیاه است مجازًا

ای مطرا موجبا للنبات مَرْبَعًا بفتح میم دیده شده ای صاحب
الربیع وهو النماء والزیادة وکویند بضم میم بنسخه است بمعنی
موجب ربیع وبهر تقدیر معنی اینست که سبب خصب و
فراوانی کننده غلات ونافع باشد مُمْرِعًا اسم فاعل از
افعال کویند مَرُعَ الوادی بضم راء ای صار ذا کلاء پس
ممرع ارزانی وفراوانی کننده عَرِیضًا بسیار ودر نسخه
غَزِیرًا
عریضا بمعجمتین یعنی طریا وَاسِعًا همه جا رسنده
بسیار تَرُدُّ بِهِ النَّهِیضَ که بکردانی بان از خشکی طراوت
نبات را وَتَجْبُرُ بِهِ الْمَهِیضَ ودرست کنی بان استخوان شکسته را
المهیض
واین استعاره است ومراد بحال المدن نبات است اَللّٰهُمَّ
اسْقِنَا سَقْیًا خدایا نازل کن بر ما بارانی را که تُسِیلُ از باب
افعال مِنْهُ الظِّرَابَ روان سازی بان باران تلهارا ای
مجاز است یعنی از ان باران سیلها روان سازی بر روی
پشتها وتلها وذکر خصوص تل بجهت ظهور روانی سیل بر انست

یا مراد انست

۱۰۴

یا مراد انست که الجنان باران بسیار شود که پشتهائی کوچك
کداخته شوند وبا ان سیل روان شوند وکویا در بعضی
نسخ ضراب بضاد است لهذا کفته اند که جمع ضرب است
بوزن کتف بمعنی سنکهای تیز از زمین بر امده ودر روایت
کفعمی فتح تاء تسیل ورفع ضراب وضم تاء تملاء ورفع
حباب وبرین قیاس فیما بعد وَتَمْلَأُ مِنْهُ الْجِبَابَ وپر کنی
بان باران چاهها وکوهها ومواضع عمیقه را وَتُفَجِّرُ بِهِ
الْاَنْهَارَ وروان کنی بان باران جویها را وَتُنْبِتُ بِهِ
الْاَشْجَارَ وبرویانی بان درختان را وَتُرْخِصُ بِهِ الْاَسْعَارَ
وارزان سازی بان نرخها را فِی جَمِیعِ الْاَمْصَارِ در همه شهرها
وَتَنْعَشُ بِهِ الْبَهَائِمَ وَالْخَلْقَ بفتح تاء تنعش ونصب بهایم و خلق
وازجای برخیزانی وخوش وقت ورفع فاقه کنی بان چارپایان
وآدمیان را در قاموس است نعشه رفعه کانعشه
ودر صحاح کفته لا ینفال انعشه ومروی نیز مجرد است و معدی

وَتُكْمِلَ لَنَا بِهِ طَيِّبَاتِ الرِّزْقِ وبکمال رسانی بان باران رزقهای
نیك را وَتُنْبِتَ لَنَا بِهِ الزَّرْعَ وبرویانی برای ما بان زراعت را
وَتُدِرَّ لَنَا بِهِ الضَّرْعَ وروان کنی برای ما بان باران پستانهای
حیوانات را که شیر بسیار بدهند وَتَزِيدَنَا بِهِ قُوَّةً إِلَى
قُوَّتِنَا وزیاده کنی بان قوه بدن ما را وبیفزائی قوت را
بر قوتی که داریم وَلَا تَجْعَلْ ظِلَّهُ عَلَيْنَا سَمُومًا ومگردان
سایه ان سحاب را که سابق مذکور شد بر ما سموم که بان
متضرر شویم وَلَا تَجْعَلْ بَرْدَهُ عَلَيْنَا حُسُومًا ومکن سرمای
ان ابر را بر ما شوم ونحس وَلَا تَجْعَلْ صَوْبَهُ عَلَيْنَا رُجُومًا
ومکن ریختن باران را از ابر بر ما بمنزله سنگ زدن که
ضرر کند وزراعت را ضایع کند وَلَا تَجْعَلْ مَاءَهُ عَلَيْنَا أُجَاجًا
ومکن اب ان ابر بر ما بمنزله اب شور که بهیچ کار نیاید و ضرر
کند اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْزُقْنَا مِنْ بَرَكَاتِ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش وروزی

مابده

ما بده از برکتهای اسمانها وزمین إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
بدرستی که تو بر همه چیز قدرت داری

دعا در طلب اخلاق نیك وافعال مرضیه

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَبَلِّغْ بِإِيمَانِي أَكْمَلَ الْإِيمَانِ
خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش وبرسان ایمان مرا بمرتبه
که اکمل مراتب ایمانست وَاجْعَلْ يَقِينِي أَفْضَلَ الْيَقِينِ
وبگردان یقین مرا در معارف الهیه بهترین یقینها
وَانْتَهِ بِنِيَّتِي إِلَى أَحْسَنِ النِّيَّاتِ ومنتهی کن وبرسان
عمل مرا به بهترین کارها که اخر کارهای من بهترین
کارها باشد اللَّهُمَّ وَفِّرْ ودر نسخه شهید وفره است
ومرجع ضمیر بنیه است بتاویل مذکور پس بنیتی بدل از
ضمیر وفره باشد بِلُطْفِكَ نِيَّتِي خدایا وافر بکن بلطف
تو نیت مرا یعنی بکمال برسان وخالص لوجه الله بکن وَصَحِّحْ
بِمَا عِنْدَكَ يَقِينِي با متعلق است بیقینی یعنی یقین واعتقاد

[illegible] وافعال مرضیه

باء زایده است م

نیت مرا به بهترین نیتها ل
وَبِعَمَلِي إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ
وبرسان ص

مرا بانچه نزد تست از صفات ربوبیت صحیح کن با متعلقات
بصحیح و مراد بما عندک تفضل و کرم الهیست یعنی بفضل خود
تصحیح یقین من بکن واستصلح بقدرتک ما فسد منی
و بصلاح بیار بقدرت تو انچه از من فاسد شده اللهم
صل علی محمد واله واکفنی ما یشغلنی الاهتمام به
خدایا رحمة بر محمد و آلش بکن و کفایه بکن و تو متکفل شو
و بسبب از آن چیز را که مرا ضرور باشد و اهتمام من در تحصیل
او مرا از بندگی تو مشغول سازد و چون تو بفضل خود کار
سازی من کنی توانم فارغ البال شده بعبادت مشغول شد
واستعملنی بما تسئلنی غدا عنه و بدار مرا بر کاری که
فردای قیامت از آن پرسش نمائی واستفرغ ایامی فیما
خلقتنی له و بذل جهد من بکن و صرف کن روزگار مرا در کاری
که برای آن مرا خلق کردی واغننی و بی نیاز کن مرا از خلق
واوسع علی فی رزقک و توسعه کن بر من در رزق که بدهی

ولا تفتنی

ولا تفتنی بالنظر واعزنی و مفتون و حیران مکن مرا
بانتظار غنی که مبتلا بفتنه فقر شوم و منتظر رحمت
باشم بلکه عزت بده بسرعت در توسعه یا مفتون
مکن بمهلت دادن که جزاء اعمال در آخرت دهی که این
نهایت اهانت است بلکه در دنیا تلافی تقصیرات بکن
تا روز قیامت پیش انبیا و ملائکه وغیرها معزز باشم
ولا تبتلینی بالکبر در غرایب آنکه گفته اند واو حالیه است
ولا نافیه وعبدنی لک و مبتلا مکن مرا بکبر بلکه مرا
بر بندگی خود بدار ولا تفسد عبادتی بالعجب و فاسد مکن
عبادت مرا بکبر و فخر بآن عبادت واجر للناس علی
یدی الخیر و در نسخه بتشدید یا بصیغه تثنیه و جاری
کن برای مردم بر دست من خیر که بمردم خیر برسانم ولا
تمحقه بالمن و محو مکن آن خیر را بمنت نهادن بر مردم
وهب لی معالی الاخلاق و بده مرا خلقهای نیک و ملکات

و ذلیل درگاه خود مکن
و بر عبادت خود بدارم

حسنة واعصمني من الفخر و محفوظ دار مرا از افتخار بغير
اللهم صل على محمد وآله خدایا رحمت بکن بر محمد و
آلش ولا ترفعني في الناس درجة الا حططتني عند
نفسي مثلها وبلند مکن در میان مردم هیچ درجه مرا
مگر آنکه بپشِ نفس من مثل آن درجه ام بحط ساری
ولا تحدث لي عزا ظاهرا الا احدثت لي ذلة باطنة
عند نفسي بقدرها واحداث مکن برای من عزت ظاهری
میان خلق مگر آنکه احداث کنی برای من خواری باطنی
پیش نفس من بقدر همان عزت ظاهری و در اکثر نسخ
قدر بوزن فلس است و در بعضی بوزن فرس و از قاموس
معلوم میشود که هر دو بمعنی مقدار و مبلغ آمده اللهم
صل على محمد وآل محمد خدایا رحمت بکن بر محمد و آل محمد
ومتعني بهدى صالح لا استبدل به و تمتع بده مرا
بهدایه راه حق و نصیب من بکن که راه نیك بگیریم و هرگز

اثر

اثرا به دیگر تبدیل نکنم وطريقة حق لا ازيغ عنها
و بروش حقی که هرگز میل و انحراف از ان نکنم ونية رشد
لا اشك فيها و بنیّه استقامت و تصلب بر طریق
حق آنچنان نیتی که مشوب بشك در ان منوی نباشد
و ظاهر عبارت مشعر است باینمعنی که ان نیت مشکوك
بها نباشد و این مراد نیست وعمرني ما كان عمري
بذلة في طاعتك و زنده بدار مرا مادامی که عمر من
مبذول و مصروف باشد در طاعت تو و مانند ثیاب
بذله باشند که آنرا محافظت نکنند و همیشه بپوشند
در خانه و در وقت خدمت آنرا ثیاب المهنه نیز گویند (المهنه خ)
چه مهنه بمعنی خدمت است فاذا كان عمري مرتعا
للشيطان فاقبضني اليك پس هرگاه عمر من چراگاه
شیطان شود که حاصل عمر را او فانی کند و هر تصرفی
که داند بکند چنانچه حیوانات در چراگاه کنند و تخریب

مر غزا اعنا بیند و ملوث بروث و بول ایشان زنند و درین کلام
تلمیح است بآنکه اگرچه از تصرف فی الجمله شیطان خلاص
نیست مگر معصومان را اما هرگاه بمرتبه رسد که مشرف
بر آن باشد که بمنزله چراگاه شود آن زمان قبض روح
من بکن و بجانب درگاه خود ببر قَبْلَ اَنْ یَسْبِقَ مَقْتُکَ
اِلَیَّ یعنی پیش از آنکه سبقت کند و برسد بغض و غضب تو
بمن یعنی پیش از آنکه از من صادر شوند افعالی که موجب
غضب تو شوند اَوْ یَسْتَحْکِمَ غَضَبُکَ عَلَیَّ یا قبض روح
من بکن پیش از آنکه غضب تو مستحکم شود یعنی بر من
قوی و ثابت و لازم شود گویند اَحْکَمْتُهُ فَاسْتَحْکَمَ ای صار
محکمًا قویا پس مفعول الحکم مستحکم بکسر است و نصب غلط
عامه شایع فصیح است مطرزی گفته احکمت الشیء فهو مستحکم
بالکسر لا غیر اِلٰهِی لَا تَدَعْ خَصْلَةً تُعَابُ مِنِّی صفه بعد
صفه است مر خصلت را و منی متعلق بتعاب نیست چه

عاب

عاب متعدی بنفسه است و گاهی لازم باشد مثل عاب
ای صار ذا عیب و نگویند عاب منی بلکه عابنی بها او
علیها و تعلق بلا تدع نیز بد نیست اِلَّا اَصْلَحْتَهَا خدای
من مگذار هیچ خصلت مرا که بد باشد و مردم عیب کنند
مگر آن خصلت را اصلاح کنی و تبدیل نمائی بصفه جمیله
یعنی هیچ خصلت بد مرا بی اصلاح مگذار وَلَا عَائِبَةً یا
منقولست نه بهمزه این لفظ در قاموس نیست و ظاهر است
که مراد امری است که باعث عیب شود اُوَنَّبُ بِهَا اَتَنَبَّهُ
تانیبا یعنی عَنَّفَهُ وَلَامَهُ ابن اثیر گفته التانیب
المبالغه فی التعنیف و التوبیخ و اعتبار مبالغه مشهور نیست
و این مروی بواو است که بدل از همزه است اِلَّا حَسَّنْتَهَا
و مگذار در من عیبی که بسبب آن مردم مرا ملامت کنند
مگر آنکه او را بنیکی تبدیل کنی یعنی بی تحسین مگذار
وَلَا اُکْرُوْمَةً فِیَّ نَاقِصَةً اِلَّا اَتْمَمْتَهَا و مگذار در من هیچ

صفت نیکی که ناقص باشد یعنی مشوش باشد بر ذیله که ان
اکرومه را از مرتبه تمامیه منحط سازد مگر انکه تمام کنی
انرا واز ملاحظه ان رذیله منزه سازی واین حمل مبنی ا
بر اینکه فی بتشدید یا باشد وناقصه منصوب و مرزکی
کفتند فی بتخفیف یا حرف جر است وناقصه مجرور وصفه
موصوف محذوفست ای فی مرتبة ناقصة او فی حالة
رذیلة ناقصة للاکرومة چه نقص متعدی ا
لیز اکرومه منقوصه باشد یا ناقصه مصدر است مثل کا
وعافیه وجمیع تقدیرات وتاویلات از مذاق بلاغت
خارج است خصوصا مصدریه ناقصه چه این قیاس
در لغة است وایضا ان بزرك کفته من القاصرین
فی عصرنا من لم یستطع الی ادراك الغامضات فحرف فی
الی التشدید ونصب ناقصة علی انها صفة اکرومة فغشیا
التحریف فی النسخ الجدیدة ولم یتفطن للفساد فیه من

الاول

الاول ان مقتضی العطف علی حصلة ان یکون التقدیر
ولا تدع منی اکرومة فی یجتمع منی وفی وهو فخیم
الثانی ان الفصل بین الموصوف والصفة بالجار و
المجرور اعنی فی مما یعد قبیحا انتهی جواب از اول انکه
مقتضای عطف بر حصله اینست که چنین تقدیر کنند
ولا تدع اکرومه فی ناقصة بس جمع نشد واز ثانی انکه
فی بنیز صفة اکرومه است بتقدیر کاینة فی بس فصل
باجنبی نیست واکر ثابت شود که مروی تخفیف فی وجر
ناقصه است مضطر شویم باین تکلیفات مذکوره و
اعلم اللهم صل علی محمد وال محمد وابدلنی من بغضة
بکسر با اهل الشنان بوزن خفقان ودر بعضی نسخ بوزن
شکرات هر دو بمعنی بغض وعداوتست واول شاذ ا
بحسب معنی جرا که حرکة عین فعلان در کلمه اینست که در
ان حرکت واضطراب باشد مثل ضربان وخفقان وتا ا

شاذ است بحسب لفظ چه مصدر باین وزن کم آمده مثل لیان
اَلْمَحَبَّةَ مفعول ثانی ابدال است یعنی رحمة بکن بر این سرور
والشر و بغض داشتن و دشمنی کردن مرا با اهل بغض
یعنی با جمعی که بمن عداوت دارند بدل کن بمحبة من ایشان را
واین لازم دارد که دشمنی ایشان را با من بدل کن بمحبت ایشان
بمن نیز یا مراد اینست که برای من این کار بکن که بعضی که
اهل عداوت من نسبت بمن دارند آن را بدل کن بمحبت ایشان
مرا یعنی دشمنان مرا دوست من بکن و این معنی اظهر است و بعضی
از فقرات آتیه مناسب معنی ثانی اند و بعضی مناسب اول
وَمِنْ حَسَدِ اَهْلِ الْبَغْيِ الْمَوَدَّةَ یعنی اهل بغی که خارج اند
از اطاعت امام حق حسدی که ایشان بمن دارند آن حسد را
بدل کن بدوست داشتن ایشان مرا وَمِنْ ظِنَّةِ بکسر ظاء معجمه
یعنی تهمت اَهْلِ الصَّلَاحِ الثِّقَةَ و تهمت اهل صلاح و گمان
بد ایشان را بدل کن باعتماد بر ایشان که هرگز گمان بد با ایشان نکنم

یا گمان بد

یا گمان بد که اهل صلاح بمن داشته باشند آن را بدل کن
باعتماد کردن ایشان بر من تا گمان بد بمن نکنند و متهم ندارند
وَمِنْ عَدَاوَةِ الْاَدْنَيْنَ بفتح همزه و هر دو نون اصل او ادنیین
یاء اول بدل بالف شد و بالتقاء ساکنین افتاد بوزن
افعین یعنی نزدیکتران که خویشان باشند اَلْوَلَايَةَ
متولی در نسب و نصرة مشتق است از وَلا بفتح واو
متولی در امور ملک مشتق است از ولایة بکسر مثل امارة
و اینجا بفتح است یعنی عداوت اقربا را بمن بدل کن بنصرت
ایشان مرا وَمِنْ عُقُوقِ ذَوِي الْاَرْحَامِ الْمَبَرَّةَ و عاق شدن
خویشان نزدیک را بمن بدل کن بمواصلت و احسان ایشان
بمن تا عقوق بمن نکنند یا عکس وَمِنْ خِذْلَانِ الْاَقْرَبِينَ
النُّصْرَةَ و آنکه نزدیکان و خویشان مرا خوار دارند آن را بدل
کن بنصرت کردن ایشان مرا یا بعکس وَمِنْ حُبِّ الْمُدَارِينَ
تَصْحِيحَ الْمِقَةِ و جمعی که بطریق مدارا بضرورت اظهار

محبت نمایند بمن بدل کن آن محبة ظاهر برا بدوستی
صحیح واقعی یا بعکس وشاید مراد این باشد که حبی که
شان وطریقه اهل مداراتست وَمِنْ رَدِّ الْمُلَابِسِینَ
کَرَمَ الْعِشْرَةِ وجمعی که تلبیس نموده در ردّی دوستی تخطیه
ورد من کنند آن تلبیس وتخطیه ایشان را بدل کن بخوبی
اختلاط که تلبیس نکنند ایشان نیز تلبیس نکنند وَمِنْ
مَرَارَةِ خَوْفِ الظَّالِمِینَ حَلَاوَةَ الْأَمَنَةِ کَغَلَبَةٍ یعنی
وتلخی ترس ظالمان را بدل کن بشیرینی امن از ضرر ایشان
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ لِی یَدًا عَلٰی مَنْ
ظَلَمَنِی خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش وبده مرا قدرت
بر کسی که بر من ظلم کرده وَلِسَانًا عَلٰی مَنْ خَاصَمَنِی و
بده بمن زبانی که بیان آنچه حق است بکنم وغالب آیم بر کسی
که با من خصومت کند وَظَفَرًا بِمَنْ ودر نسخه علی من
عَانَدَنِی وبده مرا ظفر وغلبه بر هر که بمن عناد کند و

ودوست حقیقی شوند
ودر نسخه الغشیره بمعنی
قبیله یعنی جانب قبیله
تلبیس نکنند ص

وَهَبْ لِی مَکْرًا عَلٰی مَنْ کَایَدَنِی وبده مرا قدرت
بر جزای کیدی که کسی بمن کند یعنی هر کس بمن خدعت وخیانت
کند من توانم تلافی آن نمود ورد مکر او کرد چنانچه در
قرآنست وَاللّٰهُ خَیْرُ الْمَاکِرِینَ وَقُدْرَةً عَلٰی مَنِ اضْطَهَدَنِی
وبده مرا قدرت بر کسی که خواهد مرا مقهور کند اصل او
اضتهد است ارباب افعال گویند ضهدته فهو مضهود
ومضطهد یعنی مقهور وَتَکْذِیبًا لِمَنْ قَصَبَنِی وقدرت
بده مرا بر دروغ گو کردن کسی را که عیب من کند وَسَلَامَةً
از کسی که بمن وعید کرده وتهدید نموده وگفته که بتو آزار
میرسانم وَوَفِّقْنِی لِطَاعَةِ مَنْ سَدَّدَنِی وتوفیق بده مرا
باطاعت وموافقت کسی که مرا براه مستقیم بیارد وآنچه
صواب ومیانه روی در قول وفعل باشد بر آن بدارد وَ
مُتَابَعَةِ مَنْ أَرْشَدَنِی ومتابعت کسی که ارشاد من کند
وخوبی من خواهد اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَدِّدْنِی

مِمَّنْ تَوَعَّدَنِی وسلامتی

حذا رحمت بکن بر محمد و آلش و توفیق صواب و اقتصاد در
قول و فعل بده لِأَنْ أُعَارِضَ مَنْ غَشَّنِي بِالنُّصْحِ تا آنکه در
مقابل کسی که آنچه نفس الامر و حق نصیحت بود بمن نکرد بلکه
آنچه در دل و مضمر بود خلاف آن اظهار کرد من در مقابله
و معارضه او نصیحت خالص بکنم و آنچه خواست با و بکویم
و این نتیجه سداد است در قول وَأَجْزِيَ مَنْ هَجَرَنِي بِالْبِرِّ
و تا جزا دهم کسی را که ترک من کرد و از من دوری کرفت
باحسان که در مقابله بدی او نیکی کنم و این نتیجه سداد در
فعل است وَأُثِيبَ مَنْ حَرَمَنِي بِالْبَذْلِ متعلق است با ثیب
و کسی را که مرا محروم ساخت از احسان خود او را عطا کنم
و ثواب دهم باحسان و انعام وَأُكَافِيَ مَنْ قَطَعَنِي بِالصِّلَةِ
و کسی که از من قطع کرد مکافات او کنم بامداد و اتصال
و دوستی وَأُخَالِفَ مَنِ اغْتَابَنِي إِلَى بتضمین میل
حُسْنِ الذِّكْرِ و کسی که غیبت من کند و غایبانه بد من کوید

من مخالفت

من مخالفت با او کنم و او را بخوبی یاد کنم وَأَنْ أَشْكُرَ عطف است
بر أَنْ أُعَارِضَ الْحَسَنَةَ وَأُغْضِيَ عَنِ السَّيِّئَةِ و تا آنکه
شکر احسان مردم بکنم و چشم بپوشم از بدی که مردم بمن
بکنند کویند اغضى الليل اى اظلم و ستر و اینهم نتیجه سداد است
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَحَلِّنِي مراست از تحلیه
بِحِلْيَةِ الصَّالِحِينَ حذایا رحمت بکن بر محمد و آلش و زیب
بده مرا بزیور صالحان که اطاعت اوامر و اجتناب مناهی است
وَأَلْبِسْنِي زِينَةَ الْمُتَّقِينَ و بپوشان مرا زینت متقیان و در
نسخه وَزَيِّنِّي بِزِينَةِ الْمُتَّقِينَ فِي بَسْطِ الْعَدْلِ در
کشودن و جاری ساختن عدالت با خلق متعلق است با
حلنی و البسنی وَكَظْمِ الْغَيْظِ و در فرو بردن غضب
وَإِطْفَاءِ النَّائِرَةِ و در تسکین فتنه و فرو نشاندن
آتش آن فتنه یا براد نائره عداوت و حقد مردم
با یکدیکر وَضَمِّ أَهْلِ الْفُرْقَةِ و در التیام دادن و صلح

دادن میان جمعی که از همدیگر جدائی نمایند وجنگ کنند
وَاِصْلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ واصلاح دادن احوالی که میان
مسلمانان باشد از مخالفات ومنازعات وَاِفْشَاءِ
الْعَارِفَةِ وَسَتْرِ الْعَائِبَةِ ودر ظاهر ومشهور ساختن
نیکیهاء مردم وپوشیدن معایب ایشان وَلِيْنِ الْعَرِيْكَةِ
ودر نرمی طبیعت وسلوک بملایمت وَخَفْضِ الْجَنَاحِ
ولپست کردن بازو یعنی نرمی وهمواری با مردم وَحُسْنِ
السِّيْرَةِ ونیکوئی طریقه وهیئه وَسُكُوْنِ الرِّيْحِ وَ
ساکن شدن باد یعنی تندی وشدت چه تعبیر از آن
باد کنند وَطِيْبِ الْمُخَالَقَةِ وخوبی معاشره با مردم که حسن
خلق نیز گویند وبزرگی بجاء مهمله وفا تصحیح کرده و تفسیر
بحسن مواخاة نموده وتائید باین کرده که آن سرور صلعم در میان
اصحاب مواخاة کرده وضعف این ظاهر است وَالسَّبْقِ
اِلَى الْفَضِيْلَةِ وپیشی گرفتن بتحصیل صفات نیک ورسیدن

بدرجه رفیعه

بدرجه رفیعه در فضل وَاِيْثَارِ التَّفَضُّلِ واختیار احسان
وَتَرْكِ التَّعْيِيْرِ وترک سرزنش خلق والحاق عار بمردم
وهرچه از نسبت آن عیبی لازم آید انرا عار گویند و عامه
گویند عیره بکذا وصواب عیره کذا ودر نسخه التقتیر
یعنی تنگ گیری در معیشت ضد اسراف وَالْاِفْضَالِ
عطف است بر تعبیر عَلَى غَيْرِ الْمُسْتَحِقِّ ودادن انعام بکسی
که مستحق آن نباشد واین مناسب نسخه تقتیر است چرا
که بغیر مستحق دادن داخل اسراف است وَالْقَوْلِ بِالْحَقِّ وَاِنْ
عَزَّ ودر نسخه وَاِنْ ضَرَّ وگفتن بغیر آنچه خواسته و
اگرچه سخت باشد بر غیر یا ضرر کند ودر نسخه وَالصَّمْتِ
عَنِ الْبَاطِلِ وَاِنْ نَفَعَ وَاسْتِقْلَالِ الْخَيْرِ وَاِنْ كَثُرَ مِنْ
قَوْلِيْ وَفِعْلِيْ بیان ضمیر کثر است یا بیان خیر یعنی هر چند
از قول وفعل من خیر بسیار رسیده باشد انرا کم دانم وعجب
از کثرت آن خیر بهم نرسد وبرین قیاس وَاِسْتِكْثَارِ

الشَّرِّ وَإِنْ قَلَّ مِنْ فِعْلِي ودر نسخه مِنْ قَوْلِي وَفِعْلِي و
واين بهتر است وبسيار دانستن شرى كه فعل اينكس
باشد هر چند آن شر در نفس الامر كم باشد وَأَكْمِلْ عطف است
بر أَلْبِسْنِي يا بر حَلِّنِي ذَلِكَ لِي وكامل ساز وبمرتبه عاليه
برسان آنچه مذكور شد از صفات حسنه براى من بِدَوَامِ
الطَّاعَةِ وَلُزُومِ الْجَمَاعَةِ يعنى تكميل آن بكن بدوام
طاعت تو وملازم شدن من بنماز جماعت را يا مراد التزام
صحبت مومنان واتفاق نمودن با ايشان است در احكام
احكام دين وملازم ايشت قولش وَرَفْضِ أَهْلِ الْبِدَعِ
وترك صحبت مبتدعان ومخالفان دين وَمُسْتَعْمِلِي الرَّأْيِ
الْمُخْتَرَعِ وبكار برندهاى راى خود كه اختراع كرده اند
وهواى نفس خود معانى قرآن وحديث گويند وبدعتها
پيدا كنند در دين پس اين عطف تفسيرى اهل البدع است
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ أَوْسَعَ رِزْقِكَ عَلَيَّ

اذا كبرت

إِذَا كَبِرْتُ بكسر با خدايا رحمة بكن بر محمد وآلش ورزق
مرا وقتى كه پير شوم زياده بكن از رزقى كه در جوانى
بدهى وَأَقْوَى قُوَّتِكَ فِيَّ إِذَا نَصِبْتُ بكسر صاد وقتى
كه تعب ومحنت بكشم وتردد بكنم از زمان قوت مرا
زياده بكن بر قوتى كه در وقت آسودگى است تا توانم تحمل
آن تعب كرد ورنجه نشوم وَلَا تَبْتَلِيَنِّي بنون ثقيله
ودر نسخه وَلَا تَبْتَلِنِي بى نون ثقيله بِالْكَسَلِ عَنْ
عِبَادَتِكَ ومبتلا مكن مرا بكسل در عبادت تو وَلَا الْعَمَى
ودر نسخه وَلَا بِالْعَمَى واين اظهر است عَنْ سَبِيلِكَ و
مبتلا مكن بكورى از شناختن راه تو وَلَا بِالتَّعَرُّضِ
لِخِلَافِ مَحَبَّتِكَ ومبتلا مكن مرا بتعرض والتفات بخلاف
دوستى تو وَلَا مُجَامَعَةِ مَنْ تَفَرَّقَ عَنْكَ ونه باجتماع
والتيام با كسى كه از تو جدائى گرفته از كفار وفساق
وَلَا مُفَارَقَةِ مَنِ اجْتَمَعَ إِلَيْكَ ونه بجدائى از كسى كه بتو

متوسل است وبتو الفت دارد ومطيع تست اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي
ودر نسخه اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ وَاجْعَلْنِي اَصُولُ
بِكَ عِنْدَ الضَّرُورَةِ خدايا اچنان كن كه بعون تو حمله بَرم
بر دشمن نزد ضرورة كه او در مقام ضرر من باشد وَاَسْئَلُكَ
عِنْدَ الْحَاجَةِ واز تو طلبم نزد احتياج كه بديگرى التجا
نبرم وَاَتَضَرَّعُ اِلَيْكَ عِنْدَ الْمَسْكَنَةِ وتضرع بدرگاه
تو كنم نزد مسكينى وفقر وفاقه وَلَا تَفْتِنِّي بِالْاِسْتِعَانَةِ
بِغَيْرِكَ اِذَا اضْطُرِرْتُ بصيغه مجهول ومفتون ومبتلا
مكن مرا البته بطلب مدد از غير تو وقتى كه مضطر شوم
از عدو وَلَا بِالْخُضُوعِ لِسُؤَالِ غَيْرِكَ اِذَا افْتَقَرْتُ ونه
مفتون سازى بتذلل از براى طلب نمودن از غير تو وقتى
كه فقير شوم وَلَا بِالتَّضَرُّعِ اِلىٰ مَنْ دُونَكَ اِذَا رَهِبْتُ
ونه بتضرع پيش كسى كه از تو كم وزبون است وقتى كه
بترسم از عدو وچون همه عالم نسبت بحق تعالى زبون

وكم است

١١٧

وكم است پس گويا گفته الى غيرك فَاَسْتَحِقَّ بِذٰلِكَ
خِذْلَانَكَ وَمَنْعَكَ وَاِعْرَاضَكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
هرگاه استعانه بغير تو كنم وسوال وتضرع نزد غير تو
نمايم پس مستحق شوم باين عمل خوار كردن تو مرا ومنع كردن
تو اعانه وامداد مرا وبى التفاتى ترا اى رحيم ترين
رحم كنندها يعنى بمقتضاى رحم خود مرا مفتون
باين بليه مساز اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِي
رُوعِي بوزن قفل مِنَ التَّمَنِّي وَالتَّظَنِّي اصلش التظنن است
يعنى اعمال ظن وارخاء عنان وَالْحَسَدِ ذِكْرًا لِعَظَمَتِكَ
خدا انچه شيطان القا ميكند در دل من از جنس آرزوها
با طل وگمانهاى بد وحسد بر خلق تبديل كن همه انها را
بذكر بزرگى تو ودر حديث است ان روح القدس نفث
فِي رُوعِي اى فى بالى وَتَفَكُّرًا فِي قُدْرَتِكَ وَتَدْبِيرًا عَلىٰ
عَدُوِّكَ وبدل كن بتفكر در قدرت تو وبتدبير غالب

امدن بر دشمن تو که شیطان است وَمٰا اَجْرِیٰ عَلیٰ لِسٰانی
عطف است بر ما یلقی وانچه جاری کند شیطان بر زبان
من مِنْ لَفْظَةٍ فُحْشٍ از کلمه فحش اَوْ هُجْرٍ بضم هاء بمعنی
فحش وبفتح بمعنی هذیان وهر دو روایت است لیکن
فتح ظاهر است ودر اکثر نسخ اَوْ شَتْمِ عِرْضٍ اَوْ شَهٰادَةِ (فتح است م)
بٰاطِلٍ یا دشنام کسی و هتك عرض او یا کواهی دروغ
اَوِ اغْتِیٰابِ مُؤْمِنٍ یا غیبة کردن مومنی غٰائِبٍ تاکید است
وبیان واقع والا اغتیاب در حضور نمی باشد مکر انکه کوئیم
در حضور نیز کسی کفتن بنهجی که او غافل باشد و مطلع نشود داخل
غیبة است اما برین تقدیر قید غایب خوب نیست چه قسم
ثانی غیبت نیز بد است مکر انکه کوئیم این قید احترازی
نیست وجاری مجری غالب است مثل وربائبکم اللاتی فی
حجورکم ومثل فقره تالیه یعنی اَوْ سَبِّ حٰاضِرٍ چه دشنام
بغایب نیز بد است وتواند بود که اینها داخل باشند در

وما اشبه

وَمٰا اَشْبَهَ ذٰلِكَ وانچه شبیه باین افعال واقوال باشد
اِلّٰا اِبْدٰالًا بِالْحَمْدِ لَكَ یعنی وبکردان این اقوال قبیحه را
وتبدیل انها بکن بتکلم بحمد تو یعنی انچنان مشغول بحمد خود
بکن که فرصت تکلم چیز دیکر نماند وَاِغْرٰاقًا فِی الثَّنٰاءِ
عَلَیْكَ وتبدیل کن انرا باستیفار ثناء تو کویند اغرق
فِی نَزْعِ الْقَوْسِ وقتی که استیفار کشیدن چله کنند
وَذَهٰابًا فِی تَمْجِیدِكَ وبرفتن در سبیل ذکر عظمة تو
وَشُکْرًا لِنِعْمَتِكَ وبشکر نعمت تو وَاعْتِرٰافًا بِاِحْسٰانِكَ
وباعتراف احسان تو وَاِحْصٰاءً لِمِنَنِكَ وبتعداد نعمتها
واحسانهای تو ودر نسخه لِمِنَنِكَ بصیغه مفرد اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَلٰا اُظْلَمَنَّ بصیغه مجهول
وَاَنْتَ مُطِیقٌ لِلدَّفْعِ عَنّی خدایا رحمت بکن بر محمد و
ال محمد ومنزلیته مظلوم نشوم وکسی بر من ظلم نتواند کرد
حال انکه تو طاقت وقدرت بر دفع ان داری وَلٰا

اظلمنی بصیغه معلوم وانت القادر ودر نسخه قادر
علی القبض منی ومن بر کسی ظلم نتوانم کرد وحال آنکه تو
قادری بر قبض روح من ولا اضللن وقد امکنتک
هدایتی والبته گمراه نشوم حال آنکه ممکن است ترا
هدایت من ولا افتقرن وبروایت کفعمی ولا اقترن بزای
فرموده اقتر الرجل افتقر والهمزه للصیرورة والدحول
انتهی حال آنکه این همزه متکلم است ومعنی دحول در کتب
بنیست ومن عندک وسعی والبته فقیر نشوم حال آنکه
از پیش تست بی نیازی من در قاموس است الوسع الجدة
والجدة الغنی ولا اطغین وطغیان وتجاوز از حد نکنم
یعنی کفر نورزم واسراف در معاصی نکنم ومن عندک
وجدی بوزن قفل بمعنی وسع است حال آنکه از پیش تست
غنی وبی نیازی من پس چون بتو کافر شوم واسراف در معاصی
کنم ودر نسخه شهید ولا اضیقن بفتح همزه از ضاق الرجل ای

بخل

بخل وبضم همزه از اضاق الرجل ای ذهب ماله اللهم
بمغفرتک وفدت خدایا وارد شدم بر مغفرت تو
یعنی مهمان بخشش تو شدم والی عفوک قصدت وقصد
عفو تو کردم ورجوع بان نمودم والی تجاوزک اشتقت و
بسوی گذشتن تو از تقصیرات مشتاق شدم وبفضلک
وثقت واعتماد بر فضل تو کردم ولیس عندی ما یوجب
لی مغفرتک ونیست نزد من چیزیکه برای من واجب سازد
بخشیدن تو مرا ولا فی عملی ما استحق به عفوک ونیست
در اعمال من عملی که بسبب آن مستحق عفو تو شوم وما لی
بعد ان حکمت علی نفسی الا فضلک ونیست برای من
بعد از آنکه حکم کردم بر نفس خود بانچه گذشت مگر فضل تو
که او دست بگیرد وا ز ورطه هلاک برارد فصل علی محمد
واله وتفضل علی پس رحمت بکن بر محمد وال نبی وبر من
تفضل بکن وبی استحقاق مغفرت وبهشت نصیب من بکن

اللّهمّ وانطقني بالهدى خدایا گویا ساز مرا بانچه راه
راست نا باشد والهمني التّقوى ودر دل من انداز ترس
خود را ووفّقني للّتي هي ازكى وتوفیق بده مرا برای
ملت وعقیده که پاکیزه است واستعملني بما هو ارضى
وبکار دار وکار فرما مرا بکاری که مرضی ترست نزد تو
اللّهمّ اسلك بي بعض نسخ یا سلوک بي الطّریقة المثلى
سونت امثل یعنی اقرب بخیر خدایا ببر مرا براهی که اشبه است
بحق واقوم وافضل است ودر نسخه اسالك الطّریقة
واجعلني على ملّتك اموت واحيى ومرا بر شریعت ودین
خود بمیران وبران زنده بدار اللّهمّ صلّ على محمّد واله
ومتّعني بالاقتصاد خدایا رحمة بکن بر محمّد وال او ومرا
متمتّع بکن بمیانه روی واز افراط وتفریط نگاه دار
واجعلني من اهل السّداد وبگردان مرا از اهل صواب در قول
وعمل ومن ادلّة الرّشاد واز دلیلهای هدایت که مردم را

راه مستقیم

راه مستقیم حق بنمایم ومن صالحي العباد واز جمله بندهای
الحق وارزقني فوز المعاد ونصیب من بکن که در
قیامت فایز شوم بفضل تو واز اهل بهشت ورضوان
باشم وسلامة المرصاد ونصیب من بکن سلامتی مکانی
که در انجا منتظر عدو باشم یعنی در انجا مرا بر شیطان
غالب کن اللّهمّ خذ لنفسك من نفسي ما يخلصها
خدایا بگیر برای خود از من انچه باعث خلاصی من باشد
یعنی در هر امری که موجب نجات من باشد مرا بران بدار پس
اگر در محنت وفقر وبیماری وموت وگرفتن سلامتی وغنی
وصحت وحیوة نجات باشد انهم مطلوبست ودر نسخه
لنفسي من نفسك یعنی صفات ذمیمه وافعال قبیحه مرا
دور کن وابق لنفسي من نفسي ما يصلحها وبگذار از برای
من ان صفات واعمال من انچه موجب صلاح نفس من باشد یعنی
بر افعال صالحه وصفات حسنه بدار وتوفیق ان بده فانّ

نفسی هالكة او تعصمها بنصب واو بمعنی الا ان است
پس بدرستی که نفس من اماره است بسوء و هلاك شونده است
مگر آنکه تو او را حفظ کنی از قبایح اللهم انت عدتی
ان حزنت ظاهر ضم حا است بصیغه چرا که بفتح حا
مجهول صح
از حزونه ضد سهوله است از باب علم گویند حزن فهو
حزین وحزن وبضم حا از حزن خلاف سرور گویند احزن
الامر زیدا فهو محزون خدایا تویی عده من اگر محزون شوم
وعده بضم وتشدید آنچه از اماده کنند که وقتی بکار آید
مثل سلاح ومال یعنی از تو امیدوارم در روز محزونی
اند آفات یا فقر وانت منتجعی ان حرمت گویند انتجع زید
عمرا یعنی زید آمد نزد عمرو بجهته طلب امداد واحسان
تویی آنکه از او طلب احسان کنم اگر محروم شوم از احسان
خلق ودر نسخه شهید حربت بمهملتین وباء موحده بصیغه
مجهول گویند حربه یعنی گرفت مال او را و بی چیز کرد ولك

استغاثتی

استغاثتی ان کرثت وبثت بازگشت وفریاد وداد
امی من اگر مبتلا بمشقت وشدت شوم وعندك
مما فات خلف ونزد تست عوض آنچه از ما برود ولما
فسد صلاح وصلاح هرچه فاسد شود وفیما انکرت
تغییر تبدیل آنچه نخواهی فامنن علی قبل البلاء
وتغییر صح
بالعافیة پس منت بنه بر من پیش از رسیدن بلا بعافیت
دادن که بلا بتو اندر رسید وقبل الطلب بالجدة و
پیش از طلبیدن بغنی ساختن
پیش از گمراهی بهدایت که گمراه نشوم واکفنی مؤونة
وقبل الضلال بالرشاد صح
معرة العباد وکفایت کن یعنی دفع کن از من مؤونه
ومشقت دفع مکروهاتی که از بندهای تو بمن برسد یعنی
تو بفضل خود متکفل دفع شو تا من از دفع آن فارغ باشم
وهب لی امن یوم المعاد وبخش بمن خوب راهنمایی
وبده بمن خلاصی از محنت
کردن خلق را یا خوب راه نمودن تو مرا اللهم
روز قیامت وامنحنی
صل علی محمد واله وادرء عنی بلطفك خدایا رحمت
حسن الارشاد صح

بکن بر محمد و آلش و دفع کن از من هر بلیه و محنة و عذاب را
یا بگذران از من و گرفت مکن بر تقصیرات من چه آنها
دفع است وَاَغْذُنِی بِنِعْمَتِکَ و غذا من بکن نعمت ترا
وَاَصْلِحْنِی بِکَرَمِکَ و اصلاح حال من بکن بکرم تو وَدَاوِنِی
بِصُنْعِکَ و علاج من بکن به نیکی یا بدانش خود وَاَظِلَّنِی
فِی ذَرَاکَ و در سایه بلندترین جاهای خود مرا بداد
یعنی در سایه عرش جای بده که آفتاب روز قیامت
ضرر نکند و در قاموس لفظ ذری نیست و در اکثر نسخ
بفتح ذال معجمه است و در نسخه واحللنی فی دارک
یعنی در بهشت در آر وَجَلِّلْنِی رِضَاکَ و رضاء خود را
پوشش من بکن وَوَفِّقْنِی اِذَا اشْتَکَلَتْ و در نسخه اشکلت
عَلَیَّ الْاُمُورُ لِاَهْدَیهَا و چون کارها بر من مشکل شود
مرا توفیق بده بآنچه اقرب بصواب و رشد باشد وَاِذَا
تَشَابَهَتِ الْاَعْمَالُ لِاَزْکَیهَا و نزد مشتبه شدن اعمال

که ندانم

که ندانم کدام را اختیار باید کرد توفیق بده بعملی که پاکیزه تر
شد وَاِذَا تَنَاقَضَتِ الْمِلَلُ لِاَرْضَاهَا و نزد تناقض ادیان
وَاخْتِلَافِ اینها توفیق بده مرا باختیار دینی که مرضی تر
باشد ترا اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَتَوِّجْنِی بِالْکِفَایَةِ
و بپوشان مرا تاج کفایت کردن تو کارهای مرا یعنی مرا
سرافراز کن بآنکه تو مهمات مرا بسازی وَسُمْنِی بضم
سین از سومه چه سیما یعنی علامتست و بکسر سین
نیز مروی است از وسمته سمة اذا اثرت فیه بمیسم ای
مکوی و همچنین لا تسمنا در دعاء استخاره و لا تسمنی
در دعاء عرفه یعنی ضم سین و کسر هر دو جایز است
و در ولایة فتح و کسر اینجا جایز است حُسْنَ و در نسخه
بِحُسْنِ الْوِلَایَةِ و متولی امور بکن مرا بنیکوئی در تدبیر
آن کارها یا متولی کار من شو بخوبی و این حسن تدبیر کار مرا
علامة من بکن که مردم بآن مرا بشناسند و نشانه

امتیاز من باشد بفضل تو و در نسخهٔ شهید و سنی است
گویند ساسهم لیسوسهم یعنی متولی امور ایشان
چنانچه والیان امر با رعیت کنند و در نسخهٔ کفعمی
وادلنی بهمزهٔ وصل و ضم دال از دلوت الرجل اذا رفقت
به یا ازباب افعال یعنی ارسال گویند ادلیت الدلو اذا ارسلته
فی البیر و چون برآرند گویند دلوته وَهَبْ لی صِدْقَ
الْهِدایَةِ و ببخش مرا هدایهٔ صادقه که خللی در آن
نباشد یا هدایه کردن من خلق را بی خللی و غشی وَلا
تَفْتِنّی بِالسَّعَةِ و مرا مفتون مکن بفراخی یعنی سعهٔ
رزق و تمول را باعث ابتلا و طغیان و گناهکاری من
مکن وَامْنَحْنی بکسر نون و فتح هر دو نسخه است
حُسْنَ الدَّعَةِ و بده مرا آسودگی خوب و راحت و در نسخه
الرعة مرا یعنی رعایت خوب بکن وَلا تَجْعَلْ عَیْشی کَدّاً
کَدّاً و مکن زندگانی مرا مشقت و طلب که در تحصیل ضروریات

محتاج

محتاج مشقه و طلب از کسی شوم و کد ثانی تاکید است
و مراد تاکید نهی است نه تاکید منهی تا عدم تاکید لازم
آید وَلا تَرُدَّ دُعائی بسکون یا و بفتح هر دو نسخه است
عَلَیَّ رَدّاً و رد مکن دعای مرا بر من رد کردنی بلکه
اجابت آن بکن فَاِنّی لا اَجْعَلُ لَکَ ضِدّاً چرا که من
برای تو ضدی و شریکی در الوهیت ثابت نکرده ام
و بآن قایل نیستم وَلا اَدْعُو مَعَکَ نِدّاً و نمیخوانم و
قایل نیستم بوجود مثل تو با تو که مقابله و عداوت کند
بتو و در نسخهٔ شهید لا ادعوه پس ضمیر راجع بضد است
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَامْنَعْنی مِنَ السَّرَفِ
خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و منع کن مرا از اسراف
وَحَصِّنْ رِزْقی مِنَ التَّلَفِ و محافظت کن رزق مرا
از تلف شدن بنوایب دهر یا باسراف وَوَفِّرْ مَلَکَتی بِالْبَرَکَةِ
فیهِ و بسیار بکن مال و مملوکات ببرکت کردن در آن

ملك ودر نسخه مالی واصب بی سبیل الهدایة للبرّ
فیما انفق منه بضم همزه است از نفقه وبرسان مرا
براه بی بردن به نیکی در آنچه از جمله آن ملك صرف
کنم در نفقه یعنی توفیق بده که بمصرف صرف کنم اللهم
صلّ علی محمّد وآله واکفنی مؤونة الاکتساب
خدایا رحمة بکن بر محمّد وآلش وکفایة بکن برای من
مؤونت مشقّت کسب را یعنی بده بی محنت کسب یا اندر
قوّت بده که محنت کسب نمایم بد ورنجه نداردو مؤونة
هر چیز مّاده وعلل حصول آن چیز است ومؤونة عیال
آنچه قایم بکفایة حال ایشان وبسنده باشد وارزقنی
من غیر احتساب وروزی ده مرا از جائی که اماده نکرده
باشم وندانم فلا اشتغل عن عبادتك بالطلب
تا مشغول نشوم بطلب رزق وباز نمانم از عبادت تو
ولا احتمل اصر تبعات بفتح تا وکسر با جمع

تبعه

تبعه در قاموس است وهو الشیء الذی لك فیه بغیة
شبه ظلامة والظلامة کثمامة ما تظلمه الرجل
ای اشتکی فالظلامة ما اخذ منك وظاهرا بمعنی
مناسب نیست وچون ظلامه مستلزم آزار ومشقة است
شاید مراد همین باشد المکسب وتا بر ندارم بار محنة
کسب یا در وقت کسب کسی بر من ظلم نکند وبر ندارم
باران ظلامه را یا در کسب گناهی نکنم وبار آن بر ندارم
پس تبعه بمعنی گناه باشد فاطلبنی امر از باب افعال است
بمعنی اسعفنی واطلبه بمعنی احوجه الی الطلب نیز آمده
پس از اضداد باشد ما اطلبه پس قضای حاجت من بکن
وبده بمن آنچه از تو طلبم واجرنی بعزّتك مما ارهب
وخلاص کن مرا بعزت وغلبه وبزرگی تو از آنچه می ترسم
اللهمّ صلّ علی محمّد وآله وصن وجهی بالیسار خدایا
رحمت بکن بر محمد وآلش ومحافظت بکن روی مرا از ذلّ

سوال بدادن غنی وبیر ولا تبتذل جاهی بالاقتار
ومتبذل وخوار مکن منزله ورتبه مرا بفقر فاسترزق
اهل رزقك بیان طریق ابتذال است یعنی چون فقیر
شوم طلب رزق کنم از جمعی که رزق ایشان را واسع کرده
وبیشتر ایشان ابرو بریزم پس منزله من ساقط شود ومن
خوار شوم واستعطی شرار خلقك وطلب عطیه
کنم از مردم بد چه اکثر متمولین بدانند فافتتن بحمد
من اعطانی پس مفتون ومبتلا شوم بسپاس کسی
که مرا عطیه نمود از اشرار چه حمد منعم واجب است
وادمی به مدح مجبول وابتلی بصیغه مجهول بذم
من منعنی ومبتلا شوم بمذمت کسی که مرا محروم ساخت
ونداد واین شیوه شنیعه است که اکثر مردم دارند
وانت من دونهم ولی الاعطاء والمنع وحال انکه والی
دادن ونداد توئی نه ایشان اللهم صل علی محمد واله

وارزقنی

وارزقنی صحة فی عبادة خدایا رحمت بکن بر محمد والش
وبده مرا صحت بدنی با عبادت وفراغا فی زهادة
وعافیت وفراغت از محنتها با زهد ورغبت بدین
وعلما فی استعمال وعلم با عمل وورعا فی اجمال وتقوی
وصلاح با تانی واعتدال در طلب اللهم اختم
بعفوك اجلی خدایا ختم کن بعفو تو عمر مرا که در
وقت رسیدن اجل عفو گناهان کرده باشی واز دنیا
مغفول بروم وحقق فی رجاء رحمتك املی و
محقق وثابت کن در امید رحمت تو ارزوی مرا که بدانم
که مرحومم وسهل الی بلوغ رضاك سبلی واسان کن
برسیدن رضاء تو راههای مرا که باسانی عمل برضیات
تو کنم وحسن فی جمیع احوالی عملی ونیکو بکن در جمیع احوال
من عمل مرا اللهم صل علی محمد واله ونبهنی
لذکرك فی اوقات الغفلة خدایا رحمت بکن بر محمد

وآلش و متنبه ساز برای ذکر تو در اوقاتی که غافل شوم
از آن وَاسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ فِي أَيَّامِ الْمُهْلَةِ و مرا به
طاعت خود بدار و توفیق طاعت بده در ایام مهله
که ایام زندگیست چه بعد از آن مهلت عبادت نیست وَ
انْهَجْ لِي إِلَى مَحَبَّتِكَ سَبِيلاً سَهْلَةً و بدار مرا براه واسع
مستقیم آسان بسوی محبت تو و چون سبیل مونث
سماعی نیز آمده در صفت او تا داخل شده اکمل عطف است
بر انْهَجْ بحذف حرف عطف و در نسخه واجمع لِي بها
خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ کامل بکن برای من بآن راه مرا
آسان خیر دنیا و آخرت را چه همه خیرات تابع محبت
الهیست اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ
عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ قَبْلَهُ خدایا رحمت بکن بر محمد
و آلش همچو بهترین رحمتهائی که بر یکی از مخلوقات خود
کرده پیش از آن سرور وَأَنْتَ مُصَلٍّ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَهُ

وهمچون

و همچون افضل رحمتهائی که کننده بر کسی بعد از آن سرور
وَآتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً و بده ما را در دنیا نیکوئی یعنی
سعة رزق و حسن خلق و زن صالحه و غیر آن
وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً و در آخرة نیز بده نیکوئی یعنی
رضای الهی و جنت وَقِنِي و در نسخه وَقِنَا و این انسب
بما قبل است بِرَحْمَتِكَ عَذَابَ النَّارِ و محفوظ دار مرا
برحمة تو از عذاب دوزخ و در نسخه کفعمی آمین
إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وهو عليك يسير يا أوسع
الواهبين واكرم الاجودين فصل على محمد وآله
الطاهرين وعلى جميع المرسلين وعبادك المؤمنين
انك ذو رحمة قريبة من المحسنين ۵ دعا در وقتی
که محزون سازد امری یا گناهان دهشم و غم آرند
و این ترجمه بنابر این است که در اکثر نسخ حزنه بزا و نون است
و بروایة شهید باء موحده است بدل نون گوید حزبه

الامر اصابه والتم به اَللَّهُمَّ يَا كَافِيَ الْفَرْدِ الضَّعِيفِ
خدایا ای کفایت کننده کار کسی که تنها وضعیف است
وَوَاقِيَ الْأَمْرِ الْمَخُوفِ ونگاهدارنده و محافظت کننده عباد از آنچه
بترسند پس حذف وایصال باشد یعنی عن الامر پس از
وقیته بمعنی صُنْتُهُ عَنِ الْأَذٰى باشد و محتمل که اضافه
بمفعول ثانی باشد از وقیته الشر بمعنی کفیته ایاه
أَفْرَدَتْنِي الْخَطَايَا فَلَا صَاحِبَ مَعِي مرا تنها ساخت
گناهان وجدا کرد از یکان پس هیچ یار ینك ندارم چه
مطلوب مصاحب نیك است نه مطلق مصاحب
وَضَعُفْتُ عَنْ غَضَبِكَ فَلَا مُؤَيِّدَ لِي وضعیف
شدم از برداشت غضب تو پس هیچ کس نیست که تقویه
من کند وَأَشْرَفْتُ عَلَىٰ خَوْفِ لِقَائِكَ فَلَا مُسَكِّنَ
لِرَوْعَتِي و مشرف شدم بر ترس ملاقات تو یعنی بر مرتبه
بر نیست کسی که تسکین خوف من کند یا آنکه لذت لقای تو

بشومی گناهان مشرف شدم بر خوف لقای تو با آنکه صح

ام

ام وسعادت ان باجی است وَمَنْ يُؤْمِنُنِي مِنْكَ وَأَنْتَ
أَخَفْتَنِي وکیست که مرا در امن آرد از غضب تو حال آنکه تو
مرا ترسانیدهٔ بوعیدی که در قرآن مجید برای عاصیان فرموده
وَمَنْ يُسَاعِدُنِي وَأَنْتَ أَفْرَدْتَنِي وکیست که مرا مساعدت و
یاری و مدد کند حال آنکه تو مرا تنها کردی وکسی را بی حکم
تو قدرت شفاعت نیست وَمَنْ يُقَوِّينِي وَأَنْتَ أَضْعَفْتَنِي
وکه مرا قوت دهد حال آنکه تو مرا ضعیف خلق کردی
لَا يُجِيرُ يَا إِلٰهِي إِلَّا رَبٌّ عَلَىٰ مَرْبُوبٍ متعلق است بقادر
مقدر و بخوان چه بتعدیه اجار بعلی مذکور نیست
در کتب لغه خلاص نمیکند از بلیات یا در جوار و ذمه
خود نمیگیرد ای الله من مگر مربی که قادر باشد بر تربیت
کرده او یعنی مگر خدا بر بنده و مثل اینست وَلَا يُؤْمِنُ
إِلَّا غَالِبٌ عَلَىٰ مَغْلُوبٍ و در امان خود نمی آرد از بلیات
مگر غالبی که قادر است بر مغلوبی وَلَا يُعِينُ إِلَّا طَالِبٌ

علی مطلوب این متعلق است بتعین واعانه نمیکند بر
مطلبی مگر کسی که طالب آن مطلب باشد وچون عبادت مطلوب
الهیست بران اعانه کند دربیان این سه فقره بعضی اکابر
گفته اند یعنی چون خدا بنده را درجوار خود گیرد نتواند هیچ
کس نقض ذمه او کرد در حدیث است یجیر علیهم ادناهم
یعنی چون ادنی مسلمی ذمه دهد کافری را بمنزله ذمه کل است
وهیچ کس نتواند نقض عهد کرد پس چون غالبی امان دهد کسی را
چگونه مغلوبی نقض آن تواند کرد وطلب سبب تسلط بر
مطلوبست چراکه دعا سبب حصول بغیه است انتهی و این معنی
فایده لطیفه است لیکن مدلول کلام نیست وبیدک
یا الهی جمیع ذلک السبب وبدست قدرت تست ای خدای من
جمیع این اسباب والیک المفر والمهرب وبسوی تست
گریختن که بتو پناه برند والمهرب عطف تفسیری مفر است
وهردو مصدر میمی اند والیک متعلق بانست فصل علی

محمد واله

محمد واله واجر هربی بفتح را وسکون غلط است پس
رحمة بکن بر محمد وآلش وخلاص کن یا در ذمه خود بگیر
مرا که فرار نموده بتو التجا آورده ام وهرب را مفعول اجر کرده
مجازا چه ماجور متکلم است لیکن سبب تخلیص هرب است
وانجح مطلبی وبرار مطلوب برا اللهم انک ودر نسخه
انک نیست ان صرفت عنی وجهک الکریم خدایا
بدرستی که تو اگر بگردانی از من روی مکرم خود را یعنی
از من اعراض کنی ودر نسخه شهیدان بفتح همزه بزرگی
فرموده ای من حیث ان صرفت ومن خفی علیه ذلک قال
توجیهه غیر ظاهر انتهی واین تقدیر مدلول کلام نیست
ومعنی حسنی ندارد او منعتنی فضلک الجسیم یا منع
کنی از من فضل ترا که عظیم است او حظرت علی رزقک
یا منع کنی از من رزق خود را گفته اند حظر بمعنی منع بسکون
ظا است وبمعنی تحریم بفتح ظا والله اعلم او قطعت عنی سببک

یا ببری از من رشته امید مرا و در نسخه سببك یعنی
عطیه خود را لم اجد جزا ان است السبیل الی شیء من
امل غیرك نیابم راهی بهیچ ارزوی خود غیر ترا ولم اقدر
علی ما عندك بمعونة سواك ونتوانم گرفت انچه در قبضه
قدرت تست بمدد کسی که غیر تست فانی عبدك وفی
قبضتك چراکه من بنده توام ودر قبضه قدرت توام
پس چون مطلب خود برسم بی عنایت تو ناصیتی بیدك
موی پیشانی من بدست قدرت تست واین کنایه است از
نهایت عجز وبندگی وزهری گفته ناصیه منبت شعر
مقدم سر است ومردم موی انجا را ناصیه گویند مجازا
لا امر لی مع امرك نیست مرا حکمی با حکم تو یعنی حکم
تست مرا چه قدرت ماض فی حکمك جاریست در من
حکم تو ومن محکوم حکم توام عدل فی قضائك هر حکمی که
در باب من کنی از تعذیب وثواب همه موافق عدالت است

وکاهی

وکاهی ثواب محض فضل نیز هست ومطلب انکه در احکام
تو کسی نتواند گفت که موافق عدالت نیست ولا قوة
لی علی الخروج من سلطانك ومرا قدرت نیست که
از ملك وسلطنت تو برایم چراکه همه جی مملوك تست
وهمه جا پادشاهی تست ولا استطیع مجاوزة قدرتك
ونتوانم تجاوز نمود از قدرت تو ولا استمیل هواك
ونتوانم استماله اراده تو کرد که اراده تو بتدبیر من موافق
اید وعدول کند از راه عدالت ولا ابلغ رضاك و
نرسم برضای تو که از من راضی شوی ولا انال ما عندك
ونیابم انچه نزد تست از جنت ونعیم الا بطاعتك
وبفضل رحمتك مگر بطاعت تو وبزیادتی رحمت تو
واستثنا متعلق است باستمیل وابلغ وانال نه بما قبلش
الهی اصبحت وامسیت عبدا داخرا صبح است داخرا
لك خدای من هر صبح وشام یعنی همیشه هستم بنده ذلیل تو

وخوار تو لا أملك لنفسي نفعاً ولا ضرّاً إلّا ما ملكت نفع
وضرر خود نيستم يعني قادر بر هيچ كدام نيستم مكر بتو له
اكر تو قدرت بدهي قادر شوم أشهد بذلك على نفسي
كواهي ميدهم بخواري وعدم قدرت بر نفس خود وشهادتي
كه بر بدي باشد تعديه بعلي كنند واعترف بضعف
قوّتي واعتراف ميكنم بعجز خود وآه حيلتي وبكي
تدبير من فانجز لي ما وعدتني پس زود بكن براي من
آنچه وعده كرده بمن از اجابة دعوة مضطر وتمّم لي
ما آتيتني وتمام بكن براي من آنچه داده مثلا فرزند
داده او را عمر دراز بده نزد داده بركت در آن بده زن
داده او را عفت واولاد بده وقس عليه فإنّي عبدك
المسكين پس بدرستي كه من بنده توام كه هيچ ندارم
جز آنچه دارم ملك تست المستكين خاضع وذليل
الضعيف الضرير الحقير المهين الفقير الخائف

المستجير

المستجير ضعيف وكورم در كار خود يا مخذولم وحقيرم
ومهين بفتح ميم تاكيد حقير است ومحتاج وترسنده
وطالب خلاصي ام يا طالب ذمّه وپيمان الهي ام ودر نسخه
الضرير الذليل الحقير اللهمّ صلّ على محمّد وآله
ولا تجعلني ناسياً لذكرك فيما أوليتني خدايا
رحمت بكن بر محمّد وآلش ومكن مرا فراموش كننده ذكر تو
در آنچه مرا متولّي وقادر بر آن ساخته از امور دنيا يعني
آنچنان نكن كه در وقت اشتغال بآن امور بياد تو باشم
ولا غافلاً لإحسانك ودر نسخه عن شكر احسانك
فيما أبليتني ودر نسخه ابليتني وغافل مكن مرا از شكر
احسان تو در وقت انتفاع من بانعامات تو كه بآن امتحان
من كرده تا خلق بدانند كه شكر نعم كردم يا نه وعايد
محذوفست يعني به ولا آيساً من اجابتك لي وإن
أبطأت عنّي ومكن مرا مايوس از قبول كردن دعاء من

واكرچه ان اجابت درنك كند انمن وديربرسد في سراء

كنت او ضراء هردو مؤنث اند كه مذكر بدارند وچنين

ما بناء يعني ناسى وغافل ومايوس مكن مرا هركز خواه در

وقتى كه خوشحال باشم يا در وقت غم كه بليات بدنى

وبيماريها مبتلا باشم او شدة او رخاء يا در وقت تنكى

معيشت يا در فراوانى او عافية او بلاء يا در وقت

دفع بليات يا در وقت ابتلا ببلا او بؤس او نعماء

يا در وقت رفتن اموال وفقر يا در وقت تنعم بنعم الهيه

او جدة او لاواء يا در وقت استغنا يا شدة وبستكى

كارها ودر نسخه بدل جدة غنا بفتح عين معجمه است يعنى

نفع ومراد انتفاع بنعم است او فقر او غنى يا در وقت

فقيرى يا بى نيازى اللهم صل على محمد وآله واجعل

ثنائى عليك خدايا رحمة بكن بر محمد وآلش وبكردان

ثناء مرا بر تو يعنى وصف كردن من ترا به نيكى ومدحى

اياك

اياك ومدح كردن من ترا وحمدى لك وسپاس كفتن

من ترا في كل حالاتي مفعول ثانى اجعل است ودر نسخه

سواء پس سواء مفعول ثانى باشد يعنى چنان كن

كه در سرا وضرا از تو راضى باشم ومدح وحمد تو در همه

احوال بكويم • عاشقم بر لطف وبر قهرش بجد •

اى عجب من عاشق اين هردو ضد • حتى لا افرح

بما آتيتني من الدنيا تا آنكه خوشحال نشوم بآنچه

عطيه نموده بمن از نعم دنيوى ولا احزن على ما منعتني

فيها ودر نسخه شهيد منها واين اظهر است ومحزون

نشوم بر فوت آنچه مرا ندهى از دنيا بلكه راضى وشاكر

باشم بعطيه ومنع واشعر قلبي تقواك ودر دل من

انداز تقوى وخوف ترا برزكى فرموده شعار جامه است

كه متصل بدن باشد ودثار جامه كه فوق شعار باشد

كويند اشعرته وادثرته الشعار والدثار پس مراد اينست		اى البسته

که دل مرا بپوشان شعار تقوی که تقوی دل را بمنزله
شعار باشد جسد را انتهی واین دقیقه لطیفه است
لیکن بعید است از فهم واستعمل بدنی فیما تقبله
منی وبدن مرا بر کاری بدار که آنرا از من قبول کنی و
واشغل از باب علم متعدی است ودر قاموس است که
اشغله از باب افعال لغة ردیة است عنک نفسی
عن کل ما یرد علیّ ومشغول بکن بطاعت تو مرا وباز
دار از هر چه وارد شود بر من از منافیات طاعت تو تا
آنکه هر چه کنم در آن جانب الهی مرعی دارم تا همه طاعت
~~تو تا آنکه هر چه کنم در آن جانب الهی مرعی دارم تا همه~~
طاعت باشد حتی لا احب شیئا من سخطک بوزن
قفل ودر نسخه بوزن فرس تا آنکه دوست ندارم هیچ
قدری از ناراضائی ترا ولا اتسخط شیئا من رضاک
وناراضی نباشم هیچ قدر از رضاء تو ویحتمل که مراد بسخط

ورضا مسخوط

ورضاء مسخوط ومرضی باشد تجوزا اللهم صل علی محمد وآله
وفرغ قلبی لمحبتک خدایا رحمة بکن بر محمد وآلش
وخالی کن دل مرا برای محبت تو که در و گنجایش چیز
دیگر نماند واشغله بذکرک ومشغول دار دل مرا بذکر
تو وانعشه بخوفک در قاموس است نعشه الله رفعه
والنعش ابتداء وثانی مناسب است یعنی باقی دار دل مرا بخوف
تو که همیشه ملتبس بخوف باشد یا رتبه او را بلند کن
بخوف تو چه هر چند خوف بیشتر تقوی وصلاح بیشتر
ورتبه بلندتر است وبالوجل منک عطف تفسیری خوفک
وقوه بالرغبة الیک وتقویت ده دل مرا برغبت بسوی
تو یا آنکه رغبت او را بسوی تو محکم بکن وامله الی طاعتک
ومایل ساز او را بطاعت تو واجر به فی احب السبل
الیک وجاری کن او را در محبوبترین راهها بسوی تو
وذلله بالرغبة فیما عندک ذللها والذل الرحمة

وقف ... آستانه قدس

والذ لولی الحسن الخلق وحوارکن دل مرا برغبت در تحصیل
انچه نزد تست از رضوان و بهشت و درجات عرفا
چه هرچند رغبت بدرگاه الهی بیشتر باشد تعبد و بندگی
وخاکساری بیشتر یا رحمة بکن بر من بوسیله رغبت
من باموری مذکوره یا نیکو کن خلق مرا بوسیله رغبت بان
امورا ایام حیوتی در ایام زندگی من ... بنصب تاکید
ایام است واجعل تقویک من الدنیا زادی و بگردان
تقوی و خوف ترا از دنیا توشه سفر اخرت من و در نسخه
فی الدنیا والی رحمتک رحلتی و بکن بسوی رحمت تو
ارتحال من از این دنیا وفی مرضاتک مدخلی و در رضا
مندی تو دخول من که بعد از فوت رضای الهی نصیب شود
واجعل فی جنتک مثوای و بگردان در بهشت تو جای
اقامت من وهب لی قوة احتمل بها جمیع مرضاتک
مصدر است و مراد مرضیات است مجازاً انقدر قوت بده

که توانم

که توانم برداشت و بجا آورد جمیع اموری که مرضی تواند
واجعل فراری الیک ورغبتی فیما عندک و
بگردان گریختن مرا از شر شیطان بسوی تو و رغبت مرا
بنعمی که نزد تست والبس قلبی الوحشة من شرار
خلقک و بپوشان دل مرا بوحشة از مردم بد که
دل من ... انس نگیرد وهب لی الانس بک وبه
مرا انس بتو وباولیائک واهل طاعتک و با دوستان
و مطیعان تو ولا تجعل لفاجر ولا کافر علی منة
و مرا ممنون فاسق و کافر مکن ولا له عندی
یدا و مکن فاجر و کافر را بر من نعمتی یا بر من قدرتی
ولا بی الیهم حاجة و مکن مرا بانها احتیاجی بل اجعل
سکون قلبی وانس نفسی واشتغالی و در نسخه
واستغنائی وکفایتی بک مفعول ثانی اجعل است
ای متلبسا او حاصلا بک وبخیار خلقک بلکه ساکن

شدن دل مرا از اضطراب وانس نفس مرا و مشغولی
او را وکفایت کار مرا حاصل کن بذات تو و بنیکات
از مخلوقات تو که در تحصیل این مراتب محتاج باشم و اد
نشوم اللّهم صلّ علی محمّد وآله واجعلنی قرینا و لهم م
اجعلنی لهم نصیرا خدایا رحمة بکن بر محمد وآل او
بگردان مرا قرین نیکان که داخل ایشان باشم وبگردان مرا
یاری دهنده نیکان وامنن علیّ بشوق و در نسخه
بالشوق الیک وبالعمل لک بما تحبّ وترضی و منت
نه بر من یعنی مرا ممنون خود بکن بایجاد شوق معرفة
تو در من و بتوفیق کردن عملی که دوست داری و بان راضی
باشی انک علی کل شیء قدیر وذلک علیک یسیر
بدرستی که تو بر همه چیز قادری واینچه از تو طلبیدم
بر تو آسانست دعاء نزد عروض شدّت و مشقت و
دشواری کارها اللّهم انک کلفتنی من نفسی

ما ان

ما انت املک به منی خدایا تو بر من وارد کرده تحصیل
چیزی را که تو قادرتری بر آن از من و مرا قوت برداشت آن
کم است وقدرتک علیه وعلیّ اغلب من قدرتی
وقدرت تو بر آن و بر من هم غالب تر است از قدرت
من فاعطنی من نفسی ما یرضیک عنّی
پس بده مرا از نفس من یعنی مرا توفیق که باعث رضای کاری بده م
تو از من باشد وخذ لنفسک رضاها من نفسی و
بگیر برای خود رضا در آن کار از من یعنی از من راضی
شو بآن کار و مرا توفیق آن کار بده فی عافیة در حالة
عافیة من ودفع بلیّه از من اللّهم لا طاقة لی
بالجهد جهد بفتح جیم بمعنی مشقت و بضم بمعنی
وسع وطاقة واینجا بفتح است و نسخه که بضم است معنی
آن واضح نیست خدایا مرا طاقت مشقت نیست ولا
صبر لی علی البلاء و مرا صبر نیست بر بلا ولا قوة

لي على الفقر ومرا قوت بر فقر نيست فلا تحظر على
رزقي يعني منع مكن وتنك مساز بر من رزق مرا ودر
نسخه رزقك ولا تكلني الى خلقك ومرا حواله
بخلق خود مكن بل تفرد بحاجتي بلكه تو متفرد
شو بحاجه من وكارسازي من بكن وتولّ كفايتي
ومتولي كفايت كار من شو وانظر الي [...] بنظر رحمت
بر من انداز وانظر لي في جميع اموري ورحم واغاثت
بكن مرا در جميع كارهاء من فانك ان وكلتني بتخفيف
كاف ودر نسخه بتشديد پس مبالغه در وكالت
باشد ومعني خويش بگذارد الى نفسي عجزت عنها پس
بدرستي كه تو اگر در تحصيل كارهاء من حواله كني مرا
بنفس من عاجز شوم از نفس خود واز عهده خود بر نيايم نفس خود مرا
يا عاجز ميشوم از تحصيل آن كارها وتحصيل آن نميتوانم
كرد ولم اقم ما فيه مصلحتها واقامت نميتوانم كرد

بچیزی اکه

چیزیراکه درانست مصلحت نفس من یا مصلحت آن کارها
یعنی از عهده تحصیل مصالح نفس یا مصالح آن کارها بر نمی
ایم ومعنی اول اظهر است وان وكلتني الى خلقك
تجهّموني واگر حواله کنی مرا بخلق تو با من ترش
رو[ی] کنند وبکراهت با من درآمد نمایند وشدت
کنند وان [...] تني الى قرابتي ودر نسخه قراباتي
حرموني بتخفيف راء والر مرا ملجا سازی بخویشان من
وتکفل احوال مرا حواله بایشان کنی محروم سازند مرا و
تعدی کنند بر من وان اعطوا اعطوا قليلا واگر
بدهند وبالمره محروم نسازند بدهند اندکی نكدا
بوزن کتف مبالغه در قلة يعنی بسیار کم ومنّوا
على طويلا وذمّوا كثيرا ومنت نهند بر من زمان
دراز ومذمت من کنند بسیار فبفضلك اللهم
فاغنني وچون حال چنین است پس مرا محتاج بغیر خود

مکن وبفضل خود خدایا مرا غنی سازو فاء ثانی تأکید
فاء اول است بجهت مبالغه در تضرع طلب غنی بر مستق تضرع
وبعظمتک فانعشنی وبعظمة تو رتبه مرا رفیع کن
وبسعتک فابسط یدی از اسماء الهی واسع است
یعنی کثیر العطا که هرچه ازو سوال کنند از داد عطاء
او گنجایش هست یا یعنی محیط بهمه چیز یا مراد آنکه
واسع است رزق ورحمة او همه خلق را یعنی بکثرت
عطا وبسعة رزق ورحمة تو بسط ید من بکن یعنی
غنی ساز که قدرت بر عطا وبخشش داشته باشم
وبما عندک فاکفنی وبانچه نزد تست از نعمة
ورحمة کفایت کار من بکن که بغیر تو محتاج نشوم اللهم
صل علی محمد وآله وخلصنی من الحسد خدایا
رحمة کن بر محمد وآلش وخلاص کن مرا از حسد کردن
مردم بر من یا حسد کردن من بر مردم ودر نسخه شهید

رابد

من الحساب که روز قیامت حساب باسانی بکذرد یعنی
در مصارف خیر صرف کنم واحصرنی من الذنوب ومنع
کن ودر حصار عصمة خود بدار مرا از گناهان وورعنی عن
المحارم ومتقی وپرهیزکار بکن مرا از محرمات ولا
تجرئنی علی المعاصی ومانع شو مرا از جرات بر گناهان
واجعل هوای عندک ودر نسخه فیما عندک واین
اظهر است یعنی وبگردان خواهش دل مرا نزد تو یا در انچه
نزد تست از رضا وجنة ومعرفة ورضائی فیما یرد علی
منک وبکن رضاء مرا در انچه وارد شود از تو بر من
خواه سراء خواه ضراء وبارک لی فیما رزقتنی وبرکة
بکن برای من در انچه رزق من کرده وفیما خولتنی ودر ان
مالی که بمن داده بطریق تفضل وفیما انعمت به علی
ودر انچه انعام کرده بان بر من واجعلنی فی کل حالاتی
محفوظا ومرا بگردان در جمیع احوال محفوظ مکلوءا

یعنی محروس پس عطف تفسیری محفوظا باشد مستورا
پوشیده از اعدا ممنوعا بحذف وایصال ای ممنوعا عنه
که دست کسی بمن نرسد گویا موذی را منع کرده از وصول
بمن معاذا پناه داده شده مجارا جوار و ذمه داده
شده یعنی عهد و پیمان الهی به بخشیدن اللهم فصل
علی محمد و آله واقض عنی کل ما الزمتنیه و هر چه
بر من لازم کرده و بر ذمه من فرض است از اینه یعنی
بفضل خود توفیق ادا آن بده یا ببخش و بهر نهج از ذمه
من ساقط کن که در آخرت مواخذه بآن نشوم وفرضته
علی و فرض کرده بر من و این عطف تفسیری الزمتنیه است
لك فی وجه من وجوه طاعتك او لخلق من خلقك
عطف است بر لك و این تفصیل ما الزمتنیه است یعنی
آنچه بر من لازم و فرض کرده خواه برای خود کرده باشی بوجهی
از وجوه بندگی تو و خواه برای مخلوقی از مخلوقات تو مثل

ادا حقوق

ادا حقوق اینها از هر قسم که باشد وان جزاء این
شرط فادّه است ضعف عن ذلك بدنی و وهنت
عنه قوتی واگر ضعیف و عاجز باشد بدن من
از ادا حق تو یا از ادا حق خلق و قوت من سست باشد
از تو انه آن واجب ولم تنله مقدرتی بضم
دال و در نسخه بفتح و نرسد باداء آن حق قدرت من
ولم تسعه مالی ولا ذات یدی و مال من و آنچه در
دست من است آنقدر نباشد که در وی گنجایش ادا آن
حق باشد ذکرته او نسیته خواه آن حق غیر یاد من
باشد یا آن را فراموش کرده باشم وهو یا رب مما قد
احصیته علی حال آنکه آن حق ای مربی من از جمله اموری است
که بتحقیق تو آن را شمرده و حفظ کرده بر من واغفلته
انا من نفسی وغافل شدم من از آن حق و این غفلت
از قبل نفس من بود نه از جانب تو فاده عنی جزاء آن ضعف است ا

بیس بده تو بدل من من جزیل عطیتک وکثیر ما عندک
از عطیه وافر تو واز نعم بسیاری که نزد تست فانک
واسع کریم چرا که عطیه تو شامل تمام عالم است و
کریمی حتی لا یبقی علی شیء منه ترید ان تقاصنی
به من حسناتی تقاص انکه بدل حق خود از [illegible] درجا
بیابد تا انکه باقی نماند بر من هیچ حجة [illegible] خواهی بدل ان
از حسنات من کم کنی او تضاعف به من سیئاتی
یا بسبب ان حق ثبت کنی در جریده گناهان من زیاده
از انچه کرده ام وانچه زیاده شود در عوض ان حق باشد
یوم لقائک یا رب واین تقاص در روزی باشد که ملاقات
تو کنم ای پروردگار من یعنی در اخرة که وقت حساب است
اللهم صل علی محمد واله وارزقنی العمل لک لاخرتی
خدایا رحمة بکن بر محمد والش وبضیب من بکن عمل برای
تقرب بدرگاه تو برای اخرة من حتی اعرف صدق ذلک

من قلبی

من قلبی تا بدانم صدق این عمل را از دل خود یعنی بدانم
که محض برای تست ونفع ان در اخرت بمن رسد
وحتی یکون الغالب برفع علی الزهد بنصب ودر
نسخه بعکس فی دنیای وتا انکه بر من غلبه کند ترک
رغبت بامور دنیوی من وحتی اعمل الحسنات شوقا
ودر نسخه حبا لهو تا انکه عملهای نیک را بشوق کنم
وآمن بوزن اعلم ودر نسخه شهید وافر من
السیئات فرقا بوزن فرس یعنی خوف پس وخوفا
عطف تفسیری باشد یعنی تا در امن باشم یا بگریزم
از گناهان بجهة ترس تو وهب لی نورا امشی به
فی الناس گفته اند ای فی مشاهم وتقوینی فی سفرهم
الا استکمال الملکوت الی جناب الحق او امشی به فیهم
دلیلا لهم الی دار اقامتهم ومنتهی منازلهم فی سیرهم
الی الله انتهی این کلمات از سیاقه وطریقه و[illegible] بیرونست

وَاهْتَدِي بِهِ فِي الظُّلُمَاتِ وبدهِ بمن نوری که بان
نور در میان مردم بگردم و دانم که چه طور بهر کس
سلوك باید کرد و راه حق بیابم بان نور در ظلمات
که اختلاف ارا مبتدعین است پس مراد بنور علم
و عقل است وَاسْتَضِيءُ بِهِ مِنَ الشَّكِّ وَالشُّبُهَاتِ
و طلب روشنی کنم یعنی دفع کنم بان شك و شبهات
مخالفین را اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْزُقْنِي
خَوْفَ غَمِّ الْوَعِيدِ خدایا رحمة کن بر محمد و آلش
و نصیب من کن ترس از غم وعید تو بعقاب وَشَوْقَ
ثَوَابِ الْمَوْعُودِ و نصیب من کن شوق بثوابی که وعده کرده
پس اضافه بیانیه است حَتَّى اَجِدَ لَذَّةَ مَا اَدْعُوكَ
لَهُ وَكَآبَةَ بوزن رحمة و در نسخه بوزن سلامه گفته اند
که در نسخه اصل بفتحات ثلاث است و از لغة معلوم
نمیشود مَا اَسْتَجِيرُ بِكَ مِنْهُ تا بدانم و محسوس شود لذة

ثوابی

ثوابی که از تو میطلبم و حزن و بدحالی عقابی که از تو طلب
خلاصی از ان میکنم یا از ترس ان طلب ذمه میکنم
از تو و پناه می برم بتو اَللّٰهُمَّ قَدْ تَعْلَمُ مَا يُصْلِحُنِي
مِنْ اَمْرِ دُنْيَايَ وَآخِرَتِي خدایا بتحقیق میدانی
انچه موجب صلاح کار دنیا و اخرت مراست فَكُنْ
بِحَوَائِجِي مستعمل بهمزه است علی الاصل حَفِيًّا پس باش
بضروریات من کرم و شفقت کننده بزرگی فرموده
ای مستقصیا مبالغا فی قضائها من احفی شاربه اذا
بالغ فی جزه فتامل فیه و اظهر انکه بمعنی مکرما باشد
لیکن تعلق بحوائجی بلفظ حفیا مجاز عقلی است چه اکرام
بمضاف الیه است و توسیط مضاف بجهة تعیین
ما فیه الحفاوه است گویا گفته کن بی حفیا من جهة
الحوائج و یحتمل که با بمعنی فی باشد ای کن فی حوائجی حفیا
بی اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقْنِي الْحَقَّ

عِنْدَ تَقْصِيرِي فِي الشُّكْرِ لَكَ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ خدایا رحمت کن
بر محمد و آل محمد و نصیب من بکن نزد تقصیر کردن من در شکر
نعمتهای تو اصابة حق را که تا لا في ان تقصیر کنم فِي الْيُسْرِ
متعلق بارزقنی وَالْعُسْرِ وَالصِّحَّةِ وَالسُّقْمِ در وقت
فراخی معیشت وتنگی آن و در وقت صحت و بیماری
در جمیع حالات مرا بر حق بدار حَتَّى أَتَعَرَّفَ مِنْ نَفْسِي رَوْحَ
الرِّضَا تا بدانم از نفس خود فرحی که ناشی است از رضا یا خوبی
رضا بجمیع الخیر برسد از خیر و شر وَطُمَأْنِينَةَ النَّفْسِ اضافه
بمحل است و بروایة کفعمی طمانینه الیقین بر اضافه
سبب است مثل روح الرضا بروجه اول مِنِّي بِمَا يَجِبُ لَكَ
فِيمَا يَحْدُثُ ارباب نصر فِي حَالِ الْخَوْفِ وَالْأَمْنِ وَالرِّضَا
وَالسُّخْطِ بوزن قفل و در نسخه بوزن فرس وَالضُّرِّ
بوزن فلس و در نسخه بوزن قفل وَالنَّفْعِ و تا بدانم که
نفس من مطمئن است بهر چه واجب است برای تو در آنچه

حادث

حادث شود در وقت خوف و امن از بلیات و در حال
رضا و غضب الهی مثلا وقت خوف و سخط و ضرر حادث شود
بلیه و واجب در آن بلیه توبه و صبر و مثل آنست و در حال
امن و رضا و نفع حادث شود نعم و سلامتی و واجب در آن
شکر و جزات و قس علیه اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
وَارْزُقْنِي سَلَامَةَ الصَّدْرِ مِنَ الْحَسَدِ خدایا رحمة بکن
بر محمد و آلش و سینه مرا از حسد سالم دار و حسد طلب
زوال نعمت غیر است حَتَّى لَا أَحْسُدَ أَحَداً مِنْ خَلْقِكَ عَلَى نعمت ص
شَيْءٍ مِنْ فَضْلِكَ تا آنکه حسد نکنم هیچ کس را از خلق تو بر هیچ
چیز از فضل تو که با نکس رسیده باشد وَحَتَّى لَا أَرَى نِعْمَةً
مِنْ نِعَمِكَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ فِي دِينٍ أَوْ دُنْيَا در کتب
بتنوین است لیکن مشهور عدم تنوین است در قاموس است
و قد ینون لیکن الف مقصوره باعث منع صرف است پس وجه
تنوین الحق ظاهر نیست و وجه التسمیه این چنوه بدنیا دنوا نیست

وبیا باید نوشت مثل حلی ومشهور کتابت بالفاست أَوْ عَافِيَةٍ
ظاهر عطف است بردین پس تقدیر کلام فی عافیة شود و
عافیة وتقوی نفس نعمة است نه آنکه نعمت در عافیة و
تقولیست باید رجوع بسایر نسخ این کتاب نمود أَوْ تَقْوَى
بتنوین ودر نسخه بخط یاقوت بلوی بقصر بی تنوین أَوْ
سَعَةٍ أَوْ رَخَاءٍ وتا آنکه نه بینم هیچ نعمتی از نعم تو که فایض
باشد بر هیچ کس از خلق تو در دین یا دنیا یا عافیة یا تقوی
یا کثرة مال یا ارزانی إِلَّا رَجَوْتُ لِنَفْسِي أَفْضَلَ ذَلِكَ مگر آنکه
امیدوار باشم برای خود افضل افراد آن نعم را واین رجا زیاده
بر غبطه است ومستحسن است ودر نسخه مِنْ ذَلِكَ بِكَ وَمِنْكَ
وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ واین امید بکرم تست واز تست در
حالتی که تو یگانه وشریک نیست ترا در الوهیت اللَّهُمَّ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْزُقْنِي التَّحَفُّظَ مِنَ الْخَطَايَا یا خدایا
رحمت بکن بر محمد وآلش ونصیب من بکن حفظ کردن من

خودرا

خودرا از گناهان وَالِاحْتِرَاسَ مِنَ الزَّلَلِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
ومحافظه خود از لغزش در امور دنیوی واخروی فِي حَالِ
الرِّضَا وَالْغَضَبِ در حالی که راضی باشم از خلق ودر
حالی که غضب بر کسی کنم حَتَّى أَكُونَ بِمَا يَرِدُ عَلَيَّ مِنْهُمَا
بِمَنْزِلَةٍ سَوَاءٍ تا باشم بآنچه بر من وارد شود از رضا و
غضب بیک حالت یعنی غضب باعث زلل وگناه نشود
ورضا باعث فتنه وطغیان نشود عَامِلًا بِطَاعَتِكَ مُؤْثِرًا
لِرِضَاكَ عَلَى مَا سِوَاهُمَا درحالی که عمل کننده باشم بطاعت
تو واختیار کننده باشم رضاء ترا بر آنچه غیر طاعت ورضاء
تست وضمیر تثنیه سواهما محل تامل است فِي الْأَوْلِيَاءِ
وَالْأَعْدَاءِ درباب دوستان ودشمنان نه آنکه اختیار — درباب دشمنان
رضاء الهی نکنم وبنا حق آزار رسانم ودرباب دوستان زیاده
از حد اسراف کنم ودر غیر حق اعانت کنم حَتَّى يَأْمَنَ عَدُوِّي
مِنْ ظُلْمِي وَجَوْرِي تا در امن باشد دشمن من از ظلم وجور من

وَيَأْيَسُ مقلوب بيأس چه اَيِسَ يَأْيَسُ قليل الاستعمال است و
مصدر ايس بمعنى يأس است واَيِسَ يَئِسَ يَيْأَسُ بيك معنى است ط
وَلِيِّي مِنْ مَيْلِي و دوست من از مايل شدن وتجاوز نمودن
من از حق مايوس شود كه بواسطه او از حق بگذرم وَانْحِطَاطِ
هَوَايَ و مايوس شود از كم شدن خواهش من از حق و
اجْعَلْنِي مِمَّنْ يَدْعُوكَ مُخْلِصًا فِي الرَّخَاءِ بفتح را و خاء
معجمه وبگردان مرا از جماعه كه بدرگاه تو دعا كنند واز
تو طلبند در حالتى كه مخلصند ودر سعة عيش اند پس في
الرخاء حال ثاني است بحذف حرف عطف ويحتمل كه بجيم باشد
يعنى مخلصند در اميدوارى كه بديگرى اميدوار نباشد
وكفعمى بجيم روايه كرده ليكن اكثر نسخ كتاب مساعده جيم نميكنند
دُعَاءَ الْمُخْلِصِينَ الْمُضْطَرِّينَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ همچو دعا
كسانى كه با اخلاص مضطرند در دعا بدرگاه تو اِنَّكَ حَمِيدٌ
بدرستى كه تو جزا دهنده وقضاء حقوق كننده ويحتمل كه بمعنى

محمود با

محمود باشد مَجِيدٌ بزرگى وصاحب مجد وكبريائى

دعا در طلب عافية وطلب شكر بر عافية

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَلْبِسْنِي عَافِيَتَكَ خدايا
رحمة بكن بر محمد وآلش وبپوشان مرا لباس عافيت تو يعنى
بليات را از من دفع كن وَجَلِّلْنِي عَافِيَتَكَ وعام وشامل
جميع بدن من بكن عافيت ترا وَحَصِّنِّي بِعَافِيَتِكَ و
محافظت بعافية تو كه عافيت بمنزله قلعه باشد براى من بكن م
من وَأَكْرِمْنِي بِعَافِيَتِكَ واكرام واحسان بكن بر من ومرا
مكرم ساز بعافية تو وَأَغْنِنِي بِعَافِيَتِكَ ومرا غنى كن
بعافيت تو يعنى عافيت بسيار بده وَتَصَدَّقْ عَلَيَّ بِعَافِيَتِكَ
وتصدق بكن بر من بعافية تو وَهَبْ لِي عَافِيَتَكَ و
ببخش بمن عافية ترا چه همه چيز ملك وحق تست وَافْرُشْنِي
عَافِيَتَكَ از باب فعال گويند فرشت زيدا بساطا يعنى
گستردم بساط براى زيد ودر نسخه شهيد بهمزه وصل

ارباب نظر گویند فرشته ای را گویند و سعه له یعنی عافیه
را فراش من گن یا عافیت را بر من وسیع و بسیار کن والله اعلم
واصلح لی عافیتك وعافیه بیك بده مرا ولا تفرق بینی
وبین عافیتك فی الدنیا والاخرة میان من و عافیت
جدائی مکن یعنی همیشه بعافیت بدار در دنیا از محن
دنیوی و در اخرة از عقاب اللهم صل علی محمد واله
وعافنی عافیة کافیة شافیة عالیة نامیة
خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و بده بمن عافیتی که بسنده
و شفا کننده و بمرتبه عالیه رسنده و زیاده شونده باشد
عافیة تولد فی بدنی العافیة الجنان عافیتی که تولید
کند و سبب شود برای حدوث عافیه دیگر در بدن من
انا مراض وغمها و محن عافیة الدنیا والاخرة بدرستی ان
العافیة یعنی عافیه دنیا و اخره را تولید کند اللهم
صل علی محمد واله در نسخه شهید نیست وامنن علی بالصحة

والامن

والامن والسلامة فی دینی وبدنی ومنت بنه بر من بعطیه
صحت وامن وسلامتی از بلیات در دین من و بدن من
والبصیرة فی قلبی والنفاذ فی اموری ومنت بنه بر من
بدادن بصیرة در دل من و روائی در کارهای من و الخشیة
لك والخوف منك وبدادن ترس تو و خوف از تو و
القوة علی ما امرتنی به من طاعتك والاجتناب
لما نهیتنی عنه من معصیتك وبدادن قوة بر عمل کردن
بطاعتی که بان امر کرده وبدادن اجتناب از معصیه
تو که نهی از ان کرده پس لام بمعنی عن است یا بجهت تقویت
عمل است چه اجتناب متعدی بنفسه است نظیرش غرضه
اثر اللهم وامنن علی بالحج والعمرة وزیارة قبر
رسولك خدایا ومنت بنه بر من بتوفیق حج کردن و عمره
اوردن و زیارة قبر رسول تو کردن صلواتك علیه
رحمتهای تو بر ان رسول تو و در نسخه ابن ادریس لفظ علیه

وعن له امر ص

ورحمتك وبركاتك علیه

دراول نیست چه ذکر او ثانیا کافیست وعلی آل رسولك
ودر نسخه وعلی آله ودر بسیاری از نسخ وعلی آله وآل
رسولك پس آل رسولك عطف باشد بر رسولك اول بتقدیر
وزیارة قبر آل رسولك وقولش صلواتك تا علی آله جمله
معترضه است میان معطوفین علیهم السلام بر ایشان
باد سلامتی ورحمة المعنی ابدا ما ابقیتنی فی عامی هذا
وفی کل عام واین منت نهادن وحج وعمره وزیارة همیشه
باشد مادامی که مرا در دنیا زنده داری درین سال ودر هر
سال واجعل ذلك مقبولا مشكورا مذكورا لدیك
مذخورا عندك وبگردان این حج وعمره وزیارة را مقبول
درگاه تو وجزا داده شده بر آن ومذکور نزد تو بخوبی بقرینه
مشکورا وذخیره کرده شده در خزانه تو برای نفع ما در
قیامت وانطق بحمدك وشكرك وذكرك وحسن الثنا
علیك لسانی وگویا کن زبان مرا بحمد وشکر وذکر تو وثنای نیک

کردن تو

کردن تو واشرح لمراشد دینك قلبی وبگشا دل
مرا وجای کن در آن راههای دین تو که مستقیمند وهر
کدام از آنها راه اقتصاد ومیانه روی است در حدیث است
که مولودی را شیطانی مس میکند بطمع اغوا مگر مریم و
عیسی علیهما السلام بسبب دعاء پدر مریم که گفت
وانی اعیذها وذریتها من الشیطان الرجیم ومثل
اینست قول امام علیه السلام واعذنی وذریتی من
الشیطان الرجیم وپناه ده مرا وذریه مرا از شر شیطان
سنگسار کرده شده واز رحمة الهی رانده شده یا مرجوم
بشهب یا شبیه از خاصیت انوار کواکب بنابر آن کواکب را
رجوما للشیاطین در قرآن حق تعالی فرموده ومن شر
السامة بتشدید میم واز شر هر زهرداری که بزهر آزار
دهد ونکشد وسامة بمعنی خاصه نیز آمده پس بمعنی
اقارب باشد یا مراد جمعی که تجسس معایب کنند وظاهر معنی

اولاست والهامّة بتشدید میم وهر زهرداری که بکشد
وگاهی استعاره آرند برای هر موذی مثل شپش چنانچه
در حدیث کعب بن عجره أتؤذیك هوامّ رأسك والعامّة
وازشر عوام واللامّة وهرچه باعث لمم باشد که قدری
از جنونست وتفسیر با اصابه جن وچشم زخم نیز کرده اند
ابن اثیر گفته که ملمّه باید گفت لیکن بجهة مزاوجه تامّة
وهامّة ولامّة گفته اند ومن شرّ کلّ شیطان مرید
وازشر هر شیطان متمرّدی که از حد خود تجاوز نموده
تکبر کرده ومن شرّ کلّ سلطان عنید وازهر پادشاهی (شرم)
که عناد کند یعنی دیده ودانسته مخالفت حق نماید و
من شرّ کلّ مترف بصیغه مفعول وازشر هرکه کثرت
مال ودولت سبب طغیان وزیادتی عصیان او شده باشد
حفید شتاب کننده در کارها خصوصا در شرور
از حفد یعنی سرعت گویند سیف محتفد ای سریع القطع

وازین باب است

وازین باب است الیك نسعی ونحفد ای نسرع فی الطاعة
واگر بفتح عین مفعول باشد پس متروک ومحمود دانست
که اصحاب او سرعت در طاعت او کنند ودر نسخه شهید
فاواست یعنی کینه دار ومن شرّ کلّ ضعیف وشدید
وازشر هر ضعیف وقوی واین کنایه از عموم خلق است
وهمچنین است قولش ومن شرّ کلّ شریف ووضیع
وازشر هر کسی که بزرگ ونجیب ورفیع الشّان است وآنکه
لئیم وخسیس وپست قدر است ومن شرّ کلّ صغیر
وکبیر وازشرّ هر خرد وکلان ومن شرّ کلّ قریب و
بعید وازشر هرکه نزدیك ودور است ومن شرّ
کلّ من نصب لرسولك ولاهل بیته حربا من الجنّ
والانس وازشر هرکه بعداوت نصب جنگ کرد با
پیغمبر واهل بیت او از جن یا آدمی ودر عرف لغة ناصبی
کسی را گویند که عداوت حضرت امیر را داخل دین خود دانند

وَمِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ اَنْتَ اٰخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا و از شر انچه برزمین
رونده است که تو کیرنده موی پیش سر اوراو این کنایه است
از تصرف و غلبه بر همه اِنَّكَ عَلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بدرستی
که تو بر راه راستی یعنی راهی که بتو برساند مستقیم است
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ وَمَنْ اَرَادَنِي بِسُوءٍ ودر نسخه
ارادنی سوءً فَاصْرِفْهُ عَنِّي خدایا رحمة بکن بر محمد و
آلش و هر که قصد بدی بمن کند باز کردان اورا از من
وَادْحَرْ عَنِّي مَكْرَهُ وبران و دور کن از من مکر اورا
وَادْرَأْ عَنِّي شَرَّهُ ودفع کن از من شر اورا و رد کن او
فِي نَحْرِهِ و باز کردان مکر و حیله و خدعه او را در کردن
که اسیب انها باو برسد وَاجْعَلْ بَيْنَ يَدَيْهِ سُدًّا بضم
سین ودر نسخه بفتح و بکن در پیش او سدی که مانع
او باشد از رسیدن بمن حَتّٰى تُعْمِيَ عَنِّي بَصَرَهُ وَتُصِمَّ
عَنْ ذِكْرِي سَمْعَهُ تا انکه کور سازی از دیدن من باصره

اورا

۱۴۶

اورا و کر سازی از شنیدن نام و سخن من سامعه اورا
وَتُقْفِلَ دُونَ اِخْطَارِي قَلْبَهُ وَتُخْرِسَ عَنِّي لِسَانَهُ
و قفل کنی دل اورا نزد بخاطر اوردن او مرا که من بخاطر
او هم نکذرم و کنک کنی زبان اورا از ذکر من وَتَقْمَعَ
رَاْسَهُ و بزنی بر سر او مثل کجکی که بر سر فیل زنند که نتواند
زیادتی کرد یعنی سر اورا کوفته داری وَتُذِلَّ عِزَّهُ
و خوار سازی عزت اورا وَتَكْسِرَ جَبَرُوتَهُ و بشکنی
بزرکی اورا وَتُذِلَّ رَقَبَتَهُ و کردن اورا ذلیل و پست کنی
وَتَفْسَخَ كِبْرَهُ و لباس کبر اورا از بدنش برداری ودر نسخه
وَتَضَعَ كِبْرَهُ وَتُؤْمِنَنِي مِنْ جَمِيعِ ضَرِّهِ وَشَرِّهِ ودر امان
خود داری مرا از همه ضررها و بدیهای او وَغَمْزِهِ واز
چشمک زدن او و سخنی که غایبانه من بکوید وَهَمْزِهِ
و از خطراتی که در دل من اندازد وَلَمْزِهِ واز عیبی که بر
روی من کوید یا از اشاره که بچشم کند وَحَسَدِهِ وَعَدَاوَتِهِ

وازحسد وعداوة او وحبائله ومصائده وازدامهای او
وآلات صید او ورجله وخیله وازپیادها وسواران او
انك عزيز قدير بدرستيكه تو غالبي وقادري

دعا برای پدر و مادر

اللهم صل على محمد عبدك ورسولك واهل
بيته الطاهرين خدايا رحمة كن بر بنده ورسول تو
وبر اهل بيت وكه پاكند واخصصهم بافضل صلواتك
ورحمتك وبركاتك وسلامك وممتاز كن رسول
واهل بيت اورا از جميع خلايق به بهترين درودها
تو وبرحمة تو وبركتهاء تو وسلام تو واخصص اللهم
والدي بالكرامة لديك وممتاز بكن خدايا پدر و مادر
مرا به مكرم ومعزز بودن ايشان نزد تو والصلوة منك
يا ارحم الراحمين وبرحمة از جانب تو اى رحيم ترين رحم
كنندها اللهم صل على محمد واله والهمني علم ما يجب

لهما

لهما علي الهاما خدايا رحمة بكن بر محمد وآلش ودر دل
من انداز وبفهمان مرا آنچه واجبست بر من براى پدر و
مادر در دل انداختنی که لا یبقی دانی تا از عهده حقوق والدين
برآیم واجمع لي علم ذلك كله تماما وجمع بكن براى من
دانستن جميع آنچه بر من واجبست در حق والدين ثم
استعملني بما تلهمني منه ضمير راجع است بما
يا بعلم يعنى پس از جمله حقوق والدين آنچه در دل من
اندازی مرا بر این دار که عمل بآن بکنم ووفقني للنفوذ
فيما تبصرني من علمه وتوفيق بده مرا بعمل نمودن
بزودی ونفوذ کردن در آنچه در دیده بصیرة من
درآری در علم بما یجب حتی لا یفوتنی استعمال شیء
علمتنيه تا آنکه از من فوت نشود عمل کردن بهیچ چیز
از آنچه تو تعلیم من کرده ولا تثقل ارکانی ودر نسخه
شیخ زین الدین لفظ عن الحقوق نیست ودر نسخه

ابن ادريس بود ليكن قلم زده بود ودر نسخه شهيد عن
الخفوفِ بخاء معجمه وبدو فا بمعنى استقصا ومبالغه
در سعى واتمام كار كويند خف القوم اى قلوا وذهبوا
بعجلةٍ اى لاتتقل اركانى عن التقصير فى اداء حقهما او عن
حمل الوزر المسبب عن التقصير ودر نسخه بمهمله ودو فا
ازحفت الارض يحيس بناتها ومعنى مثل سابق چنانچه
كويند ما رأى عليه حفف ولا صفف اى اثرهما يا ان
حفوا حوله اطافوه ومعنى انكه لاتغفل عن الاحاطة
بما الهمتنيه وهمه نسخ خلاف ظاهر است فيما الهمتنيه
يعنى سنكين وكاهل مكن اعضا مرا در كردن اعمالى كه مرا
الهام واعلام نموده اللهم صلّ على محمدٍ وآله كما
شرّفتنا به خدايا رحمة بكن بر محمد وآلش چنانچه مارا
مشرف ساختى با او يعنى بشرف دين او ومحبت او ومشرف كردى
وصلّ على محمدٍ وآله كما اوجبت لنا الحق على الخلق بسببه

ورحمه

ورحمة بكن بر محمد وآلش چنانچه حق مارا بر ذمه خلق واجب
كرده بسبب محمد چه وجوب محبة اهل بيت بسبب بزركى
پيغمبر است كه فرموده قل لا اسئلكم عليه اجرا الا
المودة فى القربى اللهم اجعلنى اهابهما هيبة
السلطان العسوف خدايا مرا چنان كن كه بترسم
از مخالفت پدر ومادر چنانچه بترسند از پادشاهى
كه بسيار ظالم باشد ومراد كثرة هيبة اجلال است
از والدين ودر سلطان هيبة وابرّهما برّ الام
الرؤوف ونيكوئى كنم بوالدين خود مثل نيكوئى مادر
مهربان بفرزندش واجعل طاعتى لوالدىّ وبرّى
بهما اقرّ لعينى يعنى احبّ واسر از قر بمعنى سردى
چه اشك سرور بارد است واشك حزن كرم لهذا وقت
دعا كويند اقرّ الله عينك ونزد نفرين كويند اسخن الله
عينك وبعضى كفته اند اقرّ مشتق از قرار است يعنى

ازمه ظلم است وتشبيه
در مقدار هيبت است
نه در جنس هيبت

حق تعالی مطلب ترا حاصل کند تا چشم تو در انتظار آن بجوانب
حرکت نکند و قرار گیرد و این معنی مقتضی آنست که سخن
بمعنی حرکت و استشراف بجوانب در انتظار مطلوب باشد
لیکن بعکس سخن و بمعنی حرکت نیامده مِنْ رَقْدَةِ الْوَسْنَانِ
اینجا بمعنی شدید النعاس مثل ظمآن و بکردان الطاعة من
والدین مرا و نیکی مرا با انها بیشتر باعث سردی چشم من
از خوابیدن کسی که خواب آلود باشد یعنی این خواب باعث
قرة عین انکس است و طاعت انهارا زیاده بر ان باعث قرة
عین انکس است و طاعت انهارا زیاده بر ان باعث قرة
عین من کن وَأَثْلَجَ لِصَدْرِي مِنْ شَرْبَةِ الظَّمْآنِ و بکن
این الطاعت را سرد کننده تر حرارت سینه مرا از آب سردی
که تشنه خورد حَتَّى أُوثِرَ عَلَى هَوَايَ هَوَاهُمَا وَأُقَدِّمَ
عَلَى رِضَايَ رِضَاهُمَا تا آنکه اختیار کنم و ترجیح دهم خواهش
انهارا بر رضاء خود وَأَسْتَكْثِرَ بِرَّهُمَا بِي وَإِنْ قَلَّ

انهانرا بر خواهش خود و مقدم دارم رضاء

استقل

وَأَسْتَقِلَّ بِرِّي بِهِمَا وَإِنْ كَثُرَ و بسیار شمرم نیکی که
انها بمن کنند و اگرچه فی الواقع کم باشد و کم شمرم نیکی را
که من با انها بکنم و اگرچه آن نیکی در نفس الامر بسیار
باشد اللَّهُمَّ خَفِّضْ لَهُمَا صَوْتِي وَأَطِبْ لَهُمَا كَلَامِي
خدایا توفیق ده که باواز بلند با انها سخن نکنم
و همیشه آواز من نزد انها پست باشد و سخنی که با انها
گویم خوش آینده انها باشد وَأَلِنْ لَهُمَا عَرِيكَتِي و نرم کن
برای انها طبیعت مرا که سلس القیاد و قلیل الخلاف
و مطواع باشم وَاعْطِفْ عَلَيْهِمَا قَلْبِي و مایل و مهربان
بکن بر انها دل مرا وَصَيِّرْنِي بِهِمَا رَفِيقًا وَعَلَيْهِمَا شَفِيقًا
و بگردان مرا رفق و ملایمت کننده با انها و شفقت کننده
بر انها اللَّهُمَّ اشْكُرْ لَهُمَا تَرْبِيَتِي خدایا جزای خیر ده
انهارا در مقابل محنتی که در تربیت من کشیده اند و نسبت
شکر بحق تعالی باعتبار غایة است مثل رحمت و حق تعالی را

شکور گویند چه بر قلیل العمل در ایام معدوده نعمت عظیمه
دایمه جنت بدهد وَاَثِبْهُمَا عَلَى تَكْرِمَتِي و ثواب
بده ایشان را بر تکریم و اعزازی که مرا کرده اند وَاحْفَظْ
لَهُمَا مَا حَفِظَاهُ مِنِّي فِي صِغَرِي بکسر صاد و فتح غین
بمعنی خوردیست و در بعضی نسخ بفتح است و معنی آن نگاه
و محافظت بکن برای ایشان آنچه ایشان محافظت کردند
برای من در صغر سن من که متکفل حفظ جمیع امور من
شدند تو نیز کارسازی ایشان بکن و از بلیات محافظت
بکن اَللّٰهُمَّ وَمَا مَسَّهُمَا مِنِّي مِنْ اَذًى خدایا آنچه
رسیده باشد از من بایشان از جنس آزار یا رسیده باشد
از جنس نجاسات اَوْ خَلَصَ اِلَيْهِمَا عَنِّي مِنْ مَكْرُوهٍ اَوْ ضَاعَ
قِبَلِي بوزن عنب لَهُمَا مِنْ حَقٍّ یا رسیده باشد از من
بایشان مکروهی یا ضایع شده باشد بوسیله من حق ایشان
که نزد من بود یا نزد دیگری فَاجْعَلْهُ حِطَّةً لِذُنُوبِهِمَا

پس بکو

پس بگردان آن ایصال مکروه یا تضییع حق را باعث کمی گناهان
ایشان بسبب بخشیدن آن و اگرچه اهل بیت محفوظ اند
از معاصی ظاهره متعارفه لیکن حسنات الابرار سیئات
المقربین و مراد بخشیدن گناهانیست که از ابرار شود
چه خلاف ولی نسبت بایشان گناه است و حط بمعنی
ریختن است و چون نزد عمل یا طاعت یا صبر بر بلیه گناهان
ریخته شوند آنرا حِطّه گویند وَعُلُوًّا فِي دَرَجَاتِهِمَا
وَزِيَادَةً فِي حَسَنَاتِهِمَا و باعث بلندی درجهای ایشان
و سبب زیادتی حسنات ایشان یا مُبَدِّلَ السَّيِّئَاتِ بِاَضْعَافِهَا
و در نسخه بامثالها مِنَ الْحَسَنَاتِ ای بدل کننده بدیها
ما را بچندین برابر آنها از نیکیها یعنی پس اگر ملتمس سابق
قبول کنی از تو بعید نیست اَللّٰهُمَّ وَمَا تَعَدَّيَا عَلَيَّ
فِيهِ مرجع ضمیر کلمه ما است و این عاید موصول است
و همچنین در ضمایر آتیه مِنْ قَوْلٍ خدایا و هر سخنی درشتی که

که بر من دران تعدی کرده باشند اَوْ اَسْرَفَا عَلَیَّ فِیْهِ مِنْ
فِعْلٍ و هر فعلی که دران فعل بر من اسراف و تجاوز
از اقتصاد و میانه روی کرده باشند اَوْ ضَیَّعَاهُ لِیْ
مِنْ حَقٍّ و هر حق من که انرا ضایع کرده باشند اَوْ
قَصَّرَا بِیْ عَنْهُ مِنْ وَاجِبٍ و هر چیز که برایشان واجب بود
که در تربیت من بکنند و تقصیر کرده‌اند در باب من ازان
چیز فَقَدْ وَهَبْتُهُ لَهُمَا جزم تعدیا است پس بتحقیق
بخشیدم بمادر و پدر جمیع انچه مذکور شد وَجُدْتُ بِهٖ
عَلَیْهِمَا و جود کردم بانچه مذکور شد برایشان وَرَغِبْتُ
اِلَیْكَ و بتضرع و ابتهال از تو سوال میکنم فِیْ وَضْعِ تَبِعَتِهٖ
بوزن سرقه و بالکسر تابع گناه است عَنْهُمَا در باب گذاشتن
و بخشیدن جزای انچه مذکور شد از پدر و مادر فَاِنِّیْ
لَا اَتَّهِمُهُمَا عَلٰی نَفْسِیْ پس بدرستی که ان پدر و مادر
را متهم نمیدانم بر من یعنی گمان آن ندارم که در حق من دیده

و دانسته تقصیر کنند

و دانسته تقصیر کنند چه شفقت ایشان مرتبه بود که گنجایش
تقصیر نبود وَلَا اَسْتَبْطِئُهُمَا فِیْ بِرِّیْ و ایشان را در نیکی
با من درنگ کننده نمیشمارم یعنی همیشه در خوبی من
بشتاب سعی میکردند وَلَا اَکْرَهُ مَا تَوَلَّیَاهُ مِنْ اَمْرِیْ
یَا رَبِّ و مکروه من نیست انچه متولی و متصدی ان
شده‌اند در کار من ای پروردگار من فَهُمَا اَوْجَبُ حَقًّا
عَلَیَّ پس حق پدر و مادر بر من واجب‌تر است از حق من بر ایشان
یا از حق دیگران بر من وَاَقْدَمُ اِحْسَانًا اِلَیَّ و احسان
ایشان بر من مقدم‌تر است از احسان من بر ایشان یا از
احسان سایر مخلوقات بر من وَاَعْظَمُ مِنَّةً لَدَیَّ مِنْ اَنْ
منت نعمت ایشان بر من اعظم است از ان متعلق است باعظم اُقَاصَّهُمَا بِعَدْلٍ و منت نعمت ایشان
بر من اعظم ازان است که تقاص کنم ایشان را بعدالت یعنی
تقصیری که در حق من کرده باشند عوض ان بگیرم از حسنات
ایشان بلکه تقصیر ایشان در جنب انعام ایشان لا شی محض است

پس کسی که این همه احسان داشته باشد چه لایق که بر تقصیر
غیر محسوس او مواخذه نماید او او اجانبهما علی جرائم مثل
بر مساواة یعنی مثل آن تقصیری که در حق من کرده اند
من در حق ایشان کنم یا روز قیامت بسبب آن تقصیر عقاب
کنند این اذا یا الهی طول شغلهما بتربیتی ای
خدای من درین هنگامی که من تقاص و مکافات تقصیر
ایشان کنم کو کثرت مشغولی ایشان بتربیت من یعنی
پس تلافی آن محنت ایشان کجا شد واین شدة تعبهما
فی حراستی وچه شد وکجا رفت آنهمه تعب شدید
که در محافظت من کشیدند واین اقتارهما علی
انفسهما للتوسعة علی وکجا رفت اختیار کردن ایشان
تنگی را در معیشة خود بجهة توسعه بر من و ترجیح داده
توسعة معیشة مرا بر توسعه خود هیهات ما مصدریست
وفاعل هیهات است یستوفیان منی حقهما دور است

استیفاء

استیفاء ایشان وگرفتن تمام حق خود از من یعنی این استیفا
بعید الحصول است یا فاعل هیهات ضمیر شأن است
وما نافیه است و مراد ایشان استیفاء حق است بقرینه
ما بعد و موید این معنی است قوله ولا ادرک ما یجب
علی لهما چگونه نزدیک باشد استیفاء یا چون استیفا
توانم کرد حال آنکه من نه دانم یا نتوانم رسید بآنچه واجب است
بر من برای ایشانا ولا و در نسخه شهید وما انا بقاض
وظیفة خدمتهما و نمیتوانم من بفعل آوردن لازمه خدمت
ایشان یعنی از من حق خدمت نشده فصل علی محمد واله
واعنی یا خیر من استعین به پس رحمت بکن بر محمد
وآلش و مدد کن ای بهترین کسانی که از ایشان طلب مدد
کرده شده ووفقنی یا اهدی من رغب الیه وتوفیق
عمل بنما بنده ای راه نماینده ترین کسانی که رغبت کرده
شده بسوی ایشان برای طلب هدایت از ایشان ولا تجعلنی

فِی هَلِ الْعُقُوقِ لِلْآبَاءِ وَالْاُمَّهَاتِ یَوْمَ تُجْزٰی کُلُّ نَفْسٍ
بِمَا کَسَبَتْ وَهُمْ لَا یُظْلَمُونَ و جمعی که نیکی با والدین نکردند
و عاق اند یا پدران یا مادران انها آبیزارند مرا داخل انها — ازانها
مکن در روز قیامت که جزا داده شود هر کس بانچه کسب
کرده در دنیا و ظلم کرده نشود بر هیچ کس اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَذُرِّیَّتِهِ وَاخْصُصْ اَبَوَیَّ بِاَفْضَلِ مَا
خَصَصْتَ و در نسخه بتشدید صاد اول بِهِ آبَاءَ
عِبَادِکَ الْمُؤْمِنِینَ وَاُمَّهَاتِهِمْ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ خدایا
رحمت بکن بر محمد و آل او و ذریه او و ممتاز کن پدر و
مادر مرا با فضل فراوان رحمتی که ممتاز ساخته بان
پدران و مادران بندهای تو که مومنند ای رحیم ترین
رحم کنندها اَللّٰهُمَّ لَا تُنْسِنِی ذِکْرَهُمَا فِی اَدْبَارِ صَلَوَاتِی
خدایا مرا الهام توفیق ده که هرگز فراموش نکنم پدر و مادر
خود را تا ذکر انها نکنم عقب نمازها که برای تو کنم و دعای خیر

برای انها

برای انها وَفِی اِنیٰ بکسر همزه و بقصر و تنوین مِنْ آنَاءِ لَیْلِی — بکنم
و فراموش نکنم در هیچ انی از انات شب که در ان عبادت
تو کنم وَفِی سَاعَةٍ و در نسخه او ساعة مِنْ سَاعَاتِ نَهَارِی
و فراموش نکنم انها را در هیچ ساعتی از ساعات روز یعنی
همیشه بدعای ایشان مشغول باشم اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ
وَآلِهِ وَاغْفِرْ لِی بِدُعَائِی لَهُمَا خدایا رحمت بکن بر محمد
و آلش و ببخش گناهان مرا بسبب دعا کردن من برای پدر و
مادر یعنی در جزای این عمل مرا ببخش وَاغْفِرْ لَهُمَا بِبِرِّهِمَا
بِی مَغْفِرَةً حَتْمًا و ببخش پدر و مادر مرا بسبب ایشان — نیکی
بمن بخششی که لازم باشد و البته بشود و تخلف نکند
وَارْضَ عَنْهُمَا بِشَفَاعَتِی لَهُمَا رِضًا بقصر و تنوین عَزْمًا
و در نسخه جَزْمًا و راضی شو از انها بسبب شفاعت من
برای انها راضی شدنی که البته بفعل اید وَبَلِّغْهُمَا بِالْکَرَا — مَةِ
مَوَاطِنَ السَّلَامَةِ و برسان انها را بعزت و خوبی بجاهای

سلامتی که بهشت است اَللّٰهُمَّ وَاِنْ سَبَقَتْ مَغْفِرَتُكَ لَهُمَا
فَشَفِّعْهُمَا فِيَّ خدایا اگر مغفرت ایشان پیش از بخشیدن
تو مرا شود یا در ازل مقدر کرده باشی که ایشان را بخشی پس
ایشان را شفیع بکن در حق من که شفاعت من بکنند چه هیچ کس
بی اذن الهی شفاعت دیگری نتواند کرد و شفاعت ایشان را
در حق من قبول کن چه هرگاه باذن حق باشد پس مقتضاء
فضل قبول است وَاِنْ سَبَقَتْ مَغْفِرَتُكَ لِي فَشَفِّعْنِي فِيهِمَا
و اگر مغفرت تو مرا پیش از مغفرت والدین من باشد پس مرا
اذن ده که شفاعت ایشان بکنم و قبول شفاعت من بکن
حَتّٰى نَجْتَمِعَ بِرَأْفَتِكَ فِي دَارِ كَرَامَتِكَ تا من و پدر و مادر هم
یکجا باشیم برحمة تو در خانه کرامة تو که مدار آنجا
بر کرم محض است و عذاب نیست وَمَحَلِّ مَغْفِرَتِكَ وَرَحْمَتِكَ
و در جای بخشش و رحمة تو یعنی در بهشت یکجا باشیم
اِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَالْمَنِّ الْقَدِيمِ وَاَنْتَ اَرْحَمُ

آمین

الرَّاحِمِينَ بدرستی که تو صاحب فضل و احسان بزرگی و
صاحب منت و نعمة قدیمی و مراد قدم عرفی است یا چون
تقدیر امور در ازل است پس نعم در ازل باشد و تو رحم کننده
تری از همه کنندها دعا از برای فرزندان

رحمه

اَللّٰهُمَّ وَمُنَّ عَلَيَّ بِبَقَاءِ وُلْدِي بوزن قفل مفرد
و جمع هر دو آمده و مراد جمع است و در نسخه بوزن قفل
که صیغه جمع است خدایا منت نه بر من و انعام بکن بر من
بباقی داشتن فرزندان من که عمر طویل یابند یا آنکه نسل
منقطع نشود وَبِاِصْلَاحِهِمْ لِي و نیکو کار ساختن
ایشان برای انتفاع من چه لام برای انتفاع آمده مثل جَعَلَ
لَكُمُ الْاَرْضَ فِرَاشًا وَبِاِمْتَاعِي بِهِمْ اَمْتَعْتُ بِالشَّيْءِ
بمعنی تَمَتَّعْتُ بِهِ وَالْمَتَاعُ كُلُّ مَا يُنْتَفَعُ بِهِ و بمتمتع
شدن من بایشان که بوجود ایشان منتفع شوم اِلٰهِي اُمْدُدْ لِي
فِي اَعْمَارِهِمْ وَزِدْ لِي فِي آجَالِهِمْ خدایا دراز بکن برای من

عمرهای فرزندان مرا و زیاده کن در مدت حیوة ایشان وَرَبِّ
لِی صَغِیرَهُم و بپرور برای من آنکه خرد باشد از ایشان و
قَوِّ لِی ضَعِیفَهُم و قوة بده آنرا که ضعیف باشد و ١٠
اَصِحَّ و در نسخه شهید وَاَصلِح لِی اَبدَانَهُم و مناسب
اَصلِح است قولش وَاَدیَانَهُم وَاَخلَاقَهُم و بصلاح و صحت
بیار بدنها و دینها و خلقهای ایشان را وَعَافِهِم فِی اَنفُسِهِم
وَفِی جَوَارِحِهِم و عافیت بده و دفع بلیه بکن از نفوس ایشان
و از اعضای ایشان وَفِی کُلِّ مَا عُنِیتُ بِهِ متکلم مجهول مِن
اَمرِهِم و در هر چیزی که من اهتمام ایشان آن داشتم یا در
تحصیل آن رنج کشیدم یا آن از کارها متعلق باولاد و
اَدرِر بلغة فك ادغام از باب افعال و در نسخه شهید
از باب ضرب بهمزه وصل لِی وَعَلَی یَدَی و در نسخه شهید
بصیغه تثنیه اَرزَاقَهُم و فراوان کن بر دست من رزقهای
ایشان را وَاجعَلهُم اَبرَاراً اَتقِیَاءَ و بگردان ایشان را نیکو

کاران

کاران و متقیان بُصَرَاءَ اصحاب بصیرة قلبیة که اعتراف
بدین حق کنند سَامِعِینَ مُطِیعِینَ لَكَ وَلِاَولِیَائِكَ
شنونده نصیحت و اطاعت کننده مر ترا و دوستان ترا
مُحِبِّینَ مُنَاصِحِینَ دوستداران تو و اولیای تو و نصیحت
کنندگان یکدیگر براه حق وَلِجَمِیعِ اَعدَائِكَ مُعَانِدِینَ
و در نسخه مُعَادِینَ وَمُبغِضِینَ و مر جمیع دشمنان ترا
مخالفت کننده یا عداوت کننده و بغض کننده اٰمِینَ
مستجاب کن خدایا دعاء مرا و در نسخه بدل امین قالین است
بس تاکید مبغضین باشد گویند قلاه ای ابغضه و
ترکه و انا مثال است وجدت الناس اخبر تقله و در حدیث است
یا علی یهلك فیك اثنان محب غال و مبغض قال اللهم
اُشدُد بِهِم عَضُدِی خدایا قوی کن باین اولاد بازوی
مرا وَاَقِم و در نسخه اَقِم بِهِ بی ضمیر راجع است بعضد
و در نسخه شهید وَاَقِم بِهِم و این اظهر است اَوَدِی و راست بکن

بایشان کجی مرا یعنی اگر از من زلّتی در دین شود ایشان
هدایت کنند یا اگر در دنیا ضرری شود آنها اصلاح
آن کنند وکثّر بهم عددی وبسیار کن بایشان عدد
مرا چه عدد فرزندان بمنزله عدد پدر است وزیّن
بهم محضری وزینت بده بوجود ایشان جای حاضر
شدن مرا که مجمع مردم است واین دعا بجهت آنها است
چه بحضور مردم بد محضر زینت بیابد واحی بهم ذکری
وزنده بدار بوجود ایشان ذکر مرا واکفنی بهم فی غیبتی
وکفایت کار من بکن بآنها وقتی که من غایب باشم که قایم
مقام من باشند واعنّی بهم علی حاجتی ومدد من بکن
بایشان بر مطالب من یعنی ایشان را معین من کن واجعلهم
لی محبّین ومحبّت مرا در دل ایشان انداز وعلیّ حدبین
حدب بر وزن کتف یعنی مشفق است وبکن آنها را شفقت
کننده بر من مقبلین مستقیمین صاحبان اقبال در کارها

وبراه

وبراه راست رونده لی مطیعین اطاعت کننده مرا غیر
عاصین ولا عاقّین ولا مخالفین وعصیان من نکنند
وعقوق من نورزند یعنی بنیکی من کنند تا از آنها بیزار
نشوم ومخالفت من نکنند ولا خاطئین وخطا در کارها
نکنند واعنّی علی تربیتهم وتأدیبهم وبرّهم واعانت
من بکن بر تربیت آنها وبر تعلیم آداب نیک بآنها
وبر نیکی کردن بآنها وهب لی من لدنک معهم
اولادا ذکورا وببخش مرا از درگاه تو با این فرزندان
پسران دیگر واجعل ذلک خیرا لی وبگردان وجود آنها را
باعث خیریت من که بآنها نام من نیک شود ودین ودنیای
من معمور شود واجعلهم لی ودر نسخه عونا لی ودر
اکثر نسخ مصحّحه لفظ عونا نیست لیکن مراد است چه لام
برای نفع است چنانچه علی برای ضرر است علی ما سألتک و
بکن ایشان را مددکار من در آنچه از درگاه تو طلب کردم

واعذنی وذریتی من الشیطان الرجیم وپناه ده مرا وذریت
مرا از شیطان مردود فانک خلقتنا وامرتنا ونهیتنا
پس بدرستی که تو خلق کردی ما را وامر کردی بطاعات
ونهی کردی از معاصی ورغبتنا فی ثواب ما امرتنا و
ترغیب ما کردی در تحصیل ثواب آنچه امر کردی ما را بان
پس عاید محذوفست یعنی به ورهبتنا عقابه و
ترسانیدی مرا از عقاب آنچه امر کردی که مترتب است
آن عقاب بر مخالفت امر پس امر ثواب هم دارد وعقاب
نیز دارد یکی مترتب بر ایتمار دوم بر مخالفت امر یا ضمیر
عقابه راجع است بمنهی عنه که از نهیتنا معلوم شود
وعقاب منهی عنه مترتب است بر فعل آن چنانچه ثواب
مامور به مترتب است بر فعل آن پس هر دو از یک سیاقت فعل ص
باشند لیکن تفکیک ضمیر لازم وجعلت لنا عدوا
یکیدنا وبرای ما دشمنی ساختی که مکر وحیله بما میکند

وسلطته

وسلطته منا علی ما لم تسلطنا علیه منه ومسلط
کردی او را از ما بر آنچه ما را مسلط نکردی بر آن از وی یعنی
او مسلط بر باطن ماست وما مسلط بر باطن وظاهر او
نمیشویم وتفصیل اینست فقره آتیه واسکنته صدورنا
واجریته مجاری دمائنا وساکن کردی او را در سینه ما
وجاری ساختی او را در رگهای ما در جائی که خونهای ما
جاریست لا یغفل ان غفلنا ولا ینسی ان نسینا
غافل نمیشود او اگر ما غافل شویم وفراموش نمیکند او
اگر ما فراموش کنیم یؤمننا عقابک ویخوفنا بغیرک
وبحیله ومکر ما را ایمن میدارد که در امن باشیم از عقاب
تو ومیترساند ما را از غیر تو ان هممنا بفاحشة
شجعنا علیها وان هممنا بعمل صالح ثبطنا عنه
اگر قصد کار بد کنیم ما را شجاع کند بر آن یعنی مرغبات
آن در دل القا کند واگر قصد کار نیک کنیم مانع میشود

وباعث بر توقف ودرنك دران میشود تَعَرَّضَ لَنَا بِالشُّبُهَاتِ

وشبهه در امور دینی در دل ما می اندازد اِنْ وَعَدَنَا كَذَبَنَا

بتحقیق ذا الکر وعده بما کند خلف ان نماید وَاِنْ مَنَّانَا

کویند تَمَنَّيْتُ الشَّيْءَ ومنیت غیری اياه ای جعلته

بحیث یرجوه ویتمناه اَخْلَفَنَا واکر آرزوی امری در دل ما

اندازد وامید واران سازد خلاف ان کند وَاِلَّا اَصَلَّنا

وان لَا تَصْرِف عَنَّا كَيْدَهُ يُضِلَّنَا ودر نسخه بفتح لام

واین غیر ظاهر است وَاِلَّا اصلش وان لَا تَقِنَا خَبَالَهُ

یعنی فساد ودر نسخه خَبَائِلَهُ يَسْتَزِلَّنَا ودر نسخه بفتح

لام واین غیر ظاهر است واکر محافظت ما نکنی از فساد او

یا از دامهای او صیلغز اند مارا واز راه می برد اَللّٰهُمَّ

فَاقْهَرْ سُلْطَانَهُ عَنَّا بِسُلْطَانِكَ خدایا جون ان ملعون

این همه غلبه دارد بس تو مغلوب ومقهور ساز ودور کن

از ما غلبه وسلطنه او بقدرت وسلطنه تامه قاهره

غالبه

غالبه تو حَتّٰى نَحْبِسَهُ عَنَّا بِكَثْرَةِ الدُّعَاءِ لَكَ تا انکه

حبس کنی ان ملعون را از ما بکثرت دعا کردن ما ترا

فَنُصْبِحَ مِنْ كَيْدِهِ فِي الْمَعْصُومِينَ بِكَ بس جون روز شود

داخل شویم در جرکه جمعی که در بناه عصمة وحفظ تواند

از مکر وحیله او اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِي كُلَّ سُؤْلِي وَاقْضِ

لِي حَوَائِجِي خدایا بده مرا جمیع انجه از تو سوال کنم و

بطلبم وبسازکارهای مرا وَلَا تَمْنَعْنِي الْاِجَابَةَ و

منع مکن از من قبول ملتمس ودعاء من یعنی وعده

اجابت کرده بقول خود ادْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ وَلَا

تَحْجُبْ دُعَائِي عَنْكَ وَقَدْ اَمَرْتَنِي بِهِ ودر حجاب مکن

دعاء مرا از خود که ملائکه رد کنند ونکذارند که بدرکاه

عزت برسد حال انکه بتحقیق امر کردی مرا بدعا کردن

وَامْنُنْ عَلَيَّ بِكُلِّ مَا يُصْلِحُنِي فِي دُنْيَايَ وَآخِرَتِي ومنت

نه بر من بانعام هرچه موجب صلاح کار دنیا واخرت

وَقَدْ ضَمِنْتَ هَا لِي مخالد
انکه ضامن شده اجابت را
برای من صه

من باشد ما ذكرتُ منهُ وما نسيتُ أو أظهرتُ أو
أخفيتُ أو أعلنتُ أو أسررتُ خواه بياد من باشد
آن امری كه موجب صلاح كار من است يا فراموش كرده
باشم يا ظاهر كنم يا مخفی دارم يا بلند گويم يا پنهانی
گويم واجعلنی فی جميع ذلك من المُصلحين ودر نسخه
شهيد المفلحين بسؤالی إياك المنجحين بالطلب
إليك وبگردان مرا در تمام اين حالات بسبب سؤال
كردن از تو از اهل كسانی كه اصلاح كار خود كنند واز جمله
جمعی كه بمطلب خود رسيده اند بوسيله طلب از درگاه
تو غيرِ بكسر را صفة منجحين ومخلصين است مثل غير
المغضوب عليهم چه غير با اضافه بسوی لفظ او را صفت
واحد باشد معرفه شود ودر نسخه شهيد بفتح غير است
مفعول اعنی مقدر باشد الممنوعين بالتوكل عليك
آنچنان مخلصين كه ممنوع نيستند از وصول برحمت

بلكه بر

بلكه برحمت برسند بسبب توكل كردن ايشان بر تو وبا
سببيه باشد مثل دو فقره سابقه ويحتمل كه بمعنی من
باشد مثل يشرب بها عباد الله المعوّذين بذال مهمله
ودر نسخه شهيد بذال معجمه بالتعوّذ بك آنچنان
مخلصين كه معتادند بپناه بردن بتو الرابحين فی التجارة
عليك تعديه بعلی بتضمين معنی اعتماد است يعنی سود
كننده اند در تجارتی كه كنند در حالتی كه اعتماد بر تو كنند
كه هر كس متاعی بدرگاه تو بيارد البته بنفع تام شود وبفرو
ودرين درگاه نقصان نكند وخايب برنگردد المجارين
بعزّك ودر جوار وذمه عزّ تو درآمده اند پس صيغه
مفعول بكسر را باشد از اجار ميجيره ای امنه وادخله
فی جواره وخفارته يا بفتح را مثل مصطفين از اجاره
ای جری معه وماشاه تماشاة للعناية والكلاية ومثله
معه وترفقا وتلطفا الضعفه الموسّع اسم مفعول از باب.

تفعیل ودر نسخه از باب فعال عَلَیهِم بکسر میم ودر نسخه
بضم الرِّزقَ الحَلالَ مِن فَضلِكَ تو وسیع فراخ کرده شده
بر ایشان وبسیار داده شده بایشان رزق حلال از فضل
وانعام تو که واسع است وشامل است عالم را بِجُودِكَ وَ
کَرَمِكَ واین توسعه رزق حلال بجود وکرم تست المُعَزِّینَ
المُعَزِّینَ مِنَ الذُّلِّ بِكَ تعدیه بمن بتضمین اخراج
یا تجاوز است یعنی عزت داده شده اند بتو در حالتی
که مخرج اند یا متجاوزند از خواری وَالمُجارِینَ اسم
مفعول بکسر راء مِنَ الظُّلمِ بِعَدلِكَ ودر ذمه وجوار
وجوار در آورده وپناه داده شده اند بعدل تو از ظلم
مردم ودر نسخه شهید بفتح زای معجمه بصیغه مفعول
یعنی مکافات کرده شده اند وعدل تو انصاف کرده
از ظالم وتلافی ظلم وکرده یا بصیغه فاعل یعنی انها
جزا داده اند وتلافی کرده اند کسی را که بر ایشان ظلم کرده

وَالمُعافَینَ

وَالمُعافَینَ بفتح فا مِنَ البَلاءِ بِرَحمَتِكَ ودفع کرده شده
بلاء انها برحمت تو وَالمُغنَینَ مِنَ الفَقرِ بِغِناكَ
بقصر وبی نیاز وغنی کردانیده شده اند از فقر به
بی نیازی تو وَالمَعصُومِینَ مِنَ الذُّنُوبِ وَالزَّلَلِ وَ
وَالخَطاءِ بهمزه بی مد بِتَقواكَ ومحفوظند از گناهان
ولغزشها وخطا بسبب وقایه ونگاه داشتن تو ایشان را
از گناه وَالمُوَفَّقِینَ لِلخَیرِ وَالرُّشدِ وَالصَّوابِ بِطاعَتِكَ
وتوفیق یافته اند بخوبی واستقامة بر طریق حق و
خطا نکردن بسبب بندگی واطاعت تو وَالمُحالِ
بضم میم ودر نسخه شهید المحول بوزن مقول بَینَهُم
وَبَینَ الذُّنُوبِ بِقُدرَتِكَ حایل کرده شده میان آنها
ومیان گناهان بقدرت تو التّارِکِینَ لِکُلِّ مَعصِیَتِكَ
ترک کنندهاء هر گناه تو السّاکِنِینَ فی جِوارِكَ بکسر جیم
ودر نسخه بفتح ساکنند در پناه ذمه وعهد وپیمان تو یا

یا ساکنند در همسایکی تو بسبب تقرب معنوی بدرکاه تو
اللّهم اعطنا جمیع ذلک بتوفیقک ورحمتک خدایا بده
بما جمیع آنچه مذکور شد بتوفیق تو ورحمت تو واعذنا
من عذاب السعیر ودر پناه خود بدار ما را از عذاب
جهنم که تفسنده وسوزنده است واعط جمیع المسلمین
والمسلمات والمؤمنین والمؤمنات وبده جمیع مسلمانان
ومومنان از مرد وزن را مثل الذی سألتک لنفسی
ولولدی فی عاجل الدنیا وآجل الآخرة مثل آنچه از تو
طلبیدم برای خود وبرای فرزندان خود در دنیا که حاضر است
ودر آخرت که آینده است وآجل دارد یعنی وقتی مقرر دارد
انک قریب مجیب سمیع علیم عفو غفور رؤف
رحیم بدرستی که تو نزدیکی به بندها از حبل ورید واجابت
کننده دعائی وشنوائی ودانائی وعفو کننده وبخشنده
ورأفه ورحم کننده وبعضی نظر باصل لغة کرده گویند عفو که

عفو طلب است

بمعنی طمس است ابلغ است از غفران که بمعنی ستر است
وبعضی گویند عفو ترک عقابست وغفران ستر معصیة
برحمت وتفضیل بر عاصی بثواب پس عفو را ابلغ باشد ولهذا
نگویند عفره السلطان واستغفر السلطان وگویند عفا عنه
پس مغفرت خاصه الهیست ومعامله برحمت است که
گویا گناه نکرده وستر از چشم مردم ابلغ از تفضیح وبخشیدن
باشد دعا برای همسایها ودوستان خود هرگاه یاد ایشان میفر
اللهم صل علی محمد وآله وتولنی فی جیرانی وموالی
بتشدید یا العارفین بحقنا والمنابذین لاعدائنا
خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش ومتولی کار من شو
در باب همسایهای من ودوستان من که دانایند بحق ما
که اهل بیتیم وترک کننده اند اعداء ما را بافضل متعلق است
بتولنی ولایتک به بهترین اقسام تولیه تو بکار شدها
ووفقهم ودر نسخه ووفقنی واین اولی است لاقامة

سُنَنِكَ و در نسخه سُنَنك بدو نون و توفيق بده ان
همسايها و دوستان مرا يا توفيق بده مرا از براى برپاداشتن
طريقه مرضيه تو وَ الْاَخْذِ بِمَحاسِنِ آدابِكَ و بكردن
انچه نيك است از ادابى كه تو مقرر نموده و ما بعد تفصيل
اداب است فى اِرْفاقِ ضَعيفِهِمْ در رفق و مدارا كردن
با جمعى كه ضعيف باشند كه با ايشان شدت نكنند و انچه
تحمل آن نتوانند كرد نفرمايند ابن اثير كفته اى ايصال
الرفق اليهم وَ سَدِّ خَلَّتِهِمْ سد بستن رخنه است و خله
شكاف و رخنه و اين كنايه است از تدارك پريشانى حال
ايشان كه هر خللى كه در كار ايشان شده باشد آنرا اصلاح
نمايند چه خله و قله و عسره و فاقه و حاجه و عدم و فقر
امور متساويه اند وَ عِيادَةِ مَريضِهِمْ و پرسش بيمارانشان
وَ هِدايَةِ مُسْتَرْشِدِهِمْ وَ مُناصَحَةِ مُسْتَشيرِهِمْ و راهنمايى
كسى كه طالب راه حق باشد و كفتن انچه حق است با كسى كه

طالب راه حق

طالب راه حق باشد و كفتن انچه حق است با كسى كه مشوره
نكند وَ تَعَهُّدِ قادِمِهِمْ و تفقد حال كسى كه تازه بشهرى
امده باشد باستقبال رفتن و مهمانى كردن و خبر از حال
او كرفتن و بروايتى شَهيدِهِمْ وَ تَفَقُّدِ غائِبِهِمْ وَ كِتْمانِ
اَسْرارِهِمْ و مخفى داشتن انچه نخواهند كه ظاهر شود
وَ سَتْرِ عَوْراتِهِمْ و پوشيدن انچه پوشيدنى باشد از اعضا
و معايب وَ نُصْرَةِ مَظْلُومِهِمْ و يارى دادن هر كه
از ايشان بر و ظلم شده باشد وَ حُسْنِ مُواساتِهِمْ مواساة غيررا
بخود برابر كردن بدادن مال بِالْماعُونِ اصلش معونة است
والف بدل هاست پس ماعون الات ضروريه است كه
كه بان معونت شود يعنى وجوب مواساة كردن بالات ضروريات
و اعانه نمودن وَ الْعَوْدِ عَلَيْهِمْ يعنى تعطف و مهربانى كردن
چه عائده بمعنى صله و عطف امده يا رجوع كردن و تكرار
نمودن بِالْجِدَةِ وَ الْاِفْضالِ با انعام و فضل كردن و اعطاء

مَا يَجِبُ لَهُمْ قَبْلَ السُّؤَالِ وَدادن آنچه ضروری ایشان است
بیش از طلب وَاجْعَلْنِي اَللّٰهُمَّ اَجْزِي بِالْاِحْسَانِ مُسِيئَهُمْ
و بکن مرا خدایا آنچنان که در مقابل بدی ایشان نیکی کنم
وَاُعْرِضُ بِالتَّجَاوُزِ عَنْ ظَالِمِهِمْ وروی بگردانم از ظلم کننده
ایشان بر من بگذشتن از تقصیر وظلم او وَاَسْتَعْمِلُ حُسْنَ الظَّنِّ
فِي كَافَّتِهِمْ وبکار برم گمان نیک را در باب همه ایشان وَاَغُضُّ
بَصَرِي عَنْهُمْ عِفَّةً وچشم خود بپوشانم از ایشان از روی
عفاف که نظر بر بدیهای ایشان نکنم وَاُلِينُ جَانِبِي لَهُمْ
تَوَاضُعًا وبنرمی سلوک کنم با ایشان از روی تواضع وَ
اَرِقُّ عَلَى اَهْلِ الْبَلَاءِ مِنْهُمْ رَحْمَةً وترمی کنم بر کسی که مبتلا
ببلیه شده باشد از روی رحمت وَاُسِرُّ لَهُمْ بِالْغَيْبِ مَوَدَّةً
و غایبانه ایشانرا محبت ایشانرا در دل بدارم گفته اند که اسرار
از جمله اضداد است ومراد اینجا اعلان است یا هم برای
سلب ست واین تکلف ضروری نیست وَاُحِبُّ بَقَاءَ النِّعْمَةِ عِنْدَهُمْ

نفعی

نُصْحًا ودوست دارم بقای نعمت را نزد ایشان از روی خلوص
مودت وَاُوجِبُ لَهُمْ مَا اُوجِبُ لِحَامَّتِي بتشدید میم
و حامه شخصی خواص و مختصان با وو واجب دانم برای
ایشان آنچه واجب دانم برای مختصان خود وَاَرْعَى لَهُمْ مَا
اَرْعَى لِخَاصَّتِي ورعایت کنم با ایشان آنچه رعایت کنم مختصان
خود و چون حامه و خاصه بیک معنی است و ایجاب و
رعایت نیز قریب بهم است پس تکرار در مضمون بجهة تاکید است
و عطف بملاحظه اختلاف الفاظ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَارْزُقْنِي مِثْلَ ذٰلِكَ مِنْهُمْ خدایا رحمت کن
بر محمد و آلش و نصیب من بکن از قبل ایشان مثل آنچه گذشت
یعنی آنچنان که من در حق ایشان میخواهم ایشان نیز در حق
من بخواهند وَاجْعَلْ لِي اَوْفَى ودر نسخه اوفر الْحُظُوظِ
فِيمَا ودر نسخه مِمَّا عِنْدَهُمْ وبگردان برای من تمام
ترین نصیبها ئی که در پیش ایشان است یعنی بهره من وافر

وکامل تر بکن چه هر کس برای خود بهتر میخواهد وَزِدْهُمْ
بَصِيرَةً فِي حَقِّي وزیاده بکن دانش ایشان را بحق من
وَمَعْرِفَةً بِفَضْلِي وزیاده کن معرفهٔ ایشان را بفضل من
در درگاه الهی حَتَّى يَسْعَدُوا بِي وَأَسْعَدَ بِهِمْ تا ایشان
سعادتمند شوند بمن و من بایشان آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ
قبول کن دعای مرا ای پروردگار عالمیان حضرت امیر
علیه السلام فرموده که آمین خاتم الهی است یعنی مهری [است]
که دفع آفات کند و محافظت دعا از حیثیه عاید بجناب [?]
مهر کتابت را از نظرها محافظت کند دعا برای اهل [ثغور]
یعنی جمعی که در سرحد کفار و در جاها مخوف باشند بجهت
محافظت مسلمانان اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ
حَصِّنْ ثُغُورَ الْمُسْلِمِينَ بِعِزَّتِكَ خدایا رحمت بکن
بر محمد و آلش و محکم بکن سرحدهای مسلمانان را بغلبه
تو بر همه وَأَيِّدْ حُمَاتَهَا بِقُوَّتِكَ و تقویت بکن حامیان

آن سرحدرا

آن سرحدها را بقوت تو وَأَسْبِغْ عَطَايَاهُمْ مِنْ جِدَتِكَ
وکامل ساز آنچه باهل ثغور دهی از عطیه و انعام تو [یعنی]
حاصل مسلمانان بسیار شود تا باهل ثغور بسیار برسد
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَكَثِّرْ عِدَّتَهُمْ خدایا رحمت بکن
بر محمد و آلش و بسیار کن عدد اهل ثغور را وَاشْحَذْ أَسْلِحَتَهُمْ
و تیز کن سلاحهای ایشان را یعنی کارگر ساز که غلبه بر [کفار]
داشته باشند وَاحْرُسْ حَوْزَتَهُمْ و محافظت ناحیه یا
بیشگاه ایشان بکن یا مراد بحوزه بیضة الاسلام است و مشتق [است]
از حاز الشیء جمعه وضمه الی نفسه وَامْنَعْ حَوْمَتَهُمْ و منع
کن معظم ایشان را یا ناحیه ایشان را از رسیدن آسیب بان یا
آنکه منیع و رفیع کن ناحیه ایشان را وَأَلِّفْ جَمْعَهُمْ و الفت بکن
میان ایشان وَدَبِّرْ أَمْرَهُمْ و تدبیر کار ایشان بکن وَوَاتِرْ
بَيْنَ مِيَرِهِمْ مواتره مقتضی توسط فترات است و اگر
فتره نباشد مدارکه و مواصله گویند و میر جمع میره [است]

یعنی طعام وغله که بلشکر برسانند نه بمعنی رسانیدن طعام
وچون رسیدن غله متعارف نیست که بلا فصل باشد
واتر گفته یعنی میان اطعمه وغلاتی که مکرر با یشان برسد
مواتره کن که از عقب یکدیگر بفاصله متعارفه برسد
مثلا صد شتر غله امروز برسد وصد دیگر بعد از دو روز
وبرین قیاس ومنافی این نیست قول جوهری المواترة المتابعة
الغیر المتصرمة یقال تواترت الکتب ای جاء بعضها فی
اثر بعض وترا وترا من غیر ان ینقطع ودر نسخه کفی
واوثر بمثلثه بمعنی کاثر کو بید استوثرت من الشیء ای
استکثرت منه وَتَوَحَّدْ بِکِفَایَةِ مُؤُونَتِهِمْ وحو ونتها
کفایت موونه وکارسازی ایشان بکن وحواله بدیگری
مکن وَاعْضُدْهُمْ بِالنَّصْرِ وَاَعِنْهُمْ بِالصَّبْرِ وتقویة ایشان
بکن بنصرت دادن واعانت ایشان بکن بصبر دادن
درمقاومت کفار ومبتدعین وَالْطُفْ لَهُمْ فِی الْمَکْرِ

بجهد

وچون عدو با ایشان مکر وخدعه کند تو لطف بکن که از وی
ایمنا باز بگردند اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِهٖ وَعَرِّفْهُمْ
مَا یَجْهَلُوْنَ وَعَلِّمْهُمْ مَا لَا یَعْلَمُوْنَ خدایا رحمة بکن
بر محمد وآلش وبفهمان اهل ثغور را آنچه جاهل آن
باشند وتعلیم کن آنچه نداند وتکرار مضمون بجهت
تاکید در خطابیات مستحسن است بتبدیل عبارت و
تفنن دران ودر نسخه ما یعملون بیز تاسیس باشد
وَبَصِّرْهُمْ مَا لَا یُبْصِرُوْنَ وبنما ایشان را آنچه نبینند از
تبصیر یعنی تعریف وایضاح اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِهٖ
وَاَنْسِهِمْ عِنْدَ لِقَائِهِمُ الْعَدُوَّ ذِکْرَ دُنْیَاهُمُ الْخَدَّاعَةِ
الْغَرُوْرِ یعنی نام دنیاست چه او مغرور سازد خدایا
رحمت کن بر محمد وآلش ونزد ملاقات اهل ثغور با عدا
ذکر دنیا را از دل ایشان فراموش ساز ومحو کن که مبادا
دنیا خدعه کند ومغرور سازد ودر جنگ تکاهل کنند

ودنیا را بر آخرت ترجیح دهند وَامْحُ عَنْ قُلُوبِهِمْ خَطَرَاتِ
الْمَالِ الْفَتُونِ ومحو کن از دل ایشان خطرهائی که مال
محبت
فتنه انگیز در دلها می‌اندازد تا بسبب آن خطرها
مال غلبه نموده از جهاد تقاعد کنند پس فتون مبالغه
فاتن است که از حق گمراه سازد وَاجْعَلِ الْجَنَّةَ نُصْبَ
أَعْيُنِهِمْ و بگردان جنت را حاضر پیش چشم ایشان که از
پیش چشم دور نشود و مروی فتح نون نصب است و گویند
ضم افصح است وَلَوِّحْ مِنْهَا لِأَبْصَارِهِمْ مَا أَعْدَدْتَ فِيهَا
مِنْ مَسَاكِنِ الْخُلْدِ وَمَنَازِلِ الْكَرَامَةِ و ظاهر ساز بر
چشمهاء ایشان چیزی که آماده کرده در جنت برای مطیعان
از مسکنهائی که دایمی است و منزلهائی که در آنجا اعزاز
و انعام و اکرام الهی است وَالْحُورِ جمع حوراء مشتق از حَوَر
بر وزن فرس بمعنی شدة سواد و بیاض چشم و باریکی پلک
و سفیدی بدن و در عرف عجم هر کدام را حور گویند الْحِسَانِ

وا

١٦٧

و از خوبیها خوب وَالْأَنْهَارِ الْمُطَّرِدَةِ اِطَّرَدَ الماء ای
جری نه از اطّرد الامر ای تبع بعضه بعضًا چه هیچ
نهری تابع نهر دیگر نیست بِأَنْوَاعِ الْأَشْرِبَةِ و از جویها
که جاری اند در پی بانواع اشربه از عسل و لبن و خمر
وَالْأَشْجَارِ الْمُتَدَلِّيَةِ بِصُنُوفِ الثَّمَرِ تدلی بمعنی
تعلق است که صفت ثمر است اما تدلی بثمر وصف
بحال متعلق اشجار است یعنی از درختهائی که بر آنها
آویخته اند اقسام میوها حَتَّى لَا يَهُمَّ أَحَدٌ مِنْهُمْ بِالْإِدْبَارِ
یعنی این نسیان و محو و تلویح برای آنست که تا اصحاب
ثغور محو آخرت شده شهوة و لذت فانیه را منظور ندارند
و هیچ یک از ایشان قصد گریختن و پشت دادن بعدو نکنند
وَلَا يُحَدِّثَ از باب تفعیل نَفْسَهُ عَنْ قِرْنِهِ بوزن حبر
و متعلق است بما بعد بفرار یعنی با خود سخن گریختن
از مثل خود در شجاعت نکند و گریختن را بخاطر نیارد

اللّهمّ افلل بذلك عدوّهم خدایا بگریزان بآن قرار داد
اهل ثغور دشمن ایشانرا واقلم عنهم اظفارهم قلم ظفر
بمعنی ناخن گرفتن کنایه است از ضعف چه ناخن شیر و
سایر سباع که آلت تهوّر است نگیرند یعنی ضعیف و مقهور
ساز پیش اهل ثغور دشمنان ایشانرا وفرّق بینهم وبین
اسلحتهم وجدایی انداز میان آن دشمنان وسلاحهای ایشان
تا در وقت جنگ دست ایشان بآن نرسد واخلع وثائق
افئدتهم وخلع کن ودور کن آنچه دل ایشان باعتماد آن
جنگ کند از شجاعت که در دل ایشان جبن انداز وباعد
بینهم وبین ازودتهم ودوری کن میان ایشان ومیان
توشهای ایشان که بقحط ضعیف هلاک شوند وحیّرهم
فی سبلهم وحیران بکن ایشانرا در راههای ایشان که راه
گم کنند وندانند که بکدام راه باید رفت وضلّلهم
عن وجههم ومقصدی که پیش روی خود دارند از آن

گمراه کن

١٦٧

گمراه کن تا بمطلب خود نتوانند رسید ودر نسخه وجوههم
ودر نسخه وجهتهم واقطع عنهم المدد وببر از ایشان
مدد را که کسی مدد ایشان نکند وانقص منهم العدد و
ناقص بکن از ایشان عدد ایشانرا که بعضی هلاک شوند و
بعضی متفرق واملأ افئدتهم الرعب وپر کن دلهای ایشانرا
بترس ودر نسخه من الرعب واقبض ایدیهم عن البسط و
به بند دستهای ایشانرا از گشودگی که لازمه شجاعت است
تا بسبب قبض نتوانند جرأت کرد واخزم بمعنیین بمعنی
اقطع ودر نسخه واخرس ألسنتهم عن النطق تعدیه
بعن بتضمین منع است یعنی ببر زبانهای ایشانرا در حالی که
منع کنی از تکلم تا با یکدیگر مشوره وتدبیر جنگ نتوانند کرد
وبریدن کنایه است از عدم قصد تکلم در تدبیر وشرّد
بهم من خلفهم وبگریزان بوسیله ایشان کسانی را که از جمله
ایشان پس مانده اند چه هرگاه ایشان هزیمت ایشان ببینند ایشان نیز

بی دل شده بگریزند وَنَکِّل بِهِم مَن وَرَاءَهُم کردند نکال برید
عمرا یعنی کاری کرد بزید که باعث ترس عمر شد یعنی بکن
با این محاربین که در پیش اند کاری که سبب ترس جمعی شود
که در عقب اند پس این فقره بمنزله تاکید فقره سابقه است
یا مراد اینست که در نکال و قید اسیری انداز بوسیله این
جماعت کسانی را که در عقب اند چه هرگاه شجعان پیش فرار
نمایند قلیلی که در عقب اند مقهور و اسیر کردند وَاَقطَع
بِخِزیِهِم ودر نسخه بِخَبَرِهِم اَطمَاعَ مَن بَعدَهُم وبسبب خوار شدن
پیشینیان قطع بکن طمعهای جمعی که بعد از ایشانند چه هرگاه
خواری اینها را ببینند جرات حرب نمی ماند و آرزوی غلبه
بر طرف میشود اَللّهُمَّ عَقِّم اَرحَامَ نِسَائِهِم خدایا
عقیم و سترون کن رحمهای زنان ایشانرا تا عدد اینها کم
شود وَیَبِّس اَصلَابَ رِجَالِهِم وخشك کن صلبهای مردان
ایشانرا تا منی که باعث تولید است نماند وَاَقطَع نَسلَ

دوابهم

دَوَابِّهِم دابه انچه بر زمین رود ودر عرف حیوانی را گویند
که بران سوار شوند وَاَنعَامِهِم نعم شتر و گوسفند است
یعنی قطع بکن نسل حیوانانی که بران سوار شوند وحیوانانی
که بخورند لَاتَأذَن لِسَمَائِهِم فِی قَطرٍ اذن مده مر آسمانی
را که محاذی ایشانست در باریدن وَلَا لِاَرضِهِم فِی نَبَاتٍ
واذن مده زمین ایشانرا در روییدن هر چه رستنی است
وَقَوِّ بِذَلِکَ مِحَالَ اَهلِ الاِسلَامِ وتقویت بکن بحصول قطر
ونبات در بلاد اسلام یا تقویت بلاد اسلام بکن بوسیله
ابتلاء بلاد کفار ببلاهائی که مذکور شد چه بلیات اینها
باعث تقویت بلاد اسلام است ولفظ محال در نسخه شیخ
شهید بتشدید لام است ودر نسخه شیخ زین الدین بکسر میم
وتخفیف لام است بمعنی قوه یعنی قوه ایشانرا اقوی تر وزیاده
بکن وَحَصِّن بِهِ دِیَارَهُم ومحکم بکن بانچه مذکور شد
خانهای اهل اسلام را وَثَمِّر بِهِ اَموَالَهُم وبر بها ساز بان

بان مالهای ایشان اجه خوبی مال باعث زیادتی بار انست

وَفَرِّغْهُمْ عَنْ مُحَارَبَتِهِمْ لِعِبَادَتِكَ وفارغ کن اهل

اسلام را از جنك کفار برای عبادت توجه هرگاه اعداء ضعیف

وخوار شوند و بحظ تلف شوند مسلمانان از جنك انها

فارغ شوند و بعبادت بردارند وَعَنْ مُنَابَذَتِهِمْ نابذه

بالحرب کاشفه وظاهره لِلْخَلْوَةِ بِكَ واز مظاهره ورو برو

جنك ومقاتله نمودن فارغ کن تا تنها شده بعبادت تو

قیام نماید حَتَّى لَا يُعْبَدَ فِي بِقَاعِ الْأَرْضِ غَيْرُكَ

یعنی کفار را استاصل کن تا عبادت کرده نشود تمام

بقعها زمین غیر ترا وَلَا تُعَفَّرَ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ جَبْهَةٌ دُونَكَ

وبخاك الوده کرده نشود پیشانی هیچ کس بسجده کسی که سوای

تست ودرین عبارت تجوزی هست ودر نسخه لا تُعَفِّرْ

بصیغه نهی مخاطب وبنصب جبهه اَللّٰهُمَّ اغْزُ بِكُلِّ نَاحِيَةٍ

امر از غزا یغزو ودر با هل کل ناحیه ودر نسخه اعز نسخه

کل یعین

کل یعین بمله ان باب افعال مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى بِعِدْبِه يعلى

بتضمین غلبه است مَنْ بِإِزَائِهِمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ خدا با

بر غزا بدار مسلمانان هر جانبی از بلاد را در حالی که غالب شوند

بر کفار که در مقابل ایشان باشند با عزت وغلبه بده و

أَمْدِدْهُمْ بِمَلَائِكَةٍ مِنْ عِنْدِكَ مُرْدِفِينَ بکسر دال

و بفتح نیز مرویست واعانت کن مسلمانان وغازیان را

بفرستادن ملائکه که نزد تواند یعنی بعبادت تو مشغول اند

الجنان ملئکه که یکی پی دیگری باشند ومتوالی ومتتالی

باشند که متفرق نشوند حَتَّى يَكْشِفُوهُمْ إِلَى مُنْقَطَعِ التُّرَابِ

تا انکه فضیحت کنند کفار را بسبب هزیمت ایشان تا

جائی که منتهی خاکست واین کنایه است از نهایت خواری

وبر امدن از ملك خود گویا از روی زمین بر امدند یا انکه

در جنك گاه خاك بسیار بهوا رود وکفار از جنك گاه

بگریزند وبناحیه روند که اثر این غبار انجا نباشد قتلاً

ارضك ودر نسخه شهيد في رضاك واسر، كشف
وتفضيح ازروى كشتن اهنا باشد در زمين تو يا بر ضاى تو
وازروى سير كردن وبنده ساختن او يفروا عطف است
يكشفوا يا او بمعنى الا ان است بانك انت الله الذي
لا اله الا انت وحدك لا شريك لك يا اقرار كنند
يا بمعنى اينست كه مكر انكه اقرار كنند بان كه تويي خدايي
خدائى كه نيست معبودى بحق مكر تو در حالى كه تو تنها معبودى
بحق وترا شريك در عبادت نيست ووحدك حال موكده است
اللهم واعمم بذلك اعداءك في اقطار البلاد خدايا
وعام وشامل كن اين بليه مر جميع اعداء ترا كه در اطراف عالم اند
بس تفصيل اعدا مى نمود بقولش من الهند والروم والترك
والخزر بخاء معجمه وتقديم زاء بر راء بوزن فرس وبضم اول
بوزن قفل چنانچه در نسخه شهيد است نام طايفه از
تركان تنك چشم است چه خزر بمعنى تنكى چشم نيز امده

والحبش

والحبش والزنج معرب زنك است والسقالبة ودر نسخه
بصاد است كفعى كفته بسين وبصاد نام جماعة است هر دو
سرخ رنك نزديك خزر والديالمة جمع ديلم نام طايفه است
وساير بجر عطف است بر هند وبنصب عطف بر اعداءك
امم الشرك الذين تخفى اسماؤهم وصفاتهم وباقى
طوايف مشركين كه نامها وصفات ايشان مخفى است
وبنهان است وقد احصيتهم بمعرفتك واشرفت عليهم
بقدرتك حال انكه بتحقيق تو شمرده همه را بعلم تام
تو ومشرف شده بر همه بقدرت تو اللهم اشغل المشركين
بالمشركين عن تناول اطراف المسلمين خدايا مشغول
كن كفار را بجنك يكديكر تا باز مانند از كرفتن اطراف
وبلاد مسلمانان وخذهم بالنقص عن تنقصهم متعلق
بنقص مقدر يعنى وبكير ايشان را بكم كردن در مبالغه ايشان بدل
در كم ساختن مسلمانان وتنقص متعدى نيز امده واضافه

بسوی مفعول است یا بسوی فاعل ویحتمل که م[...]ن باشد
که اگرچه آدمی خود بخود کم میشود باجل طبیعی لیکن تو
باین اکتفا مکن بلکه بکیر و مبتلا بکن ایشانرا بکم کر[دن] ایشانرا
باجال اخترامیة والله اعلم ویحتمل که عن متعلق باشد
لبنا غلا یعنی مبتلا کن بنقصان نفس واموال وعده جنک
تا کرفتاری بان مانع آید از تنقیص ایشان مومنانرا و
کفته اند که تنقص یعنی عیب کردن کویند زید ینتقص عمرا آمده
یقع فیه ویغلبه واین معنی مناسب مقام نیست وَثَبِّطْهُمْ
بِالْفُرْقَةِ عَنِ الْاِحْتِشَادِ عَلَيْهِمْ یعنی ایشانرا متفرق
ساز و بسبب این افتراق عایق ومانع شو کفار را از اجتماع
مردم بر ایشان یا از اجتماع ایشان بر مسلمانان بجهت جنک
اَللّٰهُمَّ اَخْلِ قُلُوبَهُمْ مِنَ الْاَمَنَةِ بوزن غلبه ودر نسخه
شهید بوزن رحمه وخالی کن دلهای ایشانرا از امن که
همیشه در خوف باشند وَاَبْدِنْهُمْ مِنَ الْقُوَّةِ وخالی کن

بدنها

171

بدنهای ایشانرا از قوت وَاَذْهِلْ از باب افعال ودر نسخه
از باب فتح قُلُوبَهُمْ عَنِ الْاِحْتِيالِ وغافل کن دلهای
ایشانرا از حیله کردن وَاَوْهِنْ اَرْكانَهُمْ عَنْ مُنازَلَةِ
الرِّجالِ وسست بکن اعضاء ایشانرا از منازله با مردان
ومنازله آنست که از شتر فرود آمده بر اسبها سوار شده
بجنک مشغول شوند وَجَبِّنْهُمْ عَنْ مُقارَعَةِ الْاَبْطالِ
ودر دل ایشان پیدا کن جبن وخوف از کوفتن دلیران
بر یکدیکر بعضی کفته اند جبّنه نسبه الی الجبن والمعنی
ههنا اجعلهم بحیث یکونون عند الخلائق منسوبین
الی الجبن عن قرع الابطال بعضهم بعضا بای آله کانت
واین ضرور نیست چه جبّنه بمعنی ترسانید نیز مستعمل است
وترسانیدن الحق کسی را عبارتست از القاء جبن در دل او
وَابْعَثْ عَلَيْهِمْ جُنْدًا مِنْ مَلائِكَتِكَ بِبَأْسٍ مِنْ بَأْسِكَ
وبفرست بر ایشان لشکری از فرشتهای تو باشدتی در جنک

درجنك ازسند تعالی که تو بکنی برکسی کفعل ومربدر

همچنانکه روز جنك بدر کردی که فرستادی تقطع به

دابرهم درحالتی که ببری باین فرستادن ملیکه

ایشانرا وتحصد به شوکتهم شوکة تیزی سلاح وشدت است

وماده آن شوکست بمعنی خار بنابران کفته بدروی

بان فرستادن تیزی سلاح وشدة ایشانرا ومراد کسر شان

وعظمة ایشاست ودر نسخه بجا وضاد معجمتین بمعنی

تکسر وتفرق به عددهم ومتفرق سازی بان عدد

ایشانرا ودر نسخه وتعزبه عدوهم وامزج میاههم

ودر نسخه میاههم بالوباء بمد ودر نسخه بقصر یعنی

طاعون وامراض عامه ومراد سبب وباست یعنی

مخلوط کن آبهای ایشانرا بسمومی که سبب وبا شوند

واطعمتهم بالادواء ومزج کن طعامهاء ایشانرا بچیزی که

سبب بیماری باشد وازمر بلادهم بالخسوف خسف

فرورفتن

فرورفتن زمین است تشبیه داده خسف را به تیرو

فرموده که بزن شهرهای ایشانرا به تیر خسف والح ودر

نسخه وألح علیها بالقذف وقف بضم قاف یعنی الحاح

ومبالغه بکن درانداختن سنکهاء غیبی بران بلاد

تاشکسته آن سنکها رشوند یا مبالغه بکن درطرح

آن بلاد ودور انداختن آن بقذفها ویحتمل که

الح بمعنی ضیق باشد چه مکان لاح بمعنی ضیق آمده لایح

واقرعها بمن وصل وفا وراء وعین مهمله ودر

قاموس است قرع راسه بالعصا علاه بها وقرع الفرس

باللجام کبحه وجذب لجامه ودر نسخه بغین معجمه

از باب افعال یعنی خالی کن ازنعم خود بالمحول یعنی بزن آن

بلاد را بعصاء قحط واین مجاز است یا لجام آن بلاد

کشیده دار وبرده بلاد بزن یعنی ببر ذهن اهل آن بلاد

بسبب قحط یا خالی کن بسبب قحطی وخشکی وبی بارانی واجعل آن بلاد را م

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

مِیرَتَهُم فی اَحَصِّ بهملتین اَرَضِیکَ و بکردان قوت
انهارا در شوم ترین و بی خیرترین زمینها که خشک
وخالی از غله و نباتات باشد وَاَبْعَدِهَا عَنْهُم و
دورترین اراضی از ایشان وَامْنَعْ حُصُونَهَا مِنْهُم و
منع کن قلعهای آن زمینها را از ایشان که نتوانند
در آن قلعها متحصن شد اَصِبْهُم و در نسخه وَ اَصِبْهُم
بِالْجُوعِ الْمُقِیمِ وَالسُّقْمِ بوزن قفل و در نسخه بوزن
فرس الْاَلِیمِ و برسان بایشان آسیب گرسنگی دایمی
و بیماری که الم دهنده است اَللّهُمَّ وَاَیُّمَا غَازٍ
غَزَاهُم مِنْ اَهْلِ مِلَّتِکَ اَوْ مُجَاهِدٍ جَاهَدَهُم مِنْ
اَتْبَاعِ سُنَّتِکَ خدایا هر غازی از اهل دین تو که
غزا نماید با کفار یا مجاهدی از تابعان طریقه
تو که جهاد کند با کفار لِیَکُونَ دِینُکَ الْاَعْلَی وَ
حِزْبُکَ الْاَقْوَی وَحَظُّکَ الْاَوْفَی تا باشد دین تو اعلی

بعان تو قوی تر و حصّه تو وافی تر یعنی باعث
او بر غزا و جهاد و علة غائیی آن همین امور باشند
نه منفعت دنیوی فَلَقِّهِ الْیُسْرَ خبر ایّما است و چون
مبتدا متضمن معنی شرطست در خبر فا آمده پس برسان
به او آسانی در جهاد یعنی جهاد را بر او آسان کن وَهَیِّئْ
لَهُ الْاَمْرَ و آماده بکن برای او کار او را وَتَوَلَّهُ بِالنُّجْحِ
و متولی کار او شو بتحصیل مطلب او و غالب ساختن
او بر خصم وَتَخَیَّرْ لَهُ الْاَصْحَابَ و اختیار یاران
گزیده برای او بکن وَاسْتَقْوِ لَهُ الظَّهْرَ و قوت پشت
او بخواه یعنی ظهیر و مقوی او باش وَاَسْبِغْ عَلَیْهِ
فِی النَّفَقَةِ و اتمام بکن برو نفقه او را وَمَتِّعْهُ
بِالنَّشَاطِ و بهره‌مند ساز او را از خوشحالی وَاَطْفِ و در
نسخه وَاَطْفِئْ عَنْهُ حَرَارَةَ الشَّوْقِ عنه گویند
طفا الزبد فوق الماء ای لم یرسب پس اصل اطفی است

بیاء منقلبه از واو و امر است از انا مخال وچون
جزم و وقف آن بحذف لام است بنا برین یا در کتابت
و تلفظ نمی آید و معنی اینست که انچنان کن که حرارة
شوق مطلب سوی دل او نکند و جای نگیرد یعنی
کارسازی او بکن و در نسخه و اطفاء بهمزه است از
اطفاء النار اخمده یعنی بنشان گرمی شوق او را مطلب
و کارسازی او بکن و یحتمل که اطف مخفف اطفاء باشد
چه تخفیف میان فصحا باب واسع است و معنی اینست
اطف المصباح فقد طلع الصباح وَاَجِرْهُ مِنْ غَمِّ الْوَحْشَةِ
و خلاصی ده او را از غم تنهائی و خوف تا بسبب وحشت
از جهاد باز نماند یا آنکه غالب بر عدو بکن تا از وحشت
بر آید و بجماعة خود ملحق شود و مناسب اولست وحشة
اَنْسِهِ وَاَنْسِهِ ذِکْرَ الْاَهْلِ وَالْوَلَدِ و یاد متعلقان
و فرزندان را از دل او فراموش گردان تا در جهاد

بستی

بستی [illegible]د وَاَثِرْ و در نسخه وَاَدِمْ لَهُ حُسْنَ النِّیَّةِ
اثر چیزیست که بسبب آن ذکر صاحبش کنند و لهذا
[illegible] را الماثر گویند یعنی نیت نیک را اثر او بکن که ذکر
خیر او بان کنند وَتَوَلَّهُ بِالْعَافِیَةِ وَمُتَوَلِّی کار او شو
بدفع بلیه از او وَاَصْحِبْهُ السَّلَامَةَ و سلامتی را مصاحب
او کن وَاَعْفِهِ مِنَ الْجُبْنِ و بری ساز او را از ترس
وَاَلْهِمْهُ الْجُرْاَةَ و در دل او انداز جرئت بر جنگ
وَارْزُقْهُ الشِّدَّةَ و نصیب او کن استحکام در کار خود
و در مقاومت خصم وَاَیِّدْهُ بِالنُّصْرَةِ و تقویت او بکن
بنصرت دادن بر خصم و در نسخه بالنصر وَعَلِّمْهُ
السِّیَرَ وَالسُّنَنَ و تعلیم او بکن آداب و سنن پیغمبر را
صلی الله علیه و آله وَسَدِّدْهُ فِی الْحُکْمِ و براه سداد
استقامت بدار او را در حکمی که بکند تا بخلاف شرع
حکم نکند وَاعْزِلْ عَنْهُ الرِّیَاءَ و دور کن از او ریا که

که در امر دینی رعایة غیر خدا نکند وَخَلِّصْهُ مِنَ السُّمْعَةِ
هرچه ذکر او بلند کند تا همه کس بشنود و شهرت
کنیم و از سمعه گویند یعنی خلاص کن او را از ریا اعمال
خیر را الجهة سمعه و شهرت بکند وَاجْعَلْ فِكْرَهُ وَ
ذِكْرَهُ وَظَعْنَهُ وَإِقَامَتَهُ فِيكَ وَلَكَ و بگردان فکر
وسخن کردن و سفر و اقامت او را منحصر در تحصیل مرضات
تو و از برای رضای تو یعنی هرچه کند برای تو کند
فَإِذَا صَافَّ بتشدید فا عَدُوَّكَ وَعَدُوَّهُ فَقَلِّلْهُمْ
فِي عَيْنِهِ و در نسخه وَذَلِّلْهُمْ فِي نَفْسِهِ وَصَغِّرْ
شَأْنَهُمْ فِي قَلْبِهِ وقتی که او صف بسته بایستد در
مقابل صف عدوی تو و عدوی او که کفار اند پس
در چشم او کم نما عدد کفار را و شان ایشان را حقیر بکن
در نظر او تا جرات تمام حاصل کند وَأَدِلْ لَهُ مِنْهُمْ در قاموس است
الدولة انقلاب الزمان وَأَدَالَنَا اللهُ مِنْ عَدُوِّنَا

من الدولة

من الدو[illegible] والدالة الغلبة پس لام له بجهت تقوینه
عمل باشد و غلبه متعدی بعلی است وادال الله بن لبکن
معنی [illegible] است یعنی منقلب ساز عزت و نعمت ایشان را
برای او یعنی از ایشان گرفته با او بده وَلَا تُدِلْهُمْ مِنْهُ
و این مستعملست بر اصل یعنی نعمت او را منقلب
مکن و از او گرفته با ایشان مده وَإِنْ خَتَمْتَ بخاء معجمه
و در نسخه بمهمله لَهُ بِالسَّعَادَةِ وَقَضَيْتَ لَهُ بِالشَّهَادَةِ
عطف تفسیری فقره سابقه است پس اگر مقدر چنین
باشد که خاتمه او بسعادت باشد که شهید شود و قضا
و حکم تو باین باشد فَبَعْدَ أَنْ يَجْتَاحَ بتقدیم جیم
بر حاء مهمله گویند اجتاح الامور ای استاصلها
و جائحه مصیبت و آفت عظیمی است که مستاصل سازد
و از بیخ بر کند عَدُوَّكَ بِالْقَتْلِ یعنی اگر مقدر شهادت
او باشد اینچنین نشود که دفعه کشته شود بلکه اول

دشمن تر ایعنی بعض کفار را ایخ برکند و بکشد و بعد از ان
بدست کافری دیگر در معرکه شهید شود وَبَعْدَ اَنْ
يُجْهَدَ بِهِمُ الْأَسْرُ وبعد از انکه از دشمن تر اسیری بمحنت
اندازد وبروایة شهید یدیخهم الاسر یعنی بنهم
اذ داخ لنا فلان ای ذَلَّ وخَضَعَ وکنعی تفسیر یقهرهم
کرده از داخ البلاد قَهَرَهَا وَاسْتَوْلَى عَلَى أَهْلِهَا وَبَعْدَ
اَنْ تَأْمَنَ اَطْرَافُ الْمُسْلِمِينَ وبعد از انکه جمیع اطراف
مسلمانان از شر ایشان در امن اید وَبَعْدَ اَنْ يُوَلِّيَ عَدُوٌّ کر
مُدْبِرِينَ عدو یعنی واحد و یعنی جمع نیز امده وبعد از انی
که دشمنان تو روکردان شوند در حالتی که پشت داده
باشند واین حال موکده است اَللّٰهُمَّ وَاَيُّمَا کلمه ما
زایداست مُسْلِمٍ خَلَفَ کویند خلفه یعنی خلیفه وقائم مقام
او شد ودر نسخه بتشدید لام غَازِيًا حذا یا هر مسلمانی
که خلیفه غازی شود که در غیبة او و بامر او محافظت

توابع وخانه

توابع خانه او کند اَوْ مُرَابِطًا مرابطه ملازمه ثغر است
که در ان سرحد اسبهای خود به بندند وانجا باشند که هر کاه
دشمن خواهد بملک اسلام دخل کند ایشان مانع شوند وبمجرد
ماندن انجا قبل از غزا وجنک نیز مرابط کویند یعنی
هر مسلمی که خلیفه مرابطی شود وچون مرابط در ثغر باشد
وعیال او وجای دیگر ان مسلم خبردار عیال او باشد فِي
دَارِهِ متعلق است بخلف یعنی این مسلم در خانه ان غازی
یا مرابط خلیفه شده باشد اَوْ تَعَهَّدَ خَالِفِيهِ بِخَيْرٍ باخبر دار
حال باز ماندها وعیال غازی یا مرابطی شده حسبة لله
لی انکه او را خلیفه کرده باشد فِي غَيْبَتِهِ متعلق بتعهد
یعنی غایبانه او وقتی که بغزا یا بمرابطه رفته باشد
اَوْ اَعَانَهُ بِطَائِفَةٍ مِنْ مَالِهِ یا اعانت غازی یا
مرابطی کند بقدری از مال خود اَوْ اَمَدَّهُ بِعَتَادٍ بوزن
سحابة امداد او کرده باشد بتحصیل استعداد مثل

سلاح ودواب وعتاد هر کاری الآت واهبه وضروریات
ان کاراست او شحذه علی جهاد یا تیز کرده وترغیب او
نموده باشد بر جهاد او اتبعه در قاموس است که اتبعتهم
اذا سبقوک فلحقتهم ومثله واتبعتهم غیری فی وجهه
الوجه الناحیه دعوة یا فرستاده باشد در پی او و رسانیده
باشد بناحیه وطرف او ودعوت وطلب او نموده باشد او
رعی که من وراء حرمته یا کسی که غایبانه او رعایت
ذمه وعهد وپیمان او کرده باشد یا چیزی که هتک او
حلال نباشد رعایة آن کرد یعنی هتک ناموس او نکرد
وحفظان نمود فاجر عبد امر از باب فعال ودر نسخه
فاجر از باب نصر له مثل اجره وزنا بوزن ومثلا
بمثل پس اجر بده آن مسلم را مثل اجر آن غازی یا مرابط
برابر بی تفاوت در اجر وعوضه من فعله عوضا حاضرا
ودر مقابل کاری که آن مسلم کرده عوض آن بالفعل بده

یعنی او را بغزا و مرابطه
دعوة کرده وطلب
صح

وموقوف

١٧٧

وموقوف بوقت دیگر مدار یتعجل به نفع ما قدم وسرور
ما اتی ابخنان عوضی که شتاب دارد آن مسلم که بوسیله
آن عوض برسد باو نفع آنچه پیش کرده وسرور آنچه اتیان
بآن نموده از امداد غازی یا مرابط الی ان ینتهی به ودر
نسخه شهید به بنیت الوقت الی ما اجریت له من
فضلک واعددت له من کرامتک تا آنکه بآخر رسد
ومنتهی شود زمان وبرساند او را بآنچه جاری کرده و
مقدر ساخته برای او از فضل تو وآماده ومهیا کرده برای
او از نعمت تو در آخرت یعنی پیش از نعم اخروی وسوای آن
در دنیا نیز عوض بده بزودی اللهم وایما مسلم اهمه
امر الاسلام خدایا وهر مسلمی که کار اسلام او را در هم
انداخته باشد وپیشرفت وغلبه مسلمانان بر کفار امر عظیم
مهم ضروری باشد واحزنه تحزب اهل الشرک علیهم
وغمگین ساخته باشد آن مسلم را گروه گروه شدن مشرکین

واجتماع ایشان بجمعیتهاء متعدده بجهة غلبه بر مسلمانان
یا اجتماع اهل شرك بر مشرکین که فوج فوج کفار بر یکدیکر
جمع شوند فنوی غزواً او همّ بجهادٍ پس ان مسلم نیّت
غزا کرد یا قصد جهاد نمود فقعد به ضعفٌ پس نشاند
و مانع شد او را از غزا ضعفی و بیماری او انتظارٌ به
فاقةٌ یا درنك فرمود او را فقر و احتیاج و عدم استعداد
لوازم جهاد او اخّره عنه حادثٌ یا حادثه شد که باعث
تاخیر او شد او عرض له دون ارادته مانعٌ یا نزد اراده
او جهاد را عارض شد مانعی و این فقره بمنزله تاکید
فقره سابقه است فاکتب اسمه فی العابدین و در نسخه
فی الغازین و این اظهر است پس بنویس نام او را در جرکه
غازیان یا عابدان واوجب له ثواب المجاهدین و لازم
کن برای او دادن ثواب جهاد کنندها واجعله فی نظام
الشهداء والصالحین و در سلك شهیدان و نیکوکاران

منتظم ساز

منتظم ساز اللهم صلّ علی محمد عبدك و رسولك و ال
محمد صلوةً عالیةً علی الصلوات خدایا رحمت کن بر محمد
که بنده تو و رسول تست و بر ال محمد الجنان رحمتی که رتبه
ان بلند باشد بر همه رحمتها مشرفةً و در نسخه شهید
بقاف فوق التحیّات و مشرف و عالی باشد یا درخشنده
باشد بالای سلامها صلوةً لا ینتهی امدها و در نسخه
شهید مددها الجنان رحمتی که منتهی نشود مدت او
یا مدد او ولا ینقطع عددها و منقطع نشود عدد او
کاتمّ ما مضی من صلواتك علی احدٍ من اولیائك
همچو تمامترین رحمتهای تو که کذشته و فایض شده بر یکی
از دوستان تو انّك المنّان الحمید المبدئ المعید
الفعّال لما یرید بدرستی تو انی انکه نعمت بسیار دهنده ات
و ستوده شده و پیدا کننده و اعاده کننده استی هر چه خواهد
و در نسخه قریبٌ مجیبٌ دعا در باب التجا بدرکاه الهی

در آخرت و بسیار کننده است

اَللّٰهُمَّ اِنّیٓ اَخْلَصْتُ بِانْقِطَاعِیٓ اِلَیْکَ خدایا بر من
در التجا بدرگاه تو اخلاص ورزیدم که بدیگری اصلا
التجا نبردم وَاَقْبَلْتُ بِکُلّیٓ عَلَیْکَ وبتو روی آوردم و اقبال
نمودم بتمام اعضاء خود وَصَرَفْتُ ودر نسخه بتشدید را
وَجْهِیٓ عَمَّنْ یَحْتَاجُ اِلیٰ رِفْدِکَ وروی گردانیدم از کسی
که محتاج بعطاء تست یعنی از غیر تو چه همه عالم محتاج
عطیّه الهی است وَقَلَبْتُ ودر نسخه وَقَلَّبْتُ مَسْئَلَتِیٓ
عَمَّنْ لَمْ یَسْتَغْنِ عَنْ فَضْلِکَ وبرگردانیدم سوال کردن
خود را از کسی که او مستغنی نیست از فضل تو وَرَاَیْتُ اَنَّ
طَلَبَ الْمُحْتَاجِ اِلَی الْمُحْتَاجِ بتضمین التجا مِنْ رَأْیِهِ سفه
ودانستم که طلب کردن محتاجی از محتاجی والتجا بردن
بسوی محتاج سفاهة وبی عقلی است از رای او وَضَلَّةٌ
مِنْ عَقْلِهِ وگمراهیست از عقل او وَکَمْ قَدْ رَاَیْتُ یا
الهی مِنْ اُنَاسٍ طَلَبُوا الْعِزَّ بِغَیْرِکَ فَذَلُّوا مِنْ اناس
تمییز

تمییز کم خبریه است وقد رایت یا الهی جمله معترضه است
یعنی ای خدای من چندین مردم را بتحقیق دیدم که عزت را
بوسیله غیر تو طلب کردند پس خوار شدند وَرَامُوا
الثَّرْوَةَ مِنْ سِوَاکَ فَافْتَقَرُوا وخواستند بزرگی
وغنی را از غیر تو پس فقیر شدند وَحَاوَلُوا الْاِرْتِفَاعَ
بِغَیْرِکَ فَاتَّضَعُوا وقصد بلندی وعزت بغیر تو
کردند پس پست وخوار شدند فَصَحَّ بِمُعَایَنَةِ اَمْثَالِهِمْ
حَازِمٌ وَفَّقَهُ اِعْتِبَارُهُ حازم فاعل صحّ است یعنی
بسبب مشاهده حال امثال آن مردم خوب شد کار حازم
یعنی عاقل ضابط امور خود لیکن جازمی که عبرت
گرفتن او از مشاهده آنها باعث توفیق او شده که بیکری
التجا نبرد لیکن صحّ حازم بمعنی خوب شد کار او متعارف
نیست ودر بعض نسخ فَصَحَّ بمعاینه ذلک مِنْ حازم اعتباره
پس لفظ اعتباره فاعل صحّ باشد ومن حازم متعلق

مصحح یعنی پس بسبب مشاهده حازم این مردم را صحیح شد
عبرت گرفتن او که التجا بغیر خدای تعالی نبرد وارشده
عطف بر صحح الی طریق صوابه اختیاره واختیار او حازم
ارشاد کرد او را براهی که او را بصواب رساند یعنی چون
حازم عبرت گرفت البته التجا بغیر خدای تعالی نخواهد برد
واختیار التجا بدرگاه الهی خواهد نمود پس این اختیار او را
براه صواب ارشاد خواهد نمود و در نسخه اختیاره بباء
موحده یعنی خبرداری و دانش فانت یا الهی دون کل
مسئول موضع مسئلتی پس تویی ای خدای من جای سوال
من نه هر کسی دیگر که از و سوال کنند ودون کل مطلوب
الیه ولی حاجتی و تویی متولی حاجت و کار من نه هر که
طلب کنند از و مردم انت المخصوص قبل کل مدعو
بدعوتی وقبل از هر که دعا کنند تویی ممتاز بدعا کردن
من که دعاء من مخصوص بتست از تو طلبم نه از غیر تو

لا یشرکک

لا یشرکک احد فی رجائی شریک نیست ترا هیچ کس در
امید من یعنی امید من بتست نه بدیگری ولا یتفق
و در نسخه یفق در اساس آست وفق الامر یفق کان
صوابا موافقا للمراد در قاموس است وفقت امرک
صادفته موافقا للمراد احد معک فی دعائی ومتفق
نیست هیچ کس با تو در دعا کردن من و راجح هر گاه من
طلب از غیر تو نکنم پس شریک تو در دعاء من کجا باشد
ولا ینظمه وایاک ندائی و ندای من ترا و دیگری را در یک
رشته نمیکشد لک یا الهی وحدانیة العدد مر ترا است
ای خدای من از جنس عدد صفت وحدت که شریک در
معبودی بحق نداری و ترکیب و مقابل مقاوم نیز
نداری گفته اند که مراد بوحدت حصر واجب بالذات است
در حق تعالی نه وحدت مقیسه باعداد موجودات چه
نتوان گفت واجب تعالی با زید دو باشند و با زید و عمرو

سه باشند وهکذا یا مراد انست که وحدة عددیه ظل
وحـ[illegible] معرفه است پس لك مثل له ما فی السموات
باشد وبالجمله در اخبار اهل بیت علیهم السلام مندرج است
تنزیه وحدانیة الهیّه از وحدة عددیه که از تکرار آن
عدد بهم رسید ومعروض آن اخاد عالم است وهیچ
ممکنی موصوف بوحدة حقیقیه نیست ووحدة امکانی راجع است
بوحدة ماخذ آن که وحدة حقیقیه الهیّه است و بهمین سبب این
مراتب مشکل است ودر کتب علم الهی نیز اینمعنی هست والله
اعلم وملکة القدرة وصفة ذاتیه راسخه قدرت
الصمد بکسر صفت قدرت است یعنی ایجان قدرتی
که رجوع خلق بانست در مطالب وفضیلة الحول والقوة
وصفة نیك قدرت بر تصرف در امور بر وجه تام وقوت
بر کارها ودرجة العلو والرفعة ومرتبه علو ورفعة
ومن سواك مرحوم فی عمره مغلوب علی امره وهر که

غیر تست

غیر تست مرحوم است در تمام عمر خود که قدرت تصرف
وقوت ندارد مگر بحول وقوة تو ومغلوب [illegible]
که غلبه تراست مقهور علی شانه مغلوب است بر کار
خود پس تاکید ما قبل باشد مختلف الحالات مختلف است
حالهای او که بر یك حال نتواند بود منتقل فی الصفات
از صفتی بصفت دیگر انتقال کننده است وتوئی که
بر یك حالی فتعالیت عن الاشباه والاضداد پس تو
متعالی وبلند مرتبه از انکه شبیه وضد داشته
باشی وتکبرت عن الامثال والانداد وبزرك
مرتبه تری از انکه امثال ومقابل مخالف داشته باشی
فسبحانك پس تنزیه تو میکنم تنزیه کردنی از جمیع نقایص
لا اله الا انت نیست معبودی بحق مگر تو ۵

دعا در وقتی که رزق تنگی کند

اللهم انك ابتلیتنا [illegible] بسوء الظن وفی

اجالنا بطول الامل خدایا بدرستی که تو مبتلا ساختی
وامتحان کردی در باب رزقهای ما بدین گمان که
شاید رزق بما نرسد و مطمئن القلب نشدیم بوصول
ان و در باب اجلهای ما امتحان کردی بارزوی دراز که
شاید عمر بسیار شود پس باید جمع مال کرد که وقتی بکار
رزق ما بیاید حتی التمسنا ارزاقک و در نسخه
شهید ارزاقنا من عند المرزوقین تا انکه نتیجه
ان سوء ظن این شد که طلب کردیم رزقی را که تو ما را
میدهی از جمعی که ایشان مرزوقند و مثل ما طلب رزق دارند
و همه ما و ایشان رزق تو می یابند و طمعنا بامالنا فی
اعمار المعمرین و بوسیله طول املهای خود طمع کردیم
در عمرهای جمعی که بسیار عمر یافته اند و ارزو کردیم
که مثل ایشان ما نیز عمر بسیار بیابیم فصل علی محمد و
اله وهب لنا یقینا صادقا تکفینا به من مونة

الطلب و چون بسوء ظن و طول امل مبتلا شدیم پس رحمه
بکن بر محمد و الش و بده ما را یقین تام بوصول رزق
معین مقدر بی کم و بیش که ان یقین مشوب بظن
نباشد و کفایت ما کنی بان یقین از برداشتن بار طلب
رزق از غیر تو و الهمنا ثقة خالصة تعفینا
بها من شدة النصب و در دل ما انداز اعتماد تام بر
وصول رزق که بان الهام خالص کنی ما را از بلیه
شدة تعب در تحصیل رزق واجعل ما صرحت به من
عدتک بتخفیف دال فی وحیک و بگردان انچه
باو تصریح کرده از وعده که در وحی تو کرده یعنی در قران
مجید چنانچه بعد ازین ذکر کند واتبعته من قسمک
فی کتابک و انچه او را تابع ان وعده کرده از سوگند
خوردن تو در کتاب تو چنانچه عنقریب بیاید قاطعا
مفعول اجعل و در نسخه قطعا موافق جسما بطریق مبالغه

لاهتمامنا بالرزق یعنی بکن ان وعده وقسم را باعث
بر قطع اهتمام ما برزق که اعتماد بران وعده وقسم
نموده طلب رزق از غیر نکنیم و اهتمام بشان رزق
نداشته باشیم وبدانیم بیقین که آنچه وعده شده
البته میرسد الذی تکلفت به ودر نسخه تُکُفِّل
به بصیغه مجهول آنچنان رزقی که تو متکفل دادن ان
شده وحسماً للاشتغال ودر نسخه للاستعمال واین غیر
ظاهر است بما ضمنت الکفایة له وبکردان ان وعده
وقسم را سبب قطع مشغولی ما بتحصیل آنچه تو ضامن
کفایت ورسانیدن ان شده فقلت چرا که گفته تو
واین تعلیل ماسبق است ودر نسخه فانک قلت
وقولک الحق وحال آنکه هرچه گوئی حق است الاصدق
که از همه اقوال راست تر است واقسمت وقسمک الابر
الاوفی وسوگند خورده حال آنکه سوگند تو راست تر

و وافی تراست

١٨٣

و وافی تر است از قسم دیگران بهرچه قسم بران خورند که
خلاف آن بر تو محالست وفی السماء رزقکم وما توعدون
اینقوله قولست یعنی در آسمان رزق شما است وآنچه
بان موعودید واین کنایه است از مقدر بودن رزق
ثم قلت واین بیان واقسمت پس گفتی فورب السماء
والارض پس قسم بخالق آسمان وزمین که انه لحق
مثل ما انکم تنطقون بدرستی آنکه گفتم که در آسمان
رزق شما است البته حق است مثل سخنان راست شما

دعا در طلب اعانه الهی در اداء قرض

اللهم صل علی محمد وآله وهب لی العافیة
من دین تخلق به وجهی گویند الخلقه یعنی بپوشانید
او را جامه کهنه خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش وبده
مرا خلاصی از بلاء قرضی که بپوشانی روی مرا بسبب آن قرض
جامه کهنه واین کنایه است از خواری وبی عزتی وبی

١

ابرونی که لازمهٔ قرض است وتحیّر ودر نسخه بصیغه
مجهول مِنهُ ذِهنی ومتحیّر وحیران شود در علاج ان
ذهن من وَیَتَشَعَّبُ لَهُ فِکری وپراکنده شود برای خلاصی
از ان قرض فکر من وَیَطُولُ بِمُمارَسَتِهِ شُغلی ودراز
شود بسبب اداء ان کار من وَاَعُوذُ بِکَ یا رَبِّ مِن
هَمِّ الدَّینِ وَفِکرِهِ وپناه می برم بتو ای پروردگار من
از هم قرض وفکر ان وَشُغلِ الدَّینِ وَسَهَرِهِ واز
مشغولی دل وبیخوابی که بسبب قرض شود فَصَلِّ عَلی
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاَعِذنی مِنهُ پس رحمة بکن بر محمّد وآلش
وپناه ده مرا از قرض وَاَستَجیرُ بِکَ یا رَبِّ مِن ذِلَّتِهِ
ظاهر روایة شهید زای مفتوحه است فی الحَیوةِ وَمِن
تَبِعَتِهِ بَعدَ الوَفاةِ وطلب ذمّه تو میکنم یا طلب میکنم
از تو خلاصی را ای پروردگار من از خواری قرض در زندگی
واز گرفتی که بسبب گناه قرض شود بعد از مردن و پیغمبر

بر شخص

بر شخصی که قرض دار بود نماز نکرد تا حضرت امیر متعهد
قرض او شد پس فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ [illegible]
بِوُسعٍ فاضِلٍ ودر نسخه بیسر کامل و وسیع فاضل
او کَفافٍ وَاصِلٍ پس رحمة بکن بر محمّد وآلش و خلاصی
ده مرا از قرض بوسیله فراخی در مال زاید بر ضرورات
معیشت تا از ان مقدار فاضل اداء قرض کنم یا بوسیله
دادن انچه کفاف وضروری معیشت من باشد که همیشه
میرسیده باشد بلا فضل تا محتاج بقرض نشوم گفته اند
الکفاف ما کفّ عن النّاس ای اغنی عنهم فلا یطلب منهم
اللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاحجُبنی عَنِ السَّرَفِ
وَالاِزدِیادِ وَقَوِّمنی بِالبَذلِ وَالاِقتِصادِ خدایا
رحمت بکن بر محمّد وآلش ومحجوب ساز مرا از اسراف وزیاده
خرجی ومرا قایم بدار بر صرف وانعام ومیانه روی
که افراط وتفریط نکنم وَعَلِّمنی حُسنَ التَّقدیرِ

وتعلیم من کن با ندازه نیك تا بمعرفة ان از افتادو
تبذیر اجتناب توانم کرد واقبضنی بلطفك عن
التبذیر ومانع شو مرا بلطف تو از پراکنده کردن
مال باسراف واجر من اسباب الحلال ارزاقی
وجاری کن از اسباب حلال رزقهای مرا ووجه فی
ابواب البر انفاقی وصرف کن در نیکیها نفقه
کردن مرا وازو عنی من المال ما یحدث لی مخیلة
ودور کن از من مالی را که موجب تکبر وعجب شود او
تادیا الی بغی یا موجب رسانیدن به بغی باشد یعنی
ظلم وعدول از حق ومخالفت امام او ما اتعقب منه
طغیانا یا موجب طغیانی شود که کان ان باشد که در
عقب ان امر از من صادر شود زیادتی از قدر خود وغلو
در معاصی وظلم وکفر اللهم حبب الی صحبة
الفقراء حذایا صحبة فقرا را محبوب من کن واعنی علی

صحبتهم

١٨٥

صحبتهم بحسن الصبر واعانه مرا کن بر صحبة ایشان
بخوبی صبر وما زویت عنی من متاع الدنیا الفا نیز
فاذخره امر از باب فتح ودر نسخه از باب افتعال
وبدال مشدده لی فی خزائنك الباقیة ولیجه ان من
دور کردی از متاع دنیای فانی پس از ذخیره کن برای
من در خزینهای باقیه تو که روز قیامت نتیجه ان
بمن بدهی واجعل ما خولتنی من حطامها وبکن چیز را
که تملیك من کردی از متاع دنیا وعجلت لی من
متاعها وبشتاب دادی بمن از متاع دنیوی بلغة
انچه سبب بلوغ ووصول من بعیش وخوبی شود الی
جوارك بکسر جیم یعنی ذمه وپیمان یعنی بگردان
ان چیز را وسیله وصول بذمه تو یعنی تو متعهد حضرت
من شو واز بلاها نجات ده ودر نسخه بضم جیم یعنی
همسایگی چنانچه بعضی لیکن بعضی مروی نیست ووصلة

الی قربک وسید وصول بقرب تو و ذریعة الی
سبیله وصول بجنت تو و انک ذو الفضل
العظیم و انت الجواد الکریم بدرستی که تو صاحب فضل
عظیمی و توئی صاحب جود و کرم دعا در ذکر توبه
وطلب توبه اللهم یا من لا یصفه نعت
الواصفین خدایا ای آنکسی که نتواند وصف او کرد و صف
کردن وصف کنندها یعنی کسی قادر بر وصف او نیست
والجهة عنا دانند و گویند در جنب کبریای ذات او
هیچ است ویا من لا یجاوزه رجاء الراجین وای آنکه
تجاوز نکند ازو امید امیدواران یعنی امید از غیر او
نیست وجمیع امیدها بالاخره راجع بدرگاه اوست ویا من
لا یضیع لدیه اجر المحسنین وای آنکه ضایع نشود
در درگاه او مزد نیکوکاران ویا من هو منتهی خوف
العابدین وای کسی که انتهاء ترس عبادت کنندهاست او

ویا من هو

ویا من هو غایة خشیة المتقین وای آنکه ترس
پرهیزکاران باو منتهی شود که بالاخره از وی بترسند
هذا مقام من تداولته ایدی الذنوب این جای که
من ایستاده ام جای ایستادن کسی است که گناهان
دست بدست در وی تصرف کرده اند که اگر یک گناه
ازو دست باز داشت گناه دیگر در وی دست انداخت
وهمیشه بدست گناهان مبتلا و گرفتار است و
قادته ازمة الخطایا و گناهان مهارها در بینی
او انداخته بجانب خود میکشند واستحوذ علیه
الشیطان و غالب آمده بر وی شیطان فقصر عما
و در نسخه فیما امرت به تفریطا یعنی تقصیر کرده
در آنچه امر کرده باو از روی تفریط و کمی در آنچه ضرورست
وتعاطی ما نهیت عنه تغریرا و بفعل آورده آنچه
نهی کرده از آن از روی حمل نفس خود بر غرر یعنی خطر

كالجاهل بقدرتك عليه وكالمنكر فضل احسانك

اليه … مثل حال كسی است كه نداند كه تو برو

قادری ومثل حال كسی است كه منكر زيادتی احسان

تو برو باشد يعنی هرچند ميداند قدرت واحسان ترا

اما چون عمل بان نكرد وشكر احسان بجا نياورد بلكه

خلاف حكم تو كرد پس او بمنزله جاهل بقدره وبمنزله

منكر احسان تست حتی اذا انفتح له بصر الهدی

تا چون كشوده شد چشم هدايت برای او وتقشعت

عنه سحائب العمی وپراكنده شد ازو ابرهای كوری

احصی جزاء اذا ما ظلم به نفسه شمرد ودانست

كناهانی كه بان ظلم بر نفس خود كرده بود وفكر فيما

خالف به ربه وفكر كرد در اعمالی كه بانها مخالفت

پروردگار خود نموده بود فرای كبير عصيانه كبيرا

وجليل مخالفته جليلا يعنی در وقت تقصير كناه

بزرگ راسهل

بزرگ راسهل توهم كرده جرات نموده بود الحاكه بفضل

تو بصر هدايت او روشن شد وبتوفيق تو اعتبر بكناهی

كه در واقع كبير وعظيم بود در نظر او هم كبير امد

ومخالفتی كه در نفس الامر بزرگ بود در نظر او هم

بزرگ امد ودانست كه خطاء عظيم كرده فاقبل

نحوك مؤملا لك مستحييا منك پس روی بدرگاه

تو آورد در حالتی كه شرمنده بود از تو ودر نسخه مستحيا

منك يعنی در حالتی كه طالب ذمه وخلاصی از تو

بود ووجه رغبته اليك ورغبت وخواهش دل تقدّبك

خود را متوجه سوی تو كرد باعتماد فضل تو فامّك

بطمعه يقينا وقصدك بخوفه اخلاصا پس قصد

درگاه تو كرد بخوف خود از روی اخلاص قد خلا بطمع عفو تو بيقين وقصد تو كرد

طمعه من كل مطموع فيه غيرك بتحقيق خالی

شد طمع او از هر كه ازو طمع توان كرد غير تو وافرخ

ر وعه من کل محـ [illegible] ر منه سوالک افرخ لازم است
بـ [illegible] بگویند افرخت البیضه یعنی بچه ازان برامد
یعنی رمنه ترسا و ازهرچه ازان بترسند غیر تو
فمثل یعنی قام منتصبا و بمعنی لطا بالارض و ثانی
انسب است بمقام و مثل از باب نصر و کرم و در نسخه
بصیغه مجهول است و این غیر ظاهر است بین یدیک
متضرعا پس ایستاد راست پیش تو یا بر خاک غلطید
پیش تو در حالی که تضرع میکرد وغمض بصره الی الارض
بتضمین توجه متخشعا خشوع در بدن و دیدن
و آواز است و خضوع مخصوص بدنست یعنی چشم
پوشید در حالی که خشوع کننده بود و متوجه بود
بزمین وطاطا راسه لعزتک متذللا و سر
پایین انداخته برای بزرگی تو در حالی که خوارشونده است
وابثک من سره ما انت اعلم به منه خضوعا

وبراکنده

وپراکنده و فاش کرد و اظهار نمود پیش تو از اسرار خود
چیزی را که تو داناتری بان سر از وی و این اظهار از روی
خضوع است وعدد من ذنوبه ما انت احصی
لها خشوعا و شمرد از روی خشوع از گناهان خود
پیش تو انچه تو بهتر شمارنده ان کرده و دانی واستغاث
بک من عظیم ما وقع به فی علمک و پیش تو داد
خواه شد از گناه عظیمی که صادر شد از وی بدانستگی
تو یا انکه فی متعلق است بعظیم یعنی استغاثه نمود
از وقوع گناهی که عظیم است در علم تو وقبیح ما فضحه
فی حکمک و از امر قبیحی که او را فضیحت کرد در حکم
تو یا ازانچه او را فضیحت کرده و قبیح است در حکم تو
من ذنوب تفسیر عظیم وقبیح است ادبرت لذاتها
فذهبت واقامت تبعاتها فلزمت از گناهانی
که لذت بماندن یعنی باقی نماندند بسر رفتند و هیچ

چیز از انها باقی نماند و اقامت کرد بدیها و عقابهائی
که ... ست پس لازم ما شد بذ لا أنكر ضمير راجع است
بلفظ من در قولش وهذا مقام من چنانچه ضماير سابقه
يا الهي عدلك ان عاقبته انكار نكند اى خداى
من عدل ترا اگر عقاب او كنى و در نسخه لا ينكر بصيغه
مجهولست وعدلك برفع وهمچنين در قولش ولا يستعظم
عفوك ان عفوت عنه ورحمته وعظيم نداند
عفو ترا اگر او را عفو كنى ورحمة كنى لانك الرب
الكريم الذي لا يتعاظمه ودر نسخه لا يتعاظمك
مثل انا الذي ستمتنى اتى حيدره غفران الذنب العظيم
چرا كه تو انچنان پروردگار عظیمی كه نزد تو عظيم نيست
بخشيدن گناه عظيم اللهم فها انا ذا قد جئتك
مطيعا لامرك فيما امرت به من الدعاء پس
من اينك بتحقيق امده ام بدرگاه تو در حالتى كه

مطيع

مطيع امر توام در انچه امر كردى بدعا كردن متنجزا
وعدك فيما وعدت به من الاجابة بدرستى
سؤال كننده ام از تو وفا كردن تو بوعده تو در انچه وعده
كرده بآن از اجابت دعا اذ تقول بيان وعده است
وحكايه حال ماضيه است ادعونى در نظم تركيبى
همزه ادعونى در درج ساقط شود وادر در فصل كلام
خالق از كلام مخلوق است پس وقف بايد كرد بر تقول
يا با وصل همزه مضمومه بايد خواند بنابر حكايه
يا بطريق وصل به تثبت استجب لكم وقتى كه گفتى — وقف م
دعا كنيد وطلب حاجة از من كنيد تا قبول كنم ودعاء شمارا
مستجاب كنم اللهم صل على محمد واله والقنى
بمغفرتك كما لقيتك باقرارى حذا با رحمت كن مرا محمد
واله وملاقات با من كن بمغفرت تو چنانچه من ملاقات
تو كردم باقرار گناه وارفعنى عن مصارع الذنوب

کما وضعت لک نفسی و بلند مرتبه کن و بردار مرا
از جایی که گناهان با مردم کشتی گرفته بر زمین زنند
و مغلوب گناهان شوند چنانچه من پست مرتبه
کردم و انداختم خود را نزد تو منزلت و استرنی بسترک
کما تأنیتنی عن الانتقام منی و بپوشان مرا بستر
تو یعنی بخشش که در محشر گناهان پوشیده شوند و
تفضیح من نشود چنانچه در دنیا صبر و تأنی کردی و انتقام
نکشیدی اللهم و ثبت فی طاعتک نیتی خدایا
ثابت گردان نیت مرا در بندگی تو و احکم فی عبادتک
بصیرتی و محکم کن در عبادت تو دیده دل مرا یعنی
عقل مرا در باب عبادت ثابت دار که خلاف عقل
از من نشود و وفقنی من الاعمال لما تغسل به دنس
الخطایا و توفیق بده مرا از اعمال بعملی که بشویی
و دور کنی بآن عمل از من چرک گناهان مرا و توفنی

علی

علی ملتک و ملة نبیک محمد علیه السلم و در نسخه
صلی الله علیه و آله اذا توفیتنی و بمیران ...
مرا بمیران بر دین تو و دین نبی تو که برو باد سلام منی
اللهم انی اتوب الیک فی مقامی هذا من کبائر
ذنوبی و صغائرها خدایا بدرستی که من توبه
میکنم بدرگاه تو در این حالی که ایستاده ام از گناهان
کبیره و صغیره خود و بواطن سیئاتی و ظواهرها
اضافه صفه بموصوفست یعنی و از گناهان باطنه
من مثل حقد و حسد و از گناهان ظاهره من مثل ضرب
و شتم یا از ظاهر گناه و باطن گناه و سوالف زلاتی
و حوادثها و از لغزشهای گذشته و آنچه الحال شود
توبة من لا یحدث نفسه بمعصیة هیچ توبه کسی
که در دل او نگذراند گناه را و لا یضمر ان یعود
فی خطیئة و در خاطر نیارد عود بگناهی و قد قلت

یا الهی فی محکم کتابك انك تقبل التوبة عن
عبادك وتعفوا عن السیئات وتحب التوابین
وبتحقیق تو ای خدای من در ایات محکمه کتاب تو
که غیر منسوخند گفته که تو قبول توبه میکنی از
بندهای تو وعفو میکنی گناهان او ودوست میداری
کسانی را که بسیار توبه کنند واین نقل بالمعنی است
عبارت قرانست فاقبل توبتی کما وعدت پس قبول توبه
من کن انچه وعده کرده واعف عن سیئاتی کما ضمنت
وعفو بکن گناهان مرا چنانچه ضامن شده واوجب
لی محبتك کما شرطت وواجب کن برای من محبت
ترا ای من چنانچه شرط کردی ومراد بمحبت الهی بکسی عنایت
وانعام وعفو ودرجات جنت ورضای الهیست و
لك یا رب شرطی ان لا اعود فی مکروهك ومر
تراست ای پروردگار من شرط کردن من انکه بر نگردم

ونکم

ونکم انچه مکروه تست وضمانی ان لا ارجع فی
مذمومك ومر تراست ضامن شدن من در نکه
رجوع نکنم بانچه تو مذمت ان کنی وعهدی ان
اهجر معاصیك ومر تراست عهد کردن من که ترك
جمیع
کنم همه گناهان ترا اللهم انك اعلم بما عملت
فاغفر لی ما علمت خدایا بدرستی که تو داناتری
از من بانچه کردم پس بخش من انچه دانستی واصرفنی
بقدرتك الی ما احببت وصرف کن مرا بقدرت
تو بسوی انچه دوست داری یعنی مرا بران بدار که ان
کار کنم ودر نسخه شهید واصرف بقدرتك الی
بتشدید یا اللهم وعلی تبعات قد حفظتهن
وتبعات قد نسیتهن خدایا در ذمه من گناهان هست
که بیاد دارم وگناهان دیگر هست که فراموش کرده ام
وکلهن بعینك التی لا تنام وهمه پیش چشم تست

که خواب نکند و این مجاز است و مراد آنکه همه را تو میدانی
و عاقل نمیشوی وعلمك الذی لا ینسی و همه بدانستنکی
لست بعلمی که فراموش نکند و نسبت عدم فراموشی بعلم
مجاز است و این فقره تاکید فقره سابقه است فعوض
منها اهلها یعنی ان بتعالی که حقوق عباد است عوض
انها بده بصاحبان آن تا ابراء ذمه من کنند و احطط
عنی وزرها و بینداز از من باران کناهان را که بفضل
تو خلاص شوم وخفف عنی ثقلها و تخفیف بده از من
ثقل انها را واعصمنی من ان اقارف مثلها و نکاه
دار مرا از آنکه نزدیك بمثل آن کناه بروم اللهم وانه
لا وفاء بالتوبة الا بعصمتك خدایا بدرستی شان
اینست که کمالیت توبه یعنی که استقامت بر آن نیست
مکر بحفظ تو از عود بآن ولا استمساك بی عن
الخطایا الا عن قوتك و احتباس و باز ماندن من

از کناهان نیست

از کناهان نیست مکر از قوتی که تو بدهی فقونی بقوة
کافیة پس تقویه من بکن بقوتی که کافی باشد
در حفظ [illegible] و تولنی بعصمة مانعة و تولی
کار من شو بمحافظتی که مانع من باشد از کناه اللهم
ایما عبد تاب الیك و هو فی علم الغیب عندك
فاسخ لتوبته و عائد فی ذنبه و خطیئته خدایا
هر بنده که توبه کند و تو بعلم غیب خود بدانی که او
فسخ توبه نموده عود بکناه خواهد نمود فانی اعوذ
بك ان اکون کذلك پس بدرستی که من پناه
بتو می برم از این که مثل آن بنده باشم یعنی تو محافظت
من بکن از عود بکناه فاجعل توبتی هذه و در نسخه
شهید توبة لا احتاج بعدها الی توبة توبة موجبة
لمحو ما سبق والسلامة فیما بقی پس بکردان این
توبه مرا آنچنان توبه که موجب محو کناهانی باشد که در

زمان سابق از من صادر شده وموجب سلامتی من باشد
از گناهان اینده در مدت عمری که باقی مانده که دیگر
بعصمه تو گناه نکنم واز دنیا بی گناه وپاك وتایب بروم اللّٰهُمَّ
اِنّی اَعْتَذِرُ ودر نسخه اِلَیْكَ مِنْ جَهْلی وَاَسْتَوْهِبُكَ
سُوءَ فِعْلی خدایا بدرستی که من عذر میکویم بدرگاه تو
از جهل من وطلب بخشش میکنم کار بدی را که کرده ام ه
فَاضْمُمْنی اِلی کَنَفِ رَحْمَتِكَ تَطَوُّلاً پس ضم کن ودر ار
مرا در کنار رحمه تو از روی فضل واحسان که مشمول
رحمه شوم وَاسْتُرْنی بِسِتْرِ ودر نسخه بفتح سین عافِیَتِكَ
تَفَضُّلاً وبپوش مرا بپوشش عافیت یعنی دفع بلیات دنیوی
واخروی بکن از روی تفضل یعنی عافیت را لباس من کن
ومرا مشمول عافیت خود بکن اللّٰهُمَّ وَاِنّی اَتُوبُ اِلَیْكَ
مِنْ کُلِّ ما خالَفَ اِرادَتَكَ اَوْ زالَ عَنْ مَحَبَّتِكَ خدایا
بدرستی که من توبه میکنم ورجوع بتو میکنم از هرچه مخالف

اراده

اراده تو باشد یا از محبت تو دور باشد مِنْ خَطَراتِ
قَلْبی وَلَحَظاتِ عَیْنی وَحِکایاتِ لِسانی از
خلاف رضیات تو که در دل خطور کنند وچشم انها را
به بیند وزبان با انها تکلم نماید تَوْبَةً تَسْلَمُ بِها کُلُّ
جارِحَةٍ عَلی حِیالِها ودر نسخه بفتح حا مِنْ تَبِعاتِكَ
انچنان توبه که بسبب ان توبه هر عضو من بانفراده
سلامت ماند از گناهان تو وَتَاْمَنُ مِمّا یَخافُ الْمُعْتَدُونَ
مِنْ اَلیمِ سَطَواتِكَ ودر امن شوند هر عضو من بسبب ان
توبه از انچه میترسند از گناه کارانی که تجاوز میکنند
از حد خود ونجات یابند اعضا من از صولتها وقهرها
وبطشهای تو یعنی از عذابهای تو که الم کننده اند اللّٰهُمَّ
فَارْحَمْ وَحْدَتی بَیْنَ یَدَیْكَ خدایا چون من توبه کردم
پس رحم کن بر تنهائی من در پیش تو که هیچ کس غیر تو نجات
دهنده من نیست وَوَجیبَ قَلْبی مِنْ خَشْیَتِكَ ورحم بکن

برخفقان دل من از ترس تو واضطراب ارکانی من هیبتک
ومضطرب شدن ولرزیدن اعضا من از هیبت تو
مصدر است
فقد اقامتنی یا رب ذنوبی مقام
ودر نسخه بفتح میم اسم مکانست الخزی بفنائک پس
بتحقیق ایستاده کرده اند مرا گناهان من بخواری با ایستاده کردنی
در جای خواری در پیشگاه درگاه تو واین فنا از جهة
آنکه مثل من گناهکاری دران ایستاده مقام خواریست پیش درگاه تست اگرچه
وبالجمله کنایه از خواری خوداست فان سکت بتشدید نهایت عزت دارد
تا صیغه متکلم است لم ینطق عنی احد اگر ساکت لیکن از جهة که
شوم ازجانب من کسی هیچ نگوید وان شفعت از باب
منع ودر نسخه تشفعت واین اظهراست فلست باهل
الشفاعة واگر کسی را بشفاعت طلبم شفاعت نکند زیراکه
لایق آن نیستم که شفاعت من کنند اللهم صل علی
محمد واله وشفع ودر نسخه لی فی خطایای کرمک

خدایا رحمت کن

خدایا رحمت کن بر محمد وآلش ودر گناهان من شفیع ساز کرم
ترا ودر نسخه واشفع بکرمک فی خطایای یعنی خود شفیع
شو و [illegible] علی سیئاتی بعفوک وبمهربانی ولطف
نظر عفو بر گناهان من بکن ولا تجزنی جزائی من
عقوبتک وجزا مده مرا بجزائی که مستحق آنم از عقوبة
تو بلکه بفضل خود عمل کن وابسط علی طولک
بفتح طا وبگشا وپهن کن بر من سعة رحمت وفضل ترا
وجللنی بسترک وبپوشان مرا بپوشش [illegible] که از رحمت
تست وافعل بی فعل عزیز تضرع الیه عبد ذلیل
فرحمه وبکن با من کار صاحب عزتی که بدرگاه او تضرع
وزاری کرد بندهٔ خواری پس آن عزیز رحم بران ذلیل کرد
او غنی عطف است بر عزیز تعرض له عبد فقیر فنعشه
از باب منع یا بکن با من مثل فعل مالداری که نزد او
التجا برد بندهٔ فقیری پس جبر فقر او کرد اللهم لا خفیر لی

مِنْكَ خدایا کسی که مرا خلاص کند از عذاب تو نیست ٥

فَلْيُجِرْنِي از باب افعال و در نسخه از باب نصر و در نسخه

از باب ضرب عِزُّكَ پس باید یعنی امیدوارم که بزرگی

ذات تو خلاص کند وَلَا شَفِيعَ لِي إِلَيْكَ فَلْيَشْفَعْ لِي

فَضْلُكَ و شفاعت کننده مرا بدرگاه تو نیست پس

شفاعت من کند فضل تو وَقَدْ أَوْجَلَتْنِي خَطَايَايَ

بتحقیق مرا ترسانده اند گناهان من فَلْيُؤْمِنِّي عَفْوُكَ

پس مرا در امان خود بدارد عفو تو فَمَا كُلُّ مَا نَطَقْتُ

بِهِ پس هر چه گفتم از قبایح خود از اول دعا تا اینجا

عَنْ جَهْلٍ خبر کال است مِنِّي بِـ[illegible]ت ذکر آن

ناشی از جهل من بقبح افعال من که از بی عقلی اینها را حسن

دانسته ذکر کرده باشم وَلَا نِسْيَانٍ لِمَا سَبَقَ مِنْ ذَمِيمِ

فِعْلِي و نیست ذکر اینها ناشی از نسیان افعال بد من

که بیشتر کرده ام و آنچه گفتم همه حسن دانسته ذکر کرده

باشم

باشم وَلَا نِسْيَانٍ لِمَا سَبَقَ مِنْ ذَمِيمِ فِعْلِي و نیست

ذکر اینها ناشی از نسیان افعال بد من که بیشتر کرده ام

و آنچه گ[illegible]تم همه حسن دانسته ذکر کرده باشم لَكِنْ

لِتَسْمَعَ سَمَاؤُكَ وَمَنْ فِيهَا وَأَرْضُكَ وَمَنْ عَلَيْهَا

بلکه قبح مذکورات را دیده و دانسته ذکر کردم تا آسمان

تو و هر که در اوست و زمین تو و هر که بر روی آن ساکنست

بشنوند مَا أَظْهَرْتُ لَكَ مِنَ النَّدَمِ وَلَجَأْتُ إِلَيْكَ

فِيهِ مِنَ التَّوْبَةِ ندامتی را که پیش تو ا[illegible]ردم و توبه را

که در حصول آن بتو التجا بردم فَلَعَلَّ بَعْضَهُمْ بِرَحْمَتِكَ

يَرْحَمُنِي رحم[illegible]قلب است و رحمة الهی مجاز است

از اثر رقت قلب یعنی انعام و رحمة عباد اگر چه رقة

قلب ست اما مناسب آنکه با رحمة الهی مراد همان انعام است

پس تا آنکه الرقة تاسیس باشد نه تاکید یعنی پس ذکر

اینها ازین جهت کردم که شاید بعضی از اهل سما و ارض بوسیله

انعام ورافة تو بر من انعام کند او تدرکه الرقة علی
لسوء حالی یا دل او بر من سوزد و ترحم کند بر من بسبب
بد حالی من فینالنی منه بنصب لام در .... ترجی
بعد فاء و این بیان انعام است بسبب بیرحمی و متفرع
بر تدرکه الرقه بدعوة هی اسمع لدیک من دعائی
تا برساند بمن دعا را یعنی تا در حق من الجنان دعائی کند
که ان دعا مسموع تر و مقبول تر باشد نزد تو از دعاء من
او شفاعة اوکد بضم دال خبر مبتدا محذوفست بتقدیر
هی اوکد و در نسخه بفتح دال صفة شفاعة است چراکه
غیر منصرفست عندک من شفاعتی یا در حق من شفاعتی
کند که موکدتر و موثرتر باشد از شفاعة من در حق من تکون
بها نجاتی من غضبک الجنان شفاعتی که بوسیله ان
نجات من شود از غضب تو و فوزتی و در نسخه شهید
و فوزی برضاک و باشد ان شفاعت سبب رسیدن

برضا

من برضاء تو اللهم ان یکن الندم توبة الیک فانا
اندم النادمین خدایا اگر ندامت و پشیمانی توبه است
نزد تو پس پشیمان ترین پشیمانانم از آنچه کرده ام
وان یکن الترک لمعصیتک انابة فانا اول
المنیبین و اگر ترک گناه تو رجوع باشد بدرگاه تو
پس من اول رجوع کنندگانم یعنی ترک کردم و اولیت بر
سبیل مبالغه است در سرعة ترک وان یکن الاستغفار
حطة للذنوب فانی لک من المستغفرین و اگر باشد
طلب بخشایش باعث اسقاط گناهان پس بدرستی که
من از جمله طالبان بخششم از تو اللهم فکما امرت
بالتوبة وضمنت القبول خدایا پس چنانچه فرمودی
که توبه کنیم و ضامن قبول آن شدی یعنی وعده قبول
کردی بمقتضای کریمه امن یجیب المضطر اذا دعاه
وحثثت علی الدعاء ووعدت الاجابة و ترغیب

وتخصیص ما کردی بر دعا و وعده قبول آن نمودی بمقتضا
کریمهٔ ادعونی استجب لکم دعائی فصل علی محمد
وآله واقبل توبتی یعنی رحمت بکن بر محمد و آل او و قبول
بکن توبه مرا ولا ترجعنی رجع متعدی آمده مرجع
مصدر میمی است الخیبة من رحمتک و مرا باز مگردان
همچون باز گشتن کسی که خایب از رحمت تو باشد که من ترسم
برحمتی که خواهم انک انت التواب علی المذنبین
بدرستی که تویی که بسیار قبول کننده توبه را از گناه
کاران والرحیم للخاطئین المنیبین و تویی رحم کننده
بر خطا کنندگانی که بدرگاه تو رجوع آرند و بتو باز گشت
نمایند اللهم صل علی محمد وآله کما هدیتنا به خدایا
رحمت کن بر محمد و آلش چنانچه ما را بوسیله او راه راست
بدین حق نموده وصل علی محمد وآله کما استنقذتنا به
ورحمت بکن بر محمد و آلش چنانچه ما را نجات دادی

از کفر و ضلال

از کفر و ضلالت بوسیله آن سرور وصل علی محمد و
آله صلوة تشفع لنا یوم القیمة یوم القیمة
ویوم ا[illegible]ه الیک ورحمت بکن بر محمد و آل او چنان
رحمتی که شفاعت کند آن رحمت یعنی سبب شفاعت
ما شود روز قیامت و روز احتیاج و فقر بسوی تو
که هیچ کس دیگر دفع احتیاج نتواند کرد مگر بامر تو و چون
صلوة رحمت و انعام است و از جمله نعم رحمت شفاعت است
پس صلوة سبب شفاعت شود انک علی کل شیء وهو قدیر
علیک یسیر بدرستی که تو بر همه چیز قادری و همه چیز
بر تو آسانست دعا بعد از نماز تهجد در اعتراف بگناهان
اللهم یا ذا الملک المتأبد بالخلود والسلطان
ای خدای من ای صاحب من ملک ابدی بدوام و سلطنت
و در حین فنا عالم نیز قدرت بر اعاده است که آن هم
سلطنتی است یا مراد از ملک ابدی ملک اخرویست

که فنا ندارد و بهتر اینست که متاید بیاء مثناة تحتیه باشد
یعنی ملک او تقویه داده شده و تائید کرده شده بدوام
و سلطنة و در نسخه بباء موحده و بفتح دال نیز صفة اسم
اشاره باشد و برین تقدیر لفظ اَلْمُمْتَنِع نیز بفتح عین باید
خواند و هر کدام ازین دو فقره دو سجع دارد بِغَیْرِ جُنُودٍ
وَاَعْوانٍ وای انکه عزیز است فی نفسه بی لشکر و مددگاران
که در هیچ کاری مدد نیست بلکه اسباب هر شی نیز بایجاد [محتاج]
اوست و مخفی نماند که در همه نسخ الممتنِع بکسر عین است
پس صفة ملک باشد حالانکه او صفة خداست و یحتمل
که مراد این باشد که ملک او عزیز و غالب است بی لشکر
و بی اعوان والله اعلم وَالْعِزِّ عطف است بر الملك
الْباقی عَلیٰ مَرِّ الدُّهُورِ وَخَوالِی الْاَعْوامِ وای صاحب
عزتی که آن عزت باقیست تا مرور ازمنه و تا سالها
گذران وَمَواضِی الْاَزْمانِ وَالْاَیّامِ و تا زمانها و روزها

گذران

گذران و این عطف تفسیری فقره سابقه است عَزَّ سُلْطانُكَ
غالب است پادشاهی تو عِزّاً لاحَدَّ لَهُ بِاَوَّلِیَّتِهِ اینچنین
غلبه [illegible] ندارد آن غلبه در جانب مبدا یعنی اورا
اول و ابتدائی نیست وَلا مُنْتَهیٰ لَهُ بِآخِرِیَّتِهِ و در جانب
انتها نیز طرفی ندارد یعنی آخر و منتهی ندارد وَاسْتَعْلیٰ
مُلْكُكَ عُلُوّاً سَقَطَتِ الْاَشْیاءُ دُونَ بُلُوغِ اَمَدِهِ
و عالیست ملک تو اینچنان علوی که اشیا افتادند پیش از
رسیدن بنهایت آنجا که ملک او نهایت ندارد وَلا
یَبْلُغُ اَدْنیٰ مَا اسْتَأثَرْتَ بِهِ مِنْ ذٰلِكَ اَقْصیٰ نَعْتِ
النّاعِتِینَ یعنی هر چند کسی در مداحی و تعریف و بیان
صفت باکمل مراتب رسیده باشد نتواند از قرار واقع بیان
صفة ادنی مرتبه ملکی کند که تو برای خود اختیار کرده
ضَلَّتْ فِیكَ الصِّفاتُ جمع صفت است یعنی وصف که
مصدر نوعی است یعنی راه گم کرد در توصیف تو انواع تعریف

کردن یعنی هیچ کس بی بکنه ذات وصفات تو نتواند برد و
لَفَسَحَتْ دُونَكَ النُّعُوتُ وسست شدند بنزد توصیف
تو انواع تعریفات وتوصیفات ودرنسخه اللُّغَاتُ
وَحَارَتْ فِي كِبْرِيَائِكَ لَطَائِفُ الْأَوْهَامِ وحیران شدند
در تصوّر بزرگی تو اوهام لطیفه دقیقه بین كَذَلِكَ
أَنْتَ اللهُ الْأَوَّلُ فِي أَوَّلِيَّتِكَ ایچنینی تو که گفتم ای
خدای که در اوّلیّه خود اوّلی یعنی بر همه چیز مقدّمی
ومرتبه کامله تقدم داری وتواند بود که فی متعلق
باشد بکذلک یعنی تو ایچنینی ومتصف بصفات
مذکوره در اوّلیّه تو آن خدائی که اوّلی ومقدمی بر همه
وملایم اینست فقره تالیه وَعَلَى ذَلِكَ أَنْتَ دَائِمٌ لَا تَزُولُ
وبر همین صفاتی تو همیشه وتغییر نمیشوی وَأَنَا الْعَبْدُ
الضَّعِيفُ عَمَلًا الْجَسِيمُ أَمَلًا ومن بنده ضعیفم از روی
عمل وبزرگم از روی آرزو یعنی عمل من کم است وآرزوی من

بسیار خرجت

بسیار خَرَجَتْ مِنْ يَدَيَّ درنسخه بتشدید یاء ثانی أَسْبَابُ
الْوُصُلَاتِ بضمتین در نسخها است لیکن در قاموس است
کلما الوصله بالضم الاتصال وکلّ ما اتصل بشیء فما بینهما
وصلة جمعه کصرد پس ظاهر فتح صاد است إِلَّا مَا وَصَلَهُ
رَحْمَتُكَ ودرنسخه شهید الأَوْصُلَةُ رحمتك بوزن
مَدَرة یعنی برآمده از دست من علل اموری که میان من
وتو درآیند وواصل سازند مرا بدرگاه تو مگر وصله رحمت
تو یعنی مگر آنکه رحمت تو میان ما وتو آمده وبدرگاه تو
برساند وَتَقَطَّعَتْ عَنِّي عِصَمُ بوزن عنب الْآمَالِ إِلَّا
مَا أَنَا مُعْتَصِمٌ بِهِ مِنْ عَفْوِكَ وبریده شد از من حبل که
بان تمسّك نموده آرزوهای خود بسیم مگر عفو تو که من تمسك
بان نموده ام ص قَلَّ عِنْدِي مَا أَعْتَدُّ بِهِ مِنْ طَاعَتِكَ
کم است نزد من ایچنان طاعت تو که آنرا معتدّ به دانم
وَكَثُرَ عَلَيَّ ودرنسخه شهید عِنْدِي مَا أَبُوءُ بِهِ مِنْ
مَعْصِيَتِكَ وبسیار است بر من یا نزد من از جنس گناهان

توکه اقرار بآن میکنم ولن یضیق علیک عفوک عن
عبدک وان اساء فاعف عنی وهرگز بر تو تنگ
ومشکل نیست عفو کردن تو از بندهٔ تو واگرچه گناه بسیار
داشته باشد پس عفو کن از من اللهم وقد اشرف علی
خفایا الاعمال علمک حذا یا بتحقیق مشرف ومطلع است
علم تو بر اعمال خفیهٔ تمام عالم وانکشف کل مستور دون
خبرک بوزن قفل ومنکشف وظاهر است نزد دانش تو
هرچه مستور ومخفی است بر عالم ولا انطوی عندک دقایق
الامور وپیچیده نمیشود از تو امور دقیقه بلکه همه
نزد تو گشوده وواضح است ولا تعزب عنک غیبات
السرائر ودر نسخه غایبات ودر نسخه خبیات و
غایب نمیشود از تو اسراری که بسیار غایب اند از علم
مردم وقد استحوذ علی عدوک الذی استنظرک
لغوایتی ودر نسخه لاغوائی فانظرته وبتحقیق

غالبست

غالب است بر من دشمن تو که طلب مهلت تا قیامت از تو کرد
بجهت گمراه کردن من پس تو او را مهلت دادی وامهلک
الی یوم الدین لضلالی فامهلته واز تو مهلت
طلبید تا روز جزا برای گمراه کردن من پس تو او را
مهلت دادی واین عطف تفسیری فقرهٔ سابقه است
فاوقعنی در قاموس متعدی مذکور نیست اما گفته
اوقع بینهم بالغ فی قتالهم وشاید متضمن محاربه
باشد یعنی پس او محاربه کرد با من در حالی که مبالغه
نمود در جنگ من وقد هربت الیک من صغائر ذنوب
موبقة وکبائر اعمال مردیة وبتحقیق گریخته پناه
بدرگاه تو آورده ام از گناهان صغیره که دور کنند
اینکس را از درگاه تو واز گناهان کبیره که موجب هلاک
وعذاب اخروی باشد حتی اذا قارفت معصیتک
تا آنکه چون کردم گناه ترا واستوجبت بسوء سعیی

ونسخه بسوء فعلی سخطك ودر نسخ مصححه سخطتك
ومستحق غضب تو شدم بسبب سعی من در کار بد فتل
عنّی عذار ودر نسخه عنان عذره بحید شیطان
از من روی عذر وحیله خود را وخود را دور کرفت
که مراد خلی بنیت تو خود کرده وتلقانی بکلمة کفره
وبسخن کفر خود با من ملاقات کرد یعنی انکار او وانقاع
من در معاصی نیز از توابع کفر اوست وباعث وبران
انکار کفر اوست وتولّی البراءة منّی ودر نسخه بالبراءة
منّی واستیلاد در اظهار بیزاری از من نمود وادبر مولّیا
عنّی ولشت داد بمن در حالتی که روی کردانده بود از من
واین حال موکّده است فاصحرنی لغضبك فریدًا پس
براورد وظاهر کرد مرا در صحرای غضب تو بر من در
حالی که من تنهایم ومعینی دران صحرا ندارم واخرجنی
الی فناء نقمتك طریدًا وبراورد مرا بسوی بلیتکاه عقوبت
تو درحا

تو در حالی که من رانده شده ام از درکاه تو لاشفیع بضم
وتنوین ودر نسخه بفتح وهمچنین در خفیر وحصن
وملاذ لیشفع لی الیك در حالی که بنیست مرا دران صحرا
وفنا شفیعی که شفاعت من نزد تو کند ولاخفیر
یؤمننی علیك ونیست خلاص کننده که مرا در امن دارد
از عقاب تو ودر تعدیه بعلی تأمّل باید کرد ولاحصن
یحجبنی عنك ونیست قلعه که حاجب شود مرا از تو
ولاملاذ ملاذ نیز بمعنی قلعه است پس عطف تفسیری
فقره سابقه باشد الجاء الیه منك ونیست قلعه
که التجا بان برم وپیوسند مرا از تو فهذا مقام العائذ بك
ومحلّ المعترف لك وهرکاه حال من اینست پس این
جائی که من ایستاده ام جای ایستادن کسی است که پناه
بتو برد وجای بودن کسی است که پیش تو اعتراف بتقصیر
خود نماید فلایضیقن عنّی فضلك ولایقصرنّ

ودر نسخه بی نون تقیله دونی عفوک پس البته تنک

بنیست از من فضل تو وقاصر نیست نزد من عفو تو بلکه

سعة فضل تو وکمال عفو تو بمرتبه ایست که شامل من هم

شود ولا أکن ودر نسخه ولا أکونن أخیب عبادک

التائبین ونباشم من محروم ترین بندهاء تو که توبه

کنند کا نند که من مطلب ترسیم وتوبه من قبول شود وانها

قبول شود ولا أقنط وفودک الآملین ونباشم

نا امیدترین جمعی که بدرگاه تو آیند بامیدها واغفر لی

انک خیر الغافرین وبخش مرا بدرستی که تو بهترین

بخشندگانی اللهم انک امرتنی فترکت ونهیتنی

فرکبت خدایا بدرستی که تو مرا امر بعبادت کردی

پس منع نکردم ومنع از معاصی کردی پس من کردم وسوّل

لی الخطاء خاطر السوء ففرطت وخطرات بد که در دل

من آمدند آنها زینت دادند پیش من امری را که خطا بود

بی من تقصیر کر

پس من تقصیر کردم وعمل بخطا کردم ولا أستشهد علی

صیامی نهارا وگواه نمیگیرم هیچ روزی را بر روزه داشتن

من یعنی روزه نگرفتم در روزی تا آن روز گواهی بدهد

واین بر سبیل کسر نفس ومبالغه است یعنی صومی

که لایق کبریاء الهی باشد از من نشد وهمچنین ولا

أستجیر بتهجدی لیلا وطلب اعانه وخلاصی نمیکنم

از هیچ شبی بسبب بی خوابی وعبادت ونماز شب یعنی

تهجد لایق درگاه الهی در شبی نکردم تا آن شب مرا خلاص

کند وپناه دهد از عذاب که روز قیامت گواهی دهد

ولا تثنی علیّ باحیائها سنة وبنیکی یاد نکند مرا

سنتی از سنن نبویه مصطفویه بسبب احیاء من

آن سنت را یعنی هیچ سنتی را ترویج ندادم تا آن سنت

روز قیامت مدح من کند حاشا فروضک کسر اول است

وفتح نسخه است یعنی منزه است فرضها تو از آنکه کسی

احیا ان نکند الّتی من ضیّعها هلک انچنان فروضی که
هر کس تضییع انها کند و بعمل نیارد در روز قیامت هلاک
شود یعنی بعذاب مبتلا شود و لستُ اتوسّل الیک
بفضلِ نافلةٍ مع کثیرِ ما اغفلتُ من وظائفِ
فروضک و بسیاری از نوافل که بجای آوردم انها را
وسیله بدرگاه تو نمی آرم با انکه بسیاری از فرضهای
ترا که وظیفه ما کرده من ترک ان کرده ام یعنی هرگاه
ترک واجبات از من شده باشد پس چگونه توسل نمایم
بنوافلی که کرده ام و چون اولیا محفوظند خصوصا
ائمه هدی خصوصا بعد ذکر حاشا و وضعک و حسنات
ابرار سیئات مقربین است مراد بفرض متروک فرض
ابرار باشد که سوای فروض عامه است یا مراد بوظائف
فروض اداب مکمله انست مثل طمانینه و تعهّد اول
وقت والله اعلم و همچنین و تعدّیتُ عن مقامات

حدودک

حدودکَ الی حرماتٍ انتهکتها و گذشتم من از جاهائی
که منتهای احکام تست یعنی مقرر نموده که ازان تجاوز
نباید کرد و رسیدم بامورى که واجب بود قیام بان
و حرام بود تقصیر دران و جوار داشتم انرا و بون
و ضایع کردم انرا یعنی تقصیر دران کردم و قیام بانچه
واجب بود دران نکردم و کبائرِ ذنوبٍ اجترحتها
کانت عافیتک لی من فضائحها ستراً و رسیدم
بگناهان کبیره که ارتکاب انها نمودم از چنان گناهانی
که بوده است حفظ تو مرا از رسوائیهای انها پوششی
و اگر حفظ نمیکردی و بحفظ خود مرا نمی پوشیدی فضیحت
میشدم و هذا مقامُ من استحیی لنفسه منک
و سخط علیها و رضی عنک و این جائی که من ایستاده ام
جای ایستادن کسی است که بشوم نفس خود از تو شرمنده است
و غضب دارد بر نفس خود و راضی است از تو یعنی من از ان

کسم که چنین باشند فَتَلَقَّاكَ و در نسخه شهید و
تَلَقَّاكَ بِنَفْسٍ خَاشِعَةٍ وَرَقَبَةٍ خَاضِعَةٍ وَظَهْرٍ
مُثْقَلٍ اسم مفعول از باب افعال مِنَ الْخَطَایَا و بتو روی
آورد با نفسی ساکن و متذلّل و متواضع و با گردن
ساکن متطامن که در زیر افکنده است و با پشتی گران
بار از گناهان و در قاموس است که خشوع در بدن
و دیدن آواز است و خضوع مخصوص به بدن است وَاقِفًا
بَیْنَ الرَّغْبَةِ اِلَیْكَ وَالرَّهْبَةِ مِنْكَ در حالی که آن کس
ایستاده است میان رغبة بتو بامید رحمة و میان
ترس از تو بخوف از عقاب چه مقتضای ایمان اینست
که میان خوف و رجا باشند وَاَنْتَ اَوْلَی مَنْ رَجَاهُ
وَاَحَقُّ مَنْ خَشِیَهُ وَاتَّقَاهُ و از جمله جمعی که او
با ایشان امیدوار است تو اولی بامید و لایق تری بآنکه
از تو امیدوار باشند و از جمله جماعه که او از ایشان می ترسد

تو سزاوارتر

تو سزاوارتری بترسیدن که از تو باید ترسید مجملا رحمة
تو اتم و عقاب تو اعظم است فَاَعْطِنِیْ یَا رَبِّ مَا رَجَوْتُ
پس بده مرا ای پروردگار من آنچه از تو امید میدارم
از عفو و انعام وَاٰمِنِّیْ مَا و در نسخه مِمَّا حَذِرْتُ
و در امن دار مرا از آنچه میترسم وَعُدْ عَلَیَّ بِعَائِدَةِ
رَحْمَتِكَ و انعام بده مرا بنعمة رحمة تو اِنَّكَ اَکْرَمُ
الْمَسْئُولِیْنَ بدرستی که تو کریمترین جمعی که از ایشان سؤال
و طلب کنند اَللّٰهُمَّ وَاِذْ سَتَرْتَنِیْ بِعَفْوِكَ وَتَغَمَّدْتَنِیْ
و در نسخه وَغَمَرْتَنِیْ بِفَضْلِكَ فِیْ دَارِ الْفَنَاءِ بِحَضْرَةِ
الْاَکْفَاءِ خدایا چون پوشیدی مرا بعفو خود و در تمام
فضل خود محافظت نمودی و تفضیح نکردی در نزد
متابعی دنیا در حضور همسران فَاَجِرْنِیْ مِنْ فَضِیْحَاتِ
دَارِ الْبَقَاءِ عِنْدَ مَوَاقِفِ الْاَشْهَادِ مِنَ الْمَلٰئِكَةِ
الْمُقَرَّبِیْنَ وَالرُّسُلِ الْمُکَرَّمِیْنَ از باب تفعیل و در نسخه

ازباب فعال والشهداء والصالحین پس خلاصی
مرا از فضایح خانه بقا یعنی در آخرت در جائی که ایستادن
حاضران از ملئکه مقرب و پیغمبران معزز و شهیدان
و نیکوکاران یعنی در حضور اینجماعه مرا فضیحت مکن
من جار کنت اکاتمه سیئاتی بیان صالحین است
و در نسخه وکم من جار و این اظهر است یعنی و چندین
همسایه بودند که گناهان خود از ایشان می پوشیدم و
من ذی رحم کنت احتشم منه فی سریراتی و در
نسخه خفیاتی و چندین خویشان نزدیک بودند که
ستر میکردم از اظهار اسرار خود نزد ایشان لم اثق
بهم رب فی الستر بفتح سین و در نسخه بکسر علی و
وثقت بک رب فی المغفرة لی اعتماد نکردم بر آن
همسایها و خویشان ای پروردگار من در اینکه گناه مرا
بپوشند بنابران از ایشان پوشیدم اما از تو پوشیدن محالست

واعتماد

واعتماد بر تو داشتم ای پروردگار من در بخشیدن
گناه من بنابران جرات کردم وانت اولی من وثق
به و تو بهترین کسانی که اعتماد بر ایشان کرده شد و
اعطی من رغب الیه و دهنده ترین کسانی که رغبت
بایشان و طلب از ایشان کرده شده وارءوف و در نسخه
ارءف و در نسخه ارق من استرحم و مهربان
ترین کسانی که طلب رحمة از ایشان کرده شده فارحمنی
چون چنینی پس بر من رحمت کن اللهم وانت حدرتنی
و در نسخه احدرتنی ماء امهینا من صلب متضائق
العظام حرج بوزن کتف المسالک خدایا و تو
مرا منحدر ساختی در حالی که آب خوار حرکین بودم
یعنی منی را فرود آوردی از میان مهرهای پشت
که استخوانهای آن با هم متصل است و فرجه میان آنها
تنگ است و راههای میان آن نیز تنگ الی رحم

متعلق است بجدرتنی ضَیِّقَةٍ سَتَرتَها ودر نسخه
بباء موحّده ومعنی ظاهری ندارد بِالحُجُبِ یعنی مخدر
ساختی بسوی زهدان تنکی که پوشیده او را بپردها
تُصَرِّفُنِی ودر نسخه فیها حالاً منصوبست بنزع
خافض یعنی الی حالٍ عن حالٍ درحالی که میکردانیدی
مرا از صفتی بصفتی دیکر وتعبیر بمضارع حکایت حال
ماضیه است حَتّی انتَهَیتَ بی اِلی تَمامِ الصُّورَةِ
تا آنکه رسانیدی مرا در آخر با تمام صورت من وَاَثبَتَّ
فِی الجَوارِحِ وایجاد کردی در من اعضا را کَما نَعَتَّ
فی کِتابِکَ چنانچه وصف کرده وبتربیتی که ذکر
کرده در قرآن مجید نُطفَةً ثُمَّ عَلَقَةً ثُمَّ مُضغَةً
ثُمَّ عَظمًا ودر نسخه عِظامًا ثُمَّ کَسَوتَ العِظامَ
لَحمًا درحالی که بودم من نطفه یعنی منی پس خونی
بسته شدم پس پاره کوشتی شدم پس ایجاد استخوانها

کردی پس

کردی پس استخوانها را بکوشت پوشانیدی ثُمَّ اَنشَاتَنِی خَلقًا آخَرَ
پس ایجاد کردی ایجادی دیکر که نفس ناطقه را ببدن متعلق
ساختی وایها تفصیل ما نعتّ فی کتابک است کَما شِئتَ
هر کس را چنانچه خواستی کردی خوش روی وخوش خلق
وسعید ویا بر عکس آنها حَتّی اِذا احتَجتُ بصیغه متکلم
اِلی رِزقِکَ وَلَم اَستَغنِ عَن غِیاثِ فَضلِکَ تا
آنکه چون بعد از نفخ روح وتعلق نفس ببدن محتاج
شدم برزق تو ومستغنی نشدم از فریادرسی فضل تو
جَعَلتَ لی قُوتًا مِن فَضلِ طَعامٍ وَشَرابٍ اَجرَیتَهُ
لِاَمَتِکَ الَّتی اَسکَنتَنِی جَوفَها وَاَودَعتَنِی قَرارَ رَحِمِها
کردانیدی برای من قوتی که با آن غذا بکیرم از فضل طعام
وآبی که رزق کنیز خود با آن روان کردی آنچنان کنیزی که
مرا در میان شکم او ساکن کردی وامانت کذاشتی در رحمش
که جای قرار جنین است یعنی بمادر من زیاده بر قوت ضروری او

دادی تا قدر زاید بران قوت من شود در رحم وَلَوْ تَكِلْنِي و
در بعضی نسخ بسکون لام واین خبر ظاهر است چه لو جزم نکند
يَا رَبِّ فِي تِلْكَ الْحَالَاتِ إِلَى حَوْلِي أَوْ تَضْطَرَّنِي إِلَى قُوَّتِي
ودر نسخه ولو وکلتني في تلك الحالات الى نفسي واضطررتني
الى قوتي واگر حواله میکردی مرا ای پروردگار من دران حالات
سابقه بسوی شدت وقوه من ومضطر میساختی مرا بسوی
قوت من لَكَانَ الْحَوْلُ عَنِّي مُعْتَزِلًا وَلَكَانَتِ الْقُوَّةُ مِنِّي
بَعِيدَةً هر اینه دران حالات می بود شده از من دوری
گزیننده ومی بود قوت از من دور شونده چه دران حالات
اصلا شدتی وقوتی نبود فَغَذَوْتَنِي بِفَضْلِكَ غِذَاءَ الْبَرِّ اللَّطِيفِ
بفتح با ودر نسخه بکسر پس غذا دادی مرا دران حالات
بفضل تو ای حنان غذائی که نیکوکار صاحب لطف بکسی غذا
دهد تَفْعَلُ حکایة حال ماضیه است ذَلِكَ بِي تَطَوُّلًا
عَلَيَّ إِلَى غَايَتِي هَذِهِ واین تغذیه وعنایت را کردی بمن

ازروی

ازروی احسان وکرم بر من تا این غایة که باین عمر رسیدم
لَا أَعْدَمُ ارباب علم بِرَّكَ در حالی که هرگز خوبی واحسان
تو معدوم نشد از من یعنی ای حنان نشد که نیابم اثر او احسان
توبی درجه رسید وَلَا يُبْطِئُ بِي حُسْنُ صَنِيعِكَ ودر نسخه
صُنْعِكَ ودر حالی که درنگ نکرد در رسیدن بمن فعل
جمیل واحسان نیك تو بلکه بسرعت رسید وَلَا تَتَأَكَّدُ
مَعَ ذَلِكَ ثِقَتِي وبا وجود علم من بتحقق این احسانها از
ابتداء خلقت در رحم تا حال اعتماد من بوصول رزق قوی
نمیشود واوقات عبادت را نیز صرف در تحصیل آن میکنم
فَأَتَفَرَّغَ بنصب بعد فا در جواب نفی لِمَا هُوَ أَحْظَى لِي عِنْدَكَ
تا آنکه فارغ شوم برای تحصیل آنچه از نصیب ونزد من
ورتبه ومکانه آن بیشتر است نزد تو یعنی اگر اعتماد من بوصول
رزق قوی میبود صرف اوقات در عبادات میکردم وحظ
وافر از ثواب آن می یافتم قَدْ مَلَكَ الشَّيْطَانُ عِنَانِي فِي

سُوءِ الظَّنِّ وَضَعْفِ الْيَقِينِ بتحقیق شیطان مالك عنان
من شده وبطرف بدگمانی وضعف یقین بحصول رزق میکشد
یا آنکه اکتفا بقدر ضروری در طلب رزق نمیکنم بلکه
صرف عمر در طلب آن میکنم وبرای عبادات فارغ نمیشوم
فَأَنَا أَشْكُو سُوءَ مُجَاوَرَتِهِ لِي وَطَاعَةَ نَفْسِي لَهُ پس من
شکایت بدرگاه تو میکنم از بدی مجاوره شیطان مرا
وانا طاعت کردن نفس من او را وَأَسْتَعْصِمُكَ مِنْ مَلَكَتِهِ
واز تو طلب عصمة وحفظ میکنم از مالك شدن او مرا
وَأَتَضَرَّعُ إِلَيْكَ فِي أَنْ تُسَهِّلَ ودر نسخه إِلَيْكَ فِي صَرْفِ
كَيْدِهِ عَنِّي وَأَسْأَلُكَ أَنْ تُسَهِّلَ إِلَى رِزْقِي سَبِيلًا ودر
نسخه سبیلی وزاری میکنم بدرگاه تو درین باب که آسان
کنی بسوی رزق من راه را که بسهولت بمن برسد فَلَكَ الْحَمْدُ
ودر نسخه فلك اللهم الحمد عَلَى ابْتِدَائِكَ بِالنِّعَمِ الْجِسَامِ
بکسر جیم پس مر تراست سپاس بر ابتدا کردن تو بنعمتهای بلند

رتبه

رتبه وَإِلْهَامِكَ الشُّكْرَ عَلَى الْإِحْسَانِ وَالْإِنْعَامِ وبر انداختن
تو در دل من شکر کردن بر احسان وانعام تو فَصَلِّ عَلَى
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَهِّلْ عَلَيَّ رِزْقِي پس رحمت بکن بر محمد و
آلش وآسان بکن بر من رزق مرا وَأَنْ تُقَنِّعَنِي عطف است
بر رزقی یا معمول فعل محذوفست تقدیرش وَأَسْأَلُكَ
ودر نسخه وَأَقْنِعْنِي پس عطف است بر سهل بِتَقْدِيرِكَ
لِي وآسان بکن بر من اینکه قانع کنی مرا برزقی که مقدر
ساخته برای من یا سؤال میکنم از تو آنکه قانع کنی مرا
یا قانع کنی را بان رزق وهمچنین وَأَنْ تُرْضِيَنِي ودر
نسخه وَأَرْضِنِي بِحِصَّتِي فِيمَا قَسَمْتَ لِي وآسان کن
بر من اینکه راضی کنی مرا بحصه من در آنچه قسمت من کرده
یا سؤال میکنم از تو آنرا وهمچنین وَأَنْ تَجْعَلَ ودر نسخه
وَاجْعَلْ مَا ذَهَبَ مِنْ جِسْمِي وَعُمُرِي فِي سَبِيلِ طَاعَتِكَ
وآسان کن بر من اینکه آنچه رفته از جسم من وعمر من صرف

کنی آنرا در راه بندگی تو یا سوال میکنم آن صرف را یا صرف
بکن آنرا و مراد بذهب فعل مضارع است و تعبیر بماضی
برای تحقق وقوع است یا برای استدعاء اینست که سیئات
مرا عفو کنی و در عوض آن بفضل خود حسنات بده آنک
خیر الرازقین بدرستی که بهترین رزق دهندهائی تو
و اگرچه رزق دهنده منحصر در حق تع است لیکن اسباب
رزق را نیز تغلیبا رازق اعتبار نموده صیغه جمع استعمال
کرده اللهم انی اعوذ بک من نار تغلظت بها علی
من عصاک خدایا بدرستی که من پناه می برم بتو از
آتشی که غلظه و درشتی کنی بوسیله آن آتش بر کسی
که گناه کرده یعنی آن آتش را بر عاصی غلیظ و مشکل ساختی
و در نسخه تعاقب بها من عصاک و توعدت بها و در نسخه
و تتوعد بها من صدف عن رضاک و وعید نموده بان
آتش کسانی را که از رضاء تو اعراض نموده اند و من نار نورها

ظلمة

ظلمة وهیّنها الیم وبعیدها قریب واز آتشی که رو
روشنی آن تاریکیست و ضعیف تر و فسرده ترین
آن بسیار الم کننده است و دور آن حکم نزدیک دارد
و من نار یأکل بعضها بعض و در نسخه بعضها بعضا
و یصول بعضها علی بعض و پناه می برم بتو از آتشی
که میخورد بعضی از آن بعضی دیگر را و حمله میکند
بعضی بر بعض و من نار تذر العظام رمیما واز
آتشی که استخوانها را می پوساند و خاک میکند و تسقی
اهلها حمیما و میخوراند اهل آن نار را یعنی دوزخیان را
آب گرم مثل زردابی که از قروح بر آید و نسبت سقی بنار
مجازی است و من نار لا تبقی علی من تضرع الیها و
از آتشی که رحم نمیکند بر کسی که پیش او تضرع و زاری کند
و لا ترحم من استعطفها و رحم نمیکند بر کسی که طلب
مهربانی از او کند و این عطف تفسیری فقره سابقه است

وَلَا تَقْدِرُ عَلَى التَّخْفِيفِ عَمَّنْ خَشَعَ لَهَا وَاسْتَسْلَمَ إِلَيْهَا

وقادر نیست ان آتش بر تخفیف در سوختن کسی که نزد

او خشوع وتذلل وجزع کند وسنقاد او شود تَلْقَى

سُكَّانَهَا بِأَحَرِّ مَا لَدَيْهَا مِنْ أَلِيمِ النَّكَالِ وَشَدِيدِ الْوَبَالِ

ملاقات میکند با ساکنان او که اهل جهنم اند بگرم

ترین آنچه دارد از عذاب قوی الم دهنده که هر که

بیند بترسد و تفسیر بزنجیرا تشین هم کرده اند واز شدة

نام و ثقل شدید وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَقَارِبِهَا الْفَاغِرَةِ

أَفْوَاهُهَا و پناه می برم بتو از کژدمهای ان نار که گشوده است

دهنهاشان چه فغر لازم است و در نسخه بفتح ها چه فغر

متعدی نیز امده و در نسخه بافواهها که متعدی بها

شده وَحَيَّاتِهَا الصَّالِقَةِ بِأَنْيَابِهَا واز مارهای آن

نار که فریادهای شدید کننده اند در حالی که متلبس اند

به نیشهای خود یعنی نیش گشوده فریاد شدید مهیب میکنند

وزنجه

٢١٥

و در نسخه شهید بعین معجمه یعنی دندان نیش او برامده و

عودار شده وَشَرَابِهَا الَّذِي يُقَطِّعُ أَمْعَاءَ وَأَفْئِدَةَ سُكَّانِهَا

چون امعاء نیز مضافست بسکان حذف تنوین از و

شده هر چند که فاصله بمضاف دیگر شده نظیرش قول

بنا عرما بین ذراعی وجبهة الاسد واضافه اب

بسوی نار بر سبیل مجاز است یعنی پناه میبرم بتو از

اب جهنم که پاره پاره میکند رودهای دوزخیان را و

دلهای انها را وَيَنْزِعُ قُلُوبَهُمْ و از جای میکند دلهای ایشان را

وَأَسْتَهْدِيكَ لِمَا بَاعَدَ مِنْهَا وَأَخَّرَ عَنْهَا و طلب میکنم

از تو هدایه بسوی چیزیکه دور دارد کسی را از ان نار و

موخر دارد از ان نار تا با و نرسد چه تاخیر مستلزم دوری است

از ان اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَجِرْنِي مِنْهَا بِفَضْلِ

رَحْمَتِكَ خدایا رحمت کن بر محمد و الش و خلاصی کن

مرا از ان آتش بفضل رحمت تو وَأَقِلْنِي عَثَرَاتِي بِحُسْنِ إِقَالَتِكَ

وفتح بکن لغزش مرا یعنی عثرات مکن و بخش بخشش
نیک تو ولا تخذلنی یا خیر المجیرین وخوار مکن مرا ای
بهترین خلاص کنندها یا بهترین ذمه دهندها انک
تقی الکریهة وتعطی الحسنة بدرستی که تو محافظت
میکنی از امر مکروه و میدهی نعمت خوب و در نسخه
الجسیمه وتفعل ما ترید وانت علی کل شیء قدیر
و میکنی هر چه خواهی و تو بر همه چیز قادری اللهم
صل علی محمد واله اذا ذکر الابرار خدایا رحمت
بکن بر محمد و الش وقتی که ذکر نیکان شود و چون ذکر
نیکان همیشه هست پس صلوة نیز همیشه باشد چنانچه
در فقره تالیه است وصل علی محمد واله ما اختلف
اللیل والنهار ورحمة بکن بر محمد و الش مادامی که خلفه
شود هر کدام از شب و روز دیگری را که چون یکی برود دیگری
بیاید یعنی همیشه صلوة لا ینقطع مددها ولا یحصی

عددها

عددها الجنان صلواتی که منقطع نشود مدد او که متوالی
و دایمی باشد و نتوان شمرد عدد انرا بجهة عدم تناهی صلوة
تشحن الهواء وتملاء الارض والسماء الجنان صلوتی
که پر کند هوا و زمین و اسمانرا صلی الله علیه واله
حتی یرضی رحمت کند خدای برو و بر الش تا انکه او
راضی شود وصلی الله علیه واله بعد الرضا ورحمة
بر محمد و الش بعد از رضا نیز صلوة لا حد لها ولا
منتهی صلواتی که حد و نهایة ندارد یا ارحم الراحمین
ای رحیم ترین رحم کنندها

دعاء وقت استخاره

اللهم انی استخیرک بعلمک خدایا من درین کار
طلب رشاد بخیر از تو میکنم بسبب علم تو بعاقبت امور و در
بعض نسخ واستخیرک بقدرتک فصل علی محمد
واله واقض لی بالخیرة بکسر خا و سکون یا و در نسخه
بفتح هر دو والهمنا معرفة الاختیار و در دل ما القا بکن

دانستن اختیار انچه خیراست واجعل ذلك ذریعة الی
الرضا بما قضیت لنا والتسلیم لما حکمت وبکن
ان الهام را وسیله راضی شدن ما بانچه حکم کردی

ما اختیار ا... نمودی برای ما وسبب انقیاد حکمی که کردی

فازح عنا ریب الارتیاب بس دور کن از ما تهمت شك
در خوبی انچه تو اختیار کنی وارشاد بان نمائی که
متهم بشك نیز نشویم چه جای تحقق شك وایدنا
بیقین المخلصین وتقویت بکن ما را بیقینی که مخلصان
تو دارند یعنی انچنان یقینی به درجۂ بخیریت انچه
اختیار نمائی که مخلصان تو دارند ولا تسمنا عجز
المعرفة عما تخیرت در قاموس است سام فلانا
الامر کلفه ایاه اکثر ما یستعمل فی العذاب والشر وسوم
الفرس جعل علیه سمة ای علامة وکیا وتکلیف
مارا بعاجز بودن دانش ما از ادراك انچه تو اختیار
کرده برای ما یعنی عاجز مکن ما را از معرفة ان بکله نفهمان

مارا هرچه

مارا هرچه خیر ما در انست یا انکه داغ عدم معرفه بر ما
منه فنغمط از باب ضرب وعلم در قاموس است غمط
الناس استحقرهم وغمط العافیة لم یشکرها والنعمة
بطرها وبطر طغیان بنعمه است قدرك بسکون دال
یعنی هرکاه عاجز باشیم از معرفة انچه مختار تست
وندانیم به بود خود را ناچار نخواهیم دانست قدرت
ترا یا رتبه ومنزله ترا وظاهرا مراد قدر نعمه باشد
یا مقدار انچه مقدر کرده نصیب ما را لیکن در قاموس
معنی اخیر را بفتح دال کفته مجملا اکر بفتح است پس معنی
نغمط این باشد که راضی نشویم بانچه مقدر کرده وشکر
ان بجا نیاریم واکر بسکونست پس معنی انکه وفا بحق جلال
وتعظیم او نکنیم پس کویا تحقیر دانسته ایم العیاذ بالله
تعالی منه والله اعلم ونکره موضع رضاك ومکروه
ما خواهد بود انچه مرضی تو باشد العیاذ بالله منه یعنی

کتابخانه آستانه قدس

پس سوم ما بعجز معرفه مکن تا باین بلا مبتلا نشویم
وَنَجنح اِلَی الَّتِی هِیَ اَبعَدُ مِن حُسنِ العَاقِبَةِ ومیل
خواهیم بسوی حالتی که دورتر است از خوبی عاقبة
ما وَاَقرَبُ اِلیٰ ضِدِّ العَافِیَةِ ونزدیکتر است بضدّ
عافیة یعنی دفع بلیّات بس ما را دانا کن بانچه خیر ما است
تا ازین بلیّات نجات باشد وحَبِّب اِلَینا ما نَکرَهُ
مِن قَضَائِکَ ومحبوب ما کن انچه مکروه ما باشد ازجمله
احکام تو تا راضی بقضاء تو باشیم وَسَهِّل عَلَینا مَا
نَستَصعِبُ مِن حُکمِکَ واسان کردان بر ما انچه از
احکام تو بر ما مشکل نماید تا بطیب خاطر بان عمل نمائیم وراضی
باشیم وَاَلهِمنَا الاِنقِیَادَ لِمَا اَورَدتَ عَلَینَا مِن
مَشِیَّتِکَ ودر دل ما انداز که اطاعت کنیم چیزیرا
که بر ما وارد کنی از مراد تو حَتّیٰ لَانُحِبَّ تَاخِیرَ مَا عَجَّلتَ
وَلَا تَعجِیلَ مَا اَخَّرتَ تا انکه دوست نداریم تاخیر

انچ

انچه تو تعجیل ان نموده بر ما ایراد کنی ونه تعجیل انچه تو
تاخیر ان کنی بلکه محبوب ما شود هرچه کنی از تعجیل
و تاخیر وَلَا نَکرَهَ مَا اَحبَبتَ وَلَا نَتَخَیَّرَ مَا کَرِهتَ
ومکروه ما نشود انچه محبوب ومرضی تست وبیک
ندانیم انچه مکروه تست بلکه رضاء ما محصر در رضاء
تو باشد وَاختِم لَنَا بِالَّتِی هِیَ اَحمَدُ عَاقِبَةً وَ
اَکرَمُ مَصِیرًا وختم کن کار مرا بانچه عاقبت ان بهتر
باشد وبانچه بازکشت ان بعزیزترین احوال باشد
اِنَّکَ تُفِیدُ الکَرِیمَةَ وَتُعطِی الجَسِیمَةَ بدرستی که تو
افاده میکنی وانعام میکنی چیزیرا که مکرم وخوبست
ومیدهی نعمتی را که بزرک است وَتَفعَلُ مَا تُرِیدُ وَ اَنتَ
عَلیٰ کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ ومیکنی انچه خواهی وتو بر همه چیز
قدرت کامله داری دعا وقتی که ببیند کسی را مبتلا به
بلیه وفضیحتی ودر نسخه بکانی اَللّٰهُمَّ لَکَ الحَمدُ

علی سترك بکسر سین ودر نسخه بفتح بعد علمك خدایا
مرتراست سپاس بر پوشانیدن تو معایب وگناهان
بندها بعد از علم تو بان یعنی دیده ودانسته می پوشی
ومعافاتك بعد خبرك بوزن قفل وبر دفع کردن
تو ازما علل وبلیات را یا انکه بر دفع کردن تو بلیات
مردم را ازما وبلیات ما را از مردم بعد از دانش تو یعنی
دانسته معافات میکنی ومراد بعدیه ظاهری نیست که
مستلزم تاخیر علم باشد چه علم او ازلیست فکلنا
قد اقترف العائبة بیا ودر نسخه بهمزه فلم تشهره
پس هر کدام ما بتحقیق کرده است گناهی وفعلی را که موجب
عیب وست پس تو اورا مشهور نساختی وپوشیدی
وارتکب الفاحشة فلم تفضحه ومرتکب شد امور را که
نهی کرده ولسیار قبیح است پس تو اورا فضیحت ورسوا
نکردی وتستر بالمساوی وبدیهار البأس خود کرد

خودرا

وخود را بان پوشید ومعمور گناهان شد یا انکه گناهانرا
مخفی داشت ونخواست که کسی بداند فلم تدلل علیه
بعك یا دغام واین هم لغة عرب هست پس تو دلالت
مردم بران نکردی ومخفی داشتی که کسی پی بان نبرد
کم نهی ودر نسخه شهید کم نهیا وهمچنین وامرا
وسیئة وخطیئة پس کم استفهامی باشد گویا انقدر
بسیارست که عددان نمی داند واستفسار واستفهام
ازان میکند ودر اکثر نسخ بجر است پس کم خبریه باشد
لك قد اتیناه چندین کار بد بود که تو منع ازان کرده
بودی وما بتحقیق کردیم انرا وامر قد وقفتنا ودر
نسخه شهید اوقفتنا وهر دو بیك معنی است علیه
فتعدیناه وچندین کار نیك که تو فرمودی وبتحقیق
دانا نمودی ما را بوسیله شارع ومطلع ساختی ما را بران
پس ما انرا کار گذاشتیم وبجا نیاوردیم وسیئة اکتسبناها

وخطيئة ارتكبناها وچندين بديها كسب كرديم وخطاها
ارتكاب نموديم كنت المطلع عليها دوننا الناظرين
بودی تو مطلع بران تقصيرات نه بينندهاء ديگر والقادر
على اعلانها فوق القادرين وبودی تو قادر بر علانيه
كردن وشهرت دادن ان بيشتر از همه قادران كانت
عافيتك لنا حجابا دون ابصارهم كه بوده است حجاب
ما از اطلاع مردم بر فضايح ما حفظ تو يا آنكه عافيت
تو حجاب ما بود نزد ديدنهای انها يعنی آنها نه ابصار
انها چه قوت باصره ودانش انها بسيار بود ليكن تو
بفضل خود از نظر انها پوشيدی وردما دون اسماعهم
ردم محكم بستن سوراخ است وبود عافية تو سبب
بستن راه شنيدن مردم فضايح ما را نه قوای سامعه
انها قوی بود يا آنكه نزد اراده كردن انها شنيدن
فضايح ما سوراخ گوشها را انباشتی واين كنايه است

هرگاه آنها قصد نظر ديدن كردند تو محافظت كردی ما را از اطلاع

جهه سامعه آنها

ازمخ

ازمخفی داشتن فضايح بنحوی كه مردم نشنوند يعنی كسی
مطلع نشود تا نزد مردم بگويد پس بشنوند فاجعل
ما سترت من العورة پس بگردان انچه پوشيده از
عورات ما يعنی از اموری كه اطلاع غير بران عيب است
واخفيت من الدخيلة وانچه مخفی داشته از خيانت
ما در نظر خلق چه دخلة الامر بضم بمعنی باطن
امر است واعظا لنا وزاجرا عن سوء الخلق بودن
عنق وقفل بند يعنی است ليكن اينجا مروی اولست
واقتراف الخطيئة يعنی اين ستر واخفا را بگردان
واعظ ما ومنع كننده ما از بدخلقی واز ارتكاب گناهان
ودر نسخه سوء الخلق واسرار الخبثة يعنی توفيق
بترك بدی تا محتاج باسرار نشويم والا پنهان داشتن
معاصی مستحسن است ودر نسخه كفمی انتياه الخطيئة
ازتاهت الهامة اذا رفعت راسها وسعيا الی

الخلوة

التوبة الماحية ودر نسخه شهيد الناجية پس مجاز است
از نجات دهنده چه او لازم است از بابت عذاب
اليم و نجی الشجرة یعنی قطعها نیز آمده پس مجاز است
از قطع و عفو گناهان والطريق المحمودة طریق موت
سماعی نیز آمده بنابران صفت او موت مذکور شده
یعنی و بگردان آن ستر و اخفا را باعث سعی ما بسوی توبه
که محو کننده است گناهان ما را و بسوی راه حق که ستوده
و نیک است وقرب الوقت فيه ضمير راجع بتوبه است بتاویل
مذکور و نزدیک بکن وقت ما را بتوبه کردن که در توبه
نکنیم ولا تسمنا الغفلة عنك و مدار ما را بر غفلت
از خود و غافل از خود مکن یا داغ غفلت بر ما منه انا
اليك راغبون ومن الذنوب تائبون بدرستی که ما
بسوی تو رغبت کنندگانیم و از گناهان توبه کنندگانیم
وصل على خيرتك بوزن عنبه اللهم من خلقك

محمد وعترته

محمد وعترته ورحمه بکن خدایا بر کسی که مختار تست
و او را از خلق برگزیده محبوب خود کرده یعنی محمد و
فرزندان و نسل و عشیره نزدیک او والصفوة بتثلیث
صاد آنچه صافی برآید از چیزی و مروی کسر صاد است
و در اکثر نسخ بعنی من بريتك الطاهرين لجنانك محمد
و عترت او که خلاصه خلق‌اند و پاک‌اند از عیوب بمقتضای
آیه تطهیر واجعلنا لهم سامعين ومطيعين
و در نسخه شهید او نیست كما امرت يا رب العالمين
و بگردان ما را شنونده و اطاعت کننده آنچه محمد و
عترت او ما را گفته‌اند چنانچه تو امر کرده باطاعت ایشان
ای پروردگار عالمیان و در نسخه انك سميع الدعاء غفور رحيم
د ادر رضا شدی از حق تعالی وقتی که باهل دنیا نظر میکرد
الحمد لله رضى بحكم الله سپاس مر خدا را از روی رضا
بحکم خدا شهدت ان الله قسم معايش عباده بالعدل

شهادت میدهم بانکه حق تعالی قسمت کرده معیشتهای
بندهاء خود را بعدالت وَاَخَذَ عَلَی جَمِیعِ خَلْقِهِ بِالْفَضْلِ
میکوید اخذتم بِیَدِ الْفَضْلِ واضافه ید بفضل یا بیانیه است
یا اضافه مشبه به بمشبه است ومفعول اخذ
محذوفست بقرینه مقام تقدیرش اَخَذْتُم یَدَیَّ یعنی
دستگیری من کردید بدرستی که ان فضل است یا
بفضلی که همچو دستاست یا استعاره مکنیه وتخییل است
بس ما در نحن فیه بالفضل متعلق است باخذ ومفعول
اخذ محذوفست بقرینه جمیع خلقه وتعلق علی با اخذ
بتضمین معنی استیلا وغلبه است یعنی وکرفت دست
همه مخلوقات را ودستگیری همه کرد بفضل خود که مشابه
بدست است درحالیکه مستولی وغالب بود بر همه
مخلوقات خود ویحتمل که علی متعلق بفضل باشد ومفعول
اخذ محذوف یعنی کرفت دست همه مخلوقات را بفضل خود

برهمه انها

برهمه انها ویحتمل که اخذ بمعنی شرع باشد یعنی شروع
کرد بفضل برهمه مخلوقات ودر نسخه شهید بضاد
مهمله است بمعنی جدا کردن حق از باطل یعنی داد هر کس
انچه لایق ان بود والله اعلم اللهم صل علی محمد واله
وَلَا تَفْتِنِّی بِمَا اَعْطَیْتَهُمْ وَلَا تَفْتِنْهُمْ بِمَا مَنَعْتَنِی
خدایا رحمت کن بر محمد والش ومرا مفتون مکن بانچه
داده بانچه داده ببایر مخلوقات که نظر من دران باشد
وطلب ان کنم ومفتون مساز انها را بانچه از من منع کردی ونداری
که انها بر من افتخار نمایند ومرا خوار دارند فَاَحْسُدَ خَلْقَکَ
وَاَغْمَطَ بفتح میم وبکسر میم هر دو مرویست حُکْمَکَ
این متعلق است بلا تفتنی یعنی اکر مفتون شوم بنظر
در نعمة خلق تو حسد خواهم کرد بر ایشان وحقیر خواهم
دانست انچه داده بمن وراضی بحکم تو در معیشت که محض
عدلست نخواهم شد بس فتنه طمع زیادتی از دل من دور کن

و راضی دار مرا بانچه داده تا حسد نکنم و انچه داده ان را
حقیر نشمرم و انچه معلق است بلا تفتنهم متروکست
و از مقام معلوم یعنی تا انها بتکبر و عجب و فخر گرفتار
نشوند و مرا خوار ندانند اللهم صل علی محمد و اله
طیب بقضائک نفسی خدایا رحمة بکن بر محمد و الش
و خوش کن بقضای تو نفس مرا که راضی و خوشحال باشم
بقضا و وسع بمواقع حکمک صدری و فراخ کن بجاهای
وقوع حکم تو سینه مرا یعنی در سینه من برای هر حکم
تو جائی باشد و بناچار سینه وسیع باشد و این کنایه است
از انقیاد دل بجمیع احکام الهی که الجنان نباشد که بعضی را
دل نپذیرد و هب لی الثقة و ببخش مرا اعتماد بانکه
هرچه قضا تست خیر محض است و متضمن حکم جلیه
یا خفیه است لاقر معها تا انکه با ان اعتماد یعنی
بسبب ان اعتماد اقرار کنم بان قضائک لم یجر الا بالخیرة

بانکه حکم

بانکه حکم تو جاری نشده مگر بانچه خیرات و خیره نیکون
یا و بعضی نیز مر و نیست واجعل شکری لک علی ما زویت
عنی و بگردان شکر کردن من ترا بر هرچه از من دور کردی
خواه چیزی که بحسب ظاهر موذی بود یا انچه بحسب ظاهر
نعمت بود که البته در دور کردن ان نیز حکمت بالغه
خواهد بود او فر من شکری ایاک علی ما خولتنی
زیاده بر شکر من ترا بر انچه بمن دادی چرا که انچه دور
کرده البته مخالف مصلحت کل بوده و دفع شر اهم است
از طلب نفع پس شکر بر اول اتم باید واعصمنی من
ان اظن بذی عدم خساسة و محافظت من بکن
از اینکه بشخصی که چیزی نداشته باشد گمان خسّه
کنم یعنی او را در نظر خوار دارم و بنظر اهانت به بینم
که فقیر است او اظن بصاحب ثروة فضلا یا گمان
فضل کنم بما لداری و از جهة مالداری نور اعزت

کنم ومزیه دهم بر فقیر فَاِنَّ الشَّرِیفَ مَنْ شَرَّفَتْهُ طَاعَتُکَ
چراکه بدرستی شرف وفضل کسی راست که طاعت
تو اورا شرف دهد نه ثروت وجاه وَالْعَزِیزَ مَنْ عَزَّتْهُ
عِبَادَتُکَ وعزیز کسی است که عزت دهد اورا عبادة
تو فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَمَتِّعْنَا بِثَرْوَةٍ لَا تَنْفَدُ
خدایا رحمت بکن بر محمد وآلش وبهره مند سان مارا
بمالی که اخر نشود یعنی توفیق ایمان وعبادت بد
که نعیم اُخروی ابدی نصیب شود وَاَیِّدْنَا بِعِزٍّ لَا
یُفْقَدُ وتقویه ما بکن بعزتی که فانی نشود که آن
رضای الهی وحسن عاقبة است والا جمیع امور دنیاوی
فانیست وَاَسْرِحْنَا از باب فتح ودر نسخه از باب افعال
فِی مُلْکِ الْاَبَدِ وبفرست وبگذار مارا در ملکی که
ابدیست یعنی در بهشت اگرچه دوزخ نیز ابدیست
اما مسلمان در آن ابدی نباشد پس مراد بهشت است

انک الواحد بدرستی

اَنْتَ الْوَاحِدُ بدرستی که تو یکی وشریک نداری الْاَحَدُ
که اجزا نداری الصَّمَدُ مرجع خلایقی الَّذِی لَمْ تَلِدْ
این هم خبر آن است یعنی بدرستی که تو آنچنانکسی که
فرزند نداری وخطاب در صله الذی باعتبار خطاب
در اسم آن است وَلَمْ تُولَدْ وپدر ومادر نداری وَلَمْ
یَکُنْ لَکَ کُفُوًا اَحَدٌ ونیست برای تو هیچ کس مثلی

دعا وقت دیدن ابر وبرق وشنیدن آواز رعد

اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذَیْنِ خدایا بدرستی که این مرئی ومسموع
آیَتَانِ مِنْ آیَاتِکَ دو علامت ودلیلند از علامات
ودلایل تو وَهٰذَیْنِ عَوْنَانِ مِنْ اَعْوَانِکَ واین هر دو
اعانت کنندها خلقند از جمله چیزهائی که تو آنهارا
معین خلق کرده واین قضیه مطلقه عامه است یعنی
فی الجمله بلکه اکثر اعانت کنند یا مراد بعون خدمت
هر نحوی که خواهی از نفع وضرر ودر روایة کفعمی آیتین وعونین

پس هر دو حال لذا از هذا و جبران یتبدلان طاعتک
برحمة نافعة او نقمة بوزن سرقة و نشدة ضارة
و شتاب میکنند در اطاعت تو برحمتی که بندگان ترا
نفع کند یا بعذابی که ضرر کند چه بارانی که نتیجه انها است
گاهی نفع کند و گاهی ضرر بمقتضاء مشیت الهی فلا
تمطرنا بهما مطر السوء بوزن فلس پس بارانی که
بسبب ایشان بر ما بباراند مکن آن باران را بارانی بد که
ضرر بکند در نهایة و غریب الحدیث گفته بارانی
که از غضب باشد انجا مطرن مستعمل است و در باران
رحمة مطر و اکثر تعدیه او ل بعلی است و لا تلبسنا
بهما لباس البلاء و مپوشان ما را بسبب این هر دو
لباس بلا اللهم صل علی محمد و آله و انزل
علینا نفع هذه السحائب و برکتها سحاب اسم
جنس است واحد آن سحابة است بنابر آن تانیث اسم اشارة

وضمایر

و ضمایر بشده جدا رحمة بکن بر محمد و آلش و نازل کن بر ما
نفع این ابرها و برکت ایشان را واصرف عنا اذاها
و مضرتها و دور کن از ما اذیة و ضرر آنرا و لا تصبنا
فیها بآفة و مرسان بما در این ابرها آفت را و لا ترسل
علی معایشنا عاهة و مفرست بسبب این ابرها بر وجه
معیشت ما آفة غلات بلا را یعنی باعث ضایع شدن — اقسام ﻩ
غلات شوند فان در نسخه و ان کنت بعثتها نقمة
نقمة تمیز است یا مفعول له و همچنین سخطة پس اگر تو انگیخته
باشی آن ابرها را از روی غضب یا از جهت غضب کردن
و محنت دادن تو ما را او ارسلتها سخطة و فرستاده باشی
آنرا از روی غضب و این جمله عطف تفسیری جمله سابقه است — یا بجهة غضب ﻩ
فانا نستجیرک و در نسخه نستجیرک من غضبک این
جزا آن است پس بدرستی که ما پناه بتو می بریم از غضب تو
و نبتهل الیک فی سؤال عفوک و تضرع میکنیم بدرگاه تو

ومرتراست شکر بر نعمتی که بما داده حمدًا یخلف حمد الحامدین

وراءه الجنان حمدی که در پس خود افکند حمد جمیع حمد کنند

کان احمدًا یملأ ارضه وسماءه الجنان حمدی که پر کند

زمین واسمان اورا انك المنان بجسیم المنن الوهاب

لعظیم النعم بدرستی که تو منت نهنده بر خلق منتهای

کلان یعنی نعم عظیمه میدهی که موجب احسان منعم علیه است

و تو بخشنده نعمتهای عظیم را بر عطف تفسیری باشد القابل

یسیر الحمد الشاکر قلیل الشکر تو قبول کننده سپاس

کم را و جزا دهنده بر شکر کم المحسن المجمل ذو الطول

ودر نسخه ذو الفضل لا اله الا انت الیك المصیر

تویی احسان کننده و فعل جمیل کننده که صاحب قدرتست

و نیست معبود بحق مگر تو و بسوی تست بازگشت همه

دعا در اعتراف بتقصیر در شکر

اللهم ان احدًا لا یبلغ من شکرك غایة الا علیه

اجبنك

احسانك ما یلزمه شکرًا خدایا بدرستی که هیچ کس

نرسد در باب شکر تو بنهایتی مگر آنکه دران مدت

شکر نیز باو برسد از احسان تو آن قدری که اورا لازم

سازد شکری دیگر چه نعم الهی شیئًا فشیئًا فایض است

پس هنوز از اداء شکر نعمتی فارغ نشده که نعمت دیگر

برسد که موجب شکر است بلکه توفیق بر شکر نعمت نعمتی

دیگر است پس تسلسل لازم اید پس از عهده شکر بالتمام

نتوان برامد چنانچه شاعر گفته اذا کان شکری

نعمة الله نعمة • علی له فی مثلها یجب الشکر

ودر محل اول مراد بکلمه ما سایر نعم متوالیه است ودر ثانی

مراد توفیق شکر است واین بر تقدیری است که یلزمه از باب

افعال باشد وشکرًا مفعول ثانی ومراد بالزام ایجاب واگر

از باب علم باشد پس مراد بما عبادتی است که درین مقام شکر

کنند ومراد بلزوم وجوب وشکرًا تمیز یا مفعول له ولا یبلغ

مبلغاً من طاعتك وإن اجتهد إلا كان مقصّراً دون
استحقاقك وهیچ کس نرسد بمرتبهٔ کامله از طاعت تو هر چند
جهد کند مگر آنکه مقصر باشد نزد استحقاق تو یعنی هیچ
کس بمقدار استحقاق تو عبادت نتواند کرد بفضلك
یعنی آن مرتبهٔ قلیلی که با وجود تقصیر بفعل آرد نیز بفضل تست
فأشكر عبادك عاجز عن شكرك پس شاکرترین بندهای تو
عاجز است از شکر تو وأعبدهم مقصّر عن طاعتك و عابد
ترین بندگان تو مقصر است از طاعت تو لا يجب لأحدٍ أن تغفر
له باستحقاقه واجب نیست از برای هیچ کس اینکه ببخشی
او را بسبب استحقاق و بخشش را چرا که همه عاجزند از شکر
و مقصرند در طاعت چنانچه گذشت ولا أن ترضى عنه
باستحقاقه و واجب نیست برای هیچ کس اینکه راضی شوی
از و بسبب امری که از و صادر شود که موجب رضا باشد
فمن غفرت له فبطولك ومن رضيت عنه فبفضلك

پس هر کرا

پس هر کرا ببخشی بمحض فضل و قدرت و غنی و سعهٔ رحمة
تست و هر که از و راضی شوی بمحض فضل تست تشكر يسير
ما شكرته قبول میکنی اندك شکر تو که کنند و در نسخهٔ
شهید تُشكر به بصیغهٔ مجهول و این اظهر است از روی
معنی و انسب است بما بعد وتثيب على قليل ما تطاع
فيه و ثواب میدهی بر عمل قلیلی که در آن عمل اطاعت تو
کرده شود حتی بعضی از قدما اعظام بر لفظ حتی قلم
زده اند كأنّ شكر عبادك الذي أوجبت عليه ثوابهم
تا آنکه گویا شکر کردن بندهای تو که بمحض فضل خود واجب
ساخته بر آن شکر ثواب دادن را وأعظمت عنه جزاءهم
و عظیم ساخته از آن شکر جزاء ایشان را چه فعل دنیوی
در جنب ثواب اخروی قدری ندارد أمرٌ خبر كأنّ است
ملكوا استطاعة الامتناع منه دونك فكافيتهم
یعنی جزا دادن را الحنان لازم ساخته که گویا شکر کردن

اینها امریست که اینها مالک‌اند وقدرت را بر نکردن آن شکر نه
آنکه تو مالک آنی پس ناچار مکافات فعل ایشان کردی
وحال آنکه ایشان نه مالک این قدرت نیستند بلکه قدرت
بر شکر نیز تو داده پس لزوم جزا نیز محض فضلست واستیجاب
واستحقاق نیست اَوْ لَمْ یَکُنْ سَبَبُهُ بِیَدِکَ فَجَازَیْتَهُم
بالجنان لازم ساخته جزا آنکه گویا سبب آن شکر یعنی قدرت
بر آن بدست تو نبود ومستقل بودند در شکر پس تو جزا دادی
حال آنکه همه اسباب بدست تست واین عطف تفسیری
سابق است وکلمه او بمنزله و بعبارت اخری است ودر نسخه
تکن بتاء خطاب وضمیر اسم تکن است وخبرش جمله سببه
بیدک یعنی گویا شکر امریست که تو باین صفت نیستی که سبب
آن بدست تو باشد یا تکن صیغه غیبه ودرو ضمیر قصه
وسببه بیدک بیان آن ضمیر است بَلْ مَلَکْتَ یا الهی اَمْرَهُم
ونه چنانست که اینها مالک استطاعة بودند وسبب بدست تو

نبود

نبود بلکه تو مالک همه کارهای ایشانی ای خلای مِنْ قَبْلِ اَنْ
یَمْلِکُوا عِبَادَتَکَ پیش از آنکه ایشان مالک عبادت تو شوند
یعنی عبادت تو کنند وَاَعْدَدْتَ ثَوَابَهُمْ قَبْلَ اَنْ یُفِیضُوا
فِی طَاعَتِکَ وآماده ساخته ثواب ایشان را پیش از آنکه طاعت
تو کنند وَذَلِکَ اَنَّ بتقدیر لانّ سُنَّتَکَ الْاِفْضَالُ
واین آماده کردن ثواب قبل از عمل بواسطه آنست
که طریقه تو تفضل وانعام است وَعَادَتَکَ الْاِحْسَانُ
وعادت تو احسانست وَسَبِیلَکَ الْعَفْوُ وراه وروش تو
عفو کردنست فَکُلُّ ودر نسخه وکل اَلْبَرِیَّةِ مُعْتَرِفَةٌ
ودر نسخه مُعْتَرِفٌ باعتبار لفظ کل بِاَنَّکَ غَیْرُ ظَالِمٍ لِمَنْ
عَاقَبْتَ پس تمام خلق معترفند باینکه تو هر کرا عقاب کنی
ظالم نیستی در آن وَشَاهِدَةٌ در نسخه بخط کفعمی واو نسخه
نوشته ودر نسخه وشاهد بِاَنَّکَ مُتَفَضِّلٌ عَلَی مَنْ
عَافَیْتَ وهمه گواهند بر اینکه تو از هر کس دفع بلیه کنی

ونجات اخروی دهی محض فضل تست وكل مقر على نفسه
بالتقصير عندنا استوجبت وهر كس اقرار ميكند در حق
خود بتقصير در آنچه تو مستحق آنی فلولا ان الشيطان
يختدعهم عن طاعتك ما عصاك عاص وچون همه
معترفند بتقصير پس اگر مخلی بالطبع می بودند وشيطان
مكر وحيله نميكرد وبندهها را از طاعت تو باز نميداشت
هيچ كس عصيان نميكرد ولولا انه صور ودر نسخه بصور
لهم الباطل في مثال الحق ما ضل عن طريقك ضال
واگر شيطان باطل را بصورت حق در نظر ايشان تصوير
نميكرد هيچ كس گمراه نميشد واز راه تو كه خواست بدر نمی رفت
فسبحانك پس منزه ميدانم ترا خدايا از جميع معايب
ما ابين اين صيغه تعجب است كرمك في معاملة من
اطاعك او عصاك چه ظاهر است كرم تو در معامله تو
با هر كه اطاعت تو كرد چرا كه طاعت موجب نعم نيست ومع ذلك

بكرم خود

بكرم خود ايشان نعيم ابدی ميدهی وچه ظاهر است كرم تو
در معامله تو با هر كه عصيان تو كرد چرا كه بفضل خود
می بخشی وتوبه را قبول ميكنی تشكر شروعست در بيان
وجه ظهور كرم للمطيع ما انت توليته له كه قبول شكر
ميكنی از مطيع شاكر يا انعام ميكنی مطيع را وثنا جميل
ميكنی وجزاء جزيل ميدهی كسی را كه اطاعت تو كند در
مقابل آنچه تو خود متولی فعل آن شده چه بنده بی امداد
وتمكين الهی وبی تهيه اسباب من الله هيچ كاری نتواند
كرد وتملی للعاصی فيما تملك معاجلته فيه ومهلت
ميدهی گناهكار را در عقوبتی كه مالك وقادری بر شتاب
كردن در عقاب او اعطيت كلا منهما ما لم يجب له
دادی بهر كدام از مطيع وعاصی چيزی كه واجب نبود دادن
آنچيز با وبعنی نعيم جنة وعفو گناه وتفضلت على كل
منهما بما يقصر عمله عنه تفضل واحسان كردی بر هر كدام

از مطیع و عاصی بلکه قاصر است عملش از انکه عمل میوی
در جنب نعم جنة قدری ندارد و توبه در مقابل عفو و خلاصی
از دوزخ رتبهٔ ندارد پس تقصیر از باب تقصیر باشد و عمله
فاعلش و ضمیر عنه راجع بما و مراد بما عطیهٔ الهی که
بر سبیل تفضل است و گفته اند که بروایت شهید از باب
تفعیل است پس اگر عمله مرفوع باشد فاعل است و عنه
بمعنی فیه و اگر منصوب بمفعولیت باشد معنی چنین است
که یجعل عمله قاصرا عنه و هر دو معنی جزالت دارند و
لو کان فأن المطیع علی ما انت تولیته لاوشک
ان یفقد ثوابک وان تزول عنه نعمتک و اگر مکافات
مطیع میکردی یعنی مساوی عمل و جزا میدادی در افعالی
که تو متولی صدور ان شده هر اینه نزدیک بود که از ان
مطیع ثواب ترا نیابد و نعمت تو ازو زائل شود چرا که
قدری که مطیع را دران عمل است بمنزله معدوم است

وی اقدار

وی اقدار و تمکین و تهیئهٔ اسباب از درگاه الهی صدور
فعل از عبد ممتنع است پس حقیقة ثواب تفضل است
و چون فی الجمله عبد را نیز مدخل هست گاوشک گفت
و نکفت لفقد ولکنک بکرمک جازیته علی المدة
القصیرة الفانیة بالمدة الطویلة الخالدة ولیکن
تو بکرم خود ان مطیع را بر عمل در مدت کوتاه فانی
دنیوی داده ثواب و نعمت در مدت دراز دائمی اخروی
و علی الغایة القریبة الزائلة بالغایة المدیدة
الباقیة غایة بمعنی مسافة است تشبیه داده زمان را
بان و چون منتهی زمان قریب نزدیک است گویا زمان را
قریب گفته مجازا یعنی تو بفضل خود بر عمل در زمان قلیل
زائل داده ثواب در زمان دراز باقی پس این فقره عطف
تفسیری سابق است ثم لم تسمه القصاص فیما اکل
من رزقک پس ترا او را تکلیف نکردی بقصاص یعنی

تقاص یعنی عوض گرفتن آنچه او خورده است ویحتمل که
این در شان جمعی باشد که صرف بعض رزق در غیر طاعت
کنند الَّذی یُقوّی به علی طاعتک للجنان رزقی
که شان آن رزق ولایق بآن رزق اینست که قوت بگیرد
بان بر طاعت تو وتعبیر بمضارع بجهت حکایت حال ماضیست
ودر نسخه تقوّی بصیغه ماضی از باب تفعّل واین
اظهر است ولم تحمله علی المناقشات فی الآلات التی
تتسبّب باستعمالها الی مغفرتک وبار نکردی اورا
بر مناقشات یعنی اورا بر این نیاوردی که مناقشه کنی
با او در آلات یعنی نه هیچ اورا الآتی که استعمال آنها
سبب مغفرت تو کرده مثل زبان وسایر اعضا وتوفیق
توبه که اگر این آلات را میدادی ودر دادن آنها مناقشه
میکردی بمغفرت تو نمیرسید یا بعد از دادن آلات مناقشه
در طلب عوض آنها نکردی ولو فعلت ذلک بی لذهب

بجمیع

بجمیع ما کدح له وجملة ما سعی فیه واگر میکردی
با او آن حمل بر مناقشات یعنی اگر با او در دادن آلات
مناقشه میکردی ونمی دادی هر آینه می برد آن ندادن
جمیع اعمالی را که سعی در تحصیل آن کرده وتمام آنچه
سعی در او کرده وتمام آنچه سعی در او کرده یعنی همه مشقت
اورا چرا که هیچ عمل او موافق رضای الهی وسبب مغفرت (می شدم)
نمیشد چه اوست مسبب الاسباب یا اگر مناقشه میکردی
وطلب عوض آلات میکردی جزاء معمول له است وعامل
او کدح للصّغری من ایادیک ومننک یعنی آن
کدح وسعی را کرده بود بجهة تلافی ادنی نعم تو واحسانهای تو
یعنی آنچه در برابر ادنی فضل تو کرده بود آنهم هدر میشد
چه جای اعظم انعامات تو ولبقی رهینًا بین یدیک
لسائر نعمک وهر آینه میماند پیش تو در گرو جمیع نعم
تو واولی اینست که جزاء تمیز باشد یا حال مثل واما الز

فَیَذهَبُ جُفَاءً یعنی اکر حمل میکردی بر مناقشه هر اینه
می بُرد این حمل و مناقشه جمیع اعمال او را از روی جزا بودن
یا در حالتی که جمیع اعمال جزاء ادنی نعم الهی باشد و می بود
در کرو باقی نعم الهی پس در حال اول سایر یعنی جمیع است
و در ثانی یعنی باقی فَمَتَی کَانَ یَسْتَحِقُّ مِنْ ثَوَابِكَ
پس کی مستحق میبود چیزی از ثواب ترا یعنی مستحق
هیچ قدر از ثواب تو نمیبود و اکرچه متی استفهام انکاری است
امّا چون ظاهر بصورت استفهام دارد فرمود لا مَتَیٰ
یعنی این جای کفتن متی نیست چه از اجائی کویند
که احتمال حصول ان شی در ان وقتی باشد و او خود هرکز
استحقاق ندارد و در حل دُعاء اول کذشت که این بر سبیل
حکایت است و کفته اند که وقف بر ثوابك و بر کلمه
لا و بر کلمه متی هر سه مرویست و کفعمی بر هر سه علامت
کذاشته و ازین معلوم میشود که هر کدام کلام مستقل است

پس معنی

پس معنی لا چنین باشد که مستحق ثواب نمی بود و معنی
متی اینکه کی مستحق می بود پس هر کدام تاکید متی کان
یستحق است و این از باب اکتفا است و این مراتب نیز
در دُعاء اول صحیفه کریمه کذشته هٰذَا یا اِلٰهی
حَالُ مَنْ اَطَاعَكَ ای خدای من اینست حال کسی که
اطاعت تو کند وَسَبِیلُ مَنْ تَعَبَّدَ لَكَ و اینست
راه کسی که بندکی کند ترا فَاَمَّا الْعَاصِی اَمْرَكَ وَالْمُوَاقِعُ
نَهْیَكَ امّا عصیان کننده امر تو و واقع شونده در نهی
تو فَلَمْ تُعَاجِلْهُ بِنَقِمَتِكَ بوزن سرقه و در نسخه
بوزن نشك و در نسخه صحیحه بوزن رحمه و هر سه بیك
معنی است پس تو شتاب نکردی با او در رسانیدن عذاب
با و لِكَیْ یَسْتَبْدِلَ بِحَالِهِ فِی مَعْصِیَتِكَ حَالَ الْاِنَابَةِ
اِلٰی طَاعَتِكَ و این تاخیر و عدم تعجیل بجهة انست که تا حال
بازکشت بطاعت را بدل کنند بحال معصیة یعنی معصیت

دور کند و بدل آن انابه کند و محتمل که این عبارت
محمول بر قلب باشد ولقد کان یستحق و در نسخه
یا الهی فی اول ما تعصیانک کل ما اعددت لجمیع
خلقک من عقوبتک وهر آینه بتحقیق و در اول
وقتی که قصد گناه تو کرده بوده است مستحق هر جنس
از عقوبت تو که اماده کرده برای جمیع مخلوقات تو
چه گناه بزرگان هر چند کوچک است لیکن بزرگ است
فجمیع ما اخرت عنه من العذاب وابطأت به
علیه من سطوات النقمة والعقاب ترک حق
جمیع است من حقک ورضی بدون واجبک پس
عذابهائی که تاخیر کردی در ایصال آن بعاصی و حلمهاء
غضب و عقابی که درنگ کردی در رسانیدن آنها
با و جمیع آن ترک حق تست و راضی شدن تست بغیر آنچه
واجب است یا بکمتر از آنچه واجب بود یعنی حق تو تعجیل

عذاب بود

در عذاب بود ترک آن نمودی و راضی شدی بغیر آن
یا بکمتر از آنچه تاخیر قسمی از کمی است و در نسخه شهید
فترکت من حقک ورضیت بدون واجبک
فمن اکرم منک یا الهی پس کیست کریم تر از تو ای خدای
من ومن اشقی ممن هلک علیک تعلق علی بهلک
بتضمین بغی وطغیانست والا در قاموس تعدیه بعلی
مذکور نیست یعنی وکیست شقی تر از کسی که هلاک شد
ببلیه عصیان در حالی که طاغی و باغی بود بر تو که مخالفت
امر تو کرد یا بتضمین دخیل یا وفود یا ورود است ای من
اشقی ممن هلک دخیلا علیک لانه نزیل بابک
وملتجی الی حماک او حال کونه وافدا او واردا علیک
ای عند الموت یا کلمه علی بمعنی مع است مثل اضله الله علی
علم ای هلک منک مع ما انت علیه من العنایة البالغة
والرحمة الواسعة یا علی بمعنی فی است یعنی در معرفت تو

چرا که کمان برد که امیدوار از تو خایب شود و سایلی از در تو
مردود کردد و شاید کناه عظیم را در سعهٔ عفو تو کنجایش
نباشد و در مطالب بندها مطالب عظیمی باشد که جود تو قاصر
از اعطاء آن باشد استغفر الله منها و اینچنین کسی ناچار
هالک است و شقی تر از و کسی نیست و بعضی کفته اند که
هلك بمعنی خاب است و علی بمعنی من یعنی کسی که از درگاه
تو خایب بر کردد و این معنی ابعد از همه است لا مَنْ ارباب
لا منتی است یعنی اینجا کنجایش من کفتن نیست چه از اجابت
کویند که احتمال وجود آن باشد و اینجا احتمال وجود شقی تر
نیست و وقف بر کلمتین محتمل است یعنی نیست کسی که
اشقی از آن هالک باشد و کیست که از و اشقی باشد فتبارکت
أَنْ تتقدّر مِنْ أَنْ توصَفَ إلّا بالإحسانِ مقدّسی
و منزّهی از آنکه وصف تو کنند مکر باحسان و خوبی
وَكَرُمْتَ أَنْ يتقدير مِنْ أَنْ يُخافَ مِنْكَ إلّا العَدْلُ

و مکرم

و مکرّم و معزّزتری از آنکه از تو بترسند بهیچ وجهی مکر
از عدل تو که بشومی اعمال قبیحهٔ ما عدل بجای ترس است
لا يُخْشى جَوْرُكَ عَلى مَنْ عَصاكَ ترسیده نشود از جور تو
بر عاصیان تو چه نکنی با ایشان مکر عدل و چون جور نشود
پس جور از خوف چرا باشد وَلا يُخافُ إغْفالُكَ ثَوابَ
مَنْ أَرْضاكَ و ترسیده نشود از تغافل کردن تو در
دادن ثواب کسی که ترا راضی کرده باشد بعمل نیك
یعنی بمقتضای عدالت و وعدهٔ خود البته ثواب مطیع
بدهی و هر کاه تغافل نکنی پس چکونه از تغافل بترسند
فَصَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَهَبْ لي أَمَلي پس رحمه بکن
بر محمد و آلش و ببخش بمن آنچه آرزوی منست از مغفرت
و جنت و رضا و غیر آن از نعم وَزِدْني مِنْ هُداكَ ما أَصِلُ
بِهِ إِلَى التَّوْفيقِ في عَمَلي و زیاده بکن در حق من از قدری
از هدایت تو که برسم با نقدر بسوی توفیق در عمل صالح من

إِنَّكَ مَنَّانٌ كَرِيمٌ بدرستی که تو منت نهنده بانعام بسیار
وکرم کننده دعا در عذر گفتن از گناهی که در حق بندگان
الهی کرده باشد و از تقصیر در حقوق آنها و در خلاصی
و کشودن بند کردن از عذاب آتش ٥٥
اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَعْتَذِرُ اِلَيْكَ مِنْ مَظْلُومٍ ظُلِمَ بِحَضْرَتِي
فَلَمْ اَنْصُرْهُ خدایا من عذرخواهی میکنم از اینکه در حضور
من بر شخصی ظلم کردند و من نصرت آن مظلوم نکردم
وَمِنْ مَعْرُوفٍ اُسْدِيَ اِلَيَّ ای اعطی و اوصل الیّ
و در نسخه شهید اُزِلَّ یعنی اُسْدِیَ در حدیث است
مَنْ اُزِلَّتْ اِلَيْهِ نِعْمَةٌ فَلْيَشْكُرْهَا و گویند فلان ازلّ
الی حقی یعنی حق مرا داد و از این باب است زله یعنی توشه
که از مائده برداشته برای دوستی برند در قاموس است
که این لفظ عراقیست یا عامی حال آنکه مجاز نیست و اصلش
زلیل است ابن اثیر گفته زلیل انتقال جسم است از مکانی
بمکانی

بمکانی استعاره کردند برای انتقال نعمت از منعم بمنعم علیه
گویند زلّت منه الی نعمة وَاَزَلَّهَا اِلَيَّ فَلَمْ اَشْكُرْهُ و از
کاری که شخصی بمن بطریق احسان کرده باشد و من شکر
آن نکرده باشم وَمِنْ مُسِيءٍ اعْتَذَرَ اِلَيَّ فَلَمْ اَعْذِرْهُ
و از اینکه شخصی بمن بدی کرده باشد و عذرخواهی کند
و من او را معذور ندارم وَمِنْ ذِي فَاقَةٍ سَأَلَنِي فَلَمْ
اُوثِرْهُ و از اینکه فقیری صاحب فاقه از من سؤال کرده
باشد و من ایثار او نکردم یعنی آنچه میسّر بود او را
در آن ترجیح بر خود نکردم و ندادم وَمِنْ حَقِّ ذِي حَقٍّ
لَزِمَنِي لِمُؤْمِنٍ فَلَمْ اُوَفِّرْهُ و از اینکه مؤمنی حقی بر ذمه
من داشت و من حق او را تمام نرسانیدم باو و در نسخه
وَمِنْ حَقٍّ لزمنی بدانکه حق دو معنی دارد یکی امر ثابت
محقق در نفس الامر دوم آنچه مستحق آن خواه شرعا باشد
یا عقلا پس نفی حق احتراز از معنی اول است چه معنی ثانی

مراد است پس ذی حق بمنزله من حقوق الناس است گویا
گفته ومن حق من حقوق الناس لم یزمنی حال کونه لمومن
پس لمومن بدل نباشد از ذی حق حال آنکه لام مانع است
از بدلیه وبروایة کفعمی ومن حق ذی حق لم یزمنی فلم
اوفره بدانکه ضمیر لم اوفره راجع است بحق اول
وظرفی که صله فعل است وبمنزله مفعول ثانیست
مقدر است ای لم اوفره علیه ای عما وفینه حقه
ودر مغرب است وفی علی فلان حقه فاستوفره ای
وفینه آیاه فاستوفاه ودر اساس البلاغه است وفی
علیه حقه فاستوفره مثل وفینه فاستوفاه پس
جوهری وفر علیه حقه توفیرا واستوفره ای استوفاه
این معنی ندارد که وفره واستوفره هر دو بمعنی استوفاه است
بلکه ای استوفاه تفسیر استوفره است پس مرادش
آنکه وفر علیه بمعنی دادن تمام خواست واستوفره بمعنی

گفتن

گرفتن تمام خواست تنها بتفسیر وفر نکرد وبظهور
کذا بتفت ونقلها مذکور شاهد عدالند برین اراده
وصاحب قاموس حمل کلام جوهری بر ظاهرش کرده
که ای استوفاه تفسیر هر دو باشد وتوهم کرد که هر دو
بیک معنی اند لهذا گفت استوفر علیه حقه استوفاه
کوفر وچون معلوم شد که کلام قاموس غلط است
ومبنی است بر توهمی که از کلام جوهری کرده پس وارد
نشود که فلم اوفره بر قانون لغت نیست چه معنی آن بمقتضا
قاموس این میشود که من حق خود بتمام نگرفتم وصریح مغرب
واساس وحقیقت صحاح ناطق است باینکه معنی لم اوفره
با تقدیر علیه اینست که حق او را بتمام ندادم ومراد
همین است وخواست پس اعتراض باطلست ودر نسخه
ومن شنع مومن عاشرته فلم اوفره ومن عیب مومن
ظهر لی فلم استره واز اینکه عیب مومنی بر من ظاهر شد

ومرا ورا بنوشیدم وَمِنْ كُلِّ اِثْمٍ عَرَضَ لِي فَلَمْ اَهْجُرْهُ
وازاینکه هرگناهی که ظاهر شد و پیش من آمد و ترک
آن نکردم و بعمل آوردم اَعْتَذِرُ اِلَيْكَ يَا اِلٰهِي مِنْهُنَّ
وَمِنْ نَظَائِرِهِنَّ عذر میخواهم پیش تو ای خدای من
از امور مذکوره واز انچه امثال آن امور باشند اعتذار
نَدَامَةٍ يَكُونُ وَاعِظًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنْ اَشْبَاهِهِنَّ
آنچنان عذرخواهی کردنی که از روی پشیمانی باشد و آن
عذرخواهی باشد نصیحت کننده من در باب سایر اموری
که مثل آن تقصیرات پیش من باشد یعنی دیگر نکنم مثل آن
تقصیرات را فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْ نَدَامَتِي عَلَى
مَا وَقَعْتُ فِيهِ مِنَ الزَّلَّاتِ پس رحمت بکن بر محمد و
آلش و بگردان پشیمانی مرا بر لغزشهائی که از من شد و
عَزْمِي و در نسخه شهید وعزمتی علی ترک ما یعرض لی
و در نسخه واعراضی عما یعرض لی من السیئات وعزم مرا

برترك

برترك آنچه پیش من آید از گناهان تَوْبَةً مفعول ثانی
اجعل تُوجِبُ لِي مَحَبَّتَكَ اضافه مصدر بسوی فاعلست
بقرینه يَا مُحِبَّ التَّوَّابِينَ یعنی بگردان آن ندامت
وعزم را آنچنان توبه که موجب محبت تو شود بمن
ای دوست دارنده کسانی که بسیار توبه کننده است

دعا در طلب عفو و رحمة

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاكْسِرْ شَهْوَتِي عَنْ كُلِّ
مُحَرَّمٍ خدایا رحمت کن بر محمد و آلش و بشکن شهوت
وخواهش مرا از هرچه حرام کرده وَازْوِ حِرْصِي عَنْ كُلِّ
مَأْثَمٍ و دور کن حرص مرا از هر گناهی وَامْنَعْنِي
عَنْ اَذَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ وَمُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ
ومنع کن مرا و باز دار از ایذاء هر مومنی و مسلمی خواه
مرد خواه زن اَللّٰهُمَّ وَاَيُّمَا عَبْدٍ نَالَ مِنِّي مَا حَظَرْتَ
عَلَيْهِ وَانْتَهَكَ مِنِّي مَا حَجَرْتَ عَلَيْهِ خدایا هر بنده که

یا تنه باشد از من یعنی کرده باشد بمن انچه منع کرده اورا
از ان وضایع کرده باشد از من مالی را که اورا منع کرده از ان
تصرف در ان تَمَضَى بِظُلَامَتِي بضم ظا مَيِّتًا پس
برد با خود ان ظلمی که بر من کرده بود در حالی که مرده است
أَوْ حَصَلَتْ لِي قِبَلَهُ حَيًّا یا حاصل شد برای من
ان ظلامة از جانب ان عبد حال انکه او الحال زنده است
فَاغْفِرْ لَهُ مَا أَلَمَّ بِهِ مِنِّي پس بخش او را هر جنایتی
که بر من کرد و مقیم ماند بر ان جنایت وَاعْفُ لَهُ مَا
أَدْبَرَ بِهِ عَنِّي و بخش برای او ان جنایتی که بر من کرد
و پشت کردانید از من یعنی مقیم بر ان نبود کرد و گذشت
وَلَا تَقِفْهُ عَلَى مَا ارْتَكَبَ فِيَّ و او را در روز قیامت
واقف مکن بر ان تقصیری که در حق من کرده تا میان خلایق
منفعل نشود وَلَا تَكْشِفْهُ عَمَّا اكْتَسَبَ بِي و رسوا مکن
او را در انچه کرده بمن وَاجْعَلْ مَا سَمَحْتُ بِهِ مِنَ الْعَفْوِ

عنهم

عَنْهُمْ چون مراد بکلمه ایما یک کس نیست بلکه بمعنی
هر کس است پس در معنی ان تکثر و تعدد هست باین
اعتبار ضمیر جمع آورده و در نسخه عنه بملاحظه لفظ
ای و بگردان عفو کردن مرا از ایشان که بان عفو منّا
با انها کردم وَمَا تَبَرَّعْتُ بِهِ مِنَ الصَّدَقَةِ عَلَيْهِمْ و انچه دادم
بطریق تفضل انچه بر من واجب نبود و این بخشش تقصیرات
که با انها صدقه کردم یعنی عطیه کردم در راه خدا
أَزْكَى مفعول ثانی اجْعَلْ صَدَقَاتِ الْمُتَصَدِّقِينَ
یعنی بگردان این عطیه مرا نمو کننده ترین عطایائی
که مردم ان عطیه در راه خدا کنند که نفع ان بمن بسیار
رسد چنانچه نباتی که نمو کند نفع ان زیاده شود و
در نسخه فی ازکی یعنی داخل کن در جمله انها وَأَعْلَى
صِلَاتِ الْمُتَقَرِّبِينَ و بگردان این عطیه مرا بلندترین
اموری که بان وصول نمایند بدرگاه تو جمعی که تقرب یابند بدرگاه تو

ما بينه وعوضني من عفوي عنهم عفوك ودر عوض
آنكه من عفو كردم از ايشان تقصيري را كه در حق من كرده اند
تو عفو كن تقصيرات مرا ومن دعائي لهم رحمتك
وعوض دعاء خير كه من ايشان را كردم تو بر من رحمت كن
حتى يسعد كل واحد منا بفضلك تا آنكه كار ما
آسان شود وغني وسعادتمند شويم بفضل تو هر كدام
از من وآنكه بمن بدي كرده كه او از تبعه من خلاص
شود وگناه من بخشيده شود وينجو كل منا بمنك
ونجات يابند هر كدام از من واو بعطا وانعام تو
اللهم وايما عبد من عبيدك خدايا هر بنده از
بندهاي تو ادركه مني درك كه رسيده است باو
از جانب من تبعه يعني اثمي وتقصيري در حق او مشتبه
من ناحيتي اذى يا رسيده باو از جانب من آزاري
او لحقه بي او بسببي ظلم يا رسيده باو ظلمي از من

بلا واسطه

بلا واسطه يا بواسطه ففته بحقه گويند فانه الامر
اي ذهب عنه وذهب لازم است يعني رفت چون متعدي
بيا شود وگويي ذهب بحقه يا بمعني شود كه برد حق او را
همچنين فات زيد عمرا كه متعدي بيك مفعول است
يعني رفت زيد از عمرو وگذشت از او وچون متعدي
بمفعول ثاني بيا شود يا بمعني شود كه برد زيد حق عمرو را
پس مراد اينست كه پيش بردم من حق آن بنده ترا او سبقته
بمظلمته بفتح لام چنانچه نقل كرده جوهري وابن
قتيبه ودر نسخه لمظلمته بلام وكسر لام ثاني
چنانچه در قاموس است ومشهور اينست واين عطف
تفسيري فقره سابقه است ومظلمه نام چيزيست
كه ظالم از كسي بگيرد واين كس از او طلب كند وسبقته
يعني پيش رفتم از او وچون متعدي شد بمفعول ثاني
بيا وگفتني بمظلمته يا بمعني شد كه پيش بردم حق او را

درهم و هرگاه آن شخص بین ماند وحقش پیش رود
ناچار بحق خود نرسد و یحتمل که مراد بسبق بردن
ظالم پیش از مظلوم باشد که بدرگاه الهی پیشتر رفته
و در دنیا میسر نشد که رد مظلمه کند و مظلوم را راضی
سازد فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاَرْضِهِ عَنّی این خبر ب
انشا است و چون ای متضمن معنی شرطست در خبر
او فا در آمده و اسناد این خبر بآن مبتدا بملاحظه
واضح است پس رحمة بکن بر محمد و آلش و راضی کن
آن عبد مظلوم را از من مِنْ وُجْدِكَ بوزن قفل
گویند وجد المال وُجْدًا بفتح و کسر و ضم واو یعنی
مستغنی نشد یعنی از غنی تو و از مالی که داری در خزانه
استغناء تو بآن مظلوم بده و از من راضی ساز وَاَوْفِهِ
حَقَّهُ مِنْ عِنْدِكَ و حق او را تمام بده از پیش تو
ثُمَّ قِنِی ما یُوجِبُ لَهُ و در نسخه ما یوجبه حکمك

بستر

بستر حفظ من بکن از آنچه واجب میکند بسبب آن ظلم
حکم تو یعنی حکم تو یعنی حکم تو آنست که بسبب ظلم
داخل نار شوند مرا از آن محفوظ دار چه ظلم چنانچه
حق غیر است حق خدا نیز هست وَخَلِّصْنِی مِمّا یَحْكُمُ
بِهِ عَدْلُكَ و خلاص کن مرا از آنچه حکم کند بآن عدل تو
فَاِنَّ قُوَّتِی بِنِقْمَتِكَ بوزن سرقه و غلبه چرا که لا یستقل
بدرستی قوة من نمیتواند برداشت عقاب ترا
وَاِنَّ طاقَتِی لا تَنْهَضُ بِسَخَطِكَ بوزن سرقه و رحمة
و نشده و بدرستی که طاقت من قیام بغضب تو نمیتواند
کرد یعنی تحمل غضب تو نمیتواند کرد فَاِنَّكَ اِنْ
تُكافِنِی بِالْحَقِّ تُهْلِكْنِی پس بدرستی که تو اگر مکافات
کنی مرا بآنچه حق و عدل است هلاك میکنی مرا و اِنْ
لا تَغَمَّدْنِی اصلش تتغمدنی بِرَحْمَتِكَ تُوبِقْنِی و اگر
رحمة خود را غلاف من نکنی و مرا بآن احاطه نکنی

بن و گناه کار و هلاک کنی اللّهمّ انّی أستوهبك
یا الٰهی لا ینقصك بذله خدایا بدرستی که من
میکنم از تو ای خدای من آنکه ببخشی بمن چیزی را که نقصان
نکند بتو بخشیدن آن واستحملك ما لا یبهظك
حمله واز تو طلب برداشت چیزی میکنم که برداشتن
آن بر تو گران نیست أستوهبك ودر نسخه واستوهبك
یا الٰهی نفسی التی لم تخلقها لتمتنع بها من سوء
از تو میطلبم ای خدای من نفس مرا که آنرا ببخشی
وگرفت بر و نگیری آنچنان نفسی که آنرا برای این خلق
نکرده که باز داری بآن نفس خود را از بدی یعنی چنانچه
دیگران در محافظت از مضار محتاجند بمردم تو نیستی
او لتطرّق اصلا آن لتتطرق بها الی نفع یا برای
این کار خلق نکرده که بوسیله آن نفعی بتو برسد
ولکن انشأتها اثباتا لقدرتك علی مثلها ولیکن

ودر هیچ چیز آن
محتاج نیستی

ایجاد

ایجاد نفس من کردی بجهت اثبات قدرت تو بر ...
...س من واحتجاجا بها علی شکلها و بجهت اقامت
حجت بر اینکه مثل این خلق میتوانم کرد واستحملك
من ذنوبی ما قد بهظنی حمله واز تو میطلبم آنکه
برداری از من گناهانی را که در کثرت بمرتبه اند که
مرا تاب برداشت آن نیست و برداشتن الهی کنایه
از عفو است واستعین بك علی ما قد فدحنی ثقله
واز تو مدد میطلبم بر تقصیراتی که بتحقیق مرا سنگین
ساخته است بار گران آنها فصلّ علی محمّد وآله وهب
لنفسی علی ظلمها نفسی تعلق علی بهب بتضمین
استیلا است ونفسی معمول به هب یعنی ببخش بمن
نفس مرا در حالی که مستولی است آن نفس بر ظلم حاصل آنکه
ظلم آنرا ببخش بآنکه نفسی معمول به ظلم است یعنی
ظلمی که نفس بر من کرده است با وجود کثرت ظلم آن نفس

مر... ت وكل رحمتك باحتمال الضري و وكيل بكن رحمة
خود را بر داشتن بار من يعني عفو بكن برحمة خود
فكم قد لحقت رحمتك بالمسيئين در بسيار است
آنكه بتحقيق رسيده است رحمة تو بگناهكاران وكم
قد شمل ربابه فرح مرويست واز باب نصر نيز آمده
عفوك الظالمين و بسيار است آنكه بتحقيق شامل
شده عفو تو بظالمان فصل على محمد وآله واجعلني
أسوة بضم همزه و كسر نيز آمده و هر دو بمعنى مقتدى است
من قد انهضته بتجاوزك عن مصارع الخاطئين
پس رحمة بكن بر محمد و آلش و بگردان مرا قدوه و پيشرو
كسى كه بفضل وگذشتن تو او را برخيزانيده از جاهاى
افتادن خطاكنندگان يعني مرا پيش آرنده و دستگيرى بكن
و مگذار كه بروى افتم و برپا كن مرا وخلّصني بتوفيقك
من ورطات جمع ورطه بمعنى گوى كه در زمين باشد

مثل چاه وغيره

مثل چاه وغيره ومضاف محذوفست تقدير [illegible]
ورطات المجرمين ومرا قدوه كسى بكن كه بتوفيق تو
خلاص كرده او را از افتادن در چاههاى كه مجرمان
در آنجا مى افتند فاضحى طليق عفوك پس آنكس كه
برخاسته و خلاص گشته آزاد كرده عفو تو شده من
اسار سخطك از بند غضب تو وعتيق صنعك من
وثاق بفتح واو و در نسخه بكسر عدلك وشده است
آزاد كرده فعل جميل وانعام تو از بند و زندان عدل تو
وچون من است دعا نمودم كه اسوه اين طليق و عتيق
باشم پس بطريق اولى مرا طليق وعتيق بكن انك ان
تفعل ذلك يا الهي بدرستى كه اگر مرا طليق وعتيق
كنى اى خداى من تفعله بمن لا يجحد استحقاق
عقوبتك كرده باشى اين اطلاق وعتق را بكسى كه
منكر استحقاق عقوبة تو نيست يعني من خود را مستحق

عفو تو ندانم وطاغی نیستم طالب عفوم وَلَا یَتَبَرَّمُ بِنَفْسِهِ
مِنِ اسْتِیجَابِ نَقِمَتِكَ و بکسی که خود را بری نداند
از مستوجب بودن عذاب تو و عفو تو برای چنین مردم است
پس مرا عفو کن نَفْعَلُ ذٰلِكَ یَا إِلٰهِی عَنْ خَوْفِهِ مِنْكَ
اَکْثَرُ مِنْ طَمَعِهِ فِیكَ وَمَنْ یَأْسُهُ مِنَ النَّجَاةِ اَوْکَدُ
مِنْ رَجَائِهِ لِلْخَلَاصِ یعنی اگر مرا الطلاق وعتق کنی
کرده باشی آنرا ای خدای من بکسی که خوف او از تو بیش از
طمع او در عفو تست وبکسی که یاس او از نجاة قوی تر است
از امید خلاصی یعنی جهت خوف ویأس من زیاده است
از جهت طمع ورجا وچون یاس وغره بودن خوب نیست
دفع آن کرده و مُوَدّا لا آن حرف جر مقدر است بقرینه
بل تقدیرش لا لِاَنْ یَکُونَ یَأْسُهُ قُنُوطًا اَوْ اَنْ یَکُونَ
طَمَعُهُ اِغْتِرَارًا یعنی خوف او نه از این جهت باشد
که یأس او بمرتبه ناامیدی رسیده بلکه شرمنده گناه خود

باشد و آنرا موجب گناه خود داند و رجا او نه از جهت — عقاب
باشد که طمع او بمرتبه غره گی رسیده که تکیه بران کرده
مغرور شود وبی باکانه گناه کند و آنرا سهل داند بَلْ
لِقِلَّةِ حَسَنَاتِهِ بَیْنَ سَیِّئَاتِهِ بلکه این خوف او بجهة
کمی نیکیهای او باشد میان بدیهای او وَضَعْفِ حُجَجِهِ
فِی تَبِعَاتِهِ وبجهة سستی دلایل ونقصان اعذار — جمیع
او ست در اجرات بر همه گناهان او فَاَمَّا اَنْتَ یَا اِلٰهِی
فَاَهْلٌ اَنْ لَا یَغْتَرَّ بِكَ الصِّدِّیقُونَ وَلَا یَیْأَسَ مِنْكَ
الْمُجْرِمُونَ پس اما تو ای خدای من سزاواری که بتو
غره نشوند صدیقان که مرتبه کامله از ایمان دارند
ومقربان الهی اینجه جای دیگران که بطریق اولی
باید که غره نشوند ونیز تو سزاواری که مأیوس نشوند
از تو گناهکاران لِاَنَّكَ الرَّبُّ الْعَظِیمُ الَّذِی لَا یَمْنَعُ
اَحَدًا فَضْلَهُ وَلَا یَسْتَقْصِی مِنْ اَحَدٍ حَقَّهُ غره ومایوس

بحمد الله بدرستی تو پرورد کار بزرگی الجنان مرّبی
که از هیچ کس فضل و احسان خود منع نکند و اسید حق
خود از هیچ کس نکند و تمام از کسی باز نستاند پس چرا
مجرمان مایوس شوند تعالی ذِکْرُکَ عَنِ الْمَذْکُوْرِیْنَ
بلند مرتبه است ذکر تو از ذکر هر که مذکور شود وَ
تَقَدَّسَتْ اَسْمَاؤُکَ عَنِ الْمَنْسُوْبِیْنَ و پاکست نامهای تو
از نامهای جمعی که نسبت نامی باینها کرده شود وَفَشَتْ نِعْمَتُکَ
فِیْ جَمِیْعِ الْمَخْلُوْقِیْنَ و منتشر شد نعمة تو در جمیع عالم که
مخلوق تو اند فَلَکَ الْحَمْدُ عَلٰی ذٰلِکَ یَا رَبَّ الْعَالَمِیْنَ
پس مر تراست سپاس بر ذات و صفات و نعم توای پرور دکار
اصناف عالم دعا وقتی که خبر موت کسی داده شد یا ذکر
موت کرده شد اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِهِ وَاکْفِنَا
طُوْلَ الْاَمَلِ وَقَصِّرْ عَنَّا بِصِدْقِ الْعَمَلِ و در نسخه الحذر
خدایا رحمة بکن بر محمد و آلش و کفایة کن از ما طول امل را که

آرزوها

آرزوهاء دراز نکنیم و کوتاه کن آرزوها را بعمل صادر
بذ خالص عمل خیر کنیم یا بترس صادق غیر مشوب
با غترار عمل کنیم و از طول امل باز مانیم حَتّٰی لَا نُؤَمِّلَ
اِسْتِتْمَامَ سَاعَةٍ تا آنکه آرزو نکنیم تمام کردن ساعتی را
بعد از ساعتی که در آنیم یعنی آرزوی حیوة ساعة دیگر
نکنیم وَلَا اِسْتِیْفَاءَ یَوْمٍ بَعْدَ یَوْمٍ و امیدوار اتمام روزی
بعد از ین روز نباشیم و بامید بقا در روز دیگر عمل
امروز را بفردا نینداز یم نه آنکه از درگاه الهی طول عمر
نخواهیم وَلَا اتِّصَالَ نَفَسٍ بِنَفَسٍ و آرزو نکنیم رسیدن
کسی بکسی که انقدر بزییم که فرزندانرا به بینیم یا نفلا
برسیم و نخوان وَلَا لُحُوْقَ قَدَمٍ بِقَدَمٍ و نه رسیدن
پائی بپائی یعنی شخص بشخص و این عطف تفسیری فقره
سابقه است وَسَلِّمْنَا مِنْ غُرُوْرِهِ و بسلامت دار ما را
از بد بهائی طول امل وَانْصِبِ الْمَوْتَ بَیْنَ اَیْدِیْنَا نَصْبًا

از مغروری بطول امل وَآمِنَّا مِنْ شُرُوْرِهِ و در امن بدار ما را
بعد ساعة

الیکن موت را در پیش ما نصب کردنی بطریق علم که همیشه
در نظر ما حاضر باشد ولا تجعل ذکرنا له غبّا و کن
ذکر کردن ما موت را یک روز در میان بلکه همیشه ما را
یاد موت بدار واجعل لنا من صالح الاعمال عملا
نستبطی معه المصیر الیک وتوفیق بده ما را بعملی
از اعمال نیک که بوسیلهٔ ان عمل دیر دانیم رسیدن بدرگاه
تو یا همیشه ارزوی موت داشته باشیم که بجوار رحمت تو
برسیم ونحرص له علی وشک اللحاق بک وحرص
کنیم بسبب ان عمل بر قرب لحوق بدرگاه تو حتی یکون
الموت مأنسنا الذی نانس به تا انکه شود موت محل
انس ما که بان انس گیریم ومألفنا الذی نشتاق الیه
ومحل الفت ما که مشتاق بان باشیم وحامّتنا الذی نحب
الدنو منها وبمنزله خاصان ما که بجای فرزند و عیال
دانسته دوست داریم نزدیکی اورا فاذا اوردته علینا

وانزلته

وانزلته بنا فاسعدنا امر از باب افعال به زائرا
وانسنا به قادما پس وقتی که موت را بر ما وارد
کنی و فرود اری انرا پیش ما پس سعادتمند کردان ما را
بان موت در حالتی که او زیارت ما کرده وانس بده
ما را بان موت در حالتی که او زیارت ما کرده و
انس بده ما را باو در حالتی که قدوم نموده یعنی چنانچه
مهمان نیک با بیکس نیکی میرسد موت نیز سبب نیکی
وحسن عاقبت ما شود ولا تشقنا بضیافته ولا
تخزنا و در نسخه از باب تفعیل بزیارته وشقی مکن
ما را بمهمان شدن موت وخوار مکن ما را بزیارت
کردن موت ما را که بعذاب مبتلا شویم واجعله بابا من
ابواب مغفرتک ومفتاحا من مفاتیح رحمتک
وبگردان موت را دری از درهای بخشش تو وکلیدی از
کلیدهای رحمت تو امتنا مهتدین غیر ضالین طائعین

مستکرهین و در نسخه بفتح را و در نسخه مستکبرین
بمیران ما را در حالتی که براه راست تو رفته باشیم
نه گمراه باشیم و در حالتی که مطیع تو باشیم در بن مون
نه کراهت دارنده باشیم از موت تائبین غیر عاصین
و لا مصرین و در حالتی که تایب باشیم از گناهان نه
گناهکار و نه مصر بر گناه که اگر احیانا تقصیری شده باشد
بران اصرار نکرده باشیم یا ضامن جزاء المحسنین و
مستصلح و در نسخه و مصلح عمل المفسدین ای ضامن
جزاء نیك نیکوکاران و طالب نیك ساختن عمل بدکاران

دعا در طلب پوشیدن تقصیرات و محافظت ازان

اللهم صل علی محمد و آله و افرشنی مهاد کرامتك حزانا
رحمت کن بر محمد و آلش و برای من فرش کن در مهد کرم تو
و اوردنی مشارع رحمتك و مرا وارد کن بر سر چشمها
رحمة تو و احللنی بحبوحة جنتك و در آر مرا در وسط

جنت تو و لا تسمنی بالرد عنك و بکلیف علن مر
بلد به مردودی درگاه تو یا آنکه داغ رد بر من منه
و علی المقدرین مرا داغ نیست که مردود مکن و لا
تحرمنی و در نسخه و لا تخزنی بالخیبة منك و
محروم مکن ما را از خود بنا رسیدن بمطلب از تو و لا
تقاصنی بما اجترحت و تقاص مکن از من بسبب
گناهی که کردم یعنی عوض آن عذاب مکن و لا تناقشنی
بما اکتسبت و مناقشه و نزاع مکن با من بسبب آنچه
کسب کردم از معاصی و لا تبرز مکتومی و ظاهر مکن
سر پوشیده مرا و لا تکشف مستوری و مکشوف مکن از احوال
من آنچه پوشیده است و این عطف تفسیری است و لا
تحمل علی میزان الانصاف و در نسخه العدل
عملی و حمل مکن بر ترازوی انصاف و عدالت عمل
مرا بلکه بترازوی فضل بسنج چرا که طاقت عدالت

ولا تعلن علی عیون الملئکة خبری وعلانیه
واشکارا مکن در پیش چشمهاء ملئکه خبر مرا یعنی نهانها
احوال قبیحه مرا ظاهر مکن و کرام کاتبین اگرچه دانند آنرا
در اعلان پیش همه تشنیع تمام است أخف استیناف
بیانی است و در نسخه وأخف عنهم ما یکون نشره
علیّ عارًا و مخفی دار از ملئکه آنچه پراکندگی واظهار
آن بر من عار باشد وأطو عنهم ما یلحقنی عندک
شنارًا و بپیچ و درهم نورد یعنی مخفی کن از ایشان
آنچه بمن برساند عیب را یعنی آنچه دانی که عیب من است
آنرا ظاهر مکن شرّف و در نسخه شهّد اشرف درجتی
برضوانک بلند و شریف ساز مرتبه مرا برضامندی
تو از من یعنی بفضل خود از من راضی شو وأکمل کرامتی
بغفرانک و کامل کن احسان خود را بر من بسبب بخشش تو
مرا وانظمنی فی أصحاب الیمین و مرا در رشته اصحاب

دست

دست راست که ناجیانند بکش و در سلک ایشان منتظم
ساز ووجّهنی فی مسالک الآمنین و بفرست مرا
براههاء جماعه که در امن اند بفضل تو از سوء عاقبت
واجعلنی فی فوج الفائزین و داخل کن مرا در فوج
جمعی که بمطلب رسیده اند واعمر لی مجالس الصالحین
و معمور بکن بمن مجلسهاء نیکوکاران یعنی توفیق
صلاح تمام بده آمین رب العالمین قبول بکن دعا
مرا ای پروردگار اصناف عالم

دعا نزد ختم قرآن

اللهم انت أعنتنی علی ختم کتابک خدایا
تو مدد کردی مرا بر خواندن تمام کتاب تو الذی
أنزلته نورًا للجنان کتابی که نازل کرده آنرا
در حالتی که آن کتاب نور است که بآن هدایت یابند
مومنان چنانچه بروشنی راه یابند روندگان و
جعلته مهیمنًا علی کل کتاب أنزلته و گردانیدی

این کتاب را حافظ هر کتابی که فرستاده چه قران مجید
مشتمل است بر جمیع انچه در سایر کتب الهیست وفضـ
علی کل حدیث قصصته وتفضیل دادی انرا بر همه
سخنی که بیان کردی یعنی بر جمیع کتب فرقانا خالصا
از ضمیر فضلنه فرقت به بین حلالك وحرامك
صفة کاشفة فرقانست یعنی در حالی که این کتاب
فرقانست انچنان فرقانی که فرق کرده بان میان
حلال تو وحرام تو وقرانا اعربت به عن شرایع
احکامك ودر حالی که این کتاب قرانست یعنی مقروا
وهمه کس میخواند انچنان قرانی که اظهار کرده بان
هرچه از احکام خودرا که در شرع معین ومقرر ساخته
از حلال وحرام وکتابا فصلته لعبادك تفصیلا
ودر حالی که این کتاب انچنان کتابیست که تفصیل و
تبیین ان کرده تفصیل کردنی موافق اراده خود ووحیا

انزلنه

انزلنه علی نبیك محمد صلواتك علیه واله تنزیلا
ودر حالی که این کتاب وحی بود که بوسیله جبرئیل
علیه السلام نازل کردی ان وحی را بر نبی تو محمد رحمتهما
تو باد بر ان محمد واله نازل کردنی چنانچه خواستی
وجعلته نورا نهتدی من ظلم الضلالة و
الجهالة باتباعه وگردانیدی ان کتاب را بمنزله
نوری که بتبعیة ان راه راست بیابیم واز ظلمه گمراهی
وجهل نجاة یابیم وشفاء لمن انصت بفهم نور
فرش ودر نسخه شهید بوزن فلس واول افصح است
یعنی معرفة قلبیة التصدیق اضافه بیانیست
الی استماعه متعلق بتضمین توجه وگردانیدی انرا   مابضت
شفا دهنده کسی که سکوت کرد در حالی که متوجه شده
بشنیدن ان کتاب بمعرفة تصدیقی یعنی هر که بشنود
انرا وبفهمد وتصدیق کند شفا دهد اورا از ضلالت

وبين قسط لا يحيف عن الحق بتضمين ميل لسانه
وكردانيدى آن كتاب را ترازوى عدالتى كه ظلم نكند
وميل از حق ننمايد زبان آن ترازو ونور هدى و
كردانيدى او را نورى كه بآن هداية يابند لا يطفاء
ارباب علم كويند طفئت النار يعنى زبانه او بر طرف
كشت وخاموش شد وفرونشست وچون متضمن معنى ا
ذهاب است متعلق شد باو عن الشاهدين برهانه
فاعل لا يطفاء بصيغه معلوم چه او لازم است ودر
نسخه بصيغه مجهول پس برهان نايب فاعل باشد تشبيه
داده برهان را بزبانه آتش ولا يطفاء تخييل است يعنى
اينچنان نورى كه برهان او كه بمنزله زبانه آتش است
فرو نمى نشيند وعلم بوزن فرس نجاة لا يضل من
امّه بمعنى قصد قصد بمعنى استقامة طريق واضافه
بسوى سنته بعد از تجريد است ودر نسخه بصيغه جمع

وقصد

مصدرست بمعنى فاعل
واضافة صفة بموصوف است
وقصد م

وقصد بمعنى اعتماد نيز آمده پس اضافه لادنى [illegible]
باشد يعنى على سنته يعنى كردانيد قرآن را نجاة
كه كمراه نشود هر كه قصد طريق مستقيم او كند يا هر كه
قصد اعتماد بر طريق او كند ولا تنال ايدى الهلكات
من تعلق بعروة عصمته ونرسد دستهاى انواع
هلاك بآن كسى كه دست زده باشد بحلقه عصمت
آن كتاب اللهم فاذ ودر نسخه فاذا افدتنا المعونة
على تلاوته خدايا پس چون اعانت ما كردى
بر خواندن آن وسهلت جوارى السنتنا اضافه
صفه بموصوفست بحسن عبارته ونرم كردى زبانهاى
سخن ما را بخوبى عبارت اوچه هر كاه عبارت سليس
وفصيح باشد زبان متكلم آن خوب جارى شود فاجعلنا
ممن يرعاه حق رعايته پس بكردان ما را از جماعه
كه رعايت قرآن كنند چنانچه حق رعاية اوست يعنى

عمل بآن نکنند وَيُبَيِّنُ لَكَ بِاعْتِقَادِ التَّسْلِيمِ لِمُحْكَمِهِ و
در نسخه بمحکم آیاته وخضوع نماید و عمل کنند وادا عنه
نکنند بآن اعتقاد که تسلیم نماید مضمون آیاتی را
که احتمال معنی دیگر نداشته باشند و منسوخ نباشند
وَيَفْزَعُ إِلَى الْإِقْرَارِ بِمُتَشَابِهِهِ والتجا برد بسوی
اقرار بآنچه از آیات قرآنی متشابه اند که محتمل
معانی متعدده اند که سامع را اشتباه شود یا
منسوخ اند پس بآن اقرار نماید که کلام حق تعالی است
اگرچه مراد مفهوم نیست وَمُوضِحَاتِ بصیغه مفعول
واضافه بسوی بَيِّنَاتِهِ بیانیه است و در نسخه
شهید بصیغه فاعل واقرار کنیم بآیات بینه واضحه
او یا ظاهره ظاهر کننده او یعنی همه اقرار کنیم خواه
متشابه وخواه ظاهر که محکم باشد اللَّهُمَّ إِنَّكَ
أَنْزَلْتَهُ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُجْمَلاً

خدایا بدرستی که تو بر پیغمبر تو که محمد است رحمة تو بر او
و بر آلش باد نازل کرده قرآن را بر سبیل اجمال جهة تفصیل
آن از احادیث معلوم شود وَأَلْهَمْتَهُ عِلْمَ عَجَائِبِهِ
مُكَمَّلاً و ملهم ساخته پیغمبر را بدانستن تفصیل تمام
امور عجیبه که در قرآن مندرج است و در نسخه
شهید مکملا مفصلا وَوَرَّثْتَنَا عِلْمَهُ مُفَسَّراً
وما را وارث علم او کردی در حالتی که تفسیر و بیان
کرده شده بنقل از پیغمبر صلی الله علیه وآله وَفَضَّلْتَنَا
عَلَى مَنْ جَهِلَ عِلْمَهُ و فضل دادی ما را بر کسی که
جاهل بود بتفسیر قرآن وَقَوَّيْتَنَا عَلَيْهِ لِتَرْفَعَنَا
فَوْقَ مَنْ لَمْ يُطِقْ حَمْلَهُ وتقویة دادی مرا بدانستن
آن بر آن جاهل تا بلند کنی رتبه ما را بر کسی که طاقت
برداشت معانی قرآنی نداشت و جاهل ماند اللَّهُمَّ
فَكَمَا جَعَلْتَ قُلُوبَنَا له متعلق است بقولش حمله

وَعَرِّفْنَا بِرَحْمَتِكَ شَرَفَهُ وَفَضْلَهُ خدایا بپر حمت خویش
بشناسان ما را حامل قران کرده و برحمة خود دانا بنده
بما شرف و فضل قران اَفْضَلِ عَلَى مُحَمَّدٍ نِ الْخَطِيبِ
وَعَلَى آلِهِ الْخُزَّانِ لَهُ پس رحمت بکن بر محمدی که خوب
خوانده انرا بر منبر و تبلیغ ان بر وجهی لایق نمود و بر
الش که خزینه داران قرانند که معانی انرا انچنانکه بایدی
دانند وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ يَعْتَرِفُ بِأَنَّهُ مِنْ عِنْدِكَ
و بگردان ما را از جمله جمعی که اعتراف کنند بانکه قران
از نزد تو نازل شده و افراد ضمیر یعترف بملاحظه
افراد لفظ من است حَتَّى لَا يُعَارِضَنَا و در نسخه
لَا يَعْتَرِضَنَا الشَّكُّ فِي تَصْدِيقِهِ تا انکه شک ممانعه
نکند ما را در تصدیق بانکه قران من عند الله است
یا این شک بهم نرسد تا سد راه نکند و مانع نشود وَلَا
يَخْتَلِجَنَا الزَّيْغُ عَنْ قَصْدِ طَرِيقِهِ وخلجان نکند در دل ما

میل از راه

و میل از راه مستقیم قرانی اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
وَاجْعَلْنَا مِمَّنْ يَعْتَصِمُ بِحَبْلِهِ خدایا رحمت بکن
بر محمد و الش و بگردان ما را از جمله جماعة که چنگ
زده اند بر ریسمان قران که دست بان زده بمرتبه
رفیعه برسند و افراد ضمیر و ضمایر اتیه همه
بملاحظه لفظ من است وَيَأْوِي مِنَ الْمُتَشَابِهَاتِ
بتضمین خوف إِلَى حِرْزِ مَعْقِلِهِ بوزن منزل یعنی
از خوف غلط کردن در متشابهات قرانی ماوی
و منزل کنند و ساکن شوند در موضع مستحکم قرانی
که بمنزله قلعه است و محل النجاء ترسند کانست ظاهرا
مراد بان حرز محکمات قرانی باشند که هر کس بان
عمل کند ببرکت ان از لغزش در متشابهات محفوظ
ماند وَيَسْكُنُ فِي ظِلِّ جَنَاحِهِ و ساکن شوند در سایه
بازوی قران وَيَهْتَدِي بِضَوْءِ صَبَاحِهِ و هدایة

بایند بروشنی صبح قرانی ونقتدی بتبلّج ودر نسخه
شهید بتبلج اسفاره واقتدا کنند بوضوح روشنی
قران ونستصبح بمصباحه وروشن کنند خانه دل
خود را بچراغ قرانی ولا نلتمس الهدی فی غیره
وطلب نکنند هدایة از غیر قران که مخالف قران
باشد اللهم وکما ودر نسخه فکما نصبت به
محمدا صلی الله علیه واله علما للدلالة علیک خدایا ودر نسخه ص
چنانچه برپا کردی محمد را واورا علم کردی برای راه
نمائی بسوی تو بوسیله قران که باعجاز خود اثبات
نبوت کرد آن سرور را علی اعتبار کرد چنانچه بدین
علم مردم هدایة یافته بسر دار لشکر برسند همچنین
بتصدیق آن سرور از راه خود بخدا برسند وانهجت
باله ودر نسخه علیهم السلام سبل الرضا ودر نسخه
الوصول الیک وواضح ساختی بان سرور راهها بسوی تو

که بآن راه

که بان راه برضای تو رسند یعنی هر کس بان راه رود بتو
از و راضی شوی فصل علی محمد واله واجعل
القران وسیلة لنا الی اشرف منازل الکرامة
یعنی چنانچه نصب وایضاح کردی پس ایشم بکن که
رحمة بکن بر محمد وال او وقران را وسیله ما بکن که برسانند
ما را البشر بهترین منازل کرامت در بهشت وسلّما
نعرج فیه الی محل السلامة وقران را نردبان ما بکن
که بوسیله آن عروج کنیم بمحل سلامتی که بهشت است
وسببا سبب هر امری چیزیست که بواسطه آن چیز
برسند بان امر نجزی بصیغه مجهول ودر نسخه
به النجاة مفعول ثانی نجزی فی عرصة القیامة
وبگردان قران را سبب آنکه جزا داده شویم بنجاة
در پیشگاه قیامت وذریعة نقدم بها علی نعیم
دار المقامة ووسیله که بان وسیله قدوم کنیم

بر نعمتهای خانه که جای مقام است یعنی بهشت اللّهمّ
صلّ علی محمّدٍ وآله واحطط بالقرآن عنّا ثقل الاوزار
خدایا رحمت کن بر محمّد وآلش وبینداز از ما بار گناهان را
وهب لنا حسن شمائل الابرار وببخش ما را نیکی
خصلتهای نیکان واقف ودر نسخه واتبع بنا آثار
الّذین قاموا لك به آناء اللّیل واطراف النّهار
وما را تابع آثار جماعتی بکن که قیام بقرآن نموده اند
یعنی عمل بآن کرده اند از برای تو در ساعات شب و
اطراف روز یعنی صبح وشام حتّی تطهّرنا من کلّ
دنسٍ بتطهیره تا آنکه پاك سازی ما را از هر چرکینی
بپاك کردن قرآن را سبب پاکی ما کنی وتقفو بنا آثار
الّذین استضاؤا بنوره وما را تابع آثار جمعی کنی
که طلب روشنی کرده اند بنور قرآن ولم یلههم
بکسر میم ودر نسخه بضم الامل عن العمل فیقطعهم

بنصب عین

بنصب عین در جواب نفی بخدع غروره وغافل نساخت
ایشان را آرزو از عمل کردن تا آنکه طول امل قطع کند ومانع
شود ایشان را از بندگی وبازی دهد بخدعها ومکرها،
خود ومغرور سازد یعنی ما را تابع جمعی کن که از جملها
طول امل بازی نخورند ومغرور نشوند وعمل کنند اللّهمّ
صلّ علی محمّدٍ وآله واجعل القرآن لنا فی ظلم
اللّیالی مونسا خدایا رحمت کن بر محمّد وآلش وبگردان
قرآن را برای ما در تاریکی شبها انس دهنده ومن نزغات
الشّیطان ودر نسخه الشّیاطین وخطرات الوساوس
حارسا وبگردان قرآن را حارس وحافظ ما از انواع فساد
شیطان واز خطرات بد که در دل ما اندازد ولاقدامنا
عن نقلها الی المعاصی حابسا وبگردان قرآن را حبس کننده
قدمهای ما را از نقل وحرکه کردن بسوی گناهان ولالسنتنا
عن الخوض فی الباطل من غیر ما کلمه ما زایده است برای

مبالغه وتحسین کلام أفَةٍ مُخرِسًا وبکردان قرانرا کننده
سازنده زبانهاء ما ازدخول در سخنان باطل بی هیچ
آفتی یعنی به بیماری کنك مکن بلکه حفظ کن از تکلم
بکلام بد وَلِجَوارِحِنا عَنِ اقْتِرافِ الْآثامِ زاجِرًا وبکن
قرانرا زجر ومنع کننده جمیع اعضاء ما از کردن گناهان
وَلِما طَوَتِ الغَفْلَةُ عَنّا مِن تَصَفُّحِ الاعْتِبارِ ناشِرًا
وبکن قرانرا پراکنده کننده وگشاینده آنچه غفلت آنرا
درهم نوردیده وپیچیده است ومخفی کرده از نظر ما وازین
غافل ساخته که آن تتبع عبرت گرفتن است یعنی می باید که
ما تفحص وتتبع اموری کنیم که موجب عبرت ما باشد
وغفلت ما را از تفحص او باز داشته ودر نظر ما آنها را
پیچیده ومخفی ساخته خدایا تو آن مخفیات را ابر کن
قران پراکنده کن وا نپیچیدگی برار ودر نظر ما ظاهر کن
تا عبرت گرفته از بدیها اجتناب کنیم واز آنها عبور

کو

کرده بی محو بریم حَتّى تُوصِلَ اِلى قُلُوبِنا فَهْمَ تورز وفس
وفهم عَجائِبِهِ وَزَواجِرَ اَمْثالِهِ اضافه صفه
بموصوفست الَّتى ضَعُفَتِ الْجِبالُ الرَّواسى عَلى
صَلابَتِها عَنِ احْتِمالِهِ تا آنکه برسانی بدلهاء ما
فهمیدن عجایبی را که در قران مجید مندرج است
یعنی بفهمانی آن عجایب را ومثلهاء قرانی را که زجر و
منع کننده اند از آنچه نباید کرد لیکن آن عجایب وامثال
که کوههایی که لنگر انداخته اند وقوی اند با آنهمه صلابت
ضعیف اند از برداشت آن عجایب وامثال اللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاَدِمْ بِالْقُرْآنِ صَلاحَ ظاهِرِنا
خدایا رحمت کن بر محمد وآلش وبوسیله قران همیشه
طاهر ما را بصلاح آراسته دار وَاحْجُبْ بِهِ خَطَراتِ
الْوَساوِسِ عَنْ صِحَّةِ ضَمائِرِنا وبوسیله قران میان دلهای
ما وشیطان خطرهاء بد حجابی بکن که دلهاء صحیح بمانند

وبفكرها باطل نيفتند واغسل به درن ودر نسخه رین
یعنی برده چرکین قلوبنا وعلایق اوزارنا وبشوی
ببرکت قرآن چرک دلهاء مارا وعلاقهاء کناهان
مارا واجمع به منتشر امورنا وجمع بکن بوسیله قرآن
مجید احوال پراکنده مارا وأرو به فی موقف العرض
علیك ظمأ هواجرنا ودورکن از ما بوسیله
قرآن مجید در جای عرض اعمال بندکان بر تو یعنی
در عرصات قیامت تشنکی هواها کرم نیم روزی را
واکسنا به حلل الامان یوم الفزع الاکبر فی
نشورنا وبپوشان مارا ببرکة قرآن حلهاء امن از
عذاب در روز خوف بزرکتر یعنی روز قیامت در
وقت بر آوردن ما از قبور وزنده کردن ما اللهم
صل علی محمد وآله واجبر بالقرآن خلتنا من
عدم الاملاق خدایا رحمة بکن بر محمد وآلش ودرست

کن

کن وبه بند ببرکت قرآن رخنه راکه در احوال ما شده از
نا داری که بسبب فقیری است پس اضافه بادنی
ملابسه است نه بمعنی رفع املاق وسق الینا به رغد
العیش وخصب بوزن حبر چنانچه در نسخه شهید است
سعة الارزاق وبرانده بیار بسوی ما ببرکة قرآن
معیشت خوب فراخ وفراخی رزقها وجنبنا به
الضرائب المذمومة ومدانی ودر نسخه ومذام الاخلاق
ودور دار از ما ببرکت قرآن طبایع وصفات مذمومه را
واخلاق دنیه را واعصمنا به من هوة الکفر و
دواعی النفاق وحفظ کن مارا بوسیله قرآن مجید
از کو عمیق کفر واز اموری که بنفاق رساند وبان
دعوة کند یا از اموری که نفاق باینها داعی شود حتی
یکون لنا فی القیمة الی رضوانك وجنانك قائدا
تا آنکه باشد قرآن در قیامت برای ما قائد که راننده

فراوانی خ

برسانند بر صراط سوی تو از ما و بهشتها. تَوَلَّنا فِی الدُّنیا
عَنْ سَخَطِکَ بوزن فعل و در نسخه بوزن فرس و
تَعَدِّی حُدُودِکَ ذائِداً و در نسخه طارِداً و باشد
در دنیا برای ما مانع از غضب تو و از تجاوز نمودن
ما از حدود شرعیه تو و لِما متعلق است بیکون
و در نسخه لنا نیز متعلق است بشاهداً عِنْدَکَ
صِفَةً ما یُحَلِّلُ حَلالَهُ متعلق است بشاهداً و مراد
بتحلیل اعتقاد بحلیة است و الا آنچه خدا حلال کرده
بنده را در حلیة آنچه دخل و همچنین وَتَحْریمِ حَرامِهِ
شاهِداً تا آنکه باشد قرآن در باب آنچه نزد تست از
احکام گواه ما یعنی گواهی دهد بآنکه ما اعتقاد کردیم
بحلیة آنچه در قرآن حلال است و بحرمت آنچه در قرآن
حرامست اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَهَوِّنْ بِالْقُرْآنِ
عِنْدَ الْمَوْتِ عَلیٰ اَنْفُسِنا کَرْبَ السِّیاقِ خدایا رحمت

کن

کن بر محمد و آلش و بمعونه قرآن نزد موت آسان کن بر ما
محنت پیش رفتن را که پیش از جمیع دیگر قبض روح شود
وَجَهْدَ الْاَنینِ و آسان کن مشقت گریه و زاری وقت
موت را وَتَرادُفَ الْحَشارِجِ جمع حشرجه بمعنی
غرغره که وقت خروج روح میشود و آسان کن پی
در پی شدن غرغرها اِذا بَلَغَتِ النُّفُوسُ التَّراقِیَ
جمع ترقوه بمعنی استخوانی که بر گرد حلق است وقتی که
قطع علاقه نفس از ما تحت کردن شود و لمحه دیگر از
باقی نیز قطع شود چه اکثر اینچنین است که حس و حرکة
از اسافل میرود و در سر و گردن اثر حیاة ظاهر میشود
وَقیلَ مَنْ راقٍ و گفته شود که کیست افسون کننده
که از موت خلاص کند وَتَجَلّیٰ مَلَکُ الْمَوْتِ لِقَبْضِها
مِنْ حُجُبِ الْغُیُوبِ و ظاهر شد عزرائیل برای قبض
نفوس از پردهاء غیبها وَرَماها عَنْ قَوْسِ الْمَنایا

بِأَسْهُمِ وَحْشَةِ الْفِرَاقِ و تیر اندازی کرد بر آن نفوس از
کمان بلیها و موتها بتیرهای وحشت جدائی از خویشان
و دوستان و در نسخه وَدَافَ لَهَا عَنْ زُعَاقِ مَرَارَةِ
الْمَوْتِ كَأْسًا مَسْمُومَةَ الْمَذَاقِ یعنی از برای نفس
زهر موت را تر کرده و تلخی و تندی و شوری موت را حل کرده
کاسه پر کرده زهر آلود که مزه زهر دارد وَدَنَا مِنَّا إِلَى
الْآخِرَةِ رَحِيلٌ وَانْطِلَاقٌ و نزدیک شد از ما رحلت کردن
و رفتن بسوی آخرت وَصَارَتِ الْأَعْمَالُ قَلَائِدَ فِي
الْأَعْنَاقِ و گشتند عملهای شنیع ما غلهای در گردنها و
كَانَتِ الْقُبُورُ هِيَ الْمَأْوَى إِلَى مِيقَاتِ يَوْمِ التَّلَاقِ
و گشتند قبرها جای بودن تا وقت بودن معین که روز
ملاقات با یکدیگر است در قیامت یا روز ملاقات اهل زمین
با اهل سموات یا روز ملاقات الهی است در حشر اللّهمّ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَبَارِكْ لَنَا فِي حُلُولِ دَارِ الْبِلَى

خدایا رحمت کن

خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و برکت بکن برای ما در حلول
بخانه که در آن خانه کهنگی و پوسیدن ابدان است یعنی
در قبر عذاب مکن و آنرا روضه از جنت بکن وَطُولِ الْمُقَامِ
بضم میم اولی است بَيْنَ أَطْبَاقِ الثَّرَى و در کثرت بودن
میان طبقات خاک تا روز نشر و برکت درین نیز معنی
رحمت است وَاجْعَلِ الْقُبُورَ بَعْدَ فِرَاقِ الدُّنْيَا خَيْرَ مَنَازِلِنَا
و بگردان گورها را بعد از جدائی دنیا بهترین خانهای ما
که روضه جنت باشد وَافْسَحْ بحاء مهمله لَنَا بِرَحْمَتِكَ
فِي ضِيقِ بوزن حبر یا فلس مَلَاحِدِنَا جمع لحد است و
احداث و فراخ کن برای ما برحمة تو در تنگی لحدهای ما وَلَا
تَفْضَحْنَا فِي حَاضِرِ الْقِيَامَةِ اضافه بیانی است بِمُوبِقَاتِ
آثَامِنَا و تفضیح مکن ما را بگناهان عظیمه ما که موجب
هلاکی ما اند در روز قیامتی که حاضر است و مخفی نخواهد
بود یا آنکه چون همه مردم در و حاضر شوند او را حاضر گفته

مجازا یا حاضر اسم جنس است واضافه بمعنی فی مثل ضرب الیوم
یعنی در میان جمعی که در روز قیامت حاضر شوند واحتمال
بعید دارد که لفظ حاضری باشد واسقاط یا سهو کاتب است
وَارْحَمْ بِالقرآنِ فِي موقفِ العرضِ عليكَ ذُلَّ
مَقَامِنَا یعنی ببرکت قرآن عظیم در جائی که مردم را ایستاده
کرده عرض اعمال ایشان بر تو کنند انجا تو رحم کن بر خواری
ایستادن ما وَثَبِّتْ بِهِ عِنْدَ اضطرابِ جِسْرِ جَهَنَّمَ
يَوْمَ المَجَازِ عَلَيْهَا زَلَلَ أَقْدَامِنَا وثابت بدار پاهای
ما را از لغزش ببرکت قرآن مجید نزد اضطراب مردم
روزی که بگذرند بر پل صراط که پلی است بالای دوزخ
پس تعلق ثبت بزلل مجازاست ومراد ثبات اقدام است
از زلل یا ثبات زلل و در نسخه وَنَوِّرْ قَبْلَ البَعْثِ سُدَفَ
قُبُورِنَا وَأَلْبِسْنَا بِهِ حُلَلَ الأَمَانِ يَوْمَ الفَزَعِ الأَكْبَرِ
فِي قُبُورِنَا وسدف جمع سدفه است بمعنی ظلمة ومراد بیوم

الفزع

الفزع روز دفن در قبر است بقرینه فی قبورنا اگرچه سابق
مراد قیامت بود بقرینه نشورنا والله اعلم وَنَجِّنَا بِهِ
مِنْ كُلِّ كَرْبٍ يَوْمَ القِيَامَةِ وَنَجَاةً ما را از هر محنتی در
روز قیامت وَشَدَائِدِ أَهْوَالِ يَوْمِ الطَّامَّةِ واز شدتهای
هولها روز قیامت که غالب است بر همه چیز چه طم
بمعنی غلب وکثر است وَبَيِّضْ وُجُوهَنَا يَوْمَ تَسْوَدُّ وُجُوهُ
الظَّلَمَةِ فِي يَوْمِ الحَسْرَةِ وَالنَّدَامَةِ وسفید وروشن
کن رویهای ما را روزی که سیاه شوند رویهای ظالمان
در روزی که حسرة کنند وپشیمان شوند کفار وفساق
وَاجْعَلْ لَنَا فِي صُدُورِ المُؤْمِنِينَ وُدًّا وبکن برای ما در
سینها مومنان محبت را که مومنان ما را دوست دارند
وَلَا تَجْعَلِ الحَيٰوةَ عَلَيْنَا نَكَدًا بوزن کتف وفلس ومکن
حیوة را بر ما مشکل وشوم که عاقبت او عقاب باشد اللّهم
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ كَمَا بَلَّغَ رِسَالَتَكَ

در رسول

خدایا رحمة کن بر محمد که بنده خاص ورحمه تست چنانچه او

رسانید بخلق رسالت ترا وصدع بامرك ونصح لعبادك

واظهار کرد حکم ترا باتم وضوح ونصیحت بندهای تو کرد اللهم

اجعل نبینا صلواتك علیه واله یوم القیمة اقرب

النبیین منك مجلسا خدایا پیغمبر ما را که رحمتهای تو باد

برا و بر الش در روز قیامت بکن نزدیکترین ومقرب ترین

انبیا از مجلس تو ومراد قرب معنویست وامکنهم منك

شفاعة وبکن پیغمبر ما را قادرترین پیغمبران بر شفاعت

عاصیان پیش تو باذن تو واجلهم عندك قدرا

واوجههم عندك جاها وبزرگترین از همه نزد تو از

روی قدر ومنزله وشریفتر از همه نزد تو از روی جاه

اللهم صل علی محمد وال محمد ودر نسخه واله وشرف

بنیانه خدایا رحمة بکن بر محمد وال محمد وبلند بکن

پایه او را وعظم برهانه وثقل میزانه وتقبل

شفاعته

شفاعته وبزرگ کن دلیل وحجت او را بر خلق ومیزان

اعمال نیك او را سنگین ساز وقبول کن شفاعت او را

در حق عاصیان وقرب وسیلته ونزدیك کن بجود

درجه ومنزله ورتبه او را وبیض وجهه واتمم نوره

وارفع درجته وسفید کن روی او را وتمام کن نور او را

وبلند کن درجه ومرتبه او را واحینا علی سنته وزنده

بدار ما را بر طریقه مسلوکه او وتوفنا علی ملته ودر

نسخه طریقته وبمیران ما را بر دین او وخذ بنا منهاجه

واسلك بنا سبیله وبگیر با ما طریق او را چنانچه گویند

برای ما این راه پیش گیر یعنی ما را بر منهاج او بدار وببر ما را

براه او واجعلنا من اهل طاعته واحشرنا فی زمرته

وبگردان ما را از جمعی که اطاعت امر او کردند وجمع کن ما را

روز قیامت در فوج وجماعت او واوردنا حوضه

واسقنا بکاسه ووارد کن ما را بر حوض او سرور وبنوشان

مارا بکاسه که ان سرور رخصت دهد که بان کاسه آب
بد هند وصلّ علی محمّدٍ واله صلوة تبلغه بها افضل
ما یأمل من خیرک وفضلک وکرامتک ورحمة بکن
خدایا بر محمد وال او الجنان رحمتی که برسانی ان سرور را
بسبب ان رحمة به بهترین انچه او آرزوی ان دارد از خیر وفضل
وانعام تو انّک ذو رحمةٍ واسعةٍ وفضلٍ کریمٍ بدرستی
که تو صاحب رحمة شامله وفضلی که ان فضل عزیز ومکرم است
اللّهمّ اجزه بما بلّغ من رسالاتک وادّی من آیاتک
خدایا جزا بده او را در مقابل انکه تبلیغ کرد رسالتهاء ترا
ورسانید آیات ترا از قران مجید ونصح لعبادک و
جاهد فی سبیلک ونصیحت بندهاء تو کرد وجهاد با
کفار کرد در راه تو یعنی بجهة اعلاء حکم تو افضل مفعول
ثانی اجزاست یا صفه مفعول مطلق محذوف تقدیرش
جزاء افضل ما جزیت ما مصدریه است یا موصوله وعاید

محذوف

محذوف یعنی بر احدا من ملئکتک المقرّبین و
انبیائک المصطفین المرسلین الخانجرالی بدِه که بهترین
جزاها الی باشد که بکسی داده از ملئکه مقرب وپیغمبران
مرسل برگزیده والسّلام علیه وعلی آله الطّیّبین الطاهرین
ورحمة الله وبرکاته واز همه بدیها سلامتی باد بر ان
سرور انبیا وبر ال او که نیک اند وپاکند از عیوب وگناهان
ورحمة الهی وبرکات نیز باد بر ایشان منقولست از شهید
که چون ترا حاجتی باشد ختم قران بکن بعد نماز عصر ومصحف
بهر دو دست بگیر وبگشا اوراق را از اول تا آخر ودستها را
هر قدر توانی بلند کن وبگو اللّهمّ انّی اتوجّه الیک
بالقرآن العظیم من فاتحته الی خاتمته وفیه
اسمک الاکبر وکلماتک التّامّات کلّها واسئلک
بما فیه ممّا نخاف ونرجو یا سامع کلّ صوتٍ ویا
باری النّفوس بعد الموت یا من لا تغشاه الظّلمات

ولا تشتبه عليه الاصوات اسئلك ان تصلى على محمد
وال محمد وان تعطى محمداً افضل ما سئلت له و
افضل ما انت مسئول له الى يوم القيمة يا ذا الجلال
والاكرام وان تغفر لى وترحمنى وترزقنى الجنة

دعا وقتی نظر بهلال کنند

ماه را تا سه شب هلال کویند بعد از ان قمر کویند ابن بابویه
در کتاب هدایة از صادق علیه السلام نقل کند که چون
به بینی هلال رمضان را بانکشت اشاره با و مکن بلکه
استقبال قبله کرده هر دو دست بسوی اسمان برداشته
خطاب بهلال کرده بکوی ربی وربک الله رب العالمین
اللهم اهله علینا بالامن والایمان والسلامة و
الاسلام والمسارعة الى ما تحب وترضى اللهم بارك
لنا فى شهرنا هذا وارزقنا عونه وخيره واصرف عنا
ضره وشره وبلاءه وفتنته ايها الخلق المطيع

الدائب

للدائب ودر نسخه الدايم السريع اى مخلوقى كه مطيعى
امر الهى را وجد كننده وتعب كشنده وشتاب كننده در جريه
بان مأمورى المتردد فى منازل التقدير تردد كننده
در بيست وهشت منزلى كه براى او اندازه كرده شده
وفلك را بانها قسمت كرده شده مطابق كريمه والقمر
قدرناه منازل كه قمر هر روزى در منزلى باشد مثل
مسافران المتصرف فى فلك التدبير تصرف كننده
در ما تحت فلك خود با بودن خود در فلك اول بوده
تدبير عنصريات كند امنت بمن نور بك الظلم ايمان
اوردم بكسى كه نورانى وروشن كرده بتو ظلمتها را اين
كنايه است از تبديل ظلمت بنور واوضح بك البهم
وواضح كرده بتو انچه مخفى وغير ظاهر بود وجعلك
اية من ايات ملكه وكردانيده ترا علامتى از علامات
ملك خود وعلامة من علامات سلطانه وشأنه

كه فلك تدبير است چه قمر
در فلك اول است

از نشانهای پادشاهی خود و این فقره عطف تفسیری فقرهٔ
سابقه است وَ اَسْتَهِنْكَ بِالزِّيادَةِ وَالنُّقْصانِ و استعمال
تو در خدمت تو کرده بزیادتی و کمی که انهم نوعی از خدمت
و اطاعت الْهَيْئَتِ وَالطُّلُوعِ وَالْاُفُولِ وَالْاِنارَةِ وَ
الْكُسُوفِ و بطلوع و غروب و روشنی و گرفتگی و
الکرجیة اکثر استعمال الکسوف در گرفتن شمس است اما گرفتگی
قمر را نیز کسوف میگویند و اکثر از اخسوف گویند فِي
كُلِّ ذٰلِكَ اَنْتَ كه ضمیر راجع است بکلمه من مُطِيعٌ وَاِلَى
اِرادَتِهِ بمعنی مراد است چه مصدر بمعنی مفعول است
سَرِيعٌ در جمیع انچه مذکور شد تو ان کس را مطیعی و بسوی
مراد او سرعت کننده سُبْحانَهُ ما اَعْجَبَ ما دَبَّرَ فِي
اَمْرِكَ منزه میدانم خدا را از همه معایب چه عجب است
ان تدبیری که حق تعالی کرده در کار تو ای هلال و
اَلْطَفَ ما صَنَعَ فِي شَأْنِكَ و چه لطیف است انچه در حق تو
کرده است

کرده است در باب تو جَعَلَكَ مِفْتاحَ شَهْرٍ حادِثٍ
لِاَمْرٍ حادِثٍ گردانیده است خدای تعالی ترا کلید ما
نو از برای کار نو فَاَسْأَلُ اللّٰهَ رَبِّي وَرَبَّكَ وَخا لقی
وَخالِقَكَ وَمُقَدِّرِي وَمُقَدِّرَكَ وَمُصَوِّرِي وَ
مُصَوِّرَكَ پس سوال میکنم از خدائی که پروردگار من و
تست و خلق کننده من و تست اَنْ يُصَلِّيَ مفعول ثانی
اَسْئَلُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاَنْ يَجْعَلَكَ هِلالَ بَرَكَةٍ
لا تَمْحَقُها الْاَيّامُ یعنی میطلبم اینکه رحمة بکند بر محمد
وال او و بکند ترا هلالی که بوسیله تو برکة در کار ما شود
انچنان برکتی که محو و ابطال ان برکة نتواند کرد روز کار
وَطَهارَةٍ لا تُدَنِّسُها الْآثامُ و بگرداند ترا هلال
طهارتی که گناهان از اچرکین نکنند یعنی حق تعالی
ما را درین ماه محافظت نماید از گناهان هِلالَ اَمْنٍ
مِنَ الْآفاتِ وَسَلامَةٍ مِنَ السَّيِّئاتِ و بگرداند ترا

و اندازه کننده و تقدیر کننده
و صورت دهنده من و تست

هلال امن که درین سی روزی که بتو تعلق دارد ما ایمن
باشیم از بلیات وسلامت مانیم از گناهان هلال
سعد لا نحس فیه وبگردانند ترا هلال سعادتی که هیچ
نحوسته درو نباشد ویمن لا نکد معه وهلال برکتی
ویمنی که قسم شامتی با او نباشد ویسر لا یمازجه هیچ م
عسر وهلال آسانی که ممزوج نباشد با ان تنگی واشکالی
وخیر لا یشوبه شر وهلال خوبی که شایبه شر
درو نباشد هلال امن وایمان ونعمة واحسان
وسلامة واسلام وبگردانند ترا هلال امن وایمان
ونعمت واحسان وسلامتی ومسلمانی اللهم صل
علی محمد واله واجعلنا من ارضی یعنی فاعل یا
مفعول من طلع علیه خدایا رحمت بکن بر محمد واله
وبگردان مارا از جمله راضی ترین جماعه که این هلال
برایشان طلوع کرده ومراد رضا بقضای الهی است یا مراد اینست

که بگردان

که بگردان مارا از جمله کسانی که تو ازانها راضی تری و
ازکی من نظر الیه واسعد من تعبد لک فیه وبگردان
مارا از جمله پاکترین کسانی که نظر باین هلال کرده اند
وسعادتمندترین کسانی که نظر باین هلال کرده اند بندگی تو کردند م
درین ماه وضمیر الیه راجع است بسوی ماه یعنی هلال
وضمیر فیه بسوی ماه یعنی سی روز پس درین کلام
شبه استخدام است ووفقنا فیه للتوبة و
اعصمنا فیه من الحوبة وتوفیق بده مارا درین
ماه از برای توبه کردن ومحفوظ دار مارا درین ماه
از هم وگناه واحتیاج واحفظنا ودر نسخه من فیه م
مباشرة معصیتک ومحفوظ بدار مارا از کردن گناه تو
واوزعنا فیه شکر نعمتک وملهم ساز مارا درین
ماه بشکر کردن نعمة تو والبسنا فیه جنن العافیة
وبپوشان مارا درین ماه سپرهای عافیة واتمم علینا باستکمال

طاعتك فيه المنة مفعول اتمم وتمام کن برما منت
وانعام خودرا بکامل کردن طاعت تودرین ماه یعنی
توفیق بده باکمال طاعت وباین توفیق دادن منت را
برمن تمام کن انك المنان الحمید بدرستی که تو
بسیار انعام کننده که همه ممنون تواند وستایش هر یک
تو میکنند وصلی الله علی محمد واله الطیبین الطا
ورحمة خدا باد بران سرور وال او که نیکند وپاکند

دعاء دخول ماه رمضان

الحمد لله الذی هدانا لحمده وجعلنا من اهله
سپاس مر خدایرا که ما را نمود راه حمد خود وکردانید ما را
از اهل حمد که اگر توفیق نمیداد کی حمد میکردیم لنکون
لاحسانه من الشاکرین ولیجزینا علی ذلک جزاء
المحسنین تا انکه شکر احسان او کرده داخل شاکران شویم
وتا انکه جزا دهد ما را بران حمد الحنان جزائی که نیکوکارانرا
میدهد

میدهد والحمد لله الذی حبانا بدینه وسپاس مر خدایرا که
که داد ما را بی جزا وبی منت دین خود را یا انکه دین خود را
مخصوص ما ساخت وما را بان ممتاز کردید واختصنا
بملته عطف تفسیری باشد یعنی ملت خودرا خاص
ما کردیده باداخل است بر مقصور وسبلنا فی سبل
احسانه وروان کرد ما را در راههای احسان خود ٥
لنسلکها بمنه الی رضوانه تا برویم ازان راه بمحض
فضل او بهشت او یا برسیم ازان راه برضا مندی او
حمدا یتقبله منا ویرضی به عنا الحنان سپاسی
که قبول کند خدای تعالی ان سپاس را از ما وراضی شود بان
حمد انما والحمد لله الذی جعل من تلك السبل شهره
شهر رمضان وشهر الصیام وشهر الاسلام وشهر
الطهور وشهر التمحیص وشهر القیام وسپاس مر خدایرا
که کردانید از جمله راههای احسان خود ماهی را که بخود نسبت

کرده که آن ماه رمضان است چه او را شهر الله گویند
وآن ماهی است که درو روزه گیرند وماهی است که
امور مسلمانی درو بسیار شود وماه پاکی گناهان است
وماه تنقیص گناهان است وماه شب زنده داری است
الذی أُنزِلَ فیهِ القرآنُ هُدًی للنّاسِ وبیّناتٍ من
الهُدی والفُرقانِ الخ آن ماهی که درو نازل گردانیده
شده قرآن آنکه قرآن هدایت کننده مردم است وبجهت
مبالغه در هادی بودن قرآن آن را نفس هُدی گفته
وآن قرآن دلایل بینه قویه است از هدایة واز فرق
کردن میان حق وباطل فأبانَ فضیلتَهُ علی سائرِ
الشّهورِ بما جعلَ لهُ مِنَ الحُرُماتِ الموفورةِ والفضائلِ
المشهورةِ الحرمة ما لا یحلّ انتهاکه ویجب تعظیمه
والقیام به پس ظاهر کرده حق تعالی مزیت این ماه را
بر سایر ماهها باین وجه که مقرر کرده است برای این ماه

امور بسیاری

امور بسیاری که قیام بآن باید نمود وترك آن حلال
نیست ومقرر کرده فضایل مشهوره آن را فحرّمَ فیهِ ما
أحلّ فی غیرِهِ إعظامًا بیان حرمات است پس حرام کرد
درین ماه آنچه حلال کرده بود در غیر این ماه از طعام
وشراب ونکاح بسبب تعظیم این ماه وحجرَ فیهِ المطاعمَ
والمشاربَ إکرامًا عطف تفسیری فقره سابقه است
یعنی منع کرد در روزهای این ماه طعامها وآبها بجهت اکرام
این ماه وجعلَ لهُ وقتًا بیّنًا لا یُجیزُ جلّ وعزّ
أن یتقدّمَ قبلَهُ ولا یقبلُ أن یؤخّرَ عنهُ وگردانید
برای آنچه مذکور شد از تحریم وحجر واعظام وتکریم
وقتی را که واضح وظاهر است که حق تعالی تجویز نمیکند
که پیش از آن وقت تعظیم آن حرمات نمایند وقبول نمیکند
حق تعالی که از آن وقت تاخیر کنند چه روزه شعبان
وشوال بجای روزه واجبه رمضان نباشد واگر ضمیر راجع

شهر باشد پس ازین کتاب تجوزی باید کرد ثم فضّل لیلةً
واحدةً من لیالیه علی لیالی الف شهرٍ وسمّاها
لیلة القدر پس تفضیل داد یک شب رمضان را بر
شبهای هزار ماه دیگر وان شب را شب قدر نام کرد یعنی
شبی که صاحب قدر و عزت است تنزّلُ اصله تتنزّل
الملائکةُ والروح فیها باذن ربهم فرود می اید
درین شب ملائکه و جبرئیل باذن پروردگار ایشان من
کلّ امرٍ سلامٌ از همه چیز بد سلامتی است یعنی درین
شب یا خبر مبتدا محذوفست تقدیرش هی و مؤید اینست
دائم البرکة الی طلوع الفجر واین شب برکتش ازاول
تا طلوع فجر علی من یشاء من عباده بما احکم من
قضائه واین برکة نازلست بر هر که حق تعالی میخواهد
از بندهای او بانچه حکم کرده از احکام که در ازل مقدر
کرده اللهم صلّ علی محمدٍ واله والهمنا معرفة

فضله

فضله خدایا رحمة بکن بر محمد و آلش و در دل ما بینداز
دانستن فضیلة این ماه را واجلال حرمته عطف است
بر معرفة و در دل ما بینداز بزرگ داشتن حرمة این ماه را
له تعظیم حرمات الهی درین ماه بکنیم یعنی عمل بان بکنیم
وانتهاک انرا حرام دانیم والتحفّظ عطف است بر معرفة
مما حظرت فیه و در دل ما انداز محافظت کردن خود
از انچه تو منع کردی ازان درین ماه واعنّا علی صیامه
بکفّ الجوارح عن معاصیك و در نسخه معصیتك و
استعمالها فیه بما یرضیك و اعانت بکن ما را بر
روزه داشتن درین ماه با منع کردن جمیع اعضا از
گناهان تو و بکار داشتن ان اعضا درین ماه بانچه
موجب رضاء تو باشد از ما حتی لا نصغی باسماعنا
الی اللغو تا انکه گوش ننهیم بشنیدن سخن لغو و لا
نسرع بابصارنا الی اللهو و شتاب نکنیم بدیدن بازی

ودر نسخه ولا نسرح بأبصارنا في لهو وحتى لا نبسط أيدينا
إلى محظور وتا آنكه دستهاء خود را دراز نكنيم بسوى چيزى
كه ممنوعست ولا نخطو بأقدامنا إلى محجور ونرويم
بپاهاى خود وگام برنداريم بسوى آنچه ممنوعست وحتى
لا تعي بطوننا إلا ما أحللت وتا آنكه در شكمهاء ما
جاى نگيرد مگر آنچه تو آنرا حلال كرده ولا تنطق
ألسنتنا إلا بما مثّلت بتقدير بر يا آنكه گويند مثّل
به تمثيلا اى حدّث ومثّل له صوّر له حتى كأنه ينظر
إليه يعنى وتكلم نكند زبانهاى ما مگر بآنچه تو حديث ازان
كرده وگفته يا آنكه الحنان تصوير وتوضيح آن كرده
كه گويا مى بينيم آنرا ولا نتكلف إلا ما يدني من ثوابك
وتكلف ومبالغه نكنيم در تحصيل چيزى مگر آنچه نزديك
سازد ما را بثواب تو ولا نتعاطى إلا الذي يقي من
عقابك ونكنيم مگر چيزى كه ما را نگاه دارد از عقاب تو

ثمّ خلّص

خلّص عطف است بر ألهمنا ذلك كله من رياء المرائين
پس آنچه مذكور شد از اعمال آنرا خالص كن از ريائى كه مرائيان
ميكنند وسمعة المسمعين ودر نسخه المستمعين
والسمعة بوزن قدره آنچه بلند ذكر كنند وشهرت دهند
با مردم بدانند يعنى خالص كن اعمال ما را از سمعه كه
مسمّعان كنند تا ما اعمال را براى شهرت نكنيم لا نشرك
از باب ضرب ودر نسخه شهيد از باب تفعّل به ودر نسخه
فيه أحدا دونك در حالى كه شريك نكنيم بآن عبادت كسى را
كه غير تست ولا نبتغي فيه ودر نسخه به مرادا سواك
ونخواهيم درين عبادت مطلبى را سواى قرب درگاه تو
اللهم صلّ على محمد وآله وقفنا فيه در قاموس است
وقف دام قائما ووقفته انا فعلت به ما وقف كوقّفته
واوقفته پس وقف متعدى نيز آمده على مواقيت
الصلوات الخمس حدّها يا رحمه بكن بر محمد وآلش وايستاده

بكن مارا درين ماه رمضان بر وقتهاء نمازهای پنجکانه
که ازان وقتها تجاوز نكنيم ودر نسخه وَقِفنا بتشديد
وبهمان معنی یا آنکه مطلع کن مارا درين ماه رمضان
بر وقتهاء نماز یومیه پنجکانه بحدودها التی حدّدتَ
وَفُروضِها التی فَرَضْتَ باحدود نمازها که تعيين
كرده وبا فرضهاء نمازها که فرض کرده وَوَظائِفِها
الّتی وَظَّفْتَ وبا وظیفهای آن نمازها که تو وظیفه کرده
وَاَوْقاتِها الّتی وَقَّتَّ وبا اوقاتها ء نمازها که تو وظیفه کرده
تعيين كرده وقرار داده وَاَنْزِلْنا فيها مَنْزِلَةَ المُصيبين
لِمَنازِلِها ونازل كن مارا درين ماه بمنزله جمعی که منازل
ومراتب نمازهارا يافته اند الحافِظينَ لِاَرْكانِها المُؤدّين
لَها فی اَوْقاتِها انجنان جمعی که حافظ اركان صلوتند
وبفعل می آورند نمازهارا در وقتهای آنها عَلى ما سَنَّهُ
عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ واداء نماز

بطريقی

يجي كنند که با ن طريقه مقرر نموده بنده ورسول تو رحمتنا
تو باد برو وبر آل او واعاده جار نزد عطف بر ضمير مجرور
اگرچه نزد بسياری لازم است اما ابن مالك كفته و
عَوْدُ خافِضٍ لَدَى عَطْفٍ عَلى ضَميرِ خَفْضٍ لازِماً قَدْ
جُعِلا وَلَيْسَ عِنْدِي لازِماً اِذْ قَدْ اَتی فِی النَّظْمِ وَالنَّثْرِ
الصَّحِيحِ مُثْبَتاً ومذهب محققين نيز همين است واين
دعا شاهد عظيم است فِی رُكُوعِها وَسُجُودِها وَجَميعِ فَواضِلِها
يعنی قرار داده آنحضرت در ركوع نماز وسجودش ودر
جميع اموری که در نماز فاضلتر وبهتر است عَلى اَتَمِّ
الطُّهُورِ بضم طا ودر نسخه بفتح واول اظهر است باتمام
ترين طهارت وَاَسْبَغِهِ عطف تفسيری اتم است چه
هر دو يك معنی است وَاَبْيَنِ الخُشُوعِ وَاَبْلَغِهِ وبا
ظاهرترين خشوعها وبنهايت رسيده ترين خشوعها
ومراد ظهور بر خلق نيست بلكه مراد تحقق كمال خشوع است

درواقع با اخفا از خلق و بودن ان بحیثیتی که هرکس بدین
بروظاهر شود وَوَفِّقْنا فِیه لِاَنْ نَصِلَ اَرْحَامَنا
بِالْبِرِّ وَالصِّلَةِ و توفیق بده مارا بصله رحم مالله ا مراد
خویشان بنیکی و احسان کنیم وَاَنْ نَتَعاهَدَ جِیرَانَنا
بِالْاِفْضالِ وَالْعَطِیَّةِ و خبر گیریم از احوال همسایها با احسان
و عطیه وَاَنْ نُخَلِّصَ اَمْوالَنا مِنَ التَّبِعاتِ و در
نسخه التبعات و خالص کنیم مالهای خود را از مال حرام
و شبهه ناک که بان مخلوط باشد و حقوق مردم را ادا
کرده بدهیم وَاَنْ نُطَهِّرَها بِاِخْراجِ الزَّکوةِ و پاک کنیم
مالها را بجدا کردن زکوة و دادن ان بمستحقین تا برکت
باقی شود وَاَنْ نُراجِعَ مَنْ هاجَرَنا و بازگشت نمائیم
و ربط کنیم به نیکی با کسی که از ما برید و نیکی نکرد وَاَنْ
نُنْصِفَ مَنْ ظَلَمَنا و انصاف کنیم با کسی که بر ما ظلم کرد
که زیاده بر انچه شرعا جایز است بر ان ظلم نکنیم یا انکه

درمقابل

درمقابل ظلم او احسان کنیم وَاَنْ نُسالِمَ مَنْ عادانا
و دوستی کنیم با کسی که با ما عداوت کرد حاشا مَن
عُودِیَ فِیکَ مگر انکسی که با او دشمنی کرده شود برای رضاء تو
مثل کفار و فساق و در نسخه وَلَکَ فَاِنَّهُ الْعَدُوُّ
الَّذِی لا نُوالِیهِ زیرا که او عدویست که هرگز با او
دوستی نکنیم وَالْحِزْبُ ارباب مبالغه مثل
شنیع عدل الَّذِی لا نُصافِیهِ و او محاربی است که ما
با او برادری نکنیم وَاَنْ نَتَقَرَّبَ اِلَیْکَ فِیهِ مِنَ
الْاَعْمالِ الزَّاکِیَةِ بیان کلمه ما است مقدم بر ان شده
بِما تُطَهِّرُنا بِهِ مِنَ الذُّنُوبِ و توفیق بده ما را باینکه
نزدیک معنوی بدرگاه تو شویم درین رمضان بوسیله
اعمال پاکیزه که پاک کنی ما را بان انگاه بمقتضاء
کریمه اِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ وَنَعْصِمُنا
برفع میم عطف بر نطهرنا یس عاید مخدوف بقرینه

سابق یعنی به و در نسخهٔ شهید بنصب بنا بر عطف است

بر تقرب فیه مما و در نسخه تعصمنا فیما نستانف

من العیوب و حفظ کنی ما را درین ماه رمضان از عیبهای

که تازه بکنیم یعنی گناهان حتی لا یورد علیک احد

من ملائکتک الا دون ما نورد در نسخ بصیغهٔ متکلم

دیده شده و احتمال عینه اقوی نیست و الله اعلم من ابواب

الطاعة لک و انواع القربة الیک تا آنکه هیچ یک

از ملائکه تو که کاتبان اعمال اند بدرگاه تو عرض نکنند

از گناهان ما مگر کمتر از اقسام طاعت و انواع عبادات

که موجب قرب معنوی بدرگاه تو شود چه خلو از تقصیر

از بندها بعید است اللهم انی اسئلک بحق هذا

الشهر و بحق من تعبد لک فیه من ابتدائه الی وقت

فنائه خدایا من سوال میکنم بحق این ماه بزرگ و بحق

کسانی که عبادت تو کنند درین ماه از ابتدای ماه تا

وقت

وقت انتهاء او و درین عبارت تجوز است من ملک

بیان من تعبد است قربته او نبی ارسلته او

عبد صالح اختصصته از فرشته که او را مقرب

درگاه خود کرده یا پیغمبری که فرستاده یا بنده صالحی

که مخصوص بعنایت خود ساخته ان تصلی مفعول

ثانی اسئلک است علی محمد و آله و اهلنا فیه

لما وعدت اولیائک من کرامتک یعنی از تو

مسئلتم اینکه رحمت بکن بر محمد و آلش و بگردان ما را

درین ماه سزاوار اکرام و احسانهائی تو که بآن وعده کرده

دوستان ترا و اوجب لنا مما و در نسخه ما اوجبت

لاهل المبالغة فی طاعتک و واجب و لازم کن برای ما

از جنس آنچه واجب و لازم کرده برای جمعی که مبالغه

در طاعت تو کنند و اجعلنا فی نظم من استحق

الرفیع الاعلی برحمتک و بکن ما را داخل جمعی که مستحق

مرتبه بلندانند برحمة تو اللهم صل على محمد وآله و
جنبنا الالحاد في توحيدك خدايا رحمة بكن بر محمد
وآلش ودور دار ما را از ميل وتجاوز از حق درباب
اعتقاد بوحدانيت تو وكمتر تقصير عطف است بر الحاد
تمجيدك والشك في دينك والعمى عن سبيلك و
دور دار ما را از تقصير كردن در بزرگ داشتن تو
واز شك در دين تو واز كورى در راه تو يعنى توفيق ده
بر اعتقاد ببزرگى تو و بيقين بدين تو و هدايت براه حق تو
والاغفال لحرمتك والانخداع لعدوك الشيطان
الرجيم و دور دار ما را از ترك كردن و سهو كردن در نگه
انتهاك از احترام كرده بر ما يا در عزت احكام تو را خوار
نداريم و عزت بداريم و عمل بآن كنيم از اوامر و نواهى و
دور دار ما را از بازى خوردن از دشمن تو كه شيطان
مردود درگاه تست اللهم صل على محمد وآله واذا كان

که احکام مر

لك

لك في كل ليلة من ليالي شهرنا هذا رقاب يعتقها
عفوك او يهبها صفحك فاجعل رقابنا من
تلك الرقاب خدايا رحمت كن بر محمد وآلش و چون
تراست هر شبى از شبهاى اين ماه رمضان هستند بندها
كه عفو تو آزاد كرده آنها را و كردن آنها را از بندگى گناهان
خلاص كرده و گذشتن تو از گناهان آن بندها را
بخشيده پس بگردان گردنهاى ما را از جمله آن گردنها كه
آزاد كنى و ببخشى واجعلنا لشهرنا من خير اهل و
اصحاب و بگردان ما را از بهترين اهل اين ماه و از
بهترين اصحاب اين ماه اللهم صل على محمد وآله
وامحق ذنوبنا مع امحاق بتشديد ميم اصل وامحاق
و در نسخه شهيد محاق بوزن غلام هلاله خدايا
رحمت كن بر محمد وآلش و باطل كن گناهان ما را كه گناه
نكنيم يا ببخشى نزد باطل شدن هلال اين ماه و مراد

بهلال قمر است و مراد بطلان قمر دخول او در محاق و بطلان
نور اوست یعنی چون ماه تمام شود که در ما نماند و
اسلخ عنا تبعاتنا مع انسلاخ ایامه سلخ کندن پوست
و خامه است یعنی بکن و دور کن از ما گناهان ما را
تمام شدن روزهای این ماه حتی ینقضی عنا وقد
صفیتنا فیه من الخطیئات تا آنکه تمام شود این ماه
و بکند از ما حال آنکه بتحقیق پاک و صاف کرده باشی
تو ما را درین ماه از گناهان واخلصتنا فیه من السیئات
و خالص کرده باشی ما را درین ماه از گناهان اللهم
صل علی محمد و آله وان ملنا فیه فعدلنا وان زغنا
فیه فقومنا خدایا رحمت بکن بر محمد و آلش و اگر ما تجاوز
کنیم از حق و تقصیری کنیم درین ماه پس تو ما را براه راست
بیار و اگر میل کنیم از صواب پس تو مستقیم کن وان اشتمل
علینا عدوک الشیطان فاستنقذنا منه و اگر

احاطه کند

احاطه کند بما یعنی غلبه کند بر ما دشمن تو که شیطان است
پس خلاص کن ما را از و اللهم اشحنه بعبادتنا ایاک
وزین اوقاته بطاعتنا لک خدایا پر کن این ماه را
بعبادت کردن ما ترا و زینت بده هر جزوی را از اجزای این
ماه را بطاعت کردن ما مر ترا واعنا فی نهاره علی
صیامه و اعانت بکن ما را در روز رمضان بر روزه
داشتن در آن وفی لیله علی الصلوة والتضرع
الیک والخشوع لک والذلة بین یدیک و در شب
رمضان اعانت بکن بر نماز و تضرع بدرگاه تو و
خشوع برای تو و خواری پیش تو حتی لا یشهد نهاره
علینا بغفلة ولا لیله بتفریط تا آنکه روز قیامت
گواهی ندهد روز رمضان بر ما بغفلت از آنیان بضروریات
صوم و گواهی ندهد شب رمضان بتقصیر در عبادت
و باتیان معاصی اللهم واجعلنا فی سایر الشهور و

وَالْأَيَّامِ كَذٰلِكَ مَا عَمَّرْتَنَا خدایا بگردان ما را در باقی
ماهها نیز و در تمام ایام سال الجنان که مذکور شد
از عبادت شبانروزی و ترک گناهان مادامی که ما را
زنده داری وَاجْعَلْنَا مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ الَّذِينَ
يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و بگردان ما را
از بندهای نیکوکار خود الجنان بندهای که فردوس
بطریق ما را از بندهای نیکوکار خود الجنان بندهای
بطریق میراث بایشان برسد و ایشان در وی همیشه
باشند و فردوس نام باغی است که جامع انواع شجر و ثمر
باشد و مراد بعضی از جنت است و استحقاق از آن تشبیه
بمیراث داده وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ
أَنَّهُمْ بتقدیر مِن انهم إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ و الجنان بندگانی
که میکنند آنچه میکنند از عبادات و حال آنکه دلهای ایشان
میترسد از اینکه ایشان بدرگاه الهی نباشد و چون رجوع شود

پروردگار خود بازگشت
نمایند که مبادا عبادت ما
مردود شود و لایق درگاه حق

بان

بان درگاه عالی بدوزخ برند چه مومن همیشه میان خوف
و رجا باشد و غره باعمال خود نشود و ترک عمل هم نکند
وَمِنَ الَّذِينَ عطف است بر من عبادك يُسَارِعُونَ
الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ و بگردان ما را از جمله
جماعت که شتاب کنند در اعمال خیر و ایشان سبقت کننده
بخیرات بر دیگران اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فِي كُلِّ
وَقْتٍ وَكُلِّ أَوَانٍ وَعَلَىٰ كُلِّ حَالٍ عَدَدَ مَا صَلَّيْتَ
عَلَىٰ مَنْ صَلَّيْتَ عَلَيْهِ وَأَضْعَافَ ذٰلِكَ كُلِّهِ خدایا
رحمت کن بر محمد و آلش در هر وقتی و در هر آنی از آنات
و بر همه حال بعدد آن رحمتی که بآن عدد رحمة کرده
بر هر که رحمة کرده و چندین برابر همه آن رحمتها بالاضعاف
الَّتِي لَا يُحْصِيهَا غَيْرُكَ إِنَّكَ فَعَّالٌ لِمَا تُرِيدُ
چندین برابری که غیر تو جمع و حساب آن نداند بدرستی
که تو بسیار کننده چیزی که خواهی دعاء وداع

ماه رمضان

يا مَن لا يَرغَبُ فِي الجَزاءِ وَلا يَندَمُ عَلَى العَطاءِ اى
آنكسى كه راغب نيست در آنكه عوض انعام خود چيزى
بگيرد و پشيمان نشود از آنچه بدهد وَيا مَن لا يُكافِى
عَبدَهُ عَلَى السَّواءِ واى آنكسى كه مكافات نكند بنده خود را
بمثل عمل او بلكه زياده ميدهد مِنَّتُكَ و در نسخه بصيغه
جمع اِبتِداءٌ وَعَفوُكَ تَفَضُّلٌ انعام تو بر سبيل ابتداست
كه سابقه عمل نخواهى مثل ايجاد كه مسبوق بعمل نيست
و عفو تو محض فضل است چه توبه نيز موجب عفو نيست
وَعُقُوبَتُكَ عَدلٌ وَقَضاؤُكَ خِيَرَةٌ بسكون يا
و بفتح نيز نسخه است عقوبتى كه كنى عدالت است
چه بى گناه و زياده بر آن نباشد و حكم و تقدير تو برگزيده
و برچيده است يعنى آنچه بهتر است بآن حكم كنى اِن
اَعطَيتَ لَم تَشُب عَطاءَكَ بِمَنٍّ اگر بدهى خلط نكنى

دادن را

دادن را بشائبه از منت چه منت كسى نهد كه توقع امرى
از منعم عليه داشته باشد و آنكه در ادعيه لفظ
منت آمده بمعنى احسان و انعام است كه موجب ممنونى
منعم عليه است وَاِن مَنَعتَ لَم يَكُن مَنعُكَ تَعَدِّيا
و اگر ندهى تعدى و تجاوز از حق نباشد چه همه ملك
تست تَشكُرُ مَن شَكَرَكَ وَاَنتَ اَلهَمتَهُ شُكرَكَ
جزاء خير ميدهى كسى را كه شكر تو كند حال آنكه تو در دل
او القا كرده شكر ترا وَتُكافِى مَن حَمِدَكَ وَاَنتَ
عَلَّمتَهُ حَمدَكَ و مكافات ميكنى و جزاء خير ميدهى كسى را
سپاس تو كرد و حال آنكه تو تعليم كردى باو حمد ترا و
تَستُرُ عَلى مَن لَو شِئتَ فَضَحتَهُ و مى پوشى فضايح كسى را
كه اگر خواهى مى توانى او را فضيحت كرد وَتَجُودُ عَلى مَن
لَو شِئتَ مَنَعتَهُ و انعام و بخشش ميكنى بر كسى كه اگر
خواهى ندهى وَكِلاهُما اَهلٌ مِنكَ لِلفَضيحَةِ وَالمَنعِ

وهر دو سزاوار آن بودند که تفضیح و منع کنی و این لف
و نشر مرتب است یعنی آنکه بر فضایح او ستر کردی مستحق
تفضیح بود و آنکه بر وجود کردی لایق منع بود غَيْرَ أَنَّكَ
بَنَيْتَ أَفْعَالَكَ عَلَى التَّفَضُّلِ لیکن تو بنای کارهای خود
بر تفضل و احسان نهاده پس مستحق تفضیح و منع نکنی
وَأَجْرَيْتَ قُدْرَتَكَ عَلَى التَّجَاوُزِ و جاری ساخته
قدرت خود را بر گذشتن از تقصیرات وَتَلَقَّيْتَ مَنْ
عَصَاكَ بِالْحِلْمِ و تلقی نموده کسی را که گناه تو کرد بنرمی
وَأَمْهَلْتَ مَنْ قَصَدَ لِنَفْسِهِ و در نسخه نفسه بِالظُّلْمِ
و مهلت دادی کسی را که قصد کرد مر نفس خود را بظلم
یعنی کسی که ظلم بر خود کرد بعصیان تَسْتَنْظِرُهُمْ بِأَنَاتِكَ
إِلَى الْإِنَابَةِ در قاموس است النظرة کفرحة التأخیر
واستنظر طلب النظرة منه و اینمعنی مناسب مقام
نیست و معنی چنین میشود که بسبب تأنی در عقوبت دعوت

تفضیح و منع را

تمهلهم مذکور نیست
و اگر مجاز باشد از تدعوهم
معنی صح

عصاة

عصاة کنی بسوی بازگشت و توبه و در نسخه تستطردهم
وَتَتْرُكُ مُعَاجَلَتَهُمْ إِلَى التَّوْبَةِ و میگذاری شتاب
کردن را با ایشان در عقوبت گناه تا زمان توبه و
ـل در فقرتین ضرورست لِكَيْلَا يَهْلِكَ عَلَيْكَ
بتضمین اعتماد هَالِكُهُمْ وَلَا يَشْقَى بِنِعْمَتِكَ شَقِيُّهُمْ
إِلَّا عَنْ طُولِ الْإِعْذَارِ بتضمین وَبَعْدَ تَرَادُفِ الْحُجَّةِ
عَلَيْهِ و این مهلت دادن برای آنست که کسی اعتماد
بر تو کرده و با وجود آن هلاک شده و با وجود نعمت تو
شقی شده و قدر نعمت تو ندانسته و شکر آن بجا نیاورده
اینچنین کسان هلاکی و شقاوت ایشان نباشد مگر
بعد از عذر بسیار و بعد از اقامت حجه بر ایشان یعـ
ـنی چه فضل الهی مقتضی آنست که کسی را هلاک
نکند و شقی نکند مگر بعد از اتمام حجت از اعطاء عقل
و قدرت و ارسال رسل و امهال در عقاب بانتظار

انابت کرما من عفوک یا کریم و عائدة من عطفک
یا حلیم در حالیکه این امهال محض کرمی است که ناشی است
از عفو تو ای کرم کننده و منفعتی است که میرسد به بندگان
از مهربانی تو ای حلم کننده با عاصیان انت الذی فتحت
لعبادک بابا الی عفوک تویی آنکسی که کشوده برای
بندهای تو دری بسوی عفو تو و سمیته التوبة و آن
در را توبه نام کرده و جعلت علی ذلک الباب
متعلق است بقولش دلیلا یا مفعول ثانی جعل و متعلق
بکائنا من وحیک و کردانیدی آیة قرانی ما را دلیل
بر اینکه توبه باب عفو است لئلا یضلوا عنه تا کمراه
نشوند از این در و توبه بکنند فقلت تبارک اسمک بیان
دلیل و وحی است پس کفتی تو که متبرک است نام تو توبوا
الی الله مقول قولست توبة نصوحا بر وزن صبور
و در نسخه شهید بوزن دخول توبه بکنید بدرکاه الهی

انجنان

انجنان توبه که خالص است از شایبه میل بکناه عسی ربکم
ان یکفر عنکم سیئاتکم و یدخلکم جنات
تجری من تحتها الانهار شاید پروردکار شما بسبب این
توبه ببخشد کناهان شما را و درارد شما را در باغهای
بهشت که جاریست جویها از زیر درختان آن باغها
یوم متعلق است بیدخلکم لا یخزی الله النبی و
الذین آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم و
بایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا
انک علی کل شیء قدیر در روزی که خوار نکند خدای تعالی
پیغمبر خود را و کسانی را که ایمان آورده اند به پیغمبر در حالتی
که نور ایشان میرود پیش ایشان و بجانب دست راست
ایشان در حالتی که میکویند ای پروردکار ما تمام کن
از برای ما نور ما را و ببخش ما را بدرستی که تو بر همه چیز
قادری فما عذر من اغفل دخول ذلک المنزل بعد

فتح الباب واقامة الدلیل ودر نسخه علیه بس چیست
عذر کسی که سهو بود در در امدن بمنزل عفو بعد از کشودن
در او که توبه است و بعد از اقامة دلیل بر ان که ایة
سابقه است وانت الذی زدت فی السوم علی نفسك
بعبادك ترید ربحهم فی متاجرتهم لك وفوزهم
بالوفادة علیك والزیادة منك تو انی انکه زیاده
کردی برای بندها نرخ متاعی که ایشان بتو فروشند یعنی
نرخ عبادت ایشان بس کم است و تو در عوض نعیم ابدی
میدهی و مقصود تو ازین نرخ زیاده کردن اینست
که درین سودائی که با تو میکنند نفع بایشان برسد
و چون مهمان تو میشوند بنعمت فاین شوند و از تو
زیادتی احسان و انعام بایشان شود فقلت تبارك
اسمك وتعالیت بیان زیادتی نرخ است پس کفتی تو
برزکست نام تو و بزرکی تو من جاء بالحسنة مقول قول است

فله عشر

فله عشر امثالها ومن جاء بالسیئة فلا یجزی الا
مثلها هر که بدرکاه الهی بیاید با کناه بس جزا ندهند
مکر مثل ان کناه وقلت اینهم بیان زیادتی نرخ است
و نیز کفته تو مثل الذین ینفقون اموالهم فی
سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل
سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء
حال کسانی که در راه خدا مال خود بمستحقین نفقه
دهند از زکوات و صدقات همچو حال دانه ایست
که چون بکارند هفت خوشه برارد و در هر خوشه
صد دانه باشد که از یك دانه هفصد دانه بهم رسد
و خدای تعالی زیاده برین نیز میدهد هر کسی را که خواهد
وقلت من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه
له اضعافا کثیرة و کفته که کیست ان کسی که قرض دهد
بحق تعالی قرض نیك که عمل نیك کند بس حق تعالی قرض

روز قیامت
بایك نیکی بس او مرات
ده برابر آن از نعیم بهشت
و هرکه بیاید صح

درعوض آن بدهد او را چندین برابر آن عمل که بقرض
داده پس در آیهٔ اولی ده برابر گفت و در ثانیه هفصد
برابر و در ثالثه توصیف بکثرة کرده همه بیان زیادتی
نرخ و ایصال نفع بعباد است وَمَا أَنْزَلْتَ مِنْ نَظَائِرِ
فِي الْقُرْآنِ مِنْ تَضَاعِيفِ الْحَسَنَاتِ و کفته انچه
نازل کرده در قرآن مجید از آیاتی که نظایر آیات
سابقه اند در باب زیادتی حسنات وَأَنْتَ الَّذِي
دَلَلْتَهُمْ بِقَوْلِكَ مِنْ غَيْبِكَ و در نسخه مِنْ عِنْدِكَ
وَتَرْغِيبِكَ عطف است بر قَوْلِكَ الَّذِي فِيهِ حَظُّهُمْ
عَلَى متعلق است بدللتهم مَا لَوْ سَتَرْتَهُ عَنْهُمْ لَمْ تُدْرِكْهُ
أَبْصَارُهُمْ وَلَمْ تَعِهِ أَسْمَاعُهُمْ وَلَمْ تَلْحَقْهُ أَوْهَامُهُمْ
و توئی آنکه دلالت و راهنمائی کردی بندهارا بکفتن
خود از غیبی که دیگری نداند و بترغیب کردن
بندها بر انچه در و نفع ایشان باشد انچنان قول و ترغیبی

دادویـ

که درو است نصیب و نفع ایشان و باین قول و ترغیب دلالت
کردی بر چیزیکه اگر مخفی داشتی آنچیز را از ایشان و دلالت
بران نمیکردی نمیدید آنچیز را قوای باصرهٔ ایشان و نمی شنید
آنرا قوای سامعهٔ ایشان و نمیرسید بان وهمهای ایشان نیز
فَقُلْتَ بیان دلالت و ترغیب است پس کفتی تو اُذْ
كُرُونِي أَذْكُرْكُمْ ذکر من کنید تا من ذکر شما کنم و اکر
حق تعالی نمیکفت چون میدانستیم که ذکر ما خدا را
باعث ذکر خداست ما را در حدیث قدسی است که مَن
ذَكَرَنِي فِي مَلَإٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَإٍ أَعْلَى مِنْهُ هر که مرا
ذکر کند در میان جمعی ذکر او کنم در میان جمعی که بلندتر
و افضل اند از ان جماعت چه ذاکر در هر جمعی داخل آن
جمع است و جمعی که حق تع دران داخل باشد بلندتر
و افضل است از جمعی که درو حق تع داخل نباشد هر چند
پیغمبران داخل باشند پس لازم نیاید ترجیح ملیکه بر انبیا

یا مراد با علی تفضیل نیست بلکه علو مکانی است که مجای
ملایک است وذکر الهی کسی را بخوبی نشانت اعزاز و
اکرام است وَاشْکُرُوا لِی وَلَا تَکْفُرُونِ اصلش تکفرونی
وشکر نعم من بکنید وکفران نعم من مکنید یا بمن کافر
نشوید وَقُلْتَ اُدْعُونِی اَسْتَجِبْ لَکُمْ وکفتی دعا
کنید وطلب مدعیات از من کنید من قبول دعاء شما
بکنم اِنَّ الَّذِیْنَ یَسْتَکْبِرُوْنَ عَنْ عِبَادَتِی سَیَدْخُلُوْنَ
جَهَنَّمَ دَاخِرِیْنَ بدرستی کسانی که تکبر کنند از دعا
که عین عبادت من است وترک دعا نمایند زود باشد
درآیند در جهنم در حالتی که حقیر اند وخوار اند فَسَمَّیْتَ
دُعَاءَکَ عِبَادَةً پس دعا را وطلب کردن مطالب را
اندرکاه تو عبادت نام کردی که کفتی عَنْ عِبَادَتِی
یعنی از دعای من وَتَرْکَهُ اِسْتِکْبَارًا وترک دعا را
تکبر نام کردی که کفتی یستکبرون وَتَوَعَّدْتَ عَلَی

ترکه

وقلت لئن لام موطئه
قسم است لئن شکرتم لازیدنکم
ولئن کفرتم ان عذابی
لشدید وکفته که والله اکر
شکر نعم من بکنید هر اینه زیاده
بدهم نعمة شما را واکر کفران
نعمة من کنید یا کافر شوید بدرستی
که عذاب من هر اینه عظیم وقوی است
صح

تَرْکِهِ دُخُولَ جَهَنَّمَ دَاخِرِیْنَ ووعید کردی بر ترک
دعا دخول دوزخ را در حالت خواری فَذَکَرُوْکَ
بِمَنِّکَ چون دلالت کردی برین امور پس بندها ذکر
تو کردند با نعام تو که اکر توفیق بر ذکر نمیدادی کی
ذکر میکردند وَشَکَرُوْکَ بِفَضْلِکَ وشکر تو کردند
بمحض فضل تو وَدَعَوْکَ بِاَمْرِکَ وطلب کردند و خواستند
از تو آنچه خواهند بامر تو که کفتی ادعونی وَتَصَدَّقُوْا
لَکَ طَلَبًا لِمَزِیْدِکَ وصدقه دادند بفقرا در شکر
نعمة تو بجهت طلب مزید نعمت تو بمقتضای کریمه
لئن شکرتم لازیدنکم وَفِیْهَا کَانَتْ نَجَاتُهُمْ وَفَوْزُهُمْ
بِرِضَاکَ ودرین ذکر وشکر وتصدق بوده است نجات
بندها ورسیدن ایشان برضاء تو که اکبر نعم است وَلَوْ
دَلَّ مَخْلُوْقٌ مَخْلُوْقًا مِنْ نَفْسِهِ عَلٰی مِثْلِ الَّذِیْ دَلَلْتَ
عَلَیْهِ عِبَادَکَ مِنْکَ کَانَ مَحْمُوْدًا واکر بنده بنده دیکر را

از خود دلالت کند بر مثل آنچه تو دلالت کرده از خود
بندهای خود را آن بنده مستحق ستایش شود یعنی اگر
بنده بدیگری گوید که تو اگر یک درم بدهی بر بنده من
بتو ده درم بدهم آن کو بنده را ستایش کند پس تو
خالق همه و محض کرم عام خود با چنین واضعاف
این راهنمائی کرده بطریق اولی محمود باشی فلك الحمد
ما وجد في حمدك مذهب پس مر تراست ستایش
مادامی که یافته شود در ستایش تو راهی یعنی همیشه
وما بقي للحمد لفظ تحمد به ومعنى ينصرف اليه
وما دامی که باقی باشد از برای حمد لفظی که بان حمد کرده لفظه
شود ترا وما دامی که باقی باشد معنی که رجوع بحمد تو کند
يا من تحمد الى عباده بالاحسان والفضل ای
آنکسی که محمود شده نزد بندها باحسان و بفضل چه
هر کس احسان کند بمردم مردم او را دوست دارند و ستایش

او کند

او کنند وغمرتهم بالمن والطول و پوشیده است همه را
بانعام و فضل ما افشى فينا نعمتك چه بسیار است
در حق ما نعمت تو واسبغ علينا منتك وچه تمام است
بر ما منت تو واخصصنا ببرك وچه ممتازیم ما
باحسان تو پس بیان نعمت واحسان کرد و گفت هديتنا
لدينك الذي اصطفيت هدایة کردی ما را بدینی
که او را برگزیده بر همه ادیان وملتك التي ارتضيت
وبملتی که مختار و مرضی تست وسبيلك الذي
سهلت وبراهی که او را آسان کرده وبصرتنا الزلفة
لديك نمودی و معلوم ما کردی قرب و منزلة را
بدرگاه تو تا آنچه باعث قرب باشد بکنیم والوصول
الى كرمك و رسیدن را باحسان تو اللهم وانت
جعلت من صفايا تلك الوظائف خدایا و تو
کردانیدی از جمله خالص و مختار آن وظائف که مذکور شد

مثل ذکر و شکر و دعا و حمد و دین و ملت و راه حق
و قرب و غیرها و خصائص تلک الفروض
و از جمله فاضل ان فرضها شهر رمضان ماه
رمضان را مفعول اول جعلت الذی اختصصته
من سائر الشهور ان رمضانی که انرا مخصوص
و ممتاز کردی از میان همه ماهها بعبادت تو
و تخیرته من جمیع الازمنة و الدهور و اختیار
کردی این ماه را از میان جمیع زمانها و دهرها و
اثرته علی کل اوقات السنة بما انزلت فیه
من القرآن و النور و اختیار کردی و ترجیح دادی
انرا بر بقیه ایام سال باینکه نازل کردی درو قرآن را و
نور عطف تفسیری قرآنست چه نور از اسامی قرانست
و بقرآن هدایت شود چنانچه بشود و ضاعفت فیه
من الایمان و دو چندان کردی درو ایمان را و اگر چه

ایمان تفسیری است

ایمان تصدیقی است اما اعمال سبب تقویة ان
تصدیق هستند و فرضت فیه من الصیام و
فرض کردی درین ماه روزه داشتن را و رغبت
فیه من القیام و ترغیب کردی بقیام و بیداری
و عبادت در شب و اجللت فیه من لیلة القدر
التی هی خیر من الف شهر و جلیل و بزرگ
ساختی درین ماه شب قدر را که بهتر است از هزار
ماه ثم آثرتنا به علی سائر الامم و اصطفیتنا
بفضله دون اهل الملل پس ترجیح دادی ما را
باین رمضان بر باقی امتها و برگزیدی ما را بفضیلت این
ماه بر صاحبان ملتها که ما را حکم بعبادت درین ماه
فرمودی و بیان فضل او کردی و با امم سابقه نفرمودی
و این عنایت را مخصوص بما کردی فصمنا بامرک نهاره
و قمنا بعونک لیله پس روزه داشتیم بفرمودهٔ تو روزها

این ماه را وشب زنده داشتیم بعدد شبهاء او استعرضن
بِصِيامِهِ وَقِيامِهِ لِما عَرَّضْتَنا لَهُ مِنْ رَحْمَتِكَ در
حالتی که بروزه داشتن وبشب زنده داشتن این ماه
متعرض شدیم رحمت ترا که تو ما را در معرض آن رحمت داشته
که بوسیله این صیام وقیام برحمة تو برسیم وَتَسَبَّبْنا
عطف است بر صمنا ودر نسخه تَسَبَّبْنا پس عطف است
بر عرضتنا إِلَيْهِ مِنْ مَثُوبَتِكَ واین صیام وقیام را سبب
وصول بثواب تو کردیم یا متعرض شدیم ثواب ترا که خوانده
ما را بآن ثواب وَأَنْتَ الْمَلِيءُ بِما رُغِبَ فِيهِ إِلَيْكَ
الْجَوادُ بِما سُئِلْتَ مِنْ فَضْلِكَ الْقَرِيبُ إِلَى مَنْ حاوَلَ
قُرْبَكَ وتو نیکو کاری بسبب آنچه رغبت کرده شود در و
بسوی تو یعنی هر چیزیکه بوسیله آن بتو رغبت کنند
تو در برابر آن حسن قضا کنی وبخشنده هر چه طلبند
از فضل تو ونزدیکی بهر که قصد نزدیکی تو کند وَقَدْ

أَقامَ فِينا هذَا الشَّهْرُ مُقامَ حَمْدٍ وبتحقیق ماند این ماه
میان ما در جای سپاس یعنی باعث خوبی ما شد
وَصَحِبَنا صُحْبَةَ مَبْرُورٍ باضافه ودر نسخه صُحْبَةً
مَبْرُورَةً ومصاحب ما شد همچو صحبت کسی که نیکو کار ومحسن
باشد وَأَرْبَحَنا أَفْضَلَ أَرْباحِ الْعالَمِينَ وسود مند
ساخت ما را به بهترین سودهاء عالمیان که فضل و
رحمت الهی باشد ثُمَّ قَدْ فارَقَنا عِنْدَ تَمامِ وَقْتِهِ پس
بتحقیق جدا شد از ما نزد تمام شدن زمان او ودر اضافه
تجوز است وَانْقِطاعِ مُدَّتِهِ وَوَفاءِ عَدَدِهِ ونزد منقطع
شدن مدت او وتمام شدن عدد ایام او فَنَحْنُ مُوَدِّعُوهُ
وِداعَ مَنْ عَزَّ فِراقُهُ عَلَيْنا پس ما وداع کننده ایم این
ماه را همچو وداع کردن کسی که شدید وشاق باشد جدائی
او بر ما وَغَمَّنا وَأَوْحَشَنا انْصِرافُهُ عَنّا ومغموم
سازد ودر وحشت آرد رفتن او ما را از پیش ما وَلَزِمَنا لَهُ

الذمام المحفوظ والحرمة المرعية والحق المقضي ولازم
شود ما را وفا بعهد وپیمان او که حفظ آن ضرورتست
وحرمت وعزت او واجب الرعایه است وحق او واجب
الادا است فنحن قائلون السلام علیك یا شهر الله
الاکبر ویا عید اولیائه الازهر پس ما در وداع او
میکوئیم سلام الهی بر تو باد ای ماه بزرك حق تعالی وای
عید دوستان او که روشن است السلام علیك یا
اکرم مصحوب من الاوقات ویا خیر شهر فی الایام و
الساعات سلام بر تو باد ای مکرم ترین وقتهای که
با ما بودند وای بهترین ماهها در میان روزها وساعتها
ومراد ازمنه است السلام علیك من شهر قربت فیه
الامال ونشرت فیه الاعمال سلام بر تو باد ماهی
که درو نزدیك شوند آرزوها یعنی ادعیه مستجاب
شوند وپراکنده وبسیار شوند درو عملهای نیك السلام

علیك

علیك من قرین جل قدره موجودا وافجع ودر نسخه
وفجع فقده مفقودا ومرجو الم فراقه سلام بر تو
باد ای هم صحبتی ومقارنی که بزرك است قدر او در وقتی
که باشد ودرد کنند بودن او در وقتی که نباشد وای
انچیزی که امید بان کنند وجود او را خواهند و فراق درم
او موجب الم شود السلام علیك من الیف آنس
مقبلا فسر واوحش منقضیا ودر نسخه مدبرا
فمض سلام بر تو ای الجنان الفت کیرنده که موجب انس
شد در حال آمدن پس مسرور ساخت وموجب وحشت
شد در حال تمام شدن وکذشتن پس دل را محزون
ساخت پس مقبلا اسم فاعل از اقبال باشد وبعضی
تجویز فتح با نموده اند که مصدر میمی باشد ونصب بتضمین
اقبل بتقدیر اقبل اقبالا کونه مونسا مثل ادخلنی
مدخل صدق ای ادخال صدق واین بسیار بعیدست

السَّلامُ عَلَيكَ مِن مُجاوِرٍ رَقَّت فيهِ القُلوبُ وَ
قَلَّت فيهِ الذُّنوبُ سلام بر تو اى همسايه كه نرم شد
درود لها و كم شد در و گناهان و چون مراد مجاور
وقت است فيه گفت السَّلامُ عَلَيكَ مِن ناصِرٍ اَعانَ
عَلَى الشَّيطانِ وَصاحِبٍ سَهَّلَ سُبُلَ الاِحسانِ سلام
بر تو اى نصرت دهنده كه مدد ما كرد در غلبه بر شيطان
و مصاحبى كه آسان كرد بر ما راههاى نيكو را السَّلامُ
عَلَيكَ ما اَكثَرَ عُتَقاءَ اللهِ فيكَ وَما اَسعَدَ مَن
رَعَى حُرمَتَكَ بِكَ متعلق باسعد است سلام بر تو
چه بسيارند آزادكردهاى الهى از بند گناهان در تو
اى ماه رمضان و چه سعادتمند شده بوجود تو كسى كه
رعايت حرمت تو كرده السَّلامُ عَلَيكَ ما كانَ لفظ كان
زايد است بجهة تحسين كلام و آن در كلام عرب بسيار است
و اصل ما اَمحاكَ لِلذُّنوبِ وَاَستَرَكَ لِاَنواعِ العُيوبِ

سلام

سلام بر تو چه محو كننده تو گناهان را و چه پوشنده تو
انواع عيبها را يعنى گناهان زيرا كه بعد از محو گناهان
مستور شوند يا روزه باعث قلت گناه باشد چنانچه
متعارف است السَّلامُ عَلَيكَ ما كانَ اَطوَلَكَ
عَلَى المُجرِمينَ وَاَهيَبَكَ فى صُدورِ المُؤمِنينَ سلام
بر تو چه احسان تست بر گناهكاران و چه هيبت
تست در سينه مومنان السَّلامُ عَلَيكَ مِن شَهرٍ
لا تُنافِسُهُ الاَيّامُ سلام بر تو اى ماهى كه معارضه
و دعوى و مساوات در خوبيها نتواند كرد با او ساير
ايام السَّلامُ عَلَيكَ مِن شَهرٍ هُوَ مِن كُلِّ اَمرٍ سَلامٌ
سلام بر تو اى ماهى كه او از هر چيز موجب سلامتى است
السَّلامُ عَلَيكَ غَيرَ كَريهِ المُصاحَبَةِ وَلا ذَميمِ
المُلابَسَةِ سلام بر تو اى آنكه مصاحبت تو مكروه نيست
و ملابسه تو مذموم نيست و اين حال مؤكده است

يا مراد آنكه در حالى كه مصاحبت تو مكروه نيست صح

السلام علیک بما وفدت علینا بالبرکات وغسلت
عنا دنس الخطیئات سلام بر تو چنانچه مهمان ما
شدی با برکات وشستی از ما چرک گناهان را
السلام علیک غیر مودع برما بودن فرس سلام
بر تو ای آنکه وداع تو کرده نشد از روی دلتنگی وآزار
از تو ولا متروک صیامه سئاما وای آنکه ترک
کرده نشد روزه داشتن آن از روی ملال بلکه چون
ایام آن تمام شد ناچار ترک روزه نمودیم بحکم الهی
السلام علیک من مطلوب قبل وقته ومحزون
علیه قبل فوته سلام بر تو که مطلوب بودی پیش از وقت
آمدن تو که همه خواهش آمدن تو دارند وحزن کرده شده
بر تو قبل از اتمام تو چه هرگاه اتمام آن نزدیک شود نیکان
از فوت وزوال آن غمناک شوند ودر نسخه بعد فوته
السلام علیک کم من سوء صرف بک عنا سلام

بر تو

بر تو که چندین بدیها دفع کرده شد از ما بوسیله
تو وکم من خیر افیض بک علینا وچندین خوبیها
رسید بما بوسیله تو السلام علیک وعلی لیلة
القدر التی هی خیر من الف شهر سلام بر تو و
بر شب قدری که بهتر است از هزار ماه السلام علیک
ما کان زاید است آحرصنا بالامس علیک سلام
بر تو چه حریص بودیم دیروز بر صحبت تو واشده عطف
بر احرص یعنی ما اشد شوقنا غدا الیک وچه
شدید است شوق ما بتو فردا که شروع شوال شود
السلام علیک وعلی فضلک الذی حرمناه سلام
بر تو وبر فضل تو که از آن محروم شدیم بسبب انتهاء تو
یا بسبب آنکه عمل بمقتضای آن نکرده از آن ثواب
محروم شدیم وعلی ماض من برکاتک سلبناه
وبر آنچه گذشته است از برکتهای ایام سالفه که از ما

کشیده شد بسبب مضی آن ایام وعدم بقاء آنها یا
بسبب عدم توفیق عمل در آن ایام اللهم انّا اهل هذا
الشهر الذی شرّفتنا به خدایا بدرستی که ما اهل
این ماهیم که مشرف ساخته ما را باین ماه و با ام
دیگر مرحمت نشده ووفقتنا بمنّک که حین جهل
الاشقیاء وقته وحرموا لشقائهم فضله وتوفیق
دادی ما را بمحض عطیه وانعام خود برای ادراک فضل
این ماه در هنگامی که اشقیا نداننستند وقت آنرا
وادراک آن نکردند ومحروم شدند از فضیلت او بسبب
شقاوت ایشان انت ولیّ ما آثرتنا به من معرفته
توئی متولی آنچه ما را ترجیح دادی بآن بر غیر از معرفة
این ماه یعنی تو دانانیدی ما را وهدیتنا له من سنّته
ومتولی آنچه هدایت کردی بآن از طریقه عمل درین ماه
ودر نسخه بصیغه جمع وقد تولّینا بتوفیقک صیامه

وقیامه

وقیامه علی تقصیر وبتحقیق متولی شدیم بر روزه داشتن
در آن ماه وبر شب زنده داشتن آن یعنی عمل کردیم
بتوفیق تو لیکن با وجود آن مقصّریم در اداء حق عمل
در آن ماه وادّینا فیه قلیلاً من کثیرٍ وکردیم درین
ماه از عمل نیک اندکی از بسیار که بایست کرد اللهمّ
فلک الحمد اقراراً بالاساءة واعترافاً بالاضاعة
پس حمد با تراست سپاس بر آنچه عمل شده در حال اقرار
ببدی خود بسبب تقصیر ودر حال اعتراف بضایع
کردن وقت بغفلت یا از روی اقرار واعتراف ولک
من قلوبنا عقد الندم ومن السنتنا صدق
الاعتذار ومر تراست از دلهای ما اعتقاد بندامت
وتوبه از اسائة واضاعة ومر تراست از زبانهای ما
عذر خواهی صادق بی شایبه کذب وغش فأجرنا
بضم جیم یا بکسر از باب نصر یا ضرب علی ما اصابنا

فِيهِ مِنَ التَّفْرِيطِ أَجْراً نَسْتَدْرِكُ بِهِ الْفَضْلَ الْمَرْغُوبَ
فِيهِ يعنى اجر بده ما را بر مصيبتى كه بما رسيد از تقصير
و محرومى ما از عمل الجنان اجرى كه بان تلافى شود و بيابيم
بوسيلهٔ آن اجر فضيلتى را كه مطلوبست درين ماه
وَنَعْتَاضُ بِهِ مِنْ أَنْوَاعِ الذُّخْرِ الْمَحْرُوصِ عَلَيْهِ عوض
آن محرومى بيابيم از انواع ذخيره كه همه كس حرص بر
حصول آن دارند و در نسخه شهيد بحاء مهمله و ضاد
معجمه است يعنى تحريص بر تحصيل آن ذخر شده و بعضى
بخاء معجمه و صاد مهمله تصحيح نموده گفته اند كه از
خرص يعنى حزر و تخمين است و در ان تنبيه است
برينكه آن ذخر معتاض به بر سبيل تقدير و تخمين است
چنانچه شان آرزومند انست و بطريق استحقاق
نيست و لفظ عليه ملايم اين معنى است وَأَوْجِبْ لَنَا
عُذْرَكَ عَلَى مَا قَصَّرْنَا فِيهِ مِنْ حَقِّكَ و واجب كن

برای معذور

برای معذور داشتن تو ما را در انچه تقصير كرده ايم ما
در ان از حق تو وَابْلُغْ بِأَعْمَارِنَا مَا بَيْنَ أَيْدِينَا مِنْ
شَهْرِ رَمَضَانَ الْمُقْبِلِ و برسان عمر ما را بانچه
پيش ماست از ماه رمضان اينده كه اندر عمر بده
كه در رمضان اينده عمل خير بكنيم فَإِذَا بَلَّغْتَنَاهُ
فَأَعِنَّا عَلَى تَنَاوُلِ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ مِنَ الْعِبَادَةِ چون
برسانى عمر ما را برمضان اينده پس اعانت بكن
ما را بر كردن انچنان عبادتى كه لايق درگاه تو باشد
وَأَدِّنَا إِلَى الْقِيَامِ بِمَا يَسْتَحِقُّهُ بصيغه غيبه
مِنَ الطَّاعَةِ و برسان ما را بكردن طاعتى كه رمضان
مستحق انست و در نسخه شهيد بصيغه خطاب
وَأَجْرِ لَنَا مِنْ صَالِحِ الْعَمَلِ مَا يَكُونُ دَرَكاً لِحَقِّكَ
فِي الشَّهْرَيْنِ مِنْ شُهُورِ الدَّهْرِ و جارى كن براى ما
يعنى توفيق بده ما را بر عمل صالحى كه سبب تدارك

ووصول بعبادتی باشد که حق تست در رمضان خاص
ودر رمضان اینده از جمله ماهها دهر اللهم وما
الممنا به فی شهرنا هذا من لمم خدایا انچه بان نزول
کرده باشیم یعنی عمل کرده باشیم بان درین ماه از جنس
گناهان صغیره واثم یا گناهان کبیره بقرینه مقابله
او وقعنا فیه مجاز است یعنی صدور من ذنب
واکتسبنا فیه من خطیئة این عطف تفسیری
سابق است یا صادر شد از ما گناهی وکسب کردیم زدن
ماه از گناهی علی تعمد منا او علی نسیان ظلمنا
فیه انفسنا او انتهکنا فیه حرمة من غیرنا بر
سبیل عمد از ما یعنی دانسته کردیم یا بر سبیل نسیان
وندانستگی که ظلم کردیم دران عمل بر نفس خود در حقوق
الهیه یا مبالغه کردیم در شتم وبی عرضی دیگری
که انچه حرام بود در حق غیر کردیم فصل علی محمد واله

واسترنا

واسترنا بسترك بکسر سین ودر نسخه بفتح واعف
عنا بعفوك پس رحمة بکن بر محمد وال او وبه پوش
ان گناه را بپوشیدن تو وعفو کن ما را بعفو تو ولا
تنصبنا فیه لاعین الشامتین ومکن ما را نصب
عین شماتت کنندگان یعنی ما را مبتلا ببلیه مکن که
دشمنان ببینند ان خوشحال شوند ولا تبسط علینا
السن الطاعنین ودراز وگشاده مکن بر ما زبانهای
جمعی که از حد تجاوز کنند ورفعه وعلو طلبند ودر
نسخه الطاعنین واستعملنا بما یکون حطة
وکفارة لما انکرت منا فیه برافتك التی لا تنفد وفضلك الذی لا ینقص
وبدار ما را بر کاری که باشد سبب دفع وریختن
گناهان وباشد کفاره تقصیری که انرا از ما انکار
کرده وبد دانسته وبکن این شفقت بما برحمت غیر
متناهی تو که فانی واخر نشود وبفضل تو که نقصان

شدید گردد اللهم صل علی محمد وآله واجبر مصیبتنا

بشهرنا وبارك لنا فی یوم عیدنا وفطرنا عطف

تفسیری عید است ومصیبت وغم را بتشبیه شکستن

عضوی داده گفته خدایا رحمت کن بر محمد وآلش و

درست بکن شکسته ما را یعنی ثواب ده بر غمی که

در جدائی این ماه این مصیبت را تلافی آن بکن و ببخش

وبرکت کن بر ما در روز عید ما ودر روز افطار واجعله

من خیر یوم مر علینا اجلبه للعفو وامحاه للذنب

وبکن این روز عید را از بهترین ایامی که بر ما گذشته

که عفو را بیشتر بجانب ما بکشد یعنی سبب عفو تام

شود ومحو گناهان ما بیشتر بکند واغفر لنا ما

خفی من ذنوبنا وما علن وببخش همه گناهان ما را

چه مخفی وچه ظاهر وعلانیه اللهم اسلخنا از باب

فتح ودر نسخه شهید از باب نصر بانسلاخ هذا الشهر

بما رسیده یا مراد بمصیبت تقصیراتیست که سابق شده یعنی برکت این ماه صح

من خطایا

من خطایانا متعلق باسلخنا خدایا دور کن وبرآر

از ما گناهان ما را ببر آوردن این ماه که چون ماه

بسلخ رسد وتمام شود گناهی در ما نماند چنانچه

پوست از بدن دور کنند واخرجنا بخروجه

من سیئاتنا وبرآر ما را از گناهان ما به برآمدن

این ماه یعنی باخر شدن آن واجعلنا من اسعد

اهله به واجزلهم قسما فیه واوفرهم حظا

منه وبگردان ما را از سعادتمندترین اهل این ماه

باین ماه که نفع اخروی او بما بیشتر برسد وبکن

قسمت ما را از دین ودنیا درین ماه بهتر وحصه

ونصیب دیگران اللهم ومن رعی حق هذا

وفضیلت ما ازین ماه کاملتر از قسمت صح

الشهر حق رعایته ضمیر راجع است بشهر یا بحق شهر

وحفظ حرمته حق حفظها خدایا وکسی که رعایت

این ماه بود یا حق رعایة آن حق بود وحفظ عزت

رعایة حق این ماه کرد از عبادات وترک معاصی کرد آنچنانکه حق

وحرمة ان بود الجنان که حق حفظ حرمتش بود که
انچه حرام بود نکرد وقام بحدوده حق قیامها
واتقى ذنوبه حق تقاتها وقیام بحدود ان کرد
الجنان که حق قیام بحدود ان بود که از حدود ان
تجاوز نکرد و نرسید انکاه ان خود الجنان که حق
ترسیدنست او تقربا الیک بقربة او جبت
رضاك له وعطفت بصیغه خطاب عطف است
بر رعی یا بر اوجبت یس عاید موصوف محذوفست
تقدیرش بسببها رحمتك علیه یا کسی که بدرکاه تو
نزدیکی جست بسبب کاری که موجب رضاء تو از و شد
و تو رحمت خود را برو مایل کردی و در نسخه برحمتك
یعنی تو مهربان شدی برو بسبب رحمة تو و هب خبر
من رعی است لنا مثله من وجدك بوزن قفل
واعطنا اضعافه من فضلك یس مثل انچه با نکس
داده

داده ما را نیز بده از استغنا و بی نیازی خود و بده
ما را از فضل خود اضعاف انچه باو داده چه عطاء تو
سبب نمی خواهد و مقتضای ذات جلیل تست فان
فضلك لا یغیض چرا که بدرستی که فضل تو کم
نمیشود وان خزائنك لا تنقص بل تفیض و بدرستی
که خزینهای رحمت تو نقصان پذیر نیست بلکه
زیاده و سرشار میشود و در اکثر نسخ یفیض بصیغه
غایب مذکر است و وجهش ظاهر نیست وان معادن
احسانك لا تفنی و بدرستی که معدنهای احسان
تو فانی نمیشود وان عطائك لا العطاء و در نسخ
للعطاء است و این خلاف رسم خط است المهنا
بهمزه و اسم مفعول است از تفعیل و بدرستی که عطیه تو
هر اینه الجنان عطیه ایست که بی مشقت می اید
اللهم صل علی محمد و اله واکتب لنا مثل اجور من

مَن صامَهُ اَو تَعَبَّدَ لَكَ فيهِ اِلى يَومِ القِيٰمةِ متعلق است
هر كدام از صام و تعبد خدايا رحمت بكن بر محمد و
آلش و حكم بكن براى ما بمثل ثواب كسى كه تا روز قيامت
روزه رمضان كرفته يا عبادت ديكر كرده در رمضان
اَللّٰهُمَّ اِنّا نَتوبُ اِلَيكَ في يَومِ فِطرِنا الَّذي جَعَلتَهُ
لِلمُؤمِنينَ عيدًا وَسُرورًا وَلِاَهلِ مِلَّتِكَ مَجمَعًا
وَمُحتَشَدًا عطف تفسيرى مجمع است خدايا بدرستى
كه ما توبه ميكنيم بدركاه تو درين روز كه افطار آن
واجب كرده و آنرا براى مومنين عيد و سرور كرده
و براى صاحبان ملت و دين تو روز جمعيت كرده
مِن كُلِّ متعلق است بنتوب ذَنبٍ اَذنَبناهُ اَو
سوءٍ اَسلَفناهُ اَو خاطِرِ شَرٍّ اَضمَرناهُ از هر كناهى
كه كرده ايم يا كار بدى كه پيشتر ازين كرده ايم يا نيت
بدى كه در دل پنهان كرده ايم تَوبَةَ مَن لا يَنطَوي

عَلىٰ رُجوعٍ اِلىٰ ذَنبٍ همچو توبه كردن كسى كه در دل او
اراده رجوع بكناه نباشد وَلا يَعودُ بَعدَها في
خَطيئَةٍ و عود نكند بعد ازين بهيچ كناهى تَوبَةً
نَصوحًا مفعول مطلق نتوب است خَلَصَت صفة
كاشفه نصوحا است مِنَ الشَّكِّ وَالاِرتِيابِ
همچو توبه كه خالص از شك و ريب فَتَقَبَّلها مِنّا
وَارضَ عَنّا وَثَبِّتنا عَلَيها پس قبول كن آن توبه را
از ما و راضى شو از ما و ثابت دار ما را بر آن توبه
اَللّٰهُمَّ ارزُقنا خَوفَ عِقابِ الوَعيدِ وَشَوقَ
ثَوابِ المَوعودِ خدايا نصيب ما بكن ترسيدن از
عقابى كه نسبت بوعيد تعلق دارد يعنى مترتب است
بر وعيد پس اضافه لاميه باشد و نصيب ما بكن
شوق بثوابى كه وعده كرده پس اضافه موصوف بصفت است
يا مراد بموعود مجازا متعلق است كه وعده بثواب آن

نقل شده پس اضافه لامیه باشد حتی نجد لذة ما
نَدْعُوكَ بِهِ وَكَآبَةَ مَا نَسْتَجِيرُكَ مِنْهُ تا بیابیم
لذت انچه طلب حصول ان میکنیم از تو یعنی ثواب موعود
وبیابیم حزن انچه طلب پناه میکنیم از و یعنی عقاب وعید
ودر نسخه نستجیرك منه واجعلنا عندك من
التَّوَّابِينَ الَّذِينَ اَوْجَبْتَ لَهُمْ مَحَبَّتَكَ وَقَبِلْتَ
مِنْهُمْ مُرَاجَعَةَ طَاعَتِكَ يَا اَعْدَلَ الْعَادِلِينَ وبکردان
مارا نزد خود از جمله بسیار توبه کنندهائی که بمقتضای
کریمه اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ تو بر خود لازم کرده
بفضل خود محبت داشتن توابهارا و قبول کرده از انها
بازکشت بطاعت تو ای عادلترین عادلان اَللّٰهُمَّ
تَجَاوَزْ عَنْ اٰبَائِنَا وَاُمَّهَاتِنَا وَاَهْلِ دِينِنَا جَمِيعًا مَنْ
سَلَفَ مِنْهُمْ وَمَنْ غَبَرَ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ خدایا تجاوز
بکن از کناهان پدران و مادران ما و همه اهل دین ما

بر اهل انکه

چه اهل انها که کذشته اند وچه انها که باقی مانده اند
وخواهند بود تا روز قیامت اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ نَبِيِّنَا صح
وَاٰلِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلٰى مَلٰئِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ خدایا
رحمت کن بر پیغمبر ما که محمد است وبر الش چنانچه
رحمت کرده بر فرشتهای مقرب درکاه خود وَصَلِّ
عَلَيْهِ وَاٰلِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلٰى اَنْبِيَائِكَ الْمُرْسَلِينَ
ورحمت بکن بر پیغمبر ما که محمد است وبر الش چنانچه
رحمت کرده بر پیغمبران مرسل تو که مبعوث اند
بکتابی یا دینی وَصَلِّ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ كَمَا صَلَّيْتَ عَلٰى عِبَادِكَ
الصَّالِحِينَ ورحمت بکن بر پیغمبر ما و بر الش چنانچه
رحمت کرده بر بندهای صالح تو ومشبه به در همه فقرات
اقوی است از جهة سبقته در قدر چنانچه کفته و
اَفْضَلَ مِنْ ذٰلِكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ والجنان رحمتی
بکن که افضل از رحمة بر انها باشد ای پروردکار انواع

عالم صلوة تبلغنا بركتها وينالنا نفعها الجنان
رحمتی که برسد ما برکت ونفع ان رحمت ویستجاب
لها ودر نسخه بها دعاؤنا وقبول کرده شود بجهت
برکة ان رحمة دعاء ما انك اكرم من رغب اليه
بدرستی که تو کریمترین کسانی که رغبت بدرگاه انها
کرده شد بجهت طلب حاجات واكفى من توكل عليه
وکفایت کننده ترین کسانی که توکل بر انها کرده شده
واعطى من سئل عن فضله ودهنده ترین کسانی که
از فضل انها سوال وطلب کرده شده وچون مراد من
جماعه است پس افراد ضمیر درین فقرات باعتبار لفظ
من است وانت على كل شيء قدير وتو بر همه چیز قادری
دعا بعد از نماز عید ونماز جمعه مستقبل قبله ایستاده
يا من يرحم من لا يرحمه العباد ويقبل من لا تقبله
البلاد مجاز است از اهل بلاد ای انکسی که رحم کند

برک

بر کسی که رحم نکنند بر وبندها و قبول کند کسی را که قبول
نکنند ورا اهل شهرها ويا من لا يحتقر اهل الحاجة
اليه ويا من لا يخيب الملحين عليه ای انکسی
که انکسی که تحقیر نکند محتاجان درگاه او را وخایب
نکند کسانی را که الحاح بدرگاه او کنند بلکه بمطلوب
برساند ويا من لا يجبه بالرد اهل الدالة عليه
وای انکه دست نزند بر جبهه کسانی که نازی در درگاه
الهی کنند وایشان را مردود درگاه خود نکند یعنی دست
رد بر کسی نمی نهد وناز برداری میکند که گناه کنند
ودفعة عذاب نکند وچون توبه کنند قبول کند
ويا من يجتبي صغير ما يتحف به ويشكر يسير
ما يعمل له وای انکسی که اختیار میکند وقبول مینماید
اندک چیزی را که بدرگاه او تحفه بیارند از اعمال نیک قلبی
یا بدنی وثناء جمیل میکند بر طاعت کم وجزاء نیک بسیار

میدهد ویا من یدنو الی من دنا منه وای انکه نزدیك
شود بکسی که باو نزدیك شود بکسی که باو نزدیك
شود ویا من یدعوا الی نفسه من ادبر عنه ای انکه
میخواند بجود کسی را که پشت باو کند ویا من لا یغیر
النعمة وای انکه تغیر نعمه نکند از کسی مکر انکه او تغیر
اعتقاد کند بمقتضای کریمه ان الله لا یغیر ما
بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم ولا یبادر بالنقمة
وشتاب نکند بعذاب بلکه مهلت دهد ویا من
یثمر الحسنة حتی ینمیها ای انکه حسنه را بار اور میسازد
تا حدی که ان حسنه را نمو دهد که با ان بسیار شود
بمقتضای کریمه کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل
سنبلة مائة حبة وثمره یعنی شجره بار امده و یحتمل
که یثمر از ان مشتق باشد یعنی حسنه را بمنزله درختی
میکند پس ان را نمو میدهد تا بکمال رسد ویتجاوز عن

السیئة

السیئة حتی یعفیها وتجاوز میکند از کناه و محو میکند
تا انکه ان را مندرس میسازد که بمنزله معدوم شود
ان صرفت الامال دون مدی کرمك بالحاجات
متعلق است بانصرفت یعنی ارزوهای مردم ادراک
مطالب نموده برکشتند نا رسیده بغایة ونهایة
کرم تو یعنی ادنی کرم تو کافی است برای تحصیل حاجات
کل وامتلأت بفیض جودك اوعیة الطلبات
وپر شدند به سرشاری احسان وبخشش تو ظرفهای
مطالب وتفسخت دون بلوغ نعتك الصفات
ونقصان پذیرفت توصیف کردنهای مردم نارسیده
بتوصیف تو وبصفات جلیله تو فلك العلو
الاعلی فوق کل عال والجلال الامجد فوق کل
جلال پس مر تراست رتبه که بلندترین رتبهاست
نسبت بهر که علو رتبه دارد ومر تراست رفیع ترین

عظمتها نسبت بهر عظمتی که هست در عالم كُلُّ جَلِيلٍ عِنْدَكَ
صَغِيرٌ هر بزرگی نزد بزرگی تو خرد است بحسب رتبه و
كُلُّ شَرِيفٍ فِي جَنْبِ شَرَفِكَ حَقِيرٌ و هر صاحب شرفی
در جنب شرف تو حقیر است خَابَ الْوَافِدُونَ عَلَى
غَيْرِكَ وَخَسِرَ الْمُتَعَرِّضُونَ تعرّض بمعنی تصدّی
وازین باب است تَعَرَّضُوا النَّفَحَاتِ رَحْمَةِ اللهِ إِلَّا لَكَ
نا امید برگشتند و بمطلب نرسیدند کسانی که مهمان
غیر تو شدند و نقصان کردند کسانی که متصدّی نفع
از کسی شدند مگر از تو وَضَاعَ الْمُلِمُّونَ إِلَّا بِكَ و ضایع
شدند جمعی که نزول بجائی کردند و بتو التجا آوردند و — مگر آنها که نزول بدرگاه تو کردند صح
أَجْدَبَ الْمُنْتَجِعُونَ إِلَّا مَنِ انْتَجَعَ فَضْلَكَ و بقحطی
افتادند طالبان فراخی سال و احسان مگر کسی که فضل
ترا کرد بَابُكَ مَفْتُوحٌ لِلرَّاغِبِينَ وَجُودُكَ مُبَاحٌ — طلبم
لِلسَّائِلِينَ وَإِغَاثَتُكَ قَرِيبَةٌ مِنَ الْمُسْتَغِيثِينَ در تو

کشوده است

کشوده است برای هر که بدرگاه تو رغبت کند و بخشش تو
حلال است مر سایلان را یعنی بی منع میرسد و فریادرسی تو
نزدیک است بداد خواهان لَا يَخِيبُ مِنْكَ الْآمِلُونَ
وَلَا يَيْأَسُ مِنْ عَطَايَاكَ الْمُتَعَرِّضُونَ و محروم نشوند
از تو امیدواران و مایوس نشوند از بخششهای تو
کسانی که تعرّض بآن نمایند یعنی طلب احسان از تو
کنند وَلَا يَشْقَى بِنِقْمَتِكَ بوزن سرقه و رحمه
الْمُسْتَغْفِرُونَ و شقی و خوار نشوند بعذاب تو کسانی
که تو طلب مغفرت از تو نمایند و توبه کنند رِزْقُكَ
مَبْسُوطٌ لِمَنْ عَصَاكَ وَحِلْمُكَ مُعْتَرِضٌ لِمَنْ نَاوَاكَ
رزق تو گشاده است برای کسی که گناه تو کرد بسبب گناه تو
کرد که بسبب گناه منع رزق ازو نکنی و حلم تو رسنده است
بکسی که از تو دوری و عداوت نمود بگناه عَادَتُكَ الْإِحْسَانُ
إِلَى الْمُسِيئِينَ وَسُنَّتُكَ الْإِبْقَاءُ عَلَى الْمُعْتَدِينَ عادت تو

احسانست بگناه کاران و طریقه سلوک تو ترحم است

بر جمعی که تجاوز از حد خود نمایند و گناه کنند حتّی لقد

عَرَّهُمْ اِنَاءتُكَ بقصور در نسخه أَنَاءتُكَ بمد عَنِ

الرُّجُوعِ وَصَدَّهُمْ اِمْهَالُكَ عَنِ النُّزُوعِ بجد بیت

احسان و ترحم تو که حلم و درنگ کردن تو در عقاب

گناه کاران مغرور ساخته ایشانرا از رجوع کردن بدرگاه

تو که تقصیر در توبه و انابه کنند و مهلت دادن تو ایشانرا

مانع شد از باز داشتن خود از معاصی وَاِنَّمَا تَأَنَّيْتَ

بِهِمْ لِيَفِيئُوا اِلَى اَمْرِكَ وَاَمْهَلْتَهُمْ ثِقَةً بِدَوَامِ مُلْكِكَ

و تانی در عقوبت ایشان نکرده مگر بجهة آنکه بر گردند سوی

حکم تو و انابه بدرگاه تو کنند و مهلت نداده مگر بجهة

اعتماد بر همیشگی ملک تو چه سرعت کسی کند که گمان زوال

فرصت داشته باشد فَمَنْ كَانَ مِنْ اَهْلِ السَّعَادَةِ

خَتَمْتَ لَهُ بِهَا وَمَنْ كَانَ مِنْ اَهْلِ الشَّقَاوَةِ خَذَلْتَهُ

لها

لها پس کسی که باشد از اهل سعادت یعنی در ازل مقدر

کرده باشی سعادت او را ختم میکنی برای او بسعادت

که از دنیا مغفور برود و کسی که تقدیر شقاوت او شده

باشد خوار میکنی او را بسبب آن شقاوت که بروح

بری كُلُّهُمْ صَائِرُونَ اِلَى حُكْمِكَ وَاُمُورُهُمْ آئِلَةٌ اِلَى

اَمْرِكَ همه عالم گردنده اند بسوی حکم تو و کارهای ایشان

راجع است بامر تو هرچه خواهی میکنی لَمْ يَهِنْ عَلَى طُولِ

مُدَّتِهِمْ سُلْطَانُكَ وَلَمْ يَدْحَضْ لِتَرْكِ مُعَاجَلَتِهِمْ

بُرْهَانُكَ سست و ضعیف نشد با درازی مدّة

ایشان پادشاهی و تسلط تو و باطل نشد بسبب ترک

کردن تو شتاب را در عقاب ایشان دلیل تو بر وجوب عقاب

ایشان حُجَّتُكَ قَائِمَةٌ وَسُلْطَانُكَ ثَابِتٌ لَا يَزُولُ

حجت تو برپاست یعنی تمام است و سلطنت تو ثابت است

که زوال پذیر نیست فَالْوَيْلُ الدَّائِمُ لِمَنْ جَنَحَ عَنْكَ

وَالْخَيْبَةُ الْخَاذِلَةُ لِمَنْ خَابَ مِنْكَ وَالشَّقَاءُ الْأَشْقَى
لِمَنِ اغْتَرَّ بِكَ پس عذاب همیشگی است مر کسی را که
از تو میل کرد و کافر شد و نارسیدگی بمطلب و محرومی
نامراد خوار کننده مر کسی راست که از درگاه تو محروم شد
و بمطلب نرسید و شقاوتی که اتم شقاوتها است مر کسی راست
که بتو مغرور شد یعنی بطمع باطل فریب از شیطان خورد
و غافل شد از بأس تو مَا أَكْثَرَ تَصَرُّفَهُ فِي عَذَابِكَ
وَمَا أَطْوَلَ تَرَدُّدَهُ فِي عِقَابِكَ چه بسیار است تصرف
و بودن آن شقی مغرور در عذاب تو و چه دراز است
تردد او در عقاب تو وَمَا أَبْعَدَ غَايَتَهُ مِنَ الْفَرَجِ وَمَا
أَقْنَطَهُ مِنْ سُهُولَةِ الْمَخْرَجِ و چه دور است نهایت او
از فرج پس بعد وسط و اول او از فرج بطریق اولی باشد
و چه ناامید است او از آسانی برآمدن از بلا عَدْلًا مِنْ
قَضَائِكَ لَا تَجُورُ فِيهِ وَإِنْصَافًا مِنْ حُكْمِكَ لَا تَحِيفُ عَلَيْهِ

واین ویل

واین ویل و خیبه و غیر آن از روی عدالت حکم ازلی تست
که جور و ظلم در وی نیست و از روی انصاف حکم تست که
بر کسی ظلم نکنی بلکه هر کس بسزای عمل خود برسد با نهایت
رحم و مهلت و تعلق علیه بتحیف بتضمین استیلا است
و ضمیر راجع است بحکم تقدیرش لا تظلم حال کونک
مستولیا و قادرا علی الحکم و محتمل که ضمیر راجع باشد
بمن جنی پس معنی ظاهر است فَقَدْ دلیل عدم جور و حیف است
ظَهَرَتِ الْحُجَجُ چرا که بتحقیق حجت بسیار اقامت کرده
که آنها ظهیر و ممد و معاون یکدیگرند وَأَبْلَيْتَ الْأَعْذَارَ
گویند ابلاه عذرا یعنی رسانید عذر را با او و عذرخواهی
کرد پس او قبول کرد و رسانیدی عذرها را با ایشان و آنچه
حق عذرخواهی بود بجای آوردی چنانچه آنها را جای انکار
نماند وَقَدْ تَقَدَّمْتَ بِالْوَعِيدِ وَتَلَطَّفْتَ فِي التَّرْغِيبِ
وعید اخبار است بایقاع مکروه بر تقدیر مخالفت حکم

یعنی حال آنکه پیشتر وعید کردی و اعلام نمودی و ترسانیدی
و بلطف و نرمی ترغیب بنیکی کردی وَضَرَبْتَ الْأَمْثَالَ
و ضرب مثلها کردی که او واقع است در تنبیه وَأَطَلْتَ
الْإِمْهَالَ وَأَخَّرْتَ و دراز کردی مهلت دادن را و
تاخیر کردی در عقاب وَأَنْتَ مُسْتَطِيعٌ لِلْمُعَاجَلَةِ و حال
آنکه تو قادری بر شتاب در عذاب وَتَأَنَّيْتَ وَأَنْتَ
مَلِيءٌ بِالْمُبَادَرَةِ و تأنی نمودی و حال آنکه نیکو قادر
بودی بر شتاب لَمْ تَكُنْ أَنَاتُكَ بقصر در جمیع نسخ
عَجْزاً وَلَا إِمْهَالُكَ وَهْناً نبوده درنگ کردن تو از روی
عجز و نه مهلت دادن تو از روی سستی وَلَا إِمْسَاكُكَ
غَفْلَةً وَلَا انْتِظَارُكَ مُدَارَاةً و نبوده نگاه داشتن
حق تعالی خود را از تعجیل عذاب ایشان از روی غفلت یا نگاه
داشتن عذاب از ایشان و نبوده مهلت دادن و انتظار
انابت ایشان از روی مدارا با فساق چنانچه شان عاجزین است

که بخوف

که بخوف مکافات شتاب در آزار کسی نکند بَلْ لِتَكُونَ
حُجَّتُكَ أَبْلَغَ وَكَرَمُكَ أَكْمَلَ وَإِحْسَانُكَ أَوْفَى
وَنِعْمَتُكَ أَتَمَّ بلکه این تأنی و امهال بجهة این بود که
باشد حجت تو بر خلق رسیده تر بنتیجه و کرم تو کاملتر
و احسان تو و نعمت بوده در ازل و تو نیز همیشه بوده
وَهُوَ كَائِنٌ وَلَا تَزَالُ و همه اینها باشند و تو همیشه باشی
حُجَّتُكَ أَجَلُّ مِنْ أَنْ تُوصَفَ بِكُلِّهَا وَمَجْدُكَ
أَرْفَعُ مِنْ أَنْ تُحَدَّ بِكُنْهِهِ حجة تو بزرگتر از آنست
که ذکر صفه همه آن حجت توان کرد و بزرگی رتبه تو
بلندتر از آنست که توان کنه آنرا دانست وَنِعَمُكَ أَكْثَرُ
مِنْ أَنْ تُحْصَى بِأَسْرِهَا وَإِحْسَانُكَ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُشْكَرَ
عَلَى أَقَلِّهِ و نعمت تو بیشتر از آنست که همه آنرا بشمار
آورده شود و احاطه نموده شود و احسان تو زیاده از آنست
که بر ادنی احسان تو شکر توان کرد وَقَدْ قَصَّرَ بِيَ السُّكُوتُ

وافی تر و نعمت تو تمامتر
كُلُّ ذَلِكَ كَانَ وَلَمْ تَزَلْ
همه حجت و کرم و احسان و صح

عَنْ تَحْمِيدِكَ متعلق بقصر است وبتحقيق مقصر ساخت
مرا در حمد كفتن تو ساكت شدن من يعنى ساكت شدم
واين سكوت سبب تقصير شد وسبب سكوت بعد ازين
خواهد كفت وَفَهَّهَنِيَ الْاِمْسَاكُ عَنْ تَمْجِيدِكَ متعلق است
بفههنى وفهاهة كرفتكى زبان است از تكلم وامساك
من از سخن كردن باعث كرفتكى زبان من شد از ذكر صفات
عظمت تو وسبب امساك بيايد وَقُصَارَايَ الْاِقْرَارُ
بِالْحُسُورِ لَا رَغْبَةً يَا اِلٰهِي بَلْ عَجْزًا اين بيان سبب سكوت
وامساك است ونهايت كار من اقرار است بكلال وانقطاع
از تكلم واين انقطاع اى خداى من نه بسبب رغبة است از
دركاه تو وروكردانيدن از تو بلكه بسبب عجز است از
تحميد وتمجيد تو فَهَا اَنَا ذَا اَؤُمُّكَ بِالْوِفَادَةِ وَاَسْئَلُكَ
حُسْنَ الرِّفَادَةِ پس من اينك قصد ميكنم كه مهمان تو
شوم واز تو ميطلبم خوبى انعام واحسان فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ

واكر

وَاٰلِهِ وَاسْمَعْ نَجْوَايَ وَاسْتَجِبْ دُعَائِي پس رحمت بكن بر محمد
وآلش وبشنو زارى كه بدركاه تو عرض كنم ومستجاب كن
دعاء مرا وَلَا تَخْتِمْ يَوْمِي بِخَيْبَتِي وختم مكن اين روز مرا
بنا رسيدن بمطلب وَلَا تَجْبَهْنِي بِالرَّدِّ فِي مَسْئَلَتِي
ودست رد بر پيشانى من مزن در باب سوالى كه از تو ميكنم
وَاَكْرِمْ مِنْ عِنْدِكَ متعلق است بقولش منصرفى و
اكرام بكن يعنى عزت بده بركشتن مرا از پيش تو كه مردود
بر نكردم وَاِلَيْكَ مُنْقَلَبِي عطف است بر من عندك
وعزت بده بازكشت مرا بسوى تو كه قبول الانابة كنى
اِنَّكَ غَيْرُ ضَائِقٍ بِمَا تُرِيدُ بدرستى كه تو تنك ايده نيستى
بانچه خواهى يعنى بر تو مشكل نيست يا انكه بخيل نيستى
بخلاف عباد كه بسيار چيز هست كه ميخواهند بكنند و بواسطه
بخل نميكنند وَلَا عَاجِزٍ عَمَّا تُسْأَلُ ونه عاجزى از دادن
انچه طلبند وَاَنْتَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وتو بر همه چيز قدرت

داری وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ و نیست
قدرت بر تصرّف و نه قوّت بر فعل مگر باعانۀ خدائی
که بلند رتبه است و عقول احاطه بکنه او نمیکنند ٥

دعاء روز عرفه

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ سپاس مر خدایرا که پروردگار
انواع عالم است اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ بَدِیْعَ السَّمٰوَاتِ
وَالْاَرْضِ ذَا الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ خدایا مر تراست سپاس
ای پیدا کنندۀ آسمانها و زمین آنچنان پیدا کنندۀ که خود
صاحب عظمة است و عظمة دهنده است دیگرانرا رَبَّ
الْاَرْبَابِ وَاِلٰهَ کُلِّ مَأْلُوْهٍ پرورندۀ جمیع پرورندها
و معبود هر بندۀ که عبادت کند وَخَالِقَ کُلِّ مَخْلُوْقٍ
وَوَارِثَ کُلِّ شَیْءٍ و خلق کننده هر چه خلق شده و
وارث همه چیزاست چه همه فانی شوند و او باقی ماند لَیْسَ
کَمِثْلِهِ شَیْءٌ مشهور اینست که کاف زائده است یعنی نیست

مثل او هیچ چیز وَلَا یَعْزُبُ عَنْهُ عِلْمُ شَیْءٍ و دور نیست از او
دانستن چیزی وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ مُحِیْطٌ و علم او بهمه
چیز احاطه کرده وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ رَقِیْبٌ و او حافظ
همه چیز است اَنْتَ اللهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ جمله معترضه است
توئی خدای معبود بحق نیست معبود بحق مگر تو
اَلْاَحَدُ الْمُتَوَحِّدُ صفة الله است و همچنین ما بعد
یا مبالغه است در وحدت ذات و صفات در قاموس است
رجل احد متوحد منفرد و یحتمل که مراد باحد منفرد
بذات باشد که شریك در مهیّه ندارد و مراد بمتوحّد
منفرد در صفات یا مبالغه است در وحدت ذات
و صفات والله اعلم اَلْفَرْدُ آنکه نظیر ندارد اَلْمُتَفَرِّدُ
مبالغه است در عدم نظیر یا مراد تفرد بجلال ذاتست
وَاَنْتَ اللهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ الْکَرِیْمُ و توخدائی نیست معبود
بحق مگر تو آنچنان خدائی که کریمست اَلْمُتَکَرِّمُ مبالغه است

در کرم و بمعنی متنزه از عیوب نیز آمده العظیم المتعظم
الکبیر المتکبر تاکید ما قبل است و لا اله الا انت
العلی المتعال بحذف یا در وقف اصل و متعالی
بمعنی مرتفع القدر الشدید المحال بکسر میم بمعنی تدبیر
و قدرت و عقاب و لا اله الا انت الرحمن روزی
دهنده مومن و کافر در دنیا الرحیم بخشنده مومن
در آخرت العلیم دانا الحکیم عادل دانا بحقایق اشیا
و انت الله لا اله الا انت السمیع البصیر شنوا
و بینا بی حاسه سمع و بصر القدیم الخبیر مسبوق
بعدم نیست و داناست و انت الله لا اله الا انت
الکریم الاکرم کریمترین همه کریمان الدائم الادوم
مبالغه است در دوام بجهة دفع توهم حمل دایم بر کثیر
الزمان و انت الله لا اله الا انت الاول قبل کل
احد مقدم بر همه چیز و الآخر بعد کل عدد و باقی

بعد فناء هرچه بشمار آید و انت الله لا اله الا انت
الدانی فی علوه نزدیکی با وجود رفعت خود العالی
فی دنوه بلند رتبه با وجود نزدیکی خود بما و انت
الله لا اله الا انت ذو البهاء و المجد صاحب شرف
و بزرگی و الکبریاء و الحمد و صاحب عظمة و تجبر و
ستایش که همه ستایش او کنند و انت الله لا اله الا
انت الذی انشأت الاشیاء من غیر سنخ ایجاد اشیا
کردی بی اصلی و ماده و صورت ما صورت من غیر
مثال و صورت دادی آنچه تصویر کردی بی آنکه مثل
او سابق باشد و ابتدعت المبتدعات بفتح دال
بلا احتذاء و اختراع کردی آنچه نو پیدا شده بی اقتدا
بدیگری و انت الذی قدرت کل شیء تقدیرا توئی که
اندازه کرده هر چیز را از اندازه کردنی یا در ازل تعیین
کرده وجود او را و یسرت کل شیء تیسیرا و آسان کرده

هر چیز را آسان کردنی که مقتضای حکمت تست وَدَبَّرْتَ
مَا دُونَكَ ودر نسخه مَا دبرت تَدْبِيرًا وتدبیر کرده
حال همه چیز را که در تحت حکم تو هستند تدبیر کردنی
چنانچه خواهی أَنْتَ الَّذِي لَمْ يُعِنْكَ عَلَى خَلْقِكَ شَرِيكٌ
توئی آنکه مدد تو نکرده در خلق کردن تو مخلوقات را
هیچ شریکی وَلَمْ يُوَازِرْكَ فِي أَمْرِكَ وَزِيرٌ و بر نداشته است
ثقیل کارهای ترا بر دارنده چه بر تو هیچ کاری ثقیل نیست هیچ صح
تا دیگری معاونت کند وچون وزیر پادشاه بار تدبیر
ملک بر دارد و اعانت پادشاه کند او را وزیر گویند
وَلَمْ يَكُنْ لَكَ مُشَاهِدٌ ودر نسخه مُشَابِهٌ وَلَا نَظِيرٌ
ونبود مر ترا معاینه کننده وشبیهی أَنْتَ الَّذِي أَرَدْتَ
فَكَانَ حَتْمًا مَا أَرَدْتَ توئی آنکه خواستی چیزی را پس بود
واجب آنچه خواستی که توقف در مراد تو نیست بمقتضاء
کریمه کن فیکون وَقَضَيْتَ فَكَانَ عَدْلًا مَا قَضَيْتَ

وحکم کردی

وحکم کردی پس بود عین عدالت آنچه حکم کردی وَحَكَمْتَ
فَكَانَ نِصْفًا بوزن حرفها حکمت این فقره عطف
تفسیری سابقه است وحکم کردی پس بود انصاف
محض آنچه حکم کردی أَنْتَ الَّذِي لَا يَحْوِيكَ مَكَانٌ
توئی آنکه احاطه نکند ترا جائی واین ملایم آنست که
مکان سطح باطن حاوی باشد وَلَمْ يَقُمْ لِسُلْطَانِكَ
سُلْطَانٌ و بر پا نشد برای پادشاهی تو هیچ پادشاهی که
مقابل ومخالف تو شود وَلَمْ يُعْيِكَ بُرْهَانٌ وَلَا
بَيَانٌ و مانده نکرد ترا هیچ دلیلی وبیانی که کسی اقامت
حجت بر تو تواند کرد و تو مانده وملزم شوی أَنْتَ الَّذِي
أَحْصَيْتَ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا توئی آنکه احاطه عدد هر
چیز کرده وهیچ چیز از علم تو بیرون نیست وَجَعَلْتَ لِكُلِّ
شَيْءٍ أَمَدًا وَقَدَّرْتَ كُلَّ شَيْءٍ تَقْدِيرًا گردانیدی برای
هر چیز منتهائی وغایتی ومقدر ساختی و اندازه هر چیز

معین کرده مقدر کردنی بر وفق حکمت تو اَنْتَ الَّذِی قَصُرَتِ
الْاَوْهَامُ عَنْ ذَاتِیَّتِکَ تویی آنکه قاصرند وهمها از
علم بذات تو وَعَجَزَتِ الْاَفْهَامُ عَنْ کَیْفِیَّتِکَ و عاجزند
فهمها از فهمیدن چگونگی تو وَلَمْ تُدْرِکِ الْاَبْصَارُ
مَوْضِعَ اَیْنِیَّتِکَ و ادراک نکنند قوای باصره جای بودن
ترا چرا که مکانی نیستی اَنْتَ الَّذِی لَا تُحَدُّ فَتَکُوْنَ مَحْدُوْدًا
تویی آنکه حدی ترا احاطه نکند تا محاط محدود شوی
وَلَمْ تُمَثَّلْ مَثَّلَهُ صُوْرَةً حَتّی کَاَنَّهُ یُنْظَرُ اِلَیْهِ فَتَکُوْنَ
مَوْجُوْدًا وَجَدَ الْمَطْلُوْبُ اَدْرَکَهُ یعنی تصور تو کرده نشود
تا یافته شود کنه ترا این علم بتو بوجه ما باشد نه بمنزله
باشد که گویا می بینند چنانچه لازمه علم بکنه است وَلَمْ
تَلِدْ فَتَکُوْنَ مَوْلُوْدًا این عبارت مشکل است وظاهرا
مراد اینست که اکثر اینست که هرچه می زاید دیگری اورا
زائیده است و چون فرزند نداری پس پدر و مادر نیز

نداری

نداری پس پدر و مادر نیز نداری و اگر تلد معلوم بمعنی
تَوَلَّدَ امده باشد معنی واضح میشود والله اعلم اَنْتَ
الَّذِی لَا ضِدَّ مَعَکَ فَیُعَانِدَکَ تویی آنکه ضدی نداری
تا با تو عناد و مخاصمت کند وَلَا عِدْلَ بوزن حبر
و در نسخه شهید بوزن فلس لَکَ فَیُکَاثِرَکَ
و کسی برابر و همسر تو نیست که با تو مغالبه و برابری
در کثرت حشمت بکند و اراده غلبه نماید وَلَا نِدَّ بوزن
حبر لَکَ فَیُعَارِضَکَ و مثل تو کسی نیست تا معارضه
با تو کند اَنْتَ الَّذِی ابْتَدَاَ وَاخْتَرَعَ وَاسْتَحْدَثَ
وَابْتَدَعَ تویی آنکه ابتداء خلق عالم کرده و ایجاد عالم
نموده بی مثل سابق و از کتم عدم بر آورده و ایجاد کرده
بی ماده وَاَحْسَنَ صُنْعَ مَا صَنَعَ و تویی آنکه هرچه کرده
خوب کرده سُبْحَانَکَ منزه میدانم ترا و استعمال این
در جای تعجب میکنند مَا اَجَلَّ شَاْنَکَ فعل تعجب است

یعنی چه بزرگست رتبه وحال تو واسنی فی الاماکن
مکانک وچه بلند وشریف است درمیان جاها جای
تو واطلاق مکان بر مرتبه معنویه بطریق مجاز است
چراکه گذشته لایحویک مکان واصدع بالحق فرقانک
وچه اظهار کرده است حق را قرآن مجید تو که فارق است
میان حق وباطل سبحانک من لطیف ما الطفک
منزهی ای مراد دهنده ونفع رساننده خلق برفق و
نرمی یا چه نفع رساننده بمرتبه کامله که جای تعجب است
ورؤف ما ارءفک بواو ودر نسخه شهید ما
ارءفک بهمزه وای مهربانی که چه مرتبه کامله از
مهربانی داری وحکیم ما اعرفک وعالم بحقایق
اشیا چه دانایی تو سبحانک من ملیک ما امنعک
منزهی از بدیهای مالک اشیا چه صاحب منعه
وعزت وجاه وجواد ما اوسعک ورفیع ما ارفعک

بخشنده

بخشنده چه وسیع است قدرت وخزانه تو وبلند رتبه
چه رفیع است رتبه تو وچون همه این امور جای تعجب است
فعل تعجب ذکر شد ذو البهاء والمجد والکبریاء و
الحمد صاحب شرف وبزرگی وتجبر وستایشی واین
فقره سابقا نیز گذشته سبحانک بسطت بالخیرات
یدک منزهی گشودی بخیرات دست خود را وعرفت
الهدایة من عندک ودانسته شد راه نمایی
از پیش تو یعنی تو تعلیم آن کردی فمن التمسک لدین
او دنیا بقصر بلا تنوین ودر نسخه بتنوین وجدک
پس کسی که ترا طلبد برای دین خود یا برای دنیای خود
ترا یافت سبحانک خضع لک من جری فی علمک
منزهی وخضوع کرده مر ترا هر که در علم تست وخشع
لعظمتک ما دون عرشک وخشوع نموده برای عظمت
تو هر چه تحت عرش تست وعرش نیز وانقاد للتسلیم

لَكَ كُلُّ خَلْقِكَ ومنقاد شده برای رضا مندی از تو
همه مخلوقات تو سُبْحَانَكَ لَا تُحَسُّ بملتبين منزهی
تو ادراك تو بحواس نتوان كرد وَلَا تُجَسُّ بجيم ولمس
تو نمی توان كرد وَلَا تُمَسُّ ومس تو نتوان كرد وَلَا تُكَادُ
وبا تو كيد ومكر وحيله نتوان كرد وَلَا تُمَاطُ وترا
دور نتوان كرد وَلَا تُنَازَعُ وَلَا تُجَارَى وبا تو نزاع
ومغالبه نتوان كرد وَلَا تُمَارَى وَلَا تُخَادَعُ وَلَا تُمَاكَرُ
وبا تو مراء وجدل وخدعه ومكر نتوان كرد سُبْحَانَكَ
سَبِيلُكَ جَدَدٌ وَأَمْرُكَ رَشَدٌ وَأَنْتَ حَيٌّ صَمَدٌ
منزه میدانم ترا اوراهی که بتو رساند زمین است هموار
که پای فرو نرود وحکم تو استقامة بر طریق حق است
وتو زنده ورجوع همه بتست سُبْحَانَكَ قَوْلُكَ حُكْمٌ
وَقَضَاؤُكَ حَتْمٌ وَإِرَادَتُكَ عَزْمٌ منزهی وگفتن
تو حکم است وآنچه در ازل حکم کرده واجب الحصول است

وارادة

وارادهٔ تو عزم است که تخلف در ان ممکن نیست
سُبْحَانَكَ لَا رَادَّ لِمَشِيَّتِكَ وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِكَ
پاکی تو ونیست رد کننده مر خواسته ترا ونیست
تبدیل کننده سخنان ترا سُبْحَانَكَ بَاهِرَ الْآيَاتِ
فَاطِرَ السَّمٰوَاتِ بَارِئَ النَّسَمَاتِ منزهی وپاکی
ای آنکه علامات ودلایل وظاهر وروشن است
ای خلق کننده آسمانها وای خالق هر ذی روحی لَكَ
الْحَمْدُ حَمْدًا يَدُومُ بِدَوَامِكَ مر تراست سپاسی که
دایم ماند بدوام تو یعنی تا تو هستی حمد نیز ماند
بی ابدی باشد وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا خَالِدًا بِنِعْمَتِكَ
ومر تراست سپاسی که همیشه بماند با نعمت تو
لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا يَزِيدُ عَلَى رِضَاكَ ومر تراست
سپاسی که زیاده است بر رضا مندی تو از ما چه
حق تعالی بفضل خود راضی شود بعمل قلیل وحمد الهی

وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا يُوَازِي صُنْعَكَ ومر تراست سپاسی
که برابر نیکی واحسان تست صح

هر چند بیشتر بهتر وَلَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا مَعَ كُلِّ حَامِدٍ و مر تراست حمدٍ مع
سپاس با سپاس هر که سپاس کننده است وَشُكْرًا مَعْقُول
مطلق حمدا از غیر لفظ فعلش مثل وقدرت جلوسا
و چون آدمی از نعم الهی خالی نیست پس هر حمد او شکر باشد
يَقْصُرُ عَنْهُ شُكْرُ كُلِّ شَاكِرٍ و مر تراست شکری که ناقص است
از و شکر هر شکر کننده حَمْدًا لَا يَنْبَغِي إِلَّا لَكَ وَلَا
يُتَقَرَّبُ بِهِ إِلَّا إِلَيْكَ و مر تراست آنچنان حمدی که
سزاوار نیست آن حمد مگر برای تو و نزدیکی نتوان کرد
بآن حمد مگر بدرگاه تو حَمْدًا يُسْتَدَامُ بِهِ الْأَوَّلُ وَيُسْتَدْعَى
بِهِ دَوَامُ الْآخِرِ آنچنان حمدی که بوسیله آن محافظت
کرده شود دوام داشته شود نعمتی که اول بود تا زایل بان حمد
نشود نعمت دنیوی و طلب کرده شود بآن حمد دوام نعمتی
که در آخر است که نعیم اخروی یا می نصیب شود حَمْدًا
يَتَضَاعَفُ عَلَى كُرُورِ الْأَزْمِنَةِ حمدی که هر چند زمانه

بگذرد

بگذرد حمد نیز اضعاف سابق شود وَيَتَزَايَدُ أَضْعَافًا
مُتَرَادِفَةً و همیشه در زیادتی باشد یعنی که چندین
برابر شود حَمْدًا يَعْجِزُ عَنْ إِحْصَائِهِ الْحَفَظَةُ آنچنان
حمدی که عاجز شوند از جمع و شماره آن فرشتهائی که
حافظ و کاتب اعمال اند وَيَزِيدُ عَلَى مَا أَحْصَتْهُ فِي كِتَابِكَ
الْكَتَبَةُ و زیاده آید بر آنچه جمع کرده و نوشته اند آنرا
کاتبان اعمال در کتابی که بندگان تو بیارند و اگر چه آنها
یک ذره از اعمال بندها غافل نشوند اما مراد اینست
که مر تراست اینچنین حمدی و حمد الهی که لایق شان او باشد کی
توانند فرشتها احصی بودن آنکه از من اینچنین حمدی صادر شده
که کرام کاتبین نتوانند نوشت حَمْدًا يُوَازِنُ عَرْشَكَ
الْمَجِيدَ وَيُعَادِلُ كُرْسِيَّكَ الرَّفِيعَ آنچنان حمدی که برابر
و همسنگ باشد با عرش تو که عظیم و شریف است
و برابر باشد با کرسی تو که رفیع مرتبه است حَمْدًا يَكْمُلُ

حمدی بانچه تو کفته قریب تر از ان حمد نباشد ولا احمد ممن
یحمدک به ودر نسخه شهید تحمدک بصیغه ماضی
از باب تفعل الحنان حمدی که هیچ حامدی در درکاه تو
محمودتر نباشد از کسی که باین حمد حمد تو کرده باشد حمدا
یوجب بکرمک المزید بوفوره الحنان حمدی که محض
کرم تو موجب زیادتی عنایت تو باشد بسبب کثرت این
حمد وتصله بمزید بعد مزید طولا منک وزیادتی
احسان ترا برساند بزیادتی دیکر که باعث تتالی وتوالی
زیادات احسان کردد از قدرت ونعمت وفضل تو حمدا
یجب لکرم وجهک ویقابل عز جلالک الحنان حمدی
که واجب ولایق کرامت روی تست واطلاق وجه مجازیست
ومقابل باشد با عزت بزرکی تو وبعد از اتمام حمد شروع
در صلوة نموده فرمود رب صل علی محمد وال محمد
المنتجب المصطفی المکرم المقرب افضل صلواتک

اى پروردكار من

ای پروردکار من رحمة بکن بر محمد وال محمد الحنان محمدی
که مختار وبرکزیده واعزاز کرده شده ونزدیک ساخته
درکاه تست ببهترین رحمتهای تو وبارک علیه اتم
برکاتک وترحم علیه امتع رحماتک وبرکت کن
بر محمد باتم برکتهای تو وتعطف ومغفرت بکن بر محمد
بارفع وافضل رحمتهای تو رب صل علی محمد واله زاکیة — صلوة
لاتکون صلوة ازکی منها لاتکون صلوة ازکی منها
ای پروردکار من رحمت بکن بر محمد واالش برحمتی نمو
کننده وزیاده شونده تر از ان رحمت نباشد یا برحمتی پاکیزه — که هیچ رحمتی نمو کننده تر وزیاده شونده صح
که پاکیزه تر از ان رحمت نباشد وبر تقدیر اول ما بعد تاکید ما قبلست
وبر ثانی تاسیس وصل علیه صلوة نامیة لاتکون
صلوة انمی منها ورحمة بکن بر وا الحنان رحمتی که نباشد
هیچ رحمتی نمو کننده تر از ان رحمة وصل علیه صلوة
راضیة بمعنی مرضیه مثل عیشة راضیة لاتکون

صَلوٰةً فَوقَهَا ورحمة كن بر محمد الجنان رحمتی که مرضی
نست یا مرضی آن سرور است که نباشد هیچ رحمتی فوق
آن رحمة ربّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صَلوٰةً تُرْضِیهِ وَ
تَزِیدُ عَلیٰ رِضَاهُ پروردگار من رحمت کن بر محمد و آل
الجنان رحمتی که موجب رضای آن سرور باشد و زیاده
بر رضای او نیز باشد وَصَلِّ عَلَیهِ صَلوٰةً تُرْضِیكَ
وَتَزِیدُ عَلیٰ رِضَاكَ لَهُ در این عبارت تامل باید کرد
و گویا تقدیر چنین است که ترضیك عنّا وتزید علی
رضاك منا له یعنی رحمة بکن بر محمد رحمتی که موجب
رضای تو باشد از ما و زاید باشد بر رضا مندی تو از ما
برای آن سرور حاصل آنکه قدری از صلوات که مقدور
ما باشد حق تعالی با نقدر از ما راضی میشود لیکن
آنچه لایق شان آن سرور است زیاده از آن است وَصَلِّ
عَلَیهِ صَلوٰةً لاتَرْضیٰ لَهُ اِلَّا بِهَا وَلاتَرَی غَیرَهُ لَهَا

اهـ

اَهْلًا ورحمة بکن بر محمد الجنان رحمتی که راضی نباشی
در حق آن سرور مکر بآن رحمة و غیر او را لایق آن
رحمة ندانی ربّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صَلوٰةً تُجَاوِزُ
رِضْوَانَكَ وَیَتَّصِلُ اتِّصَالُهَا بِبَقَائِكَ و این عبارت
نیز محل تامل است و گویا مراد اینست که ای پروردگار من
رحمة بکن بر محمد و آل الجنان رحمتی که بگذرد از بهشت
و بمحض بهشت اکتفا مکن پس مراد برضوان بهشت باشد
و الجنان رحمتی بکن که انصال و توالی افراد آن متصل
باشد ببقاء تو بدانکه انصال افراد رحمة ببقاء الهی مستلزم
آن نیست که در ما بین افراد فاصلها نباشد و نیز در
بی و با همدیگر نیز متصل باشد بنا بر آن گفته که اتصال
انها متصل ببقا باشد یعنی متوالی و دایمی باشند
وَلایَنْفَدُ کَمَا لاتَنْفَدُ کَلِمَاتُكَ مخلوقات خدا کلمات
الله گویند چه همه کائنات بکلمه کن پیدا و فانی نشود

انضمال آن صلوة ببقاء تو چنانچه فانی نشوند مخلوقات
الهیه مثل بهشت و ملئکه و فنا فی الجمله با عود مستلزم
فنا بالمرّه نیست رَبِّ صَلِّ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صَلوٰةً
تَنْتَظِمُ گویند اِنْتَظَمَ الرُّمحُ یعنی شکافت و از و گذشت
صَلوٰةَ مَلئِكَتِكَ وَاَنْبِيائِكَ وَرُسُلِكَ وَاَهْلِ طاعَتِكَ
پرورد کار من رحمة بکن بر محمد و آل انجنان رحمتی
که بشکافد و بگذرد از رحمتهای ملائکه تو و انبیاء تو
و رسولان تو و اهل طاعت تو که از همه زیاده باشد و
انتظام بمعنی جمع در رشته و شمول متعدی نیامده و تقدیر
معه اینجا موافق سابق بکار نیاید چرا که صلوات در
نسخ بکسر تاء است که مفعول ینتظم باشد وَتَشْتَمِلُ عَلى
صَلَواتِ بتقدیر مثل عِبادِكَ مِنْ جِنِّكَ وَاِنْسِكَ
وَاَهْلِ اِجابَتِكَ و شامل باشد بر مثل رحمتهائی که کنی
بر بندهای خود از جن و آدمیان و جماعه که اجابت دعوة

تو کردند

تو کردند از ایشان وَتَجْتَمِعُ عَلى صَلوٰةِ اجتماع مجاز است
از اشتمال كُلِّ مَنْ ذَرَأْتَ وَبَرَأْتَ هر دو بمعنی خلقت است
مِنْ اَصْنافِ خَلْقِكَ و مشتمل باشد آن صلوة بر رحمتها
که کرده بر هر که او را خلق کرده از اصناف مخلوقات تو
رَبِّ صَلِّ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَلوٰةً تُحيطُ بِكُلِّ صَلوٰةٍ
سالِفَةٍ وَمُسْتَأْنَفَةٍ صَلَّيْتَ عَلَيْهِ وَعَلى آلِهِ لَكَ
وَلِمَنْ دُونَكَ پرورد کار من صلوة بفرست بر آن سرور
و آل انجنان صلواتی که محیط باشد بهر صلوتی که
گذشته است و الحال ایجاد کرده شده که آن صلوات
فرستاده شده بر آن سرور و بر آل خواه تو صلوة فرستاده
باشی خواه کسی که غیر تست اینچنین است در بعضی از
نسخ مصحّحه قدیمه لیکن در اکثر نسخ بعد از لفظ مستأنفه
اینچنین است وَصَلِّ عَلَيْهِ وَعَلى آلِهِ لَكَ وَلِمَنْ
دُونَكَ و چون معنی این معلوم نمیشود در بسیاری از

نسخ در حاشیه نوشته اند صلوة مرضیة لك ولمن
دونك و کلمه صح نوشته داخل کتاب اعتبار نموده اند و
در بسیاری از نسخ صلوة مرضیة نیست و هر نسخه که
دارد این کلمه در حاشیه است وَتُنشِئُ مَعَ ذلِكَ
صَلَوَاتٍ تُضَاعِفُ مَعَهَا تِلْكَ الصَّلَوَاتِ وایجاد
بکنی با آنچه مذکور شد از صلوة محیطه بر سالف و
مستانف صلواتهائی که دو چندان کنی با آن صلوات
این صلواتها را عِنْدَهَا در نسخ هست و معنی آن ظاهر
نمیشود وَتَزِيدُهَا عَلَى كُرُورِ الْأَيَّامِ زِيَادَةً فِي تَضَاعِيفَ
لَا يَعُدُّهَا غَيْرُكَ و زیادت کنی آن صلواتها را از مرور
ایام آنچنان زیادتی در تضعیفات که شمار آنرا غیر
تو نتواند کرد رَبِّ صَلِّ عَلَى أَطَائِبِ أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ
اخْتَرْتَهُمْ لِأَمْرِكَ پروردگار من رحمة بکن بر بهتران
از جمله اهل بیت آن سرور آنهائی که اختیار آنها

کرده

کرده برای کار دین تو وَجَعَلْتَهُمْ خَزَنَةَ عِلْمِكَ وَحَفَظَةَ
دِينِكَ و گردانیده ایشانرا خزینه داران علم تو و حافظان
دین تو وَخُلَفَائَكَ فِي أَرْضِكَ وَحُجَجَكَ عَلَى عِبَادِكَ
و خلیفهای تو در زمین تو و حجتهای تو بر بندهای تو
وَطَهَّرْتَهُمْ مِنَ الرِّجْسِ وَالدَّنَسِ تَطْهِيرًا بِإِرَادَتِكَ
و بمقتضای آیه تطهیر پاك کردی ایشانرا از گناهان
و چرکینی اخلاق بد پاك کردنی باراده تو که اهل بیت را
نیز در آن تطهیر دخل نیست و محض فضل الهی است
وَجَعَلْتَهُمُ الْوَسِيلَةَ إِلَيْكَ وَالْمَسْلَكَ إِلَى جَنَّتِكَ
و گردانیدی ایشانرا وسیله وصول خلق بدرگاه تو
و گردانیدی ایشان را راه بسوی جنت تو که توسل
بانها بجنت میرسانند رَبِّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ صَلَوةً
تُجْزِلُ لَهُمْ بِهَا مِنْ نِحَلِكَ و در نسخه نحلتك و
كَرَامَتِكَ پروردگار من رحمة کن بر محمد وآلش نجبا

رحمتی که عظیم وکثیر سازی برای اهل بیت بسبب آن
رحمة بخششها واحسانهای تراوتکمل ودرنسخه شهید
بها لهم الاشیاء من عطایاك ونوافلك وبما
رسانی برای اهل بیت بسبب آن صلوة اموری راکه
بایشان عنایت کرده از عطیات مشترکه میان خلق
وایشان وآنچه زیاده برما بایشان هبه کرده وتوفر
عائد بموصوف محذوف است یعنی بها علیهم الحظ
من عوائدك وفوائدك ووافر وبسیار کنی بسبب
آن صلوة برایشان نصیب ایشانرا از انعام تو واز فواید های
تو رب صل علیه وعلیهم صلوة لا امد فی اولها
ولا غایة لامدها در قاموس است الامد الغایة
والغایة المدی والمدی الغایة واین محصل معلوم
نمیشود لیکن گفته اند که من برای ابتداء غایة است
والی برای انتهاء غایة پس معلوم شد که غایة یعنی مسافة است

ومثل مسافة

ومثل مسافة از زمان وغایة یعنی منتهی نیز آمده و
هر طرف امر ممتد که از وشروع کنی طرف دیگر غایة و
امد ومنتهی باشد ای پروردگار من رحمة بکن بر محمد
وبر آلش آنچنان رحمتی که نیست غایة وحد در اولش
که ازلی باشد ونیست نهایتی مر زمان اورا ولا نهایة
لاخرها ونیست نهایتی مر آخر اورا که ابدی باشد
ومراد باخر نقطه آخر نیست چه آن عین نهایة است
بلکه مراد زمانیست که جانب دوم باشد واین عطف
تفسیری فقره سابقه است رب صل علیهم زنة عرشك
وما دونه پروردگار من رحمت کن بر محمد وآلش آن قدر
که باشد هم وزن عرش تو وآنچه تحت عرش است یعنی
هم سنگ تمام عالم وملأ بوزن حبر آنچه پر کند ظرف را
سمواتك وما فوقهن یعنی رحمت آنقدر باشد که
پر کند آسمانهای ترا وآنچه بالای آسمانهاست وعدد

اَرَضِيكَ وَمَا تَحْتَهُنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ و بعدد زمينهاى
تو و آنچه زير زمينهاست و آنچه ميان آنهاست
صَلَوٰةً تُقَرِّبُهُمْ مِنْكَ زُلْفَاً يعنى قربت و منزلت مفعول
مطلق نوعى است از غير لفظ فعل يعنى آنچنان صلواتى
كه نزديك سازد ايشانرا بدرگاه تو نزديك كردنى از
جنس منزله و رتبه وَتَكُونُ لَكَ وَلَهُمْ رِضًا و باشد
براى تو و ايشان موجب رضا وَمُتَّصِلَةً در نسخ مرفوع نسبت
و كويا خبر مبتداء محذوفست تقديرش وَهِيَ مُتَّصِلَةٌ
يعنى و حال آنكه آن صلوة متصل باشد با مثال آن
و هميشه باشد كه منقطع نشود اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ اَيَّدْتَ
دِينَكَ فِي كُلِّ اَوَانٍ بِاِمَامٍ اَقَمْتَهُ عَلَماً لِعِبَادِكَ
خدايا بدرستى كه تو تقويت دين خود كرده در هر زمانى
بوجود امامى و پيشوائى كه اورا علم كردى براى بندها
كه اورا ديده بجانب او رفته پيروى او كنند و منار آجاى
نور

نورهاى اذان فِي بِلَادِكَ و كردانيدى اورا منار در شهر
هاى تو كه سوز او هدايت يابند و اقامت احكام دين تعليم
او كنند بَعْدَ اَنْ وَصَلْتَ حَبْلَهُ بِحَبْلِكَ بعد از آنكه
بستى ريسمان اورا بريسمان خود يعنى ربط تام كردى
ميان خود و او بجدى كه اطاعت او اطاعت تست
وَجَعَلْتَهُ الذَّرِيعَةَ اِلَى رِضْوَانِكَ و كردى اورا وسيله
وصول برضا مندى تو وَافْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ وَحَذَّرْتَ
مَعْصِيَتَهُ وَاَمَرْتَ بِامْتِثَالِ اَوَامِرِهِ و در نسخه اَمْرِهِ
وَالْاِنْتِهَاءِ عِنْدَ نَهْيِهِ و فرض كردى طاعت اورا و
ترسانيدى از معصيت او و امر كردى بامتثال آنچه
فرمايد و باز داشتن خود نزد آنچه نهى كند بمقتضاى
كريمه اَطِيعُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاُولِى الْاَمْرِ مِنْكُمْ
وَاَنْ لَا يَتَقَدَّمَهُ مُتَقَدِّمٌ وَلَا يَتَاَخَّرَ عَنْهُ مُتَاَخِّرٌ و
فرمودى كه كسى از پيش نرود و از پس نماند يعنى فرمودى

که اطاعت او کنند فَهُوَ عِصْمَةُ اللّائِذِينَ پس اوست محافظت
کننده کسانی که با او التجا برند وَكَهْفُ الْمُؤْمِنِينَ
و ملجاء مومنانست وَعُرْوَةُ الْمُتَمَسِّكِينَ و حلقه ایست
که بندها دست بان زده بخدا برسند وَبَهَاءُ الْعَالَمِينَ
و باعث شرف و زینه انواع عالمند و این فقرات مناسب
حدیث متفق علیه است که مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ
إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً و آنچه مشهور است
که در هر زمانی قطبی است که بقاء عالم باوست مراد
همین امام باشد اللَّهُمَّ فَأَوْزِعْ لِوَلِيِّكَ شُكْرَ مَا
أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيْنَا خدایا بر الهام بکن ولی خودرا که امام
مذکور است تا شکر کند در برابر اینکه اورا امام ما کرده
و این نعمت را بما داده و در اینجا دو نعمت است یکی در حق
امام که اورا مقتدای عالم کرد پس اورا شکر این نعمت باید کرد
دوم در حق ما که اینچنین راهنمائی بما داد پس در شکر

این نعمت گفت

این نعمت گفت وَأَوْزِعْنَا مِثْلَهُ فِيهِ و الهام بکن بما نیز
مثل آن الهام که بامام کنی تا ما نیز شکر نعمت وجود امام
بجا آریم وَآتِهِ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا و بده آن
امام را از درگاه تو سلطنت و قدرتی که نصرت دهد
و اعانت کند آن قدرت اورا بر اجراء احکام تو وَافْتَحْ
لَهُ فَتْحًا يَسِيرًا و فتح بکن برای او فتح آسان وَأَعِنْهُ
بِرُكْنِكَ الْأَعَزِّ رکن بمعنی عزت آمده و اعانت کن اورا
بعزت تو که عزیزترین عزتها است وَاشْدُدْ أَزْرَهُ و محکم
بکن قوت اورا وَقَوِّ عَضُدَهُ و قوی کن بازوی اورا
وَرَاعِهِ بِعَيْنِكَ و مراعات و محافظت او بکن بچشم
تو که خواب نکند و مراد بچشم ابصار بی حاسه است
وَاحْمِهِ بِحِفْظِكَ وَانْصُرْهُ بِمَلَائِكَتِكَ و حمایت او بکن
بحفظ کردن تو اورا و نصرت او بکن بملائکه تو وَأَمْدِدْهُ
بِجُنْدِكَ الْأَغْلَبِ و مدد او بکن بلشکر تو که غالب ترند

از همه غالبان واین فقره در بعضی نسخ نیست واقم به
کتابک وحدودک وشرایعک وبوجودا وبرپا دار
کتاب ترا که قران مجید است وحدود واحکام شرعیه
ترا وسنن رسولک صلواتک اللهم علیه واله و
سنتهای رسول ترا رحمتهای تو با د حذا یا بران سرور
والش واحی به ما اماته الظالمون من معالم
دینک معلم التی یعقد مظنته وما یستدل به علیه
وزنده بکن بوجودانا مام انچه اثرا میرانیده اند ظالمان
از دلایل دین تو واجل به صدا الجور عن طریقتک
وجلا بده ودور کن با وزنک جور را از طریقه وروش
ودین تو وابن به الضراء عن سبیلک ودور کن باو
انچه ضرر کند براه تو وازل ودر نسخه واذل به الناکبین
عن صراطک وزایل بکن بوجود او کسانی را که عدول
کنند از راه تو وامحق به بغاة قصدک عوجا ومحو

وباطل

وباطل کن بوجود او کسانی را که خواهند در راه مستقیم
تو بکجی روند یا کسانی که باغی شوند بر میانه روی
از روی کجی والن جانبه لاولیائک وابسط یده
علی اعدائک ونرم کن دل او را برای دوستان
تو که با ایشان نرمی ورفق نماید وکشاده کن دست او را
بر اعدای تو که مقهور سازد وهب لنا رافته ورحمته
وتعطفه وتحننه وببخش برای ما محبت او را
بما وترحم او را بر ما ومهربانی وشفقت او را با ما واجعلنا
له سامعین مطیعین وفی رضاه ساعین و
بکردان ما را شنونده انچه او بکوید واطاعت کننده
احکام او وسعی کننده در رضاء او والی نصرته والمدافعة
عنه مکنفین الکنفه یعنی اعانت تعلق الی
با او بتضمین میل وشوق است وبکردان ما را معین او
در حالتی که مایل ومشتاق باشیم بنصرت او وبدفع

دشمن اند و الیک والی رسولک صلواتک اللهم
علیه و آله بذلک متقربین و بگردان ما را بوسیله
سمع وطاعت ونصرت او تقرب کننده بتو وبرسول تو
رحمتها ، تو یا رحمة خدایا بر آن رسول و آلش اللهم وصل
علی اولیائهم المعترفین بمقامهم المتبعین
منهجهم خدایا رحمت کن بر دوستان ایشان که معترفند
بمقام ایشان که ولایت است وتابع اند طریقه ایشانرا
المقتفین آثارهم المتمسکین بعروتهم وپیروند
آثار واخبار برا که از ایشان منقولست ودست زده اند
بحلقه محبت ایشان المتمسکین بولایتهم ودر نسخه
بفتح واو المؤتمین بامامتهم وتمسک نموده اند
بمحبت ایشان واقتدا نموده اند به پیشوائی ایشان یعنی
اعتقاد به پیشوائی ایشان دارند المسلمین از باب افعال
واحتمال تفعیل نیز دارد لامرهم المجتهدین فی طاعتهم

ومنقادند

ومنقادانند فرموده ایشانرا وجهد وسعی میکنند در طاعت
ایشان المنتظرین ایامهم المادین الیهم اعینهم
ومنتظرند ایام غلبه ایشانرا وچشم بجانب ایشان
دارند الصلوات مفعول مطلق صل علی اولیائهم
المبارکات الزاکیات برحمتهائی که مبارکند وپاکند
وسلم علیهم وعلی ارواحهم واجمع علی التقوی
امرهم وسلام بکن بر دوستان آن سرور وبر ارواح
ایشان یعنی از عذاب اخروی ودنیوی بسلامت
دار وجمع کن کار همه را بر تقوی وصلاح واصلح لهم
شؤنهم وتب علیهم وکارهای ایشان بصلاح آر
وقبول کن توبه ایشان را انک انت التواب الرحیم
بدرستی تو بسیار قبول کننده توبه را ورحم کننده وخیر
الغافرین وبهترین بخشندگانی واجعلنا معهم
فی دار السلام وبگردان ما را با آن دوستانی که مذکور

شدند در جنت که جای سلامتی است برحمتک یا ارحم
الراحمین برحمة تو ای رحیمترین رحمت کنندگانها
اللهم هذا یوم عرفة خدایا این روز عرفه است
یعنی نهم ذی الحجه و عرفه نام عرفاتست و چون درین
روز حاجیان در عرفه جمع شوند این روز را روز عرفه
گویند یوم شرفته و کرمته و عظمته خبر بعد
هذا است و این روزیست که انرا شرف داده و مکرم
و معظم کرده نشرت بیان تشریف و تعظیم است
لهذا نزلک عطف شده فیه رحمتک و مننت فیه
بعفوک پراکنده کرده بر خلق درین روز رحمة ترا و ممنون
ساخته خلق را درین روز بعفو کاهان انها و اجزلت کردن تو م
فیه عطیتک و بسیار کرده درین روز داد و دهش ترا
و تفضلت به علی عبادک و تفضل کرده باین روز
بر بندهاء تو اللهم و انا عبدک الذی انعمت علیه

قبل خلقک

قبل خلقک له و بعد خلقک ایاه خدایا و من
بنده توام آن بنده که انعام کردی برو قبل از خلق کردن
تو اورا بخلق ابا و امهات و تربیت نطفه در رحم
و تقدیر ابدان و غیره و بعد از خلق کردن تو اورا فجعلته
ممن هدیته لدینک و وفقته لحقک پس گردانیدی
اورا از جمله کسانی که هدایت کردی ایشانرا بدین تو و
توفیق دادی ایشانرا باعتقاد بانچه نزد تو حق است
و عصمته و ادخلته فی حزبک و محافظه او بحبلک صح
کردی بریسمان تو چنانچه ریسمان بدست گرفته میان
چاه روند و محفوظ باشند و داخل کردی اورا در جماعه
منسوبین بتو و ارشدته لموالات اولیائک
و معاداة اعدائک و راهنمائی کردی اورا بدوست
داشتن دوستان تو و بدشمن داشتن دشمنان تو
ثم امرته فلم یأتمر و زجرته فلم ینزجر یعنی باانهمه

احسان تو امر بطاعتی کردی پس ان امر را بفعل نیاورد
وزجر از بدی کردی پس منزجر نشد وَنَهَيْتَهُ عَنْ مَعْصِيَتِكَ
فَخَالَفَ أَمْرَكَ إِلَى نَهْيِكَ بتضمین میل ومنع کردی
اورا از گناه تو پس خلاف امر تو کرد ومیل نمود بانچه
نهی کرده بودی لَا مُعَانَدَةً لَكَ وَلَا اسْتِكْبَارًا عَلَيْكَ
واین مخالفت نه از روی عناد با تست ونه از روی
بزرگی بر تو بَلْ دَعَاهُ هَوَاهُ إِلَى مَا زَيَّلْتَهُ بتقدیر
عَنْهُ ای فَرَّقْتَهُ عَنْهُ ودر نسخه زَيَّنْتَهُ پس فاعلش
هواه است وَإِلَى مَا حَذَّرْتَهُ بتقدیر عنه بلکه هوا
وخواهش نفس اماره او باعث شد اورا بسوی انچه تو اورا
تفریق وجدا کردی از ان یعنی منع کردی وبسوی انچه
ترسانیدی وزجر کردی از ان وَأَعَانَهُ عَلَى ذَلِكَ عَدُوُّكَ
وَعَدُوُّهُ ومعین او شد برین گناه عدوی تو وعدوی
او یعنی شیطان فَأَقْدَمَ عَلَيْهِ عَارِفًا بِوَعِيدِكَ راجیا

لعفوک

لِعَفْوِكَ وَاثِقًا بِتَجَاوُزِكَ پس اقدام کرد بر گناه در
حالتی که دانا بود بوعید تو که فرموده هر که گناه
کند بدوزخ رود ودر حالتی که امیدوار عفو تو بود
واعتماد داشت بگذشتن تو از گناه وَكَانَ أَحَقَّ
عِبَادِكَ مَعَ مَا مَنَنْتَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَفْعَلَ وبسبب
ان همه عنایات که برو کرده بودی او سزاوارترین بندها
تو باینکه نکند گناه را فَهَا أَنَا ذَا بَيْنَ يَدَيْكَ صَاغِرًا
ذَلِيلًا خَاضِعًا خَاشِعًا خَائِفًا پس اینک من حاضرم
در پیش تو در حالتی که خوارم وذلیلم وخضوع وخشوع
کننده وترسنده ام مُعْتَرِفًا بِعَظِيمٍ مِنَ الذُّنُوبِ تَحَمَّلْتُهُ
وَجَلِيلٍ مِنَ الْخَطَايَا اجْتَرَمْتُهُ ودر حالتی که معترفم
بگناه عظیمی که برداشته ام ان را یعنی کردم وبخطیه
جلیل بزرگی که مرتکب ان شدم مُسْتَجِيرًا بِصَفْحِكَ
در حالتی که پناه برده ام بعفو تو یا طلب جوار وذمه

کنده ام یا طلب خلاصی کنده ام از تو بوسیله عفو تو ه

لا یُذا بِرحمتِکَ مُوقِنًا اَنَّهُ لایُجِیرُنِی مِنکَ مُجِیرٌ

وَلایَمنَعُنِی مِنکَ مَانِعٌ در حالی که بقلعه رحمت تو

التجا برنده ام و بیقین دائم که خلاص نمیکند مرا از عذاب تو

هیچ خلاص کننده یا در ذمه خود نمیگیرد کسی و منع نمیکند

مرا از سخط تو هیچ منع کننده فَعُد عَلَیَّ بِمَا تَعُودُ بِهِ

عَلیٰ مَنِ اقتَرَفَ مِن تَغَمُّدِکَ بیان ما است پس مهربانی

و احسان بکن بر من بپوشیدن و عفو کردنی که بان

پوشیدن و عفو احسان و مهربانی میکنی بر کسی که گناه

کرده وَجُد عَلَیَّ بِمَا تَجُودُ بِهِ و در نسخه تجد به از جرءة

بمعنی غنی از وجدان عَلیٰ مَنِ الَقی در قاموس است

رجل یلقی یستعمل فی الخیر والشر والثانی اکثر بیده الیک

بتضمین التجا مِن عَفوِکَ بیان ما است وجود و بخشش

بکن بر من بعفوی که بان عفو بخشش میکنی بر کسی که

بدست خود

بدست خود و باختیار خود خود را در معاصی و بدیها

انداخته حال آنکه التجا بدرگاه تو اورده وَامنُن عَلَیَّ

بِمَا لایَتَعَاظَمُکَ اَن تَمُنَّ بِهِ عَلیٰ مَن اَمَّلَکَ مِن

غُفرَانِکَ بیان ما است و منت بنه بر من بمغفرتی که

برتو عظیم نیست که منت بنهی بان معفرت صح

برکسی که قصد درگاه تو کند و بتو التجا برد وَاجعَل لِی

فِی هٰذَا الیَومِ نَصِیبًا اَنَالُ بِهِ حَظًّا مِن رِضوَانِکَ

و بگردان برای من درین روز نصیبی و حصه که

بوسیله ان نصیب بیابم بهره از بهشت یا رضامندی

تو وَلاتَرُدَّنِی صِفرًا مِمَّا یَنقَلِبُ بِهِ المُتَعَبِّدُونَ

لَکَ مِن عِبَادِکَ و باز مگردان مرا دست خالی از ان

ثوابی که بندهای متعبد تو بان رسیده از درگاه تو

بیابند یعنی چون عبادت کنند حکم شود که اجر ان روز

قیامت بدهند وَاِنِّی وَاِن لَم اُقَدِّم مَا قَدَّمُوهُ

مِنَ الصَّالِحَاتِ فَقَد قَدَّمتُ تَوحِیدَکَ وَنَفیَ الاَضدَادِ

وَالْأَنْدَادِ وَالْأَشْبَاهِ عَنْكَ ببدرستی که من اگرچه بیش،
نفرستاده ام آنچه متعبدین فرستاده اند از اعمال نیك
لیکن بتحقیق پیش فرستاده ام اعتقاد بوحدانیّت تو
وبعدم امکان ضد ومثل ومقابل تو ومطلق شبیه
مر ترا وَاَتَيْتُكَ مِنَ الْأَبْوَابِ الَّتِي اَمَرْتَ اَنْ تُوتَى
مِنْهَا وآمده ام ببدرگاه تو از آن درهائی که امر کرده
تو بآنکه آمده شود ببدرگاه تو از آن درها که متابعة
پیغمبر ودوستان اوست وَتَقَرَّبْتُ اِلَيْكَ بِمَا لَا
يَقْرُبُ ودر نسخه شهید به اَحَدٌ مِنْكَ اِلَّا بِالتَّقَرُّبِ
بِهِ ونزدیکی جستم ببدرگاه تو بچیزیکه نتواند کسی
نزدیك ببدرگاه تو شد مگر بوسیله آنچیز مثل اعتقاد
خیر وعمل صالح ثُمَّ اَتْبَعْتُ ذٰلِكَ بِالْاِنَابَةِ اِلَيْكَ
وَالتَّذَلُّلِ وَالْاِسْتِكَانَةِ لَكَ وَحُسْنِ الظَّنِّ بِكَ
وَالثِّقَةِ بِمَا عِنْدَكَ پس در عقب آنچه مذکور شد

از توحید

از توحید وغیره کردم برای سبز ضاء تو انابت یعنی
توبه ورجوع بدرگاه تو وخواری وخشوع وگمان
نیك بتو که احسان کنی واعتماد بر آنچه نزد تست از
نعم واحسان وتفضل وَشَفَعْتُهُ بِرَجَائِكَ الَّذِي
قَلَّ مَا يَخِيبُ عَلَيْهِ رَاجِيكَ وضم کردم با آنچه مذکور
شد از توحید وغیره امید واری را از تو آنچنان امیدی
که کم است که نا امید شود ومطلب نرسد امیدوار تو
بآن امید وَسَاَلْتُكَ مَسْئَلَةَ الْحَقِيرِ الذَّلِيلِ الْبَائِسِ
الْفَقِيرِ الْخَائِفِ الْمُسْتَجِيرِ واز تو سوال کردم سوال
کردن کسی که حقیر است وخوار وشدید الاحتیاج وفقیر
وترسنده وطالب خلاصی یا ذمّه وَمَعَ ذٰلِكَ خِيفَةً
گویا مفعول مطلق فعل محذوف است تقدیرش خاف
خیفة وبرین قیاس وَتَضَرُّعًا وَتَعَوُّذًا وَتَلَوُّذًا
وبا آنچه گذشت میترسم وتضرع میکنم وپناه بخدا میبرم

ودر عصمت قلعه الهی درآمده‌ام لَا مُسْتَطِیلًا اسْتِطَال
ارتفع وتفضل بتکبّر الْمُتَکَبِّرِینَ وَلَا مُتَعَالِیًا بِدَالَّةِ
الْمُطِیعِینَ وَلَا مُسْتَطِیلًا بِشَفَاعَةِ الشَّافِعِینَ نه
ارتفاع جوییده‌ام بتکبر متکبران ونه بزرگی وعلو کننده‌ام
با نچه مطیعان بان نازکنند ونه دعوی فضل دارم بسبب
شفاعت شفاعت‌کنندها بلکه خوار وزارم بهر وجه مگر
فضل تو دستگیر شود وَأَنَا بَعْدُ أَقَلُّ الْأَقَلِّینَ وَأَذَلُّ
الْأَذَلِّینَ وَمِثْلُ الذَّرَّةِ در نسخه شهید بدون واو است
او دونها و بمعنی بل است ومن هنوز کمترین کمترانم و خوار
ترین خوارترانم وماننده یک مورچه خردم که صد ازان مورچه
برابر یکجوی است بلکه کمتر ازان مورچه‌ام فَیَا مَنْ لَمْ یُعَاجِلِ
الْمُسِیئِینَ وَلَا یَنْدَهُ الْمُتْرَفِینَ بصیغه مفعول بس
ای انکه شتاب نکرده در عذاب گناه‌کاران وزجر نکرده
کسانی را که کثرت نعمت انها را طاغی کرده وَیَا مَنْ یَمُنُّ بِإِقَالَةِ

العاثرین

الْعَاثِرِینَ وای انکه ممنون کند بفسخ وازاله تقصیر لغزنده‌ها
وَیَتَفَضَّلُ بِإِنْظَارِ الْخَاطِئِینَ وتفضل واحسان کند بمهلت
دادن گناهکاران أَنَا الْمُسِیءُ الْمُعْتَرِفُ الْخَاطِئُ الْعَاثِرُ
منم گناه‌کار معترف بتقصیر وخطاکننده ولغزنده و
أَنَا الَّذِی أَقْدَمَ عَلَیْكَ مُجْتَرِئًا أَنَا الَّذِی عَصَاكَ
مُتَعَمِّدًا منم انکه جرأت کرده‌ام اقدام بر تو نموده مخالفت
امر تو کرده منم انکه دیده ودانسته گناه تو کرده أَنَا
الَّذِی اسْتَخْفَی مِنْ عِبَادِكَ وَبَارَزَكَ أَنَا الَّذِی
هَابَ عِبَادَكَ وَأَمِنَكَ منم انکه حال خود را مخفی داشت
از بندها و تو و پیش تو ظاهر کرد اعمال شنیعه خود را یا بجنگ
تو امد منم انکه از بندهای تو واز تو در امن شد أَنَا الَّذِی
لَمْ یَرْهَبْ سَطْوَتَكَ وَلَمْ یَخَفْ بَأْسَكَ منم انکه نه   نه ترسیم
ترسید از غلبه تو واز عذاب تو أَنَا الْجَانِی عَلَی نَفْسِهِ
أَنَا الْمُرْتَهَنُ بِبَلِیَّتِهِ منم تعدی کننده بر نفس خود منم

درکو بلیه خود از تقصیرات أنا القليل الحياء أنا الطويل
العناء منم کم شرم منم دراز رنج که در آخرت عذاب بسیار
کنند مگر فضل الهی دستگیر شود بحق من انتجبت من
ومن اصطفيته لنفسك بحق کسی که اختیار کرده او
از خلق تو و بکسی که برگزیده او را برای خود بحق من اخترت
من بريتك ومن اجتبيت ودر نسخه شهید اجتبیت
لشأنك بحق کسی که اختیار کرده او را برای کار خود و این دو فقره
تاکید دو فقره سابق است وبحق من وصلت طاعته
بطاعتك ومن جعلت معصيته كمعصيتك وبحق
کسی که طاعت او را بطاعت خود وصل کرده و کسی که معصیت
او را همچو معصیت خود کرده بحق من قرنت موالاته بموالاتك
ومن نطت معاداته بمعاداتك بحق کسی که موالات
و دوستی او را قرین موالات خود ساخته و کسی که دشمنی
او را متعلق بدشمنی خود کرده تتغمدني في يومي هذا بما

تتغمد

خلقك ـه

از مخلوقات تو
وکسی که اختیار کرده ص

تتغمد به من جأر إليك متنصلا بپوشی مرا امروز بانچه
می پوشی کسی را که رفع صوت بدعا کرد و تضرع و استغاثه
نمود در حالتی که تبری از گناه میکرد و از آن بر می آمد
وعاذ باستغفارك تائبا والتجا آورد و پناه برد بطلب
مغفرت از تو در حالی که تائب بود تتولني بما تتولى به
اهل طاعتك والزلفى لديك والمكانة منك و
متولی کار من شو بانچه متولی میشوی کار اهل طاعت
و قرب و منزلت و عزت را وتتوحدني بما تتوحد به
من وفى بعهدك وأتعب نفسه في ذاتك وأجهدها
في مرضاتك در قاموس است توحده الله بعصمته عصمه
ولم يكله الى غيره کسی که وفا نمود بعهد تو که در عالم ذرات
کرده بود و نفس خود را در طلب تو محنت داد بعبادت و
ریاضت و جهد و سعی فرمود نفس خود را در آنچه مرضی
تست چنانچه تو بزبان خود متعهد کار آنکس میشوی و حواله

بغیر خود ممیکنی همچنین متعهد کار من شو وحواله بغیر خود
مکن وچون من عیر توام حواله بمن هم مکن وبفضل خود
مرا بر مرضیات خود بدار وَلَا تُؤَاخِذْنِي بِتَفْرِيطِي فِي جَنْبِكَ
وگرفت مکن بر من بتقصیر کردن من در طاعت تو وَ
تَعَدِّي وبروایة شهید وَعَنْ تَعَدِّي طَوْرِي فِي حُدُودِكَ
وبتجاوز کردن من از رخد من در احکام تو وَمُجَاوَزَةِ أَحْكَامِكَ
وبتجاوز کردن مرا احکام ترا واین عطف تفسیری سابق است
وَلَا تَسْتَدْرِجْنِي بِإِمْلَائِكَ لِي اسْتِدْرَاجَ مَنْ مَنَعَنِي
خَيْرَ مَا عِنْدَهُ وَلَمْ يُشْرِكْكَ فِي حُلُولِ نِعْمَتِهِ بِي مکیر مرا
اندك اندك بمهلت دادن تو مرا که بتدریج هلاك کنی
همچو گرفتن تو اندك اندك وبمهلت وبتدریج کسی را که
بهترین انچه داشت بمن نداد ونعمت سهلی که بوسیله
او بمن رسید خود را دران مستقل دانست وترا در دادن
آن نعمت بمن شریك خود ندانست وَنَبِّهْنِي مِنْ رَقْدَةِ الْغَافِلِينَ

وسنة

وَسِنَةِ الْمُسْرِفِينَ وَنَعْسَةِ الْمَخْذُولِينَ وبیدار کن مرا از
خواب غفلت وازسنة گناهکاران وسنه فتوریست که
پیش از خواب غفلت بهم رسد واز بینکی مخذولان فساق وَخُذْ
بِقَلْبِي إِلَى مَا اسْتَعْمَلْتَ بِهِ الْقَانِتِينَ وَاسْتَعْبَدْتَ
بِهِ الْمُتَعَبِّدِينَ وببر دل مرا بسوی طاعت ودعائی که
بران داشته طاعت ودعا کنندها را وبسوی عبادتی که
بران داشته عبادت کنندها را وَاسْتَنْقَذْتَ بِهِ الْمُتَهَاوِنِينَ
وبسوی کاری که بوسیله آن کار خلاص کرده جمعی را که
در عبادت تو سستی کنند چه بسا باشد که از انها یك
فعل صادر شود که تلافی تهاون بکند وَأَعِذْنِي مِمَّا
يُبَاعِدُنِي عَنْكَ وَيَحُولُ بَيْنِي وَبَيْنَ حَظِّي مِنْكَ وَيَصُدُّنِي
عَمَّا أُحَاوِلُ لَدَيْكَ ودر پناه خود بدار مرا از انچه دور کند
از درگاه تو وحایل شود میان من ومیان نصیب من از
انعام تو ومنع کند مرا از انچه طلب میکنم از تو وَسَهِّلْ لِي

غافلان

مَسْلَكَ الْخَيْرَاتِ اِلَيْكَ واسان كن بر من سلوك راه
خوبيها كه بدرگاه تست وَالْمُسَابَقَةَ بنصب عطف بر مسلك
ودر نسخه شهيد بكسر عطف بر خيرات اِلَيْهَا مِنْ حَيْثُ
اَمَرْتَ واسان كن بر من سبقت كردن را بر ديگران
بسوى خيرات از جهتى كه امر بان كرده يا راه مسابقه را و
همچنين قولش وَالْمُنَاخَةَ بنصب ودر نسخه شهيد بكسر
فِيهَا عَلَى مَا اَرَدْتَ واسان كن بر من سعى و مبالغه و مدافعه
يكديگر بجهة كردن كارى كه مراد تست كه خواهيم از من فوت
نشود وَلَا تَمْحَقْنِي فِيمَنْ تَمْحَقُ مِنَ الْمُسْتَخِفِّينَ بِمَا اَوْعَدْتَ
ومحو و خوار مكن مرا در ميان جمعى كه محو و خوار كنى ايشان را
كه ايشان استخفاف مينمايند بوعيد تو وسهل انگارند ان را و
بگناهان جرأت كنند وَلَا تُهْلِكْنِي مَعَ مَنْ تُهْلِكُ مِنَ
الْمُتَعَرِّضِينَ لِمَقْتِكَ وهلاك مكن مرا با جمع كه هلاك كنى
ايشان را كه ايشان متعرض كارى شوند كه موجب غضب تو باشد وَلَا

تتبرني

تُتَبِّرْنِي فِيمَنْ تُتَبِّرُ مِنَ الْمُنْحَرِفِينَ عَنْ سُبُلِكَ ودر نسخه
شهيد وَلَا تُتَبِّرْنِي فِيمَنْ مِنَ الْمُنْحَرِفِينَ وهلاك و بى خير تُتَبِّرُ
مكن مرا با جمعى كه هلاك و بى خير كنى ايشان را كه منحرف بوده
باشند از راههاى مستقيمى كه بدرگاه تست وَنَجِّنِي مِنْ
غَمَرَاتِ الْفِتْنَةِ ونجات ده مرا از شدتهاى عذاب و
حيرت و گناه و كفر و فضيحت و گمراهى وَخَلِّصْنِي مِنْ
لَهَوَاتِ الْبَلْوَى لهات گوشت پاره كه در حلق آويخته
جمع او و مراد حلق است كه موضع بلع است تشبيه
داده بليه را بسبعى كه فرو برد فريسه را يعنى خلاص كن مرا
از دهن بليه كه مرا فرو نبرد و هلاك نكند وَاَجِرْنِي مِنْ
اَخْذِ الْاِمْلَاءِ وخلاص كن مرا از گرفتنى كه بعد از مهلت
دادن باشد كه بيكبارگى بسختى ميگيرد وَحُلْ بَيْنِي وَ
بَيْنَ عَدُوٍّ يُضِلُّنِي وَهَوًى يُوبِقُنِي وَمَنْقَصَةٍ تَرْهَقُنِي
وحايل شو ميان من و ميان دشمنى كه گمراه ميكند مرا

يعني شيطان وميان هواى نفس امّاره كه هلاك ميكند
مرا وميان عيبى ونقصى كه ميرسد بمن ودر نسخه شهيد
ترهقني از باب افعال يعنى ميازد مرا بر انچه طاقت آن
ندارم ولا تعرض عنّي اعراض من اضا فربادنى ملابسه است
يعني اعراضك عمّن لا ترضى عنه بعد غضبك وازمن
دورى مكردان همچو روى كردانيدن تو از كسى كه راضى نشوى
از و بعد از غضب كردن تو بر و ولا تؤيسنى من الامل
فيك فيغلب متفرعست بر منعي على القنوط من
رحمتك ومايوس مكن مرا از اميد بتو تا انكه چون مايوس
كنى غالب شود بر من نا اميدى از رحمت تو پس مايوس مكن
تا اميدوار رحمت تو باشم ودر اكثر نسخ على القنوط بحرف
جرّ است پس متفرعست بر نفى وضمير يغلب راجع باملست
يعني هر گاه مايوس نشوم غالب شود اميد من بر نا اميدى
ولا تمتحني بما لا طاقة لي به فتبهظني مما تحملنيه

وبمده مرا امرى كه مرا طاقت آن نباشد پس در مشقت اندازى
از برداشت آن بار كه مرا تكليف برداشتن آن كنى و
در نسخه شهيد ولا تمتحني واين اظهر است ودر نسخه ولا
تمحنّي من فضل محبّتك متعلق است بلا تمحنى ومن
تعليل است يعني از روى دوستى وعنايت بسيار تو من
اينچنين بكن كه مده بمن چيزيكه طاقت آن نباشد ودر نسخه
شهيد محنتك بنون پس من بيان ما است ولا ترسلني
من يدك ارسال من لا خير فيه ولا حاجة بك
اليه ولا انابة له واز دست مگذار مرا همچو از دست گذاشتن
تو كسى را كه خيرى در و نباشد وترا كارى با و نباشد
يعني نخواهى او را واز نظر خود بيندازى واو را رجوع وباز گشت
بتو نباشد كه شقاوت ومانع از توبه شود ولا ترم بي لي
رمى من سقط من عين رعايتك ومرا مينداز همچو
انداختن كسى كه از نظر رعايت تو ساقط شده باشد كه من بعد

رعاية او نکنی لمعاذ بالله تعالی منه ومن اشتمل
علیه الخزی من عندک وهمچو انداختن کسی که از
درگاه تو بلیه وخواری وفضیحت شامل او شده بل خذ
بیدی من سقطة المتردین بلکه دستگیری من بکن
از افتادن درچاه ووهلة المتعسفین واز فزع
وضعف حال کسی که بیراه برود وزلة المغرورین
واز لغزش کسانی که مغرورند بدنیا وورطة الهالکین
الحجة نجاة ازو مشکل باشد ورطه گویند وهلاک را نیز
ورطه گویند یعنی واز بلیه مشکلی که هلاک شوندها
در ان افتند وعافنی مما ابتلیت به طبقات عبیدک
وامائک ودفع کن از من مکروهات وبده عافیت
از علتی که مبتلا کرده بان اصناف بندهای ترا از غلامان
تو وکنیزان تو وبلغنی مبالغ من عنیت به بصیغه
مجهول ای اهتممت بحاجته وانعمت علیه ورضیت

عنه

عنه فاعشنه حمیدا وتوفنیه سعیدا وبرسان مرا
بجاهائی که برسد بانجاها کسی که تو اهتمام بحال او داری
ونعمت باو دادی وراضی شدی از وی پس زنده داشتی اورا
درحالی که محمود بود که همه ستایش او کنند ومیراندی
اورا در حالتی که سعادتمند بود که با ایمان وصلاح رفت
وبهشت ورضای تو نصیب او شد وطوقنی طوق الاقلاع
عما یحبط از باب افعال ودر نسخه شیخ زین الدین از
باب ضرب الحسنات ویذهب بالبرکات ودر گردن من
بکن طوق باز داشتن نفس از انچه موجب ابطال نیکیها
باشد وبرکتها را ببرد واشعر قلبی الازدجار عن
قبائح السیئات وفواضح الحوبات ودر دل من انداز
منزجر شدن را از بدیهائی که قبیح اند وانگناهائی که
فضیحت کنند یا از رسوائی اقربا ولا تشغلنی بما لا
ادرکه الا بک عما لا یرضیک عنی غیره یعنی هرچه

ادراك آن كنم وبآن برسم وبكنم نيست مكر باقدار وتمكين
تو پس مرا مشغول مكن يعني غافل مكن از چيزيكه راضي نشوي
از من بغير آن چيز ومشغول مكن يعني غافل مكن بغير آن
مكن وانزع من قلبي حب دنيا بقصر بي تنوين دنية
تنهي عما عندك نزع بمعني كندن مثل جامه است يعني
بكن ودور كن از دل من محبت دنياي زبون خواري كه
مانع ميشود مرا از وصول بنعمتهاي كه نزد تست وتصد
عن ابتغاء الوسيلة اليك ومانع ميشود از طلب وسيله
بدركاه تو وتذهل عن التقرب منك وغافل ميكند
از تقرب بدركاه تو وزين لي التفرد بمناجاتك بالليل
والنهار وزينت بده پيش من تنهائي را براز كفتن با تو
در شب وروز وهب لي عصمة تدنيني من خشيتك
وبده مرا محافظتي كه نزديك كند مرا بترسيدن از تو
وتقطعني عن ركوب محارمك وببرد يعني باز دارد

مرا از ارتكاب

مرا از ارتكاب انچه حرام كرده وتفكني من اسر العظائم
وبكشايد بكردن مرا از بند اسيري كناهان عظيم و
هب لي التطهير من دنس العصيان وبده مرا
پاكيزكي از چرك كناهان واذهب عني درن الخطايا
ودور كن از من كثافت خطيات را وسربلني بسربال
عافيتك وبپوشان مرا لباس عافيت يعني دفع كردن
تو بلياترا از من وردني رداء معافاتك وبپوشان
مرا چادر معافاة تو كه روز قيامت جنايتي كه من بر كسي
كرده باشم آنكس مرا ببخشد وجنايتي كه كسي بر من كرده باشد
من او را ببخشم وجللني سوابغ نعمائك واحاطه بكن
مرا بنعمتهاي بسيار تو وظاهر امر است از مفاعله لدي
فضلك وطولك كويند ظاهر بينهما اي طابق و كويند
ظهر على اغانيي يعني انواع فضل وانواع انعام خود را
بر من مطابق يكديكر بكن يا معين يكديكر بكن كه اثر همه

بمن برسد والله اعلم وایدنی بتوفیقک وتسدیدک و
وتقویة من بکن بر عمل نیك بتوفیق دادن تو مرا و بر سداد
واستقامه داشتن تو مرا واعنی علی اصالح النیة
ومرضی القول ومستحسن العمل ومدد من بکن بر نیت
نیك و بر قولی که مرضی همه باشد و بر عملی که خوب باشد
ولا تکلنی الی حولی وقوتی دون حولک وقوتک
وحواله مکن مرا بقدرت من بر تصرف و بقوت من
بدون قدرت وقوت تو ولا تخزنی یوم تبعثنی للقائک
ولا تفضحنی بین یدی اولیائک وخوار مکن مرا
روزی که بر می انگیزی مرا از زیر خاك برای ملاقات تو
ملاقات معنوی یعنی روز قیامت و فضیحت مکن مرا
پیش دوستان تو ولا تنسنی ذکرک ولا تذهب عنی
شکرک و ذکر ترا از دل من دور مکن تا فراموش نکنم
ذکر ترا و همیشه بیاد تو باشم و دور مکن از من شکر ترا یعنی

بهمه

همیشه تا بشکر خود بدار بل الزمنیه فی احوال السهو عند مشغوله
غفلات الجاهلین لالائک بلکه لازم کن برای
من شکر ترا در احوال سهو کردن نزد غافل شدن جاهلان
بنعمتهای تو از شکر آنها واوزعنی ان اثنی بما
اولیتنیه واعترف بما اسدیته الی ودر دل
من القا بکن آنکه ثنا تو بگویم بسبب آنچه مرا والی
ان ساخته یعنی مالك آن شده ام واعتراف بکنم با احسانی
که بمن کردی واجعل رغبتی الیك فوق رغبة
الراغبین وحمدی ایاك فوق حمد الحامدین
وبگردان رغبت مرا بسوی تو بالای رغبت رغبت
کنندگان یعنی زیاده بر آن و بگردان ستایش کردن من
ترا بالای ستایش کردن ستایش کنندها ولا تخذلنی
عند فاقتی الیك ومرا خوار مکن نزد احتیاج من بدرگاه
تو گویا مراد روز قیامت است ولا تهلکنی بما اسدیته

إِلَيْكَ أَسْدَيْتَهُ إِلَيَّ يعنی احسن الیه است ایجا بخریدا
خوبی شده یعنی وهلاک مکن مرا بسبب اعمال بدی
که آورده ام بدرگاه تو وَلَا تَجْبَهْنِي بِمَا جَبَهْتَ بِهِ
الْمُعَانِدِينَ لَكَ ودست رد مزن بر پیشانی من بسبب
اعمال شنیعه من چنانچه دست رد زده بر پیشانی
معاندان تو بسبب اعمال بد ایشان فَإِنِّي لَكَ مُسَلِّمٌ از باب
افعال ودر نسخه شهید از باب تفعیل یعنی بدرستی که
من بتو منقادم أَعْلَمُ أَنَّ الْحُجَّةَ لَكَ وَأَنَّكَ أَوْلَى
بِالْفَضْلِ وَأَعْوَدُ بِالْإِحْسَانِ وَأَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ
الْمَغْفِرَةِ میدانم که حجت وبرهان تو تمام است وتو اولی
بفضلی که انعام کنی ومعتادتری باحسان وسزاوار
آنی که مردم از تو بترسند وسزاوار آنی که بر بندگان
بخشایی وَأَنَّكَ بِأَنْ تَعْفُوَ أَوْلَى مِنْكَ بِأَنْ تُعَاقِبَ
وَأَنَّكَ بِأَنْ تَسْتُرَ أَقْرَبُ مِنْكَ بِأَنْ تَشْهَرَ ومیدانم

که تو

که تو بعفو کردن اولی هستی از تو بعقاب کردن وتو
بپوشانیدن فضایح نزدیک تری از تو بشهرت دادن
فَأَحْيِنِي حَيَوٰةً طَيِّبَةً تَنْتَظِمُ بِمَا أُرِيدُ پس زنده
بدار مرا بزندگی خوبی که تا مرادات من در یک رشته
منتظم شود وَتَبْلُغُ مَا أُحِبُّ مِنْ حَيْثُ لَا آتِي مَا تَكْرَهُ
وَلَا أَرْتَكِبُ مَا نَهَيْتَ عَنْهُ وبرسد آن زندگی بآنچه
دوست دارم اما بحیثیتی که نکنم آنچه مکروه تست
ومرتکب نشوم آنچه از آن نهی فرموده وَأَمِتْنِي مِيتَةَ
ودر نسخه شهید بکسر میم مَنْ يَسْعَى نُورُهُ بَيْنَ
يَدَيْهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وبمیران مرا همچو مردن کسی که برود
نور او پیش او ودست راست او وَذَلِّلْنِي بَيْنَ يَدَيْكَ
وَأَعِزَّنِي عِنْدَ خَلْقِكَ وخوار مکن مرا در پیش تو وعزت
بده مرا پیش مخلوقات تو وَضَعْنِي إِذَا خَلَوْتُ بِكَ
وَارْفَعْنِي بَيْنَ عِبَادِكَ وپست کن مرا چون با تو خلوت کنم

ورنه مرا منتفع ساز میان بندها، تو واغننی عمّن هو
غنیٌّ عنّی و بی نیاز و مستغنی ساز مرا از کسی که او بی نیاز
و مستغنی است از من وزِدْ فی الیک فاقةً و فقرا
و احتیاج و فقر مرا بخود زیاده کن واعذنی من شماتة
الاعداء، و من حلول البلاء، و من الذلّ والعناء،
و در پناه خود بدار مرا از شماتت کردن اعدا یعنی از
خوشحال شدن ایشان ببیدن خرابی حال من و از رسیدن
بلا بمن و از خواری نزد خلق و از رنج تغمّدنی فیما اطّلعت
علیه منّی بما یتغمّد به القادر علی البطش لولا حلمه
والآخذ علی الجریرة لولا اناته و بپوش مرا بعفو
خود در باب تقصیرات من که تو میدانی بانچه می پوشد
کسی که قدرت بر قهر و غلبه دارد اگر حلم او نمی بود
که می تواند گرفت کرد بر گناه اگر تانی و صبر او نمی بود
یعنی مانع از قهر و گرفت تو حلم و صبر تست واذا اردت

بقوم

بقوم فتنةً او سوءً فنجّنی منها لواذاً بک و چون
خواهی که بجماعت فتنه بکنی یا ببلائی مبتلا کنی پس
مرا ازان فتنه نجات ده از روی التجا بدرگاه تو و
اذ لم تقمنی مقام بضم میم اول و در نسخه بفتح فضیحة
فی دنیاک فلا تقمنی مثله فی آخرتک و چون مرا
نداشتی بر جای فضیحتی در دنیا پس همچنین مدار مرا
در جای فضیحتی در آخرت یعنی چنانچه در دنیا رسوا
نکردی و ستر کردی در آخرت نیز رسوا مکن واشفع
و در نسخه شهید وشفّع لی اوائل مننک باواخرها
وقدیم فوائدک بحوادثها و جمع کن برای من نعم سابقه را
با نعم آخره که همیشه ممنون نعم تو باشم و جمع کن فوائد
قدیم را با فوایدی که الحال برسانی ولا تمدد لی مدّاً
یقسو معه قلبی مرا بسط مده و قدرتها ست یعنی
کثرت مال و عمر و نعمی که باعث قساوة دل من شوند ازا

ولا تفزعنی از باب فتح ودر نسخه شهید از باب تفعیل
ودر نسخه شیخ زین الدین از باب افعال فارعة ودر
نسخه شهید بقارعة وبر نسخه اصل منصوب است
بنزع خافض وقارعة یعنی بلیة وداهیة است وقرع
یعنی کوفتن یذهب لها بهائی ومکوب ومبتلا مکن
مرا ببلائی که بسبب آن خوبی من برود ودر نظرها خوار
شوم ولا تسمنی خسیسة در قاموس است که سام
فلانا الامر اولاه وایاه واکثر ما یستعمل فی الشر یصغر
لها قدری ومرا متولی مکن ومدار مرا بر کار خسیسی
که بسبب آن قدر من کم شود ولا نقیصة یجهل من
اجلها مکانی ومرا متولی بر صفة نقصانی مکن که
بسبب آن صفة رتبه من مجهول شود وکم عزت شوم ودر نسخه
افتعالست
ابن ادریس ولا تقتضب بجهل بقاف وضاد معجمه
از قضب یعنی قطع ودر نسخه ولا یعضب بعین مهمله

وضاد

وضاد معجمه از عضب بمعنی قطعه ومعنی هر دو نسخه
ظاهر نیست ولا تروعنی روعة ابلس بصیغه مجهول
فیها ومترسان مرا ترساندنی که در آن ترساندن مایوس
شوم ولا خیفة اوجس بصیغه معلوم دونها
ومترسان مرا ترسانیدنی که در دل من فزع اندازد
آن ترساندن اجعل هیبتی فی وعیدك بگردان
ترسیدن مرا در وعید تو یعنی در اعلام تو بعذاب
وحذری من اعذارك اضافه مصدر بمفعولست
وبگردان خوف مرا از عذر گفتن من نزد تو در وقت
یعنی بخانان بکن که از عذر گفتن بترسم وانذارك اضافه
مصدر بفاعلست واز ترساندن تو بوسیله پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم در تبلیغ احکام ورهبتی
عند تلاوة آیاتك وبکن خوف مرا از نزد
خواندن آیات تو له تر النست واعمر لیلی بایقاظی

فیه لعبادتك وتفرّدی بالتهجّد لك ومعمور کن شب
مرا به بیدار کردن من در آن شب برای عبادت تو وبه تنها
شدن من به بیداری برای تو وبنماز شب که دیگری دران
وقت با من شریك نباشد وتجرّدی بسکونی الیك
وشب مرا معمور کن بمجرد شدن من وانفراد من بقرار گرفتن
ومطمئنّ شدن بمناجات تو وانزال حوائجی بك
وبفرود آوردن حاجتهای مرا بتو که از تو طلبم ومنا
زلتی ایّاك فی فکاك رقبتی من نارك منازله
در لغت بمعنی قتال است واینجا مراد مجرد سعی واجتهاد است
وشب مرا معمور کن بسعی کردن من در خلاصی کردن
من از آتش دوزخ واجارتی ممّا فیه اهلها من عذابك
ودر خلاصی من از آنچه دران گرفتارند اهل نار از عذاب تو
ولا تذرنی فی طغیانی عامهًا ومگذار مرا حیران در اسراف
کردن من در معاصی بلکه راه نمو بما ولا فی غمرتی ساهیًا

حتی

حتّی حینٍ ومگذار مرا در شدّت وبد حالی خود سهو
کنند تا مدّتی بلکه بزودی از ین سهو وشدت برار
ولا تجعلنی عظةً لمن اتّعظ ومکن مرا سبب عذاب
کسی که عبرت گیرد وعبور کند از حال من بحال خود و
چون مرا مبتلا بپندار کند وسبب عبرت او شود
ولا فتنةً لمن نظر ومکن مرا باعث حیرت وگمراهی کسی
که تامّل در حال من کند یا حال مرا مشاهده کند ولا
تمکر بی فیمن تمکر به ودر میان کسانی که جزای خدعه
وتقصیر ایشان میدهی جزای خدعه وتقصیر من مده
وبخش ولا تستبدل بی غیری خادمی را که نخواهند
دور کرده دیگری بدلا وبگیر بدین یا من چنین مکن
ومرا در خادمان خود درج کن وبسبب تقصیر من از من
مرنج ودیگری را بر من اختیار مکن ولا تغیّر لی اسمًا ونام
مرا تغییر مده که نام در نخی نشود ولا تبدّل لی جسمًا

پند گرفتن دیگران که چون انهمالك
مرا در معاصی ببینند توبه نمایند
ولا نکالًا لمن اعتبر ومکن مرا
سبب

وبدن مرا تبدیل مکن یعنی مسوزان وَلَا تَتَّخِذْنِي هُزُوًا
لِخَلْقِكَ ومرا مسخره خلق تو مکن که بمن استهزا کنند وَلَا
سُخْرِيًّا لَكَ ومکن مرا مسخره درگاه تو که بر من روز قیامت
بخندند وَلَا تَبَعًا إِلَّا لِمَرْضَاتِكَ ومکن مرا تابع چیزی
مگر اموری که مرضی تو باشند وَلَا مُمْتَهَنًا إِلَّا بِالِانْتِقَامِ
لَكَ وَاسْتِعْمَالِ مِنْ در خدمت و عملی مکن مگر بجهة
انتقام برای تو که جهاد با کفار و ظالمین بکنم وَأَوْ
جِدْنِي بَرْدَ عَفْوِكَ گویند اوجد فلانا مطلوبه ای
اظفره به و ظفر ده مرا یعنی نصیب من کن سردی عفو ترا
وَأَنْتَ که در دل دارم از ترس گناهان سردی بدل کن وَ
رَوْحِكَ و نصیب من بکن سردی راحت ورحة تو
وَرَيْحَانِكَ گویند سبحان الله وریحانه ای استرزاقه
و نصیب من بکن سردی رزق دادن تو یا مراد اقسام گلهاء
بهشت است وَجَنَّةِ نَعِيمِكَ و سردی دل را بهشت تو

وحلاوة رحمتك

که همه

که همه نعمتهاست وَأَذِقْنِي طَعْمَ الْفَرَاغِ لِمَا تُحِبُّ و بچشان
مرا لذة فارغ شدن از کارهاء دیگر و مشغولی بانچه
تو انرا دوست داری از عبادت و اخلاص بِسَعَةٍ
مِنْ سَعَتِكَ متعلق است باذقنی یعنی بچشان بسبب
رحمتی از رحمتهای تو که شامل عالم است یا بکثرت عطاء تو
وَالِاجْتِهَادِ فِيمَا يُزْلِفُ لَدَيْكَ وَعِنْدَكَ و بچشان
لذت سعی در امری که سبب نزدیکی بتو باشد وَأَتْحِفْنِي
بِتُحْفَةٍ ازهری و ابن اثیر و صاحب قاموس گفته اند
اصل تحفه وحفه است و معتل الفاست من تُحْفَاتِكَ
بضم تا و حا اما فتح حا چنانچه در بعض نسخ است غیر
ظاهر است چرا که فعله بضم مثل قربه و شبهه و ظلمه
و وصله و تحفه اگرچه جمعش بوزن فعل بفتح عین است
اما جمع الجمع بضمتین است مثل ظلم و ظلمات و تحفه
از تحفهای تو من بده وَاجْعَلْ تِجَارَتِي رَابِحَةً و بگردان

سودا رمرا نفع کننده وگرتی غیر خاسرة وحمله من
یا دولت من زیان کننده نباشد ومراد بحمله سعی و
جهد است واخفنی مقامك وبترسان مرا از مرتبه
خود وشوقنی لقارك ومرا مشتاق لقاء خود بکن
وتب علی توبة نصوحا لا اتبق صیغه نهی صغه
واقع شده بتاویل مقول فی حقه معها ذنبا صغیرة
ولا کبیرة وتوبه فرما وقبول کن از الخنان توبه که
خالص باشد از شایبه رجوع ولخنان توبه که گفته شود
درحق آن توبه که مگذارد با آن توبه هیچ گناهی را بر من
نه صغیره نه کبیره ولا تذر معها علانیة ولا سریة
وبا آن توبه مگذارند گناهی را که آشکارا باشد ونه گناهی
که مخفی باشد ودر نسخه شهید لا تذر بضم را که
صیغه نفی باشد واین تقاضا کند که سابق لا یبقی باشد
وانزع بفتح زای ودر نسخه شهید بکسر الغل من

صدری للمؤمنین ودور کن کینه مومنان را از دل من
واعطف بقلبی علی الخاشعین ومایل ومهربان کن
دل مرا بر خشوع کنندگان وکن لی کما تکون للصالحین
وباش برای من چنانچه می باشی برای صالحان وحلنی
حلیة المتقین وزینت بکن مرا بزیور متقیان و
اجعل لی لسان صدق فی الغابرین وبکن برای من
زبان خوش در باقی ماندگان که مرا به نیکی یاد کنند
جمعی که بعد از من باقی مانند یا بیایند وذکرا نامیا
ودر نسخه باقیا فی الاخرین بکسر خا وبکن برای من
ذکری که نمو کند در جمعی که آخر بیایند که روز بروز
ذکر خوبی من زیاده کنند ووافی بی عرصة الاولین
وبسیار کن بمن عرصه پیشینیان گویا مراد کثرة اولاد
باشد یا تمام کن بمن که من از آنها باشم یا توفیق بده مرا
باستیفاء حقوق پیشینیان ودر نسخه الاوابین یعنی

جمعی که بسیار رجوع کنند بدرگاه تو وَتَمِّمْ سُبُوغَ
نِعْمَتِكَ عَلَيَّ وتمام کن کثرت نعمت ترا بر من
وَظَاهِرْ بصیغه امر کَرَامَاتِهَا لَدَيَّ ومطابق بایکدیگر
بکن خوبیهاء نعمت ترا نزد من که همه نعمت خوب دهی
اَمْلَاءُ مِنْ فَوَائِدِكَ يَدَيَّ ودر نسخه بصیغه تثنیه
واین انسب است بسیج پر کن بفایدهای تو دست مرا
وَسُقْ كَرَائِمَ مَوَاهِبِكَ اِلَيَّ متعلق است بسق و
رانده نزد من بسیار بهترین بخششهای خود را وَجَاوِرْ
بِيَ الْاَطْيَبِينَ مِنْ اَوْلِيَائِكَ فِي الْجِنَانِ الَّتِي
زَيَّنْتَهَا لِاَصْفِيَائِكَ وهمسایه من بکن جمعی را که
بهتر اند وانجمله دوستان تو اند در بهشتهای تو که
زینت داده آنها را برای پاکان ونیکان تو وَجَلِّلْنِي
شَرَائِفَ نِحَلِكَ فِي الْمَقَامَاتِ الْمُعَدَّةِ لِاَحِبَّائِكَ
ومرا بپوشان بعطیات نیک تو در جاهای که آماده

کرده

کرده برای دوستان تو در بهشت وَاجْعَلْهُ مرجع ضمیر
غیر ظاهر است ودر نسخه واجعل واین ظاهر است
لِي عِنْدَكَ مَقِيلاً جای قیلوله واین کنایه از
استراحت است اٰوِي اِلَيْهِ مُطْمَئِنًّا ومعین برای کن صح
من نزد تو جایی که استراحت کنم وقرار گیرم در آن
بخاطر جمع بی خوف وَمَثَابَةً اَتَبَوَّأُهَا وَاَقَرُّ عَيْنًا عذاب صح
بتقدیر بروئیتها ومعین کن برای من جایی که بآن
رجوع نمایم ومسکن ومقر خود سازم وچشم من بدیدن
آن سرد شود واین کنایه از سرور است ولهذا گفته اند
که دمعة السرور بارده وفرزند را قرة العین گویند
وَلَا تُقَايِسْنِي بیا ودر نسخه بهمزه ومعنی ظاهر نیست
لیکن قیس بمعنی شدت آمده پس معنی چنین باشد
که بر من شدت مکن بِعَظِيمَاتِ الْجَرَائِرِ بسبب گناهان
بزرگ تو که کرده ام ودر نسخه شهید وَلَا تُهْلِكْنِي يَوْمَ

تفاتشنی یعنی تفتیش من مکن بلکه مسامحه بکن
ولا تهلکنی یوم تبلی السرائر و هلاك مکن مرا روزی
که خبر کرفته شود از اسرار عالم وازل عنی کل شك
وشبهة ودور کن از من هر شك وشبهه را واجعل
لی فی الحق طریقا من کل رحمة ودر نسخه وجهة واین اظهر است
وبکردان برای من در امر حق طریقی از هر رحمة یا از هر جهة
واجزل لی قسم بوزن عنب ودر نسخه بوزن حبر
المواهب من نوالك وبسیار بکن برای من حصها
بخششها از عطیه تو ووفر علی حظوظ الاحسان
من افضالك وبسیار کن بر من نصیبها احسان از
انعام وافضال تو واجعل قلبی واثقا بما عندك
وهمی مستفرغا لما هو لك وبکردان دل مرا اعتماد
کننده بانچه نزد تست که البته عنایت خواهی کرد و بکردان
همت مرا سعی کننده وبذل جهد نماینده در انچه برای تست

واستعملنی

واستعملنی بما تستعمل به خالصتك وبدار مرا بر کاری
که میداری بران کار دانانی را که خاصان تواند واشرب
قلبی عند ذهول العقول طاعتك کویند اشرب
فلان حب فلان یعنی بادل او مخلوط شده محبت او
وطاعت خود را بادل من مخلوط ساز نزد فراموش
کردن وزائل شدن عقلها مردم از طاعت تو
ودر نسخه شهید العقول بعین معجمه وفاء بالای
ان نوشته ینظر یعنی تامل در معنی این باید
کرد وکویا مراد اینست که نزد ذهولی که ناشی است
از غفلت واجمع لی الغنی والعفاف والدعة
والمعافاة والصحة والسعة والطمانینة و
در نسخه بهمزه والعافیة وجمع کن برای من بی نیازی
از خلق وعفه از کناه واسودکی وبخشش جنایات
یکدیکر وصحت وسعه رزق واطمینان دل ودفع بلیات را

ولا تحبط حسناتي بما يشوبها من معصيتك و باطل
مکن طاعات مرا بانچه مخلوط شود بان از معصية تو که
اثر با اين برابر کنند و در پله حسنات چيزی نماند ولا
خلواتي بما يعرض لي من نزغات فتنتك و باطل
مکن خلوتهای مرا که با تو داشته ام بانچه عارض شود
مرا از وسواسها و فسادهائی که ناشی باشد از گناه و گمراهی
و تفضيح تو مرا و صن وجهي عن الطلب الى احد من
العالمين و حفظ روی من بکن از طلب کردن چيزی
از اهل عالم و ديني بکسر دال و عطف بر وجهي عن
التماس ما عند الفاسقين و حفظ کن دين مرا
از طلب انچه نزد فاسقان است از عقايد باطله
و بدعتها بلکه مال و جاه در حديث است ما تضعضع
احد لاخر يريد عرض الدنيا الا ذهب ثلثا دينه
و در نسخه شهيد و ذبني بذال معجمه و باء موحده مشدده

بدل

بدل و ديني يعني رفع کن و باز دار مرا و در نسخه و زدني
بضم زای از زود بمعنی توشه و بر اين هر دو نسخه عطف جمله
بر جمله است يا واو استينافست ولا تجعلني للظالمين
ظهيرا و مگردان مرا مدد کار و اعانت کننده ظالمان
ولا لهم على محو كتابك يدا و نصيرا و مگردان مرا
ياری دهنده ظالمان بر محو احکام کتاب تو و حطني
من حيث لا اعلم حياطة تقيني بها و احاطه کن
مرا برحمة از انجهتی که من ندانم انچنان احاطه کردنی
که حفظ من کنی بان احاطه از ذنوب و بليات و افتح
لي ابواب توبتك و رحمتك و رافتك و رزقك
الواسع اني اليك من الراغبين و بگشا برای من
درهای توبه و رحمة و مهربانی و رزق ترا که شامل عالمست
چرا که بدرستی من از جمله رغبت کنندگانم بسوی تو
پس محروم مکن و اتمم لي انعامك انك خير المنعمين

وتمام کن برای من انعام واحسان تراچراکه بدرستی تو
بهترین نعمت دهندهائی وَاجْعَلْ بَاقِیَ عُمْرِی فِی الْحَجِّ
وَالْعُمْرَةِ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ یَا رَبَّ الْعَالَمِینَ وبکردان
باقی عمر مرا مصروف درحج وعمره بجهت خواهش تو
ای پروردکار اقسام عالم وَصَلَّی اللّٰهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّیِّبِینَ
الطَّاهِرِینَ ورحمة کند خدایتعالی بر محمد وآلش که همه
خوبند وپاکند وَالسَّلَامُ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ أَبَدَ الْآبِدِینَ
وسلامتی از درکاه الهی باد بران سرور وآلش همیشه

دعاء روز عید اضحی وروز جمعه

اللّٰهُمَّ هٰذَا یَوْمٌ مُبَارَكٌ وَالْمُسْلِمُونَ فِیهِ مُجْتَمِعُونَ
فِی أَقْطَارِ أَرْضِكَ خدایا این روزیست مبارک ومسلمانان
درین روز در شهرها جمعند در اطراف زمین تو یَشْهَدُ
السَّائِلُ مِنْهُمْ وَالطَّالِبُ وَالرَّاغِبُ وَالرَّاهِبُ حاضر
میشوند درین روز در مسجد هر که از تو سوالی کننده وحاجتی

دارد

دارد وطالب نیست ورغبت بدرکاه تو دارد واز تو میترسید
ودر نسخه عمید الرؤساء تشهد بصیغه خطاب وفتح سایل
وما بعدش بمفعولیه تشهد وَأَنْتَ النَّاظِرُ فِی حَوَائِجِهِمْ
ودر نسخه شهید واو نیست وتوئی نظر کننده در مطالب
انها فَأَسْأَلُكَ بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ وَهَوَانِ مَا سَأَلْتُكَ
عَلَیْكَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ پس سوال میکنم
وآله عم
بسبب جود وکرم تو وآسان بودن آنچه از تو سوال کردم
بر تو یعنی میطلبم از تو اینکه رحمت بکنی بر محمد وآلش
واینجا مطلوب مخصص صلوات است واینرا وسیله طلب امر
دیکر نکرده وَأَسْأَلُكَ اللّٰهُمَّ رَبَّنَا بِأَنَّ لَكَ الْمُلْكَ
وَلَكَ الْحَمْدُ وسوال میکنم از تو خدایا ای پروردکار
ما بسبب آنکه مرترا است ملک ومرترا است ستایش
لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَلِیمُ خبر مبتدای محذوفست تقدیرش
انت الحلیم چه مضمر موصوف نشود الْكَرِیمُ الْحَنَّانُ

المَنّانُ ذو الجَلالِ والاِکرامِ بَدیعُ السَّمواتِ والأرضِ
نیست معبودی بحق مگر تو وتو حلم داری وکریمی ورحیمی
ومنت نهنده صاحب جلالی واکرامی تو ایجاد کننده اسمانها
وزمینی مهما شروع است در بیان آنچه میطلبد وما قبل
جمله معترضه است قَسَمْتَ بَیْنَ عِبادِکَ المُؤمِنینَ
مِنْ خَیْرٍ اَوْ عافِیَةٍ اَوْ بَرَکَةٍ اَوْ هُدًی اَوْ عَمَلٍ بِطاعَتِکَ
اَوْ خَیْرٍ تَمُنُّ بِهِ عَلَیْهِمْ هرگاه که میان بندهای مؤمن تو
قسمت کنی خیری را یا دفع بلیه را یا برکتی را یا هدایتی
را یا عمل بطاعت ترا یا امر نیکی را از جانب تو که منت
نهی بآن امر بر بندها یعنی بدهی بایشان و ممنون سازی
تَهْدِیهِمْ بِهِ اِلَیْکَ بیان سبب خیریت آن امر است
وتفصیل وجه ممنونیت است لهذا ترک عطف نمود
هدایت کنی عباد را بسبب آن امر خیر بسوی تو اَوْ تَرْفَعُ
لَهُمْ بِتَقْدیرٍ عِنْدَکَ دَرَجَةً یا رتبه ایشان را بسبب آن
امر

امر پیش تو بلند کنی اَوْ تُعْطِیهِمْ بِهِ خَیْراً مِنْ خَیْرِ الدُّنْیا
وَالْآخِرَةِ یا بدهی بندها را بسبب آن امر نیک خیر
دیگر از خوبی دنیا و آخرت اَنْ تُوَفِّرَ حَظّی وَنَصیبی
مِنْهُ مفعول اَسْئَلُکَ است یعنی از تو این میطلبم که
هرگاه به بندهای خود این عنایتها بکنی حصه ونصیب
من از آن عنایتها بیشتر بکنی واین عبارت در اکثر نسخ
نیست پس مفعول اسئلک ظاهر نیست وتقدیر باید
کرد بقرینه مهما قسمت تا آخر گویا گفته هرگاه قسمت
این امور کنی من هم میطلبم ومعلوم است که مطلوب
ومسئول درین وقت از همین جنس است گویا گفته اسئلک
الخَیْرَ وَالعافِیَةَ وَغَیْرَهُما مَهْما قَسَمْتَهُما بَیْنَ عِبادِکَ
وَاَسْئَلُکَ اللّهُمَّ بِاَنَّ لَکَ المُلْکَ وَلَکَ الحَمْدُ لا اِلهَ
اِلّا اَنْتَ مثل این گذشته اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ عَبْدِکَ
وَرَسُولِکَ وَحَبیبِکَ وَصَفْوَتِکَ وَخِیَرَتِکَ مِنْ

خَلْقِكَ و میطلبم از تو آنکه رحمت بکنی بر محمدی که
بندهٔ تو و رسول تو و محبوب تو و خلاصهٔ مخلوقات
تو و برگزیده تست از میان خلق تو وَعَلىٰ آلِ مُحَمَّدٍ
الْاَبْرَارِ الطَّاهِرِينَ الْاَخْيَارِ و بر آل محمد که نیکوکارانند
و پاکند و بهترین خلق اند صَلَوٰةً لَا يَقْوىٰ عَلىٰ اِحْصَائِهَا
اِلَّا اَنْتَ آنقدر رحمتی که قادر نباشد بر جمع و شمردن
آن مگر تو وَاَنْ تُشْرِكَنَا فِي صَالِحِ مراد بصالح دعا نیک است
مَنْ دَعَاكَ و در نسخه فی صالح دعاء من دعاك
فِي هٰذَا الْيَوْمِ مِنْ عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ
و میطلبم آنکه ما را شریک سازی در دعاء نیک کسی که
دعا کرد بدرگاه تو درین روز از بندهای مؤمن تو ای
پروردگار عالمیان و مراد بشرکت اینست که نفع دعای
ایشان بما نیز برسد وَاَنْ تَغْفِرَ لَنَا وَلَهُمْ اِنَّكَ عَلىٰ كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ و اینکه ببخشی ما را و ایشان را بدرستی که تو

برهمه

برهمه چیز قادری اَللّٰهُمَّ اِلَيْكَ تَعَمَّدْتُ بِحَاجَتِي خدایا
قصدًا و عمدًا حاجت خود بسوی تو آوردم وَبِكَ اَنْزَلْتُ
الْيَوْمَ فَقْرِي وَفَاقَتِي وَمَسْكَنَتِي و احتیاج و فاقه
و مسکنت خود را امروز بدرگاه تو فرود آوردم یعنی عرض
احتیاج بتو کردم و از تو توقع انتفاع نمودم وَاِنِّي بِمَغْفِرَتِكَ
وَرَحْمَتِكَ اَوْثَقُ مِنِّي بِعَمَلِي و بدرستی که من بمغفرت
تو و برحمت تو اعتماد بیشتر دارم از اعتماد بر عمل من
وَلَمَغْفِرَتُكَ وَرَحْمَتُكَ اَوْسَعُ مِنْ ذُنُوبِي و هر آینه
مغفرت تو و رحمت تو شامل تر است از گناهان من فَصَلِّ
عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَتَوَلَّ قَضَاءَ كُلِّ حَاجَةٍ هِيَ لِي بِقُدْرَتِكَ
عَلَيْهَا پس رحمت کن بر محمد و آلش و تو خود متولی و متکفل
شو بر آوردن هر حاجتی را که مرا باشد بواسطهٔ قدرت
تو بر آن حاجت من وَتَيْسِيرِ ظاهرا لازم آمده ذٰلِكَ
عَلَيْكَ و بواسطهٔ آسان بودن قضاء هر حاجت بر تو

وَبِفَقْرِی اِلَیْكَ وَغِنَاكَ عَنِّی وبواسطه احتیاج من
بتو وبی نیازی تو از من فَاِنِّی لَمْ اُصِبْ خَیْراً قَطُّ اِلَّا
مِنْكَ وَلَمْ یَصْرِفْ عَنِّی سُوءً قَطُّ اَحَدٌ غَیْرُكَ پس
بدرستی که هرگز نرسیده ام بخیری مگر از تو ودور نکرده
از من بدی را کسی غیر تو وَلَا اَرْجُو لِاَمْرِ اٰخِرَتِی وَدُنْیَای
سِوَاكَ وامیدوار نیستم در کار آخرة ودنیای من غیر از تو
اَللّٰهُمَّ مَنْ تَهَیَّاَ خدایا هر که تهیّه کند ومهیّا شود
وجزاء من محذوفست تقدیرش فلیتهیّاء لِوِفَادَةٍ
اِلَی الْمَخْلُوقِ وَتَعَبَّاَ تعبیه بمعنی تهیّه است وهمچنین
وَاَعَدَّ وَاسْتَعَدَّ پس همه عطف تفسیری تهیّا باشد
لِوِفَادَةٍ اِلَی مَخْلُوقٍ هر که مستعد شود برای مهمان شدن
نزد مخلوقی رَجَاءَ رِفْدِهِ وَنَوَافِلِهِ بجهة امید عطیّه
وبخششهای او وَطَلَبَ نَیْلِهِ وَجَائِزَتِهِ وبجهت طلب
عطیّات او هر چند دبیک معنی است فَاِلَیْكَ فار تعلیلی است

ومعلوم

ومعلوم که جزا باشد مقدر است یَا مَوْلَایَ كَانَتِ الْیَوْمَ
تَهْیِئَتِی وَتَعْبِئَتِی وَاِعْدَادِی وَاسْتِعْدَادِی رَجَاءَ
عَفْوِكَ وَرِفْدِكَ وَطَلَبَ نَیْلِكَ وَجَائِزَتِكَ
یعنی هر که مهیا شود برای عطیه مخلوقی پس
تو مهیّا برای آن شود مرا بآن کاری نیست چرا که بسوی
تو ای صاحب من امروز هست تهیّه واستعداد من
بجهت امید عفو وعطیّه تو وبجهت طلب انعام تو
اَللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَلَا تُخَیِّبِ الْیَوْمَ
ذٰلِكَ مِنْ رَجَائِی بیان ذلك است خدایا چون
من امیدوار عفو توام پس رحمة بکن بر محمّد وآلش
وامید مرا امروز نخایب مکن واگرچه خایب راجح است
نه رجا امّا تعلق خیبه بر رجا بجهة مبالغه است
مجازاً یَا مَنْ لَا یُحْفِیهِ سَائِلٌ ای آنکسی که کم نکند
مال او را سائلی که هر چند بدهد نقصانی نشود

کفته اند حفاوه مبالغه واستقصاء در شئی است
پس مراد اینست که کثرت سوال نمیدارد ترا بر تکلف
در عطا چه هر امر عظیم عسیر نزد تو حقیر ویسیر است
در حدیث است سالوا النبی صلی الله علیه واله
حتّی احفوه ابن اثیر کفته ای استقصوه فی السؤال
ودر نسخه شهید یحیفه از اخافه ای حمله علی الحیف
والجور مثل ازار حمله علی الزیادة یعنی سراخ واستغاثه
سایل ترا باعث نمیشود بظلم بر کسی بلکه اغاثه مظلوم
کنی بعدل ولا ینقصه نایل عطف تفسیری ما قبل است
و کم نکند او را یعنی مال او را اعطیه فانی لم آتک
ثقة منی بعمل صالح قدمته ولا شفاعة عطف است
بر عمل مخلوق رجوته الا شفاعة محمد واهل بیته
علیه وعلیهم سلامک پس بدرستی که من نیامده ام
بدرکاه تو باعتماد عملی نیکی که پیش فرستاده ام و کرده ام و نه

باعتماد

باعتماد شفاعت مخلوقی که امید بشفاعت او داشته
باشم مکر شفاعت آن سرور واهل بیت او بر آن سرور
وبر اهل بیت او سلام تو باد اتیتک مقرا بالجرم
والاساءة عطف تفسیری است الی ودر نسخه علی
نفسی آمدم بدرکاه تو در حالتی که مقرم بکناه وبدی
کردن بر نفس خود اتیتک ارجو عظیم عفوک
الذی عفوت به عن الخاطئین ثم لم یمنعک
طول عکوفهم علی عظیم الجرم ان بتقدیر من
ان عدت علیهم بالرحمة والمغفرة آمدم بدرکاه تو
در حالتی که امیدوارم عفو عظیم ترا آنچنان عفوی
که بخشیده بآن عفو خطاکنندها را پس کثرة اقبال
ومواظبت آنها بر کناه عظیم منع نکرد ترا از عفو
وباز بر آنها عنایت کردی برحمت وبخشش فیا من رحمته
واسعة وعفوه عظیم پس ای آنکه رحمت او عام است

یا کریم

وعفو او بزرگست یا عظیم یا عظیم یا کریم صلّ علی
محمّد وآل محمّد وعدْ علیّ برحمتک وتعطّف
علیّ بفضلک وتوسّع علیّ بمغفرتک ای بزرگ
ای کریم رحمة بکن بر محمّد وآلش وبازاحسان بکن
بر من برحمة تو ومهربانی بکن بر من بفضل تو وفراخ وزرا
وسیع کن ببخشایش تو چه گناهان موجب تقییراند
پس توسعه مقتضای بخشیدن است اللّهمّ انّ
هذا المقام لخلفائک واصفیائک وصفه
مقام است یا حال وخبرانّ قد ابتزّوها است
خدایا بدرستی این جای که برای خلفا وبرگزیدهای
تست گویا اشاره بمقام اقامه جمع است ومواضع امنائک
منصب عین است در اکثر نسخ وعطف است بر اسم انّ
یعنی بر هذا وعطف تفسیری است ودر نسخه مواضع
مرفوع است پس خبر انّ لخلفائک است ومواضع معطوفست

برانّ

برانّ فی الدّرجة حال یا صفه مواضع است الرّفیعة
الّتی اختصصتهم بها وبدرستی جاهای امینان
توکه در مرتبه از مراتب بلندیست که تو ممتاز ساخته
ایشان را بان مرتبه قد ابتزّوها بتحقیق مقام خلفا
وجاهای امینان ترا کشیده گرفتند در مثل است مَن
عَزّ بَزّ یعنی من غلب سلب ولیس البزّ الّا المسلوب
ومراد تغلّب بنی امیّه است ودر نسخه بصیغه
مجهولست وگفته اند که ها حرف تنبیه است وضمیر
نیست وکلمه ابتزّ اگر مفرد است پس نایب فاعل ضمیر
مقام است واگر جمع است نایب ضمیر خلفا وامنا ای
غریب است چه بعد اغماض از رکاکت توجیه اگر
مفرد است پس واو بی جا است وان واو را واو استیناف
گفتن رکیک است واگر جمع است الف جمع باید ایضا
مسلوب ثوابست نزد ان خلفا وانت المقدّر لذلک

وتونی که در ازل مقدر ساخته این تغلب را لا یغالب
بصیغه مجهول اثرک علیه کرده نشود بر حکم تو ولا
یُجَاوَزُ الْمَحْتُومُ مِنْ تَدْبِيرِكَ وتجاوز کرده نشود
از تدبیر تو که واجب شده ومقرر شده در ازل کَیْفَ
شِئْتَ وَأَنَّى شِئْتَ هر نحوی که خواستی ودر هر مکانی
که خواستی یعنی همان شود وتبدل نپذیرد وَلِمَا أَنْتَ
أَعْلَمُ بِهِ وبجهت حکمتی ومصلحتی که تو بان داناتری
این تدبیر کرده غَيْرَ برفع بتقدیرات ودر نسخه شهید
بنصب پس حال است مُتَّهَمٍ عَلَى خَلْقِكَ وَلَا لِإِرَادَتِكَ
اینچنین است در نسخه شیخ زین الدین ودر بسیاری
از نسخ مصححه بجر عطف است بر خلقک ودر چند
نسخه ولا لا ارادتک است پس عطف است بر علی خلقک
وعلی بناء است بطریق تعلیل بر آنکه چون کسی عالم
بعواقب امور نباشد وحکم ومصالح کار نداند او خطا کند

از انت المقدر
یا از کاف تدبیرک
چه او معمول مضاف است

ومتهم شود

ومتهم شود بخطا در عمل او ودر اراده او وچون حق تع
عالم السر والخفیات وحکیم علی الاطلاق است
خطا در فعل واراده او محالست پس کسی را نرسد تهمت
خطا کند بر خلق کردن وبر اراده او پس او متهم بخطا نیست
در ایجاد واراده یا متهم نیست بخطا نه بجهت ایجاد
ونه بجهت اراده زیرا که هر چه باراده خود ایجاد کرده
اگرچه بحسب ظاهر خوب نماید اما همه مشتملست بر
نظام کل وحکمت تامه پس این سلب مقام نیز مبتنی
بر حکمت بالغه وبر رفعه درجات خلفا باشد حَتَّى
عَادَ متعلق است با ابتزوها صِفْوَتُكَ بوزن نشده
وَخُلَفَاؤُكَ مَغْلُوبِينَ مَقْهُورِينَ مُبْتَزِّينَ تا آنکه
شدند برگزیدهای تو وخلیفهای تو مغلوب ومقهور
ومسلوب المرتبه بحسب ظاهر يَرَوْنَ حُكْمَكَ مُبَدَّلًا
در حالی که می بینند حکم ترا تبدیل یافته وَكِتَابَكَ مَنْبُوذًا

وکتاب ترا انداخته شده برعقب واین کنایه است از عدم
عمل بان وفرائضك محرّفةً عن جهات شرائعك
ودر نسخه شرایعك و می بینند فرض کردهاء ترا کردانیده
شده از جهات احکام شرعیه تو وسنن نبیّك متروكةً
وسنتهاء پیغمبر ترا متروك می بینند اللّهمّ العن
اعدائهم من الاوّلین والآخرین خدایا لعنت بکن
جمعی را که دشمنان خلفا واصفیاء تو اند خواه آنان که
پیش گذشته اند خواه آنانکه آخر بیایند چه دشمن خلفاء
الهی ملعونست وایضا بنی امیّه لعن اهل بیت میکردند
ایشان نیز کردند ومن رضی بفعالهم بفتح فا مفرد است
وکسی را که راضی شده بکاران اعدا واشیاعهم بفتح
عین واتباعهم و نصرت دهندهای آن اعدا را و تابعان
ایشان را اللّهمّ صلّ علی محمّد وآل محمّد انّك حمید مجید
این جمله معترضه است کصلواتك وبرکاتك

تحیاتك

تحیّاتك علی اصفیائك ابرهیم وآل ابرهیم خدایا
رحمت بکن بر محمّد وآلش بدرستی که تو ستایش کرده شدهٔ
وبزرگی همچو رحمتها وبرکتها وسلامهای تو بر برگزیدهای
تو که حضرت ابرهیم وآل ابرهیم اند ودر نسخه اللّهمّ
صلّ علی محمّد وآل محمد کافضل صلواتك وبرکاتك
وتحیاتك علی اصفیائك ابراهیم وآل ابرهیم انك
حمید مجید وعجّل الفرج والروح والنصرة والتمکین
والتأیید لهم وزود بکشا غم را یعنی دور کن آنرا و
زود بده راحت را ومدد را در اعلاء کلمهٔ حق و قادر کردن
را برای اعلاء وتقویت کردن مر آن خلفا را یعنی این امور را
زود بکن باظهار مهدی علیه السّلام وپر کردن او
عالم را بعدل چنانچه در شرع مقرّر است باجماع اللّهمّ
واجعلنی من اهل التوحید والایمان بك خدایا
بکن مرا از جملهٔ جمعی که اعتقاد بوحدانیّت تو دارند

وایمان بتو آورده اند والتصدیق برسولک وانا اهل
اذعان وتصدیق برسالت رسول تواند والائمة
الذین حتمت طاعتهم وازاهل تصدیق بمقتدایانی
که واجب ساختهٔ اطاعت ایشانرا بمقتضاء کریمهٔ اطیعوا
الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم ممن تجری ذلک
به وعلی یدیه ازانجماعه که بوسیلهٔ ایشان وبدست
ایشان جاری شود آنچه مذکور شد از حکم وکتاب وفرایض
وسنن آمین اسم فعلست بمعنی استجب رب
العالمین قبول کن دعای مرا ای پروردگار انواع عالم
اللهم لیس یرد غضبک الا حلمک ولا یرد سخطک
الا عفوک خدایا برنگرداند غضب ترا مگر حلم تو
وناخشنودی ترا مگر عفو تو ولا یجیر من عقابک
الا رحمتک وخلاص نکند از عقاب تو مگر رحمت تو
ولا ینجینی ازباب افعال ولا ینجینی ازباب افعال و

شهید

شهید ازباب تفعیل منک الا التضرع الیک وبین
یدیک ونجات نمیدهد مرا از عذاب تو مگر تضرع
من بدرگاه تو وپیش تو فصل علی محمد وال محمد و
هب لنا یا الهی من لدنک فرجا بالقدرة التی
بها تحیی اموات العباد پس رحمت کن بر محمد و
آلش وببخش بما ای خداوند من از درگاه تو فرح را یعنی
رفع غم را بقدرتی که بآن قدرت زنده میکنی مر
درآخرت بندهائی را که مرده اند وبها تنشر میت
البلاد وبآن قدرت پراکنده میکنی وبر می انگیزی
شهرهای مرده را یعنی بارسال باران زمینها را سبز
وخرم میکنی وحبوب ومیوها می رویانی ولا تهلکنی
یا الهی غما حتی تستجیب لی وتعرفنی الاجابة فی
دعائی وهلاک مکن مرا ای خدای من بغم تا آنکه دعای مرا
مستجاب کنی وبفهمانی مرا که دعای من قبول شده یعنی

موت مرا مقدم نکنی بر قبول دعا وَارْزُقْنِی طَعْمَ الْعَافِیَةِ
إِلَی مُنْتَهَی أَجَلِی و بچشان مرا لذت دفع بلیات تا آخر
عمر من بعجنی تا زنده میداری بعافیه مدار و بهیچ بلیه
مبتلا مکن و چه نیکو گفته کسی که خدایا از نعمی که بمن
داده اول چیزیکه از من بستانی جان من باشد وَلَا
تُشْمِتْ بِی عَدُوِّی و خرسند مکن ببلیه من دشمن
مرا وَلَا تُمَکِّنْهُ مِنْ عُنُقِی و دشمن مرا قادر مکن بر
کردن من وَلَا تُسَلِّطْهُ عَلَیَّ و مسلط مکن دشمن را
بر من و این تاکید فقره سابقه است إِلٰهِی إِنْ رَفَعْتَنِی
فَمَنْ ذَا الَّذِی یَرْفَعُنِی خدایا اگر تو رتبه مرا بلند
کنی پس کیست که رتبه مرا پست کند و اگر تو پست کنی پس
کیست که بلند کند وَإِنْ أَکْرَمْتَنِی فَمَنْ ذَا الَّذِی ٥
یُهِینُنِی وَإِنْ أَهَنْتَنِی فَمَنْ ذَا الَّذِی یُکْرِمُنِی و اگر
تو اکرام من کنی پس کیست که تواند اهانت من کرد تو

الهی

اهانت من کنی پس کیست که تواند اکرام من کرد وَإِنْ
عَذَّبْتَنِی فَمَنْ ذَا الَّذِی یَرْحَمُنِی و اگر تو مرا عذاب
کنی پس که کیست که بر من رحم کند وَإِنْ أَهْلَکْتَنِی فَمَنْ
ذَا الَّذِی یَعْرِضُ بکسر را لَکَ فِی عَبْدِکَ أَوْ یَسْأَلُکَ
عَنْ أَمْرِهِ و اگر تو مرا اهلاک کنی پس کیست که در باب
بنده تو که منم بدرگاه تو عرض کند و رفع هلاک من
نماید یا کیست که از تو بپرسد در باب من وَقَدْ عَلِمْتُ
أَنَّهُ لَیْسَ فِی حُکْمِکَ ظُلْمٌ وَلَا فِی نَقِمَتِکَ عَجَلَةٌ و بتحقیق
دانسته ام که نیست در حکم تو هیچ نوعی از ظلم و نیست
در عذاب تو شتاب بلکه در عذاب تانی کنی تا انابه
نماید وَإِنَّمَا یَعْجَلُ مَنْ یَخَافُ الْفَوْتَ وَإِنَّمَا یَحْتَاجُ
إِلَی الظُّلْمِ الضَّعِیفُ و شتاب نکند در کاری مگر کسی که
بترسد از گذشتن وقت آن کار و محتاج بظلم نشود
مگر کسی ضعیف باشد و بترسد که مبادا آن مظلوم

قوی شود ونتوانم با واسیبی که خواهم برسانم بس کسی که
همیشه قادر باشد بر هر چه خواهد چرا شتاب کند وچرا
ظلم کند وَقَدْ تَعالَیْتَ یا اِلٰهی عَنْ ذٰلِکَ عُلُوًّا کَبیرًا
وبتحقیق بسیار بلند رتبه ای خداوند من از آنکه خوف
فوت داشته باشی وضعیف باشی اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَلا تَجْعَلْنی لِلْبَلاءِ غَرَضًا خدایا
رحمة کن بر محمد وآلش ومرا هدف بلا مکن شهید روایت
کرده از ابن السکون که بعین معجمه ومهمله هر دو صحیح است
وَلا لِنَقِمَتِکَ نَصْبًا بوزن فلس یعنی علم مرفوع ومکن
مرا علم عقوبت تو یعنی میان خلق تفضیح وتشهیر
بعقوبت مکن وَمَهِّلْنی ومهلت بده مرا وَنَفِّسْنی
عطف تفسیری مهلنی است یا الله بحق من بکن
وَاَقِلْنی عَثْرَتی در شمس العلوم است که اقالة العثرة
ای عفا عنه یعنی عفو کن لغزش وتقصیر مرا وَلا تُتْبِعْنی

بِبَلاءٍ عَلیٰ اَثَرِ بَلاءٍ

ودر نسخه تبتلنی

ودر نخ

ودر نسخه باثر بلاء ومبتلا مکن مرا البته ببلائی
عقب بلائی فَقَدْ تَریٰ ضَعْفی وَقِلَّةَ حیلَتی پس
بتحقیق می بینی تو ضعف مرا وکمی تدبیر مرا در خلاصی
از بلیات وَتَضَرُّعی اِلَیْکَ ومی بینی تضرع مرا بدرگاه
تو اَعُوذُ بِکَ اللّٰهُمَّ الْیَوْمَ مِنْ غَضَبِکَ فَصَلِّ
عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاَعِذْنی پناه میبرم بتو خدایا امروز
از غضب تو پس رحمت بکن بر محمد وآلش وپناه بده مرا
وَاَسْتَجیرُ بِکَ الْیَوْمَ مِنْ سَخَطِکَ فَصَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ
وَآلِهِ وَاَجِرْنی وپناه می برم بتو از بی رضائی وغضب
تو پس رحمت بکن بر محمد وآلش ومرا در پناه خود بگیر
وَاَسْئَلُکَ اَمْنًا مِنْ عَذابِکَ فَصَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
وَآمِنّی وسوال میکنم از تو آنکه مرا از عذاب تو در امن
داری پس رحمت بکن بر محمد وآلش ورحمة بکن بر من
وَاَسْتَکْفیکَ فَصَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَاکْفِنی واز تو طلب

بر محمد وآلش ودر امان خود بدار واستهدیك فصل
علی محمد وآله واهدنی وطلب هدایة از تو میکنم پس
رحمت بکن بر محمد وآلش وهدایة بکن مرا واستنصرك
فصل علی محمد وآله وانصرنی واز تو طلب مدد میکنم
پس رحمت بکن وآلش ومدد من بکن واسترحمك فصل بر محمد به
علی محمد وآله وارحمنی وطلب رحمة میکنم از تو
پس رحمة بکن بر محمد وآلش ورحمة بکن بمن واسترحمك
فصل علی محمد وآله وارحمنی وطلب رحمة میکنم از تو
پس رحمة بکن بر محمد وآلش ورحمة بکن بر من واستکفیك
فصل علی محمد وآله واکفنی واز تو طلب میکنم کفایة
مهمات خود را پس رحمة بکن بر محمد وآلش وکفایت
مهمات من بکن واسترزقك فصل علی محمد وآله
وارزقنی وطلب رزق از تو میکنم پس رحمت بکن بر محمد
وآلش ومرا رزق بده واستعینك فصل علی محمد وآله

واعن

واعنّی وطلب مدد از تو میکنم پس رحمة بکن بر محمد
وآلش واعانت من بکن واستغفرك لما سلف من
ذنوبی فصل علی محمد وآله واغفر لی وطلب میکنم
از تو بخشیدن کناهانی را که کذشته اند وکرده ام
پس رحمة بکن بر محمد وآلش وبخش مرا واستعصمك
فصل علی محمد وآله واعصمنی وطلب میکنم از تو
عصمت را یعنی محافظت از کناهان را پس رحمة بکن
بر محمد وآلش ومحافظت من از معاصی بکن فانی لن
اعود لشیء کرهته منی ان شئت ذلك پس
بدرستی که اکر تو خواهی که بعد از این نکنم امری که مکروه
تست من هرکز عود بآن امر نکنم پس حفظ من منوط
بمشیت تست یا رب یا رب یا حنان یا منان یا
ذا الجلال والاکرام ای پروردکار من ای بسیار میل
کننده بجانب عباد ومهربان بر ایشان ای بسیار منت نهنده

ای صاحب بزرگی وکرم کردن صلّ علی محمّد وآله واستجب
لی جمیع ما سألتك رحمة بکن بر محمد وآلش وقبول
کن ومستجاب کن هر سوالی ودعائی که کردم وطلبت
الیك ورغبت فیه الیك تعلق الی هر دو جا بتضمین
النجاست یعنی بده هرچه طلبیدم وهرچه رغبت در
تحصیل ان کردم در حالتی که التجا بدرگاه تو آوردم
وأرده وقدّره وانچه از تو طلب کردم اراده ایجاد
ان بکن وتقدیر ان بکن یعنی در کتاب اثبات ومحو
اثبات ان بکن والّا تقدیر ازلی است وأقضه
وحکم تفصیلی بوجود ان بکن وامضه وامضاء آن
حکم بکن ونافذ ساز انرا وخِر لی فیما تقضی
منه ودر انچه حکم کنی اختیار بکن هرچه بهتر باشد
برای من وبارك لی فی ذلك وبرکت کن در انچه
برای من حکم کنی واختیار نمائی وتفضّل علیّ به وتلع

نظر

بنظر از استحقاق من کرده بمحض فضل خود بده بمن
انچه طلبیدم وأسعدنی بما تعطینی منه وسعادتمند
بکن مرا بانچه بدهی بمن از انچه اختیار کنی یعنی
یمن وبرکت در ان بده وزدنی من فضلك وسعة
ما عندك وزیاده کن برای من از محض فضل تو
واز انعام عامی که نزد تست فانّك واسع کریم پس
بدرستی که رحمة تو شامل عالمست وتو کریمی وصِل
ذلك بخیر الآخرة ونعیمها ومتصل کن این خیر
دنیا را با خوبی آخرة وبا نعمتهای آخرت که مطلب
اصلی همانست یا ارحم الراحمین ای رحیمترین رحم
کنندها اینجا دعا تمام شد پس گفته راوی که ثمّ تدعوا
بما بدا لك پس دعا کنی بانچه بخاطر تو برسد و
خواهی ودر کتابی که بخط عمید الرؤسا است تتمه عبارات
تا آخر دعا نیست ونصلّی علی محمّد وآله الف مرّة

وصلوات بفرستی بران سرور وآلش هزار مرتبه واکر
وقت تنک باشد بکوید اللهمّ صلّ على محمّد وآل محمّد
الف مرّة چنانچه درشان لا اله الا الله الف
مرة وارد شده هكذا كان يفعل عليه السلام اینچنین
میکرد حضرت امام بروباد سلام الهی ودر نسخه
وتصلّى ركعتين یعنی بعد از اتمام دعا دو رکعت
نماز نافله بکنی وتصلّي على محمّد صلّى الله عليه
وآله وسلّم تسليماً الف مرّة وصلوات بفرستی
بران سرور وبر آلش هزار بار هكذا كان يفعل
عليه السلام اینچنین میکرد حضرت امام بروباد سلام خدا تعالی

دعا در دفع مکر وحیله دشمنان ودر پهجوف انها

الهي هديتني فلهوت ووعظت فقسوت
خدای من راهنمائی من کردی پس من غافل شدم وببازی
مشغول شدم ونصیحت من کردی بلسان نبی خود پس

سخت دل شدم

سخت دل شدم وبنصیحت عمل نکردم وابليت الجميل فعصيت
ونیکی کردی بمن پس من کناه نو کردم ثمّ عرفت پس بصیغه
متکلم ما اصدرت بصیغه متکلم پس دانستم انچه کردم
از بدیها ودر نسخه شهید بصیغه خطاب یعنی دانستم
ان سیئها واحسانها که تو من کردی اذ عرّفتنيه وفي
که تو دانا ندی ومطلع ساختی مرا بران اعمال زشت
من یا بران احسانهای خود فاستغفرت بصیغه
متکلم پس طلب مغفرت از تو کردم فاقلت بصیغه خطاب
یعنی پس عفو کردی فعدت بصیغه متکلم پس برکشته
کناه کردم فسترت بصیغه خطاب پس پوشیدی و
تفضیح من نکردی فلك الهي الحمد پس مر تراست ای خدای
من سپاس تقحّمت اودية الهلاك درامدم در
وادیهای هلاک یعنی معاصی که هر کس انجا درابد هلاک
شود وحللت شعاب تلف وحلول کردم در درّهای

تلف که هر کس در اینجا حلول کند تلف شود و مراد از شعاب
تلفات نام معاصی است تَعَرَّضْتُ صفت شعاب است
فِیهَا لِسَطَوَاتِکَ متعرض شدم در آن درّه‌ها حملهای ترا
وَبِحُلُولِهَا معطوف است بر فیها و با سببیه است و متعلّق است
بتعرضت و فاعل حلول متکلم است و ضمیر راجع است
لشعاب و چون شعاب کلّی مرجع ضمیر است ظرف است
نیستا و یل چنین باشد بسبب حلولی فیها عُقُوبَاتُکَ
مفعول تعرضت است یعنی و بسبب حلول من در آن شعاب
متعرض عقوبتهای تو شدم و مستحق آنها گشتم وَوَسِیلَتِی
إِلَیْکَ التَّوْحِیدُ و وسیله من بدرگاه تو اعتقاد من است
بوحدانیت تو و نذر یعنی اَنِّی لَمْ اُشْرِکْ بِکَ شَیْئًا
وَلَمْ اَتَّخِذْ مَعَکَ اِلٰهًا و وسیله من آنست که من
هیچ کس را شریک تو در وجوب وجود نمیدانم و با وجود تو
خدائی دیگر نگرفتم وَقَدْ فَرَرْتُ اِلَیْکَ بِنَفْسِی بتحقیق گریختم

بدرگاه تو

بدرگاه تو با نفس خود یعنی نفس خود را گریزانیده بدرگاه تو
التجا آوردم وَاِلَیْکَ مَفَرُّ مصدر میمی است اَلْمُسِیءِ و بسوی
تست گریختن گناهکار چه غیر تو کسی نیست که گناه را
ببخشد و غیر درگاه تو گریزگاه نیست وَمَفْزَعُ مصدر
میمی است اَلْمُضَیِّعِ لِحَظِّ نَفْسِهِ الْمُلْتَجِی و بسوی درگاه
تست التجاء کسی که ضایع کرده حصه و نصیب خود را که
عبادت نکرده و بهره از آن نبرده بلکه عصیان کرده و
التجا بدرگاه تو آورده یعنی هر که بعد تضییع حظ خود التجا
بجای برد آن درگاه تست فَکَمْ مِنْ عَدُوٍّ انْتَضَی عَلَیَّ
سَیْفَ عَدَاوَتِهِ پس چندین دشمن من که کشیده بودند
از غلاف برای قتل من شمشیر دشمنی خود را وَشَحَذَ
لِی ظُبَةَ مُدْیَتِهِ و تیز کرده بود برای کشتن من دم
کارد کلان خود را وَاَرْهَفَ لِی شَبَا حَدِّهِ و باریک
کرده بود برای قهر من طرف غضب خود را چنانچه کنار شمشیر را

تیز کنند و باریک سازند بسنگ تشبیه داده غضب را
بشمشیر و برای او ثابت کرده طرف و ترقیق و این کنایه است
از سورة و شدت غضب وَدَافَ لِی قَوَاتِلَ سُمُومِهِ اضافه
صفه بموصوفست یعنی تر کرده برای خورانیدن من
زهرهای خودرا که کشنده اند چه بهر کس زهر دهند او را
با آب سلایه کنند وَسَدَّدَ نَحْوِی صَوَائِبَ سِهَامِهِ و راست
کرده بجانب من تیرهائی خودرا که رسنده اند بهدف
وَلَمْ تَنَمْ عَنِّی بتضمین غفلت عَيْنُ حِرَاسَتِهِ و خواب
نکرد چشم پاسبانی او در حالی که غافل شود از من یعنی
شب و روز در تفحّص حال من بود تشبیه داده پاسبانی را
بشخصی که پاسبان باشد و برای او چشم و بی خوابی
ثابت کرده و یحتمل که مراد بعین دیده بان و طلیعه
باشد پس اضافه بحراسه بیانیه باشد وَاَضْمَرَ اَنْ
يَسُومَنِی الْمَكْرُوهَ و در دل خود قرار داده که مرا تکلیف

بامری

بامری کند که مکروه و بد باشد یعنی اسیبی برساند قولا
یا فعلا وَيُجَرِّعَنِی زُعَاقَ بوزن غراب بزای و قاف
مَرَارَتِهِ و بنوشاند مرا بزور آب تلخ غلیظ تشبیه داده
تلخی آن مکروه را بچشمه که از آن آب تلخ غلیظی
براید و اثبات آب تلخ و تجریع برای آن کرده و در نسخه
شهید بذال و فا است یعنی زهر سریع القتل فَنَظَرْتَ
بصیغه خطاب یا الهی اِلَی ضَعْفِی عَنِ احْتِمَالِ الْفَوَادِحِ
پس نظر کردی ای خدای من بسوی ضعف من از برداشتن
بارهای سنگین و محنتهای بزرگ وَعَجْزِی عَنِ الْاِنْتِصَارِ
مِمَّنْ قَصَدَنِی بِمُحَارَبَتِهِ و نظر کردی بسوی عاجزی من
در انتقام از کسی که قصد جنگ من کرده وَوَحْدَتِی فِی
كَثِيرِ عَدَدِ مَنْ نَاوَانِی و بسوی تنهائی من در میان جمع
کثیر از مددکاران کسی که عداوت بمن داشت وَاَرْصَدَ
لِی عطف است بر نَاوَانِی بِالْبَلَاءِ و در نسخه شهید البلاء بنصب

فیما لم أعمل از باب افعال فیه فکری وکسی که استعداد
وامّا دکی کرد برای مقهوری من ببلاء در امری که من بکار
نبرده بودم در طریق خلاصی از ان بلیه که او استعداد
ان کرده بود فما بنذا أتنی بنصرک پس توانستا کردی عدد
کردن تو مرا وشددت ازری بقوتک ومحکم کردی
وقوی ساختی قوت مرا بقوت تو ثم فللت لی حده
پس شکستی برای من دم شمشیر او را وصیرته من بعد
جمع عدید وحده وکردانیدی او را تنها بعد از ان
که صاحب جمعیت ومددکاران شده بود واعلیت کعبی
علیه وبلند کردی عظمت ورتبه مرا برو وجعلت ما
سدده مردودا علیه وتیرهائی که راست کرده بود
بجانب من بر کردانیدی ان تیرها مرا بجانب او فرددته
لم یشف غیظه پس باز کردانیدی دشمن مرا در حالتی
که شفا نداده بود خشم خود را یعنی بر وفق غضب خود

دران امر فکر خود را
یعنی فکر نکرده بودم

سوالیت

نتوانست بمن اذیت رسانیدن ولم تسکن غلیله ودر حالتی
که ساکن ومنطفی نشده بود جوش دل او وشدت عطش
او در اذیت من وکینه او با من قد عض علی شواه
بفتح شین معجمه در اصل لغت بمعنی امر هیّن ومال
زبون استعمال شده ودر آدمی بمعنی اطراف مثل دست
وپا وپوست ولب وسایر اعضائی که ازاله ان موجب
قتل نیست یعنی در حالتی که بتحقیق بدندان کرفته
بود دست ولب خود را وأدبر مولیا ولیست بمن کرده
بود در حالتی که بر کردیده بود از من واین حال موکده است
قد اختلفت سرایاه در حالتی که بتحقیق مختلف
شدند لشکر او واتفاقی که در ایذاء من داشتند کذا
ودر نسخه شیخ زین الدین چنین تفسیر کرده ای اخطأت
فی قصدها یعنی راه متوسط که در ایذاء من اختیار
نموده بودند در سلوک ان راه خطا کردند وبمطلب نرسیدند

لیکن در قاموس بمعنی یافته نشد وکم من باغ بغانی
بمکائده وحیذ بن ظالم که قصد من کردند بحیل ومکرها
خود که خواستند بمکر وحیله بر من غلبه کنند ونصب
لی شرک مصائده وبرپا کردند برای من دام صیدها
خود را ووکل بی تفقد غایته تفقد بمعنی طلب است
وگویند راعیته ای لاحظته محسنا الیه پس اینجا تجرید
از احسان است یعنی آن عدو وباغی طلب ملاحظه
احوال مرا بر من موکل ساخته بود که هرگز غافل نمیشد از من
بلکه لمحه بلمحه تفقد حال من میکرد تا آنکه چون غافل یابد
مرا صید کند واضبأ ای اختفی للختل یعنی پنهان شد تا
خدعه کند الی ظاهرا الی بمعنی لام است یعنی لی
اضباء السبع لطریدته طریده صیدیست که اورا سبع
رانده بیارد انتظارا معموله اضبا است لانتهاز الفرصة
انتهاز غنیمت دانستن فرصتاست لفریسته فرس

بودن فلس یعنی شکستن کردن صید است وفریسه صیدیست
که آنرا سبع گرفته گردن بشکند ومراد لافتراس فریسة است
یعنی آن عدو پنهان شده از من تا بمکر بر من غالب آید مثل
پنهان شدن ددا نصیبی که او را اندره سست کرده خود
پنهان شده باشد بجهت منتظر بودن فرصت یافتن شکستن
کردن آن صید وچون آن حیوان در شرف افتراس است
فریسه گفته مثل ضیق فم الرکیه وهو یظهر لی بشاشة
الملق بوزن فرس ودر نسخه بوزن کتف که صفه مشبهه
باشد وحال آنکه آن عدو در وقت ملاقات اظهار میکند
نزد من طلاقه وجه وخوش زبانی وخنده که ناشی است از
ملق یعنی اظهار تلطف زبانی برخلاف آنچه در دل است
وینظرنی علی شدة الحنق حنق شدة غضب است پس
اضافه شده باو بجهت مبالغه است ونظر میکند بمن
بنهایت شدت غیظ وغضب وگفته اند که ینظرنی

ازنظره بمعنی انتظره وارتقبه اناتی علیه است وانظار
بمعنی مهلت دادن ونظره تاخیر است ووجه ذکر این
معانی ظاهر نیست فلما رأیت بصیغه خطاب یا
الهی تبارکت وتعالیت مقدسی ومنزهی از قبایح و این
جمله معترضه است وچون ذکر شناعت عمل عدو میکرد
ذکر تنزیه الهی نمود دغل مفعول رأیت بمعنی افساد
کار سر بریز یعنی آنچه پنهان بکند وفخ ما انطوی علیه
پس چون دیدی ای خدای من فسادی را که عدو در باطن
خود مخفی ساخته ورشتی آن چیزی را که او پیچیده است
بر آن چیز وآن چیز را در باطن خود مخفی داشته وخود را
پیچیده چنانچه پارچه چیزی را به پیچند تا مختفی شود بران ص
ارکسته خراو لما است گویند ارکسه بمعنی رده مقلوبا
لام راسه ظاهر الام بمعنی علا است وام راس دماغ
وغشائی که بالای دماغ است فی زبیته بوزن قربه

حفره را گویند

حفره را گویند که بجهت گرفتن شیر سازند یعنی آن
عدو را واژگونه انداختی بر دماغ او که سر بر زمین
و پا بالا شد وافتاد در گوی که موجب گرفتاری و هلاکت
او شد وردّدته فی مهوی حفرته و برگردانیده انداختی
او را در گوی که موضع افتادن اوست وگویا مراد این است
که آن گوی که او بجهت انداختن من ساخته بود حق تعالی
او را در آن سرنگون انداخت فانقمع گویند قمعه بمعنی
قهره وذلله بعد استطالته بمعنی ارتفاع وعظمت
ذلیلا حال موکده است از فاعل انقمع فی ربق بوزن
عنب جمع ربقه وآن حلقه ریسمانی است که بان
بزها را ببندند حبالته دام او التی کان یقدر ان
یرانی فیها پس آن عدو مقهور گشت بعد از آنکه عظمت
و ترفع داشت در حالی که ذلیل و گرفتار شد در حلقهای
دام او چنان دامی که اندازه نموده بود که مرا در آن

دام به بترد وَقَدْ كَادَ اَنْ يَحُلَّ بِي لَوْلَا رَحْمَتُكَ جزاء
شرط مقدم شده بر شرط یا شرط مقدر است و این
دالست بر آن اگر تجویز تقدم جزا بر شرط نکنیم ما حَلَّ
فاعل يحل است بِسَاحَتِهِ واگر رحمت تو شامل حال من
نمی بود بتحقیق که نزدیک بود که حلول کند یعنی در پیشگاه
خانه او و این کنایه است از ورود بلا بر او وَكَمْ مِنْ
حَاسِدٍ قَدْ شَرِقَ در روایت شهید از شرق تا لسانه
بلیت اینچنین است حاسد قد وحرنی گویند شرق
بریقه یعنی حلق او گرفته شد چنانچه آب دهن نتوانست
فرو برد بِي باء سببیه است بِغُصَّتِهِ متعلق است بشرق
وغصه چیزی را گویند که در حلق بند شود یعنی چندین
حاسد که بتحقیق حلق او بغصه بند شده وَشَجِيَ
مِنِّي من سببیه است بِغَيْظِهِ متعلق است بشجی و سبب
وجود من سورة غضب در حلق او گره شد و حلق او را

پیش آید مرا بلیه که حلول نموده

کرفت

کرفت وَسَلَقَنِي بِحَدِّ لِسَانِهِ و مرا ایذا کرد یا سوخت
یا مبالغه در عیب من کرد بحدت زبان خود یعنی
به تیز زبانی مرا آزار کرد وَوَحَرَنِي در جمیع نسخ بفتح
حا است لیکن در قاموس گفته وَحَرَ صَدْرُهُ عَلَيَّ
يَحِرُ وَيَوْحَرُ اسْتَضْمَرَ الحِقْدَ وَالغَيْظَ وَالغِشَّ پس
از باب وَمِقَ يَمِقُ یا عَلِمَ يَعْلَمُ باشد و نیز معلوم شد
که لازم است پس تعدیه بتضمین مثل بعث باشد وَقَرَفَ
بوزن فلس گویند قرف فلانا ای عابه پس اضافه او
بسوی عُيُوبِهِ بعد از تجرید قرف است از معنی عیب
یعنی باعث شد مرا بر پنهان داشتن کینه و غش و ذکر
معایب او غایبانه واگر قرف بمعنی اقتراف و کسب باشد
معنی چنین باشد که باعث شد مرا بر اضمار غش بکسب
وتفحص عیبهای او وَجَعَلَ عِرْضِي غَرَضًا لِمَرَامِيهِ گویا
جمع مرماة است بوزن مفتاح تیری که بآن تیر اندازی

یاد کیرند یعنی کردانید عرض مرا هدف تیرهای خود که
بمتنها عرض وناموس مرا ببرد وقلّدنی حلا الألم
تزل فیه ودرکردن من انداخت قلاده صفات قبیحه
که همیشه در وبود یعنی بنارا بمن نسبت کرد و وحزنی
بمبلیتین یعنی سابق بکیده ومرا بحقد آورد بسبب
حیلهاء خود ودر نسخه شهید بمحمتین است یعنی
نیزه زدن یعنی زد مرا بنیزه مکر وحیله خود وقصدنی
بمکیدته وقصد مغلوبیته من کرد بحیله ومکر خود
فنادیتک یا الهی مستغیثا بک پس ندا کردم بدرگاه تو
ای خدای من درحالتی که پناه بتو بردم وپیش تو بفریاد
آمدم واثقا بسرعة اجابتک درحالتی که اعتماد
داشتم بر قبول کردن فریاد من بزودی عالما انه لا
یضطهد بصیغه مجهول من اوی الی ظل کنفک
درحالتی که دانا بودم بانکه مغلوب ومقهور نشود کسی

٥

که جای کیرد در سایه حرز وحراست تو کویند اظلک
فلان یعنی الحنان بتو نزدیک شد که کویا سایه خود
بر تو انداخته ولا یفزع من لجا الی معقل انتصارک
ونمی ترسد کسی که التجا برد بجای که آن انتقام کرفتن
تست از ظالم فحصنتنی من بأسه بقدرتک پس مرا
محافظت کردی از ترس وشرت او بقدرت تو وکم
من سحائب مکروه جلیتها از باب تفعیل عنی
وچندین ابرها که مکروه از ان بطریق باران می بارید
وتو دور کردی از من ان مکروهات را وسحائب نعم
امطرتها علی وچندین ابرهای پر نعمت که بارانیدی
انها را بر من وجداول رحمة نشرتها وچندین جوی
رحمت که پراکنده کردی بر عالم ودر نسخه شهید یسرتها
بیاء تحتانیه وسین مهمله از باب تفعیل یعنی میسر
وآسان کردی وعافیة البستها وچندین لباس عافیة

ودفع بليات كه پوشانيدى ما را لو اعينِ احداثٍ
طمستها وچندين چشمهاى نوايب ومصايب دهر
منطمس ساختى كه اثرى از آن نماند وغواشى كرباتٍ
كشفتها وچندين محن وغم كه بما احاطه كرده بود
همچو احاطهٔ پوششها كه تو از ما دور كردى از ما وكم من
ظنِّ حسنٍ حققتَ وعدمٍ جبرتَ وصرعةٍ نعشتَ
ودر نسخهٔ شهيد بكسر انعشتَ ومسكنةٍ حوّلتَ وچندين
حسن ظن بدرگاه تو كردم كه آن را بدل بتحقيق كردى وبفعل
آوردى بمحض فضل خود وچندين شكست ونادارى را
درست كردى وچندين افتادن را برداشتى وبلند كردى
ومفعول انعشت مصروع است بر تعلق او وبصرعة بتقدير
انعشتها مجاز است واكر مقدر انعشت منها باشد
پس تجوز نيست وچندين [illegible] خوارى كه گردانيدى
وتبديل آن بعزت كردى كل ذلك خبر محذوف است

بزعم

يعني كه اين با نعمت وتطول بر پس انعاماً وتطولاً
منك بر تقدير اول تميز باشد وبر تقدير ثاني مفعول
مطلق يعني همه اينها كه مذكور شد هست از روى
انعام واحسان وتفضّل تو با همه اينها را انعام كردى
از درگاه تو وفي جميعه مشغول است بمحذوف يعني
انهمكت انهماكاً مفعول مطلق انهمكت مقدر است
وقايم است مقام او ومنّي على معاصيك يعني در
جميع آنچه مذكور شد من فرو رفته بودم در گناهان
تو وتعديه بعلى بتضمين استيلا است لم تمنعك
اساءتي عن اتمام احسانك مانع نشد گناهكارى
من از انعام كردن تو احسان ترا بر من ولا حجزني
براء ودر نسخهٔ شهيد براء ذلك ذلك عن ارتكاب
مساخطك وان اتمام احسان تو بر ناسازى من مانع
نشد مرا از ارتكاب گناهانى كه باعث خشم تست لا

تُسَالُ یعنی طلب علم عَمَّا نَفْعَلُ و از تو پرسیده نشود چه
آنچه تو بکنی یعنی کسی را نمی رسد که بگوید چرا کردی
وَلَقَدْ سُئِلْتَ یعنی تکدی فَاَعْطَیْتَ و از تو طلب
کرده شد حاجات پس تو دادی وَلَمْ تُسْاَلْ فَابْتَدَأْتَ
و طلب کرده نشد حاجتی پس تو بی طلب دادی آنچه بایست
وَاسْتُمْنِحَ فَضْلُكَ فَمَا اَكْدَیْتَ و طلب عطیه فضل
تو نموده شد پس تو قطع خیر خود نکردی و بفضل خود
عطیه نمودی اَبَیْتَ یَا مَوْلَایَ اِلَّا اِحْسَانًا وَامْتِنَانًا
وَتَطَوُّلًا وَاِنْعَامًا ابا کردی ای صاحب من همه چیز را
مگر احسان و ممنون ساختن بعطیه و فضل و انعام
یعنی از عدم احسان ابا و امتناع نمودی وَاَبَیْتُ اِلَّا
تَقَحُّمًا لِحُرُمَاتِكَ وَتَعَدِّیًا لِحُدُودِكَ وَغَفْلَةً عَنْ
وَعِیدِكَ و ابا کردم همه چیز را مگر در آمدن در آنچه
حرام کرده اقتحام آنرا و مگر تجاوز کردن را از حدودی

که منع

که منع کرده تجاوز آنرا و مگر و غفلت را از وعیدی که
بر فعل گناهان کرده یعنی هیچ کاری خوبی که مرضی
تو باشد از من نشد فَلَكَ الْحَمْدُ یَا اِلٰهِی مِنْ مُقْتَدِرٍ
لَا یُغْلَبُ پس مر تراست ستایش ای خدای من از خدایان
خدائی که نهایت قدرت دارد و مغلوب کسی نشود
وَذِی اَنَاةٍ بوزن قناة لَا یَعْجَلُ و صاحب رفق
و تأنی و حلمی که شتاب نکند هٰذَا مَقَامُ مَنِ اعْتَرَفَ
بِسُبُوغِ النِّعَمِ این جائی که من ایستاده ام جای ایستادن
کسی است که معترف است بکثرت و تمامی نعم الهی یعنی
من آنکسم که اعتراف کرده بآن وَقَابَلَهَا بِالتَّقْصِیرِ
و در مقابل سبوغ نعم تقصیر نموده وَشَهِدَ عَلٰی نَفْسِهِ
بِالتَّضْیِیعِ و گواهی داده بر خود بضایع کردن نصیب
و عمر خود اَللّٰهُمَّ فَاِنِّی اَتَقَرَّبُ اِلَیْكَ بِالْمُحَمَّدِیَّةِ
الرَّفِیعَةِ وَالْعَلَوِیَّةِ الْبَیْضَاءِ خدایا هرگاه من مستحق

رعایت ننمایم پس من تقرب بدرگاه تو میجویم بوسیلهٔ
رتبهٔ محمد صلی الله علیه و آله که بسیار بلند است
و برتبهٔ علی علیه السلام که روشن و واضح است وَ
اَتَوَجَّهُ اِلَیْکَ بِهِمَا و توجه میکنم بسوی تو بوسیله
این دو رتبه عظیمه اَنْ تُعِیذَنِی مِنْ شَرِّ بحذف
مِن که قناسی است ازینکه نگاه داری و محافظت من بکنی
و در پناه خود بداری از شر کَذَا وَکَذَا این دو کلمه داخل
دعا نیست و کنایة است از آن دشمن یا بلیه که بجهة
دفع آن دعا میکنند پس بجای کذا و کذا نام همان دشمن
یا آن بلیه باید برد بعبارتی که ملایم عربیت باشد
باز شروع در تتمه دعا نمود فَاِنَّ و در نسخهٔ وَ اِنَّ
ذٰلِکَ لَا یَضِیقُ عَلَیْکَ فِی وُجْدِکَ بوزن قفل پس
بدرستی که محافظت من از این بلیه و تحصیل مطلب من
تنگ نیست بر تو و در سعه استغنا تو گنجایش اضعاف

شهید ره

این هیبت

این هیبت و بر تو همه آسانست وَلَا یَتَکَأَّدُکَ فِی
قُدْرَتِکَ و شاق و مشکل نیست بر تو در عموم قدرت تو
وَاَنْتَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ و تو بر همه چیز قادری · فَهَبْ
لِی یَا اِلٰهِی مِنْ رَحْمَتِکَ وَدَوَامِ تَوْفِیقِکَ مَا اَتَّخِذُهُ
سُلَّمًا اَعْرُجُ بِهِ اِلٰی رِضْوَانِکَ پس ببخش برای
خدای من از رحمة تو و دایم بودن توفیق تو آنچه
من آنرا نردبانی سازم که بوسیله آن نردبان بالا
روم بسوی مرتبه رضامندی تو که اکبر مراتب است
بمقتضای کریمه وَرِضْوَانٌ مِنَ اللّٰهِ اَکْبَرُ وَاٰمَنُ بِهِ
مِنْ عِقَابِکَ و بوسیلهٔ آن رحمت در امن باشم
از عقاب تو یا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ ای رحیم ترین رحمت کنندها

دعا در باب خوف الهی

اَللّٰهُمَّ اِنَّکَ خَلَقْتَنِی سَوِیًّا وَرَبَّیْتَنِی صَغِیرًا
وَرَزَقْتَنِی مَکْفِیًّا خدایا بدرستی که تو خلق کردی مرا مستوی

الخلقة و پروردی مرا در حالی که کودک بودم و رزق
دادی انقدر که بسنده بود اللّهمّ انّی وَجَدْتُ
فیما اَنْزَلْتَ مِنْ کِتابِکَ وَبَشَّرْتَ بِهِ عِبادَکَ خدایا
بدرستی که من یافته ام در کتابی که نازل کرده و
بشارت داده بان منزل بندهای خودرا اَنْ قُلْتَ
مفعول وجدت است اینکه گفته یا عِبادِیَ الَّذینَ
اَسْرَفُوا عَلی اَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّهِ اِنَّ
اللّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمیعًا و در بعض نسخ اِنَّهُ هُوَ
الْغَفُورُ الرَّحیمُ نیز هست که تتمه ایة است ای
بندهای من که بر نفس خود تعدی کرده اید باقتراف
معاصی ناامید مشوید از رحمت الهی بدرستی که الله تعالی
می بخشد همه گناهان را وَقَدْ تَقَدَّمَ مِنّی ما قَدْ عَلِمْتَ و
اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنّی و بتحقیق پیشتر صادر شده از من
چیزی که تو بتحقیق انرا میدانی و چیزی که تو بان از من

دانانری

دانانری فَیا سَوْاَتا اسْتغاثه است از بدی افعال خود
مِمّا اَحْصاهُ عَلَیَّ کِتابُکَ پس خدایا استغاثه
بدرگاه تو میکنم از رسوائی و بدحالی من بسبب انچه
شمرده و جمع کرده بر من کاتب تو یعنی کاتبان اعمال
در صحیفه اعمال من ثبت کرده اند فَلَوْلا الْمَواقِفُ
الَّتی اُؤَمِّلُ مِنْ عَفْوِکَ الَّذی شَمِلَ بکسرهیم و در
نسخه بفتح کُلَّ شَیْءٍ پس اگر نمی بود جاهای ایستادن
و تکیه بران کردن که باعتماد ان پای نلغزد انچنان
جاهائی که امیدواری بانهاست و ان جاها بسیاری
عفو تست انچنان عفوی که شامل همه چیزاست لَاَلْقَیْتُ
بِیَدی جواب لولا است و با بمعنی علی است یعنی هر اینه
بر دست می افتادم یعنی کار من از دست میرفت و هرگاه
پای بلغزد و نتوان ایستاد این کس بر روی می افتد و تکیه
بر دست میکند ازینجهة گفته اَلْقَیْتُ بِیَدی و مراد انست

که گفته شد ولو انّ احداً استطاع الهرب بوزن فرس
مِن ربّه لکنتُ انا احقّ در نسخ برفع است پس انا
مبتدا و احق خبرش و جمله خبر کنت است بالهرب
منک و اگر کسی قدرت گریختن از پروردگار خود
میداشت هر اینه من سزاوارتر بودم از همه بگریختن از تو
چراکه خودرا در درگاه تو مقصرتر از همه میدانم لیکن
کسی قدرت گریختن ندارد پس من چگونه بگریزم و
انت لا تخفی علیک خافیة فی الارض ولا فی السماء
الّا اتیت بها و بر تو مخفی نیست هیچ پوشیده در زمین
و آسمان مگر آنکه آوردی تو او را پس کسی از تو چگونه
تواند گریخت وکفی بک جازیاً و بسنده تو در حالی
که جزا دهنده یعنی در جزا دادن محتاج کسی نیستی و در نسخه
شهید خازناً بخاء معجمه و نون صاحب خزینه عطا
و سزا وکفی بک حسیباً و بسنده تو در حالتی که حساب

کننده

کنند اللهم انک طالبی ان انا هربت خدایا بدرستی
که اگر من بگریزم تو طلب کننده منی ومدرکی و یابنده منی
ان انا فررت اگر من بگریزم و این فقره تاکید سابق است
فها انا ذا بین یدیک خاضع ذلیل راغم پس اینک
من در پیش درگاه تو خضوع کننده و خوار و بینی
بر زمین مالنده ام ان تعذبنی فانی لذلک اهل
اگر عذاب من بکنی بر حق است چراکه من لایق عذابم
وهو یا رب منک عدل و آن عذاب کردن من
ای پروردگار من از تو محض عدالت است وان تعف
عنی فقدیماً شملنی عفوک والبستنی عافیتک
و اگر عفو کنی گناه مرا پس از تو عجیب نیست چراکه قبل
از این هم شامل من شده عفو تو و پوشانده مرا لباس
عافیة تو که از من دفع بلیات کرده فاسئلک و در نسخه
شهید واسئلک اللهم بالمخزون من اسمائک

وبما وارته الحجب من بهائك پس میطلبم از تو ای خدای
من بوسیله نامهای تو که در خزینه تست و معلوم
ما نیست و بعظمت و حسن تو که حجب نورانیه آنرا
از نظرها پوشیده اند و این جمله اسئلك بتقدیر نفی است
و این چنین بسیار است مثل انشدك الا کذا و مثل
قنوت عقیله که فاسئلك بمحمد و آله لما قضیتها
لی بمعنی الا قضیتها و تقدیر نفی بقرینه الا رحمت
هذه النفس الجزوعة گویا گفته که میطلبم از تو
هیچ چیز مگر آنکه رحمت کنی برین نفس جزع کننده
ما کلام محمول است بر ظاهر و مثبت است و معنی
اینست که از تو سوال میکنم همیشه و سوال من منقطع
نمیشود مگر وقتی که رحمت کنی وهذه الرمة الهلوعة
و برین استخوانهای پوسیده بسیار جزع کننده التی
لا تستطیع حر شمسك فکیف تستطیع حر نارك

آنچنان رمه

آنچنان رمه که قادر نیست بر تحمل حرارت آفتاب تو پس
چگونه قادر باشد بر تحمل حرارت آتش تو والتی لا تستطیع
صوت رعدك فکیف تستطیع غضبك و در نسخه
صوت غضبك و این ظاهر نیست و آنچنان نفسی که
قادر نیست بر شنیدن شدت آواز رعد تو پس چگونه
قادر باشد بر شدت غضب تو فارحمنی اللهم فانی
امرء حقیر وخطری یسیر پس رحم بکن بر من ای خدای
من چرا که من مرد حقیرم و شان من و حال من در درگاه
تو بسیار کم است یا آنکه کارسازی من بسیار آسان است
بر تو ولیس عذابی مما یزید فی ملکك مثقال ذرة
و نیست عذاب من از آن بابت که در ملك تو بسبب آن زیادتی
شود بقدر یك ذره ولو ان عذابی مما یزید فی ملکك
لسألتك الصبر علیه واحببت ان یکون ذلك
لك و اگر عذاب من باعث زیادتی در ملك تو می بود هرآ سد

ازتو طلب میکردم که مرا صبر بر عذاب بده تا ملک تو بیفزاید و
دوست میداشتم ان عذابرا که سبب زیادتی ملک تو شود لکن
بتخفیف و در نسخه شهید بتشدید سُلْطَانُكَ برفع و در نسخه
شهید بنصب اَللّٰهُمَّ اَعْظَمُ وَمُلْكُكَ برفع یا نصب اَدْوَمُ
مِنْ اَنْ تَزِیْدَ فِیْهِ طَاعَةُ الْمُطِیْعِیْنَ اَوْ تَنْقُصَ مِنْهُ مَعْصِیَةُ
الْمُذْنِبِیْنَ لیکن پادشاهی تو خدایا عظیم تر و دایم تر
ازانست که طاعت موجب زیادتی ان شود و معصیت موجب
نقصان ان گردد زیرا که بر غیر متناهی چه افزوده شود
فَارْحَمْنِیْ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ پس رحمت بکن بر مرا ای رحیم ترین
رحم کنندها وَتَجَاوَزْ عَنِّیْ یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ و بگذر
از تقصیرات من ای صاحب عظمت و کرم کردن وَتُبْ عَلَیَّ
اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ و توبه مرا قبول کن بدرستی
که تست بسیار توبه قبول کننده و رحم کننده

دعای زاری و فروتنی

اللهم

اَللّٰهُمَّ اَحْمَدُكَ وَاَنْتَ اَهْلُ حمله معترضه است عَلٰی للجذم
متعلق است با احمدک حُسْنِ صَنِیْعِكَ اِلَیَّ ای خدای من
ستایش تو میکنم بر فعل جمیل تو بمن و تو سزاوار ستایشی
وَسُبُوْغِ نَعْمَائِكَ عَلَیَّ وَجَزِیْلِ عَطَائِكَ عِنْدِیْ و بر
کثرت نعمتهای تو بر من و بر بسیاری عطیات تو نزد من
وَعَلٰی مَا فَضَّلْتَنِیْ عاید محذوفست یعنی به چنانچه در
بعض نسخ هست مِنْ رَحْمَتِكَ وَاَسْبَغْتَ بتقدیر اسبغته
عَلَیَّ مِنْ نِعْمَتِكَ و سپاس تو میکنم بر انچه مرا بان فضل داده
بر دیگران از رحمت تو و بر انچه تمام کرده ای بر من از نعمت تو
فَقَدِ اصْطَنَعْتَ عِنْدِیْ مَا یَعْجِزُ عَنْهُ شُكْرِیْ پس بتحقیق
نیکوئی کرده بمن انقدر که شکر کردن من عاجز است از
ادای حق ان و عجز شکر من کنایه است از عجز من در شکر
وَلَوْلَا اِحْسَانُكَ اِلَیَّ وَسُبُوْغُ نَعْمَائِكَ عَلَیَّ مَا بَلَغْتُ
اِحْرَازَ حَظِّیْ وَلَا اِصْلَاحَ نَفْسِیْ و اگر نمی بود احسان تو

بسوی من وتمامیت نعم تو بر من نمیرسیدم بجمع کردن نصیب
من از خوبی ونه باصلاح کردن نفس من از بدیها ولکنک
اِبْتَدَأْتَنِی بِالْاِحْسَانِ وَرَزَقْتَنِی فِی اُمُوْرِی کُلِّهَا الْکِفَایَةَ
ولکن ابتدا کردی درحق من باحسان ودرجمیع امور بقدر
رزق من دادی که بسنده بود وَصَرَفْتَ عَنِّی جُهْدَ الْبَلَاءِ
ودفع کردی از من جهد البلارا وان حالتی است که کسی مرد را
بران ترجیح وارزوی موت کند وبعضی گفته اند که ان قله دهدم
مال وکثرة عیالست وَمَنَعْتَ مِنِّی مَحْذُوْرَ الْقَضَاءِ ومنع
کردی از من قضائی که ازو ترسند یعنی چیزی که ازو ترسم
بر من حکم نکردی بار الهی فَکَمْ مِنْ بَلَاءٍ جَاهِدٍ قَدْ صَرَفْتَ
عَنِّی خدایا پس چندین بلائی که موجب شدت در معیشت
بود بتحقیق دفع کردی از من وَکَمْ مِنْ نِعْمَةٍ سَابِغَةٍ اَقْرَرْتَ
بِهَا عَیْنِی وچندین از نعمتهای تامه که چشم مرا بان سرد
کردی واین کنایتست از روشنی چشم وخوشحالی دل بان

و

وَکَمْ مِنْ صَنِیْعَةٍ کَرِیْمَةٍ صفة موکده است لَکَ عِنْدِی
وچندین فعل نیک جلیل مر تراست نزد من که در حق
من ان نیکی تام کرده اَنْتَ الَّذِی اَجَبْتَ عِنْدَ الْاِضْطِرَارِ
دَعْوَتِی تو ئی که نزد اضطرار من دعاء مرا مستجاب
ساختی وَاَقَلْتَ عِنْدَ الْعِثَارِ بکسر عین در جمیع نسخ است
وانضابطه قاموس میشود که بفتح عین باشد زلتی معلوم
زلة لغزش پای است که سبب افتادن باشد وکنایه است
از گناه ودر شمس العلوم است که اقاله العثرة عفا عنه
یعنی عفو کردی لغزش مرا از افتادن من از مرتبه صلحا
وَاَخَذْتَ لِی مِنَ الْاَعْدَاءِ بِظُلَامَتِی ظلامه بضم چیزیست
که ظالم بتعدی گرفته باشد پس ظاهر اینست که بازائده
باشد برای تقویة عمل یا سبب فضل تام وگرفتی برای من
از اعدا انچه بزور از من گرفته بودند یعنی داد من دادی
ونفریاد رسیدی وعون رسی نمودی الهی ما وَجَدْتُکَ

بخيلاً حين سألتك ولا مستقبضاً از باب انفعال
و در نسخه شهید از باب تفعّل حین أرَدتُك
جذابنا یافتم ترا بخیل وقتی که از تو طلبیدم چیزی و نیافتم
ترا گرفته و مقبوض وقتی که قصد تو کردم بل وجدتُك
لدعائي سامعاً بلکه یافتم ترا شنونده دعاء من و مرا
انشنیدن دعا قبول دعا است ولمطالبي معطياً
و دهنده مطالب من ووجدتُ نُعماك بضم نون
وقصر و در نسخه نعمائك بفتح و مد و آنکه در نسخه بفتح
وقصر است در کتب لغة پیدا نشد علیَّ سابغةً في
كلّ شأنٍ من شأني اسم جنس است وكلّ زمانٍ من
زماني و یافتم نعمتهای ترا بر من تمام در هر کاری که
از جنس کار من بود فأنت عندي محمودٌ وصنيعُك
لديَّ مبرورٌ پس تو نزد من ستایش کرده شده و کار تو
نزد من نیك است تحمدك نفسي ولساني وعقلي

و در هر زمانی که
از جمله اجزاء زمان
وجود من بود صح

سپاس تو

سپاس تو میکند نفس و زبان و عقل من پس مراد بحمد
شکر است والا حمد مخصوص بزبان است حمداً يبلغ الوفاء
آنچنان حمدی که برسد بمرتبه کامله وافیه بحق حمد و
حقيقةَ الشكرِ و برسد بمرتبه که حقیقه شکر است
و این هم قرینه است بر حمل حمد بر شکر حمداً يكون مبلغ
رضاك عنّي آنچنان حمدی که باشد محل رسیدن
رضاء تو از من یعنی بمرتبه رسد که تو بآن حمد از من راضی
شوی فنجّني من سخطك بوزن فقفل و در نسخه بوزن
فرس پس نجات بده مرا از خشم و غضب تو يا كهفي حين
تعييني المذاهبُ ای پناه من وقتی که مانده کنند مرا
راهها که بهر راهی که روم بمطلب نرسم و مانده شوم از تعب
یعنی در وقت درماندگی تو دستگیری ويا مقيلي اسم
فاعل است از اقاله و یاء متکلم نه فاعلست نه مفعول
بلکه اضافه بادنی ملابسه است یا مفعولست پس عثرتي

بدل الاشتمالست ومنع ابدال ظاهر از غیر ضمیر غایب مخصوص
سببك كلست ودر نسخه مقیل بی یاء متكلم وابن الطهر است
ومراد بعثرة كناه است یعنی ای بخشنده كناه من فلولا
سترك عورتی لكنت من المفضوحین مراد بعورت
اینجا كناه است ومراد بستر بخشیدن یعنی اگر بخشیدن
تو كناه مرا نباشد هر اینه باشم روز قیامت از جمله وفضیحت
شدها علی روس الاشهاد ویا مؤیدی بالنصر فلولا نصرك
ایای لكنت من المغلوبین وای قوت دهنده
من بمدد كردن پس اگر مدد تو مرا بر اعدا نبودی هر اینه می بودم
مغلوب اعدا ویا من وضعت له الملوك نیر المذلة
نیر چوبیست كه بر كردن كاو ان عراده بندند بالوازم
چوب علی اعناقها ودر نسخه شهیدین اعناقهم
فهم من سطواته خائفون وای انكسی كه برای اطاعت
او كذاشته اند ملوك ان چوب مذلت را بر كردنهای خود

بران

پس ایشان از حملهای انكس ترسانند یعنی از سطوات الهی
خائفند ویا اهل التقوی ای انكسی كه سزاوار انست كه
از وی بترسند ویا من له الاسماء الحسنی وای انكسی كه
مر اوراست نامهای نیك ودر عرف اسماء حسنی نود ونه
نام را كویند اسئلك ان تعفو عنی وتغفر لی از تو
مسئلتم اینكه عفو كنی از من وبخشی مرا فلست بریا
فاعتذر پس نیستم بی كناه تا عذر خواهی كنم در قاموس است
تعذر واعتذر احتج لنفسه مثلا زید در واقع كناه نكرده
باشد وعمر اورا مقصر داند پس چون زید حجت بیارد
برای پاكی خود این اعتذار باشد واما اگر در واقع مقصر باشد
چه حجت بیارد وچه عذر كوید وانكه كویند عذر تقصیرات
ما انجا عذر بمعنی عرفی است یا مجازی یعنی بخشیدن	چندانكه تقصیرات ماست
ولا بذی قوة فانتصر وصاحب قوت نیستم تا انتقام
كشم وغالب ایم پس من كناه كار عاجزم ولا مفر فبفتح فا

وکسر هر دو مروییست لی فاقرّ و مرا اقرار کاری بایست،
تا بگریزم وَاَستقیلُکَ عثراتی واز تو طلب میکنم عفو
کردن تقصیرات من وَاَتنصَّلُ الیکَ مِن ذُنُوبی گویند
تنصّل الیه من الجنایة ای خرج منها وتبرّء عنها و بری ام
از گناهان و تبری میکنم از انها یعنی توبه میکنم بدرگاه تو
از انها التی قد اَوبقتنی وَاحاطت بی فَاَهلکتنی یعنی از
گناهی که هلاک کرده اند مرا و احاطه بمن کرده اند پس هلاک
کردند مرا و این تاکید ماسبق است منها فررتُ الیکَ
یارَبِّ تائبًا حال است از فاعل فررت فَتُب عَلَیَّ
از آن گناهان گریختم ای پروردگار من در حالتی که تایبم
پس قبول توبه من بکن یا توفیق ثبات بر ان بده متعوّذًا
فَاَعِذنی و در نسخه شهید واعذنی و در حالتی که
پناه بدرگاه تو آوردم پس مرا در پناه خود بدار مستجیرًا
فلا و در نسخه شهید ولا تخذلنی و در حالتی که طلب

بجوار و ذمّه تو کننده ام واز تو زینهار میجویم پس مرا
زینهار بده و در ذمّه خود بگیر و خوار سایلًا فلا و در مکن
نسخه شهید و لا تحرمنی وسوال کننده ام پس مرا محروم
مکن معتصمًا فلا تسلمنی وچنگ زننده ام بدرگاه تو
پس مرا بدشمن مسپار داعیًا فلا و در نسخه شهید
و لا تردّنی خائبًا دعا کننده ام پس مرا بر مگردان خایب
که نرسم بمطلب دعوتُکَ یا ربِّ مُسکینًا مُشفِقًا مسکینا
خائِفًا وَجِلًا فقیرًا مُضطرًّا الیکَ بتضمین التجا
دعا کردم بدرگاه تو ای پروردگار من در حالتی که مسکینم
و خوارم و ترسنده ام و فقیرم و مضطرم و ملتجی ام بدرگاه
تو وخائف و وجل عطف تفسیری مشفق است
اَشکُو الیکَ یا الٰهی ضعفَ نفسی عن المُسارعَةِ فیما
وَعَدتَهُ اَولیاءَکَ وَالمُجانبَةِ عمّا حذّرتَهُ اعداءَکَ
شکایت میکنم پیش تو ای خدای من از ضعف و ناتوانی من

از شتاب کردن در تحصیل ثوابی که وعده کرده بدوستان
خود و از اجتناب از تحصیل عقابی که ترسانیده دشمنان
خود را از آن وَكَثْرَةِ عطف است بر ضعف هُمُومِي وَوَسْوَسَةِ
نَفْسِي و در نسخه شهید عَنِ الْمُنَازَعَةِ و شکایت میکنم
از بسیاری اندیشها و غمها و از وسوسه کردن نفس من
در فکر امور الهی لَمْ تَفْضَحْنِي بِسَرِيرَتِي وَلَمْ تُهْلِكْنِي
بِجَرِيرَتِي خدایا فضیحت نکردی مرا در میان خلق بتشهیر
اعمالی که مرتکب آن شدم به پنهانی خلق و هلاک نکردی
مرا بسبب گناه من أَدْعُوكَ فَتُجِيبُنِي وَإِنْ كُنْتُ
بَطِيئًا حِينَ تَدْعُونِي میخوانم ترا پس تو جواب میدهی
و اگر چه من درنگ کننده ام در جواب وقتی که مرا میخوانی
یعنی الحجه میطلبم میدهی و من الحجه میفرمائی در آن کاهلم
وَأَسْأَلُكَ كُلَّ مَا شِئْتُ مِنْ حَوَائِجِي وَحَيْثُ مَا كُنْتُ
و میطلبم از تو هر چه میخواهم از حاجتها و ضروریات خود

و در هر جای

و در هر جای که باشم وَضَعْتُ عِنْدَكَ سِرِّي فَلَا أَدْعُو
سِوَاكَ وَلَا أَرْجُو غَيْرَكَ گذاشتم نزد تو سرّ خود را پس نمیطلبم
از غیر تو و امیدوار نیستم از غیر تو لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ
تَسْمَعُ مَنْ شَكَا إِلَيْكَ در بندگی تو ایستاده ام ایستادنی
بعد ایستادنی میشنوی فریاد کسی که شکایت بدرگاه تو
کند وَتَلْقَى مَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْكَ و می رسی بکسی که توکل بر تو
کند یعنی کار سازی او میکنی و در نسخه شهید و تکفی
و این اظهر است وَتُخَلِّصُ مَنِ اعْتَصَمَ بِكَ وَتُفَرِّجُ عَمَّنْ
لَاذَ بِكَ و خلاص میکنی از بلیّه کسی را که چنگ بدرگاه تو
زند و دور میکنی غم از کسی که پناه بتو برد إِلٰهِي فَلَا تَحْرِمْنِي
خَيْرَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى لِقِلَّةِ شُكْرِي خدایا چون من
شکر کم میکنم باین سبب مرا محروم مکن از خیر آخرت و دنیا
وَاغْفِرْ لِي مَا تَعْلَمُ مِنْ ذُنُوبِي و بخش بر من آنچه میدانی از
گناهان من إِنْ تُعَذِّبْ فَأَنَا الظَّالِمُ الْمُفَرِّطُ الْمُضَيِّعُ

الاثم المقصر المضجع از باب تفعیل و در نسخهٔ شهید از
باب افعال المغفل از باب افعال و در نسخهٔ شهید از
باب تفعیل حظ نفسی اگر تعذیب من کنی بر خواست چرا
که من ظالم و تفریط کننده و ضایع کار و گناهکار و تقصیر
کننده و بخواب رفته و سهو کننده و ترک کننده نصیب
خودم و ان تغفر فانت ارحم الراحمین و اگر بخشی
بی‌نوائی چرا که تو رحیم‌ترین رحم کنندهائی

دعا در الحاح بدرگاه الهی

یا الله الذی لا یخفی علیه شیء فی الارض ولا فی
السماء ای خدائی که مخفی نیست بر و چیزها در زمین [و آسمان]
وکیف یخفی علیك یا الهی ما انت خلقته وکیف لا
تحصی ما انت صنعته و چگونه مخفی ماند بر تو ای [خدای]
چیزی که تو از خلق کرده و چگونه احاطه نکند علم تو با
تو ساخته او کیف یغیب عنك ما انت تدبره یا

چگونه

چگونه از تو غایب شود چیزیکه تو تدبیر آن میکنی وکیف
یستطیع ان یهرب منك من لا حیوة له الا برزقك
او کیف ینجو منك من لا مذهب له فی غیر ملکك
یا چگونه تواند از تو گریخت کسی که نتواند زیست مگر
برزقی که تو بدهی یا چگونه نجات یابد از تو کسی که جای [رفتن]
ندارد غیر ملک تو چه هر جا رود همه ملك تست سبحانك
اخشی خلقك لك اعلمهم بك منزه میدانم ترا از [جمیع]
نقایص ترسنده ترین خلق تو از تو داناترین ایشان اند
بتو بمقتضای کریمه انما یخشی الله من عباده العلماء
واخضعهم لك اعملهم بطاعتك و متواضع [ترین]
خلق مر ترا کسی است که بیشتر عمل بطاعت تو کند
واهونهم علیك من انت ترزقه وهو یعبد غیرك
وخوارترین خلق نزد تو کسی است که تو رزق او بدهی
و او بندگی غیر تو کند سبحانك لا ینقص سلطانك

مَنْ اَشْرَكَ بِكَ وَكَذَّبَ رُسُلَكَ بضم سين وتسكون
هردو مرويست منزهى تو كم نكند پادشاهى ترا كسى كه
با تو غير ترا شريك داند وپيغمبران ترا دروغ كوى داند
وَلَيْسَ يَسْتَطِيعُ مَنْ كَرِهَ قَضَائَكَ اَنْ يَرُدَّ اَمْرَكَ وكسى كه
مكروه داند حكم ترا قادر نيست بر اينكه ردّ حكم تو كند وَلَا
يَمْتَنِعُ مِنْكَ مَنْ كَذَّبَ بِقُدْرَتِكَ وكسى كه قايل بقدرت
تو نباشد نتواند خود را باز داشت از تو چه همه عالم مقهور
قدرت تست پس كه تواند كفّ نفس خود از تو كرد وَلَا تَفُوتُكَ
يعنى لَا يَذْهَبُ عَنْكَ مَنْ عَبَدَ غَيْرَكَ وبيرون از تصرف
تو كسى كه عبادت غير تو كند چه بالاخرة بعذاب تو مبتلا
كردد وَلَا يُعَمَّرُ مجهول از تفعيل عمره ابقاه فِي الدُّنْيَا مَنْ
كَرِهَ لِقَائَكَ وباقى كذاشته نشود در دنيا كسى كه ملاقات
ترا بموت مكروه دارد سُبْحَانَكَ مَا اَعْظَمَ شَانَكَ
وَاَقْهَرَ سُلْطَانَكَ وَاَشَدَّ قُوَّتَكَ وَاَنْفَذَ اَمْرَكَ

منزّه

منزه ميدانم ترا چه عظيم است رتبه تو و چه غالب است
پادشاهى تو و چه قويست قوة تو و چه نافذ است حكم تو
سُبْحَانَكَ قَضَيْتَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِكَ الْمَوْتَ مَنْ
وَحَّدَكَ وَمَنْ كَفَرَ بِكَ منزهى حكم كردى بمردن بر
جميع خلق تو چه كسى كه ترا يكى دانست و چه كسى كه بتو
كافر شد وَكُلٌّ ذَائِقُ الْمَوْتِ باضافه ودر نسخه شهيد
بتنوين ذائق ونصب الموت وَكُلٌّ صَائِرٌ اِلَيْكَ همه
چشنده مرك اند وهمه كردنده اند بسوى تو فَتَبَارَكْتَ
اى تقدست وتنزهت يعنى در مرتبه كامله طهارت
وتنزهى وَتَعَالَيْتَ وبلند مرتبه لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ
وَحْدَكَ حال موكّده است لَا شَرِيكَ لَكَ نيست معبود
بحق مكر تو در حالى كه منفردى بمعبوديت وشريكى نيست
ترا اٰمَنْتُ بِكَ وَصَدَّقْتُ رُسُلَكَ وَقَبِلْتُ كِتَابَكَ
وَكَفَرْتُ بِكُلِّ مَعْبُودٍ غَيْرِكَ وَبَرِئْتُ مِمَّنْ عَبَدَ سِوَاكَ

ایمان بتو آوردم و تصدیق پیغمبران تو کردم و کتاب ترا قبول
کردم و انکار نمودم هر معبودی را که غیر تست و بیزار شدم
از کسی که عبادت غیر تو کند اَللّٰهُمَّ اِنِّی اُصْبِحُ وَاُمْسِی
مُسْتَقِلًّا لِعَمَلِی مُعْتَرِفًا بِذَنْبِی و در نسخه بِذُنُوبِی
مُقِرًّا بِخَطَایَایَ خدایا بدرستی که صبح میکنم و شام
میکنم در حالی که کم میدانم عمل خود را و در حالی که معترفم
بگناه خود و اقرار میکنم بگناهان خود پس تاکید ما سبق
باشد اَنَا بِاِسْرَافِی و در اصل نسخه ابن ادریس و در کنار
نسخه لفظ عَلٰی نَفْسِی هست لیکن در نسخ دیگر نیست
ذَلِیلٌ من خوار شدم بسبب تبذیر و تفریق بر نفس خود که
نفس خود را پراکنده و ضایع کردم عَمَلِی اَهْلَکَنِی عمل من مرا
هلاك کرد وَهَوَایَ اَرْدَانِی اینچنین است در نسخه شیخ
زین الدّین و در نسخ دیگر ارادنی بوده و اصلاح نموده اردانی
کرده اند یعنی خواهش دل من مرا هلاك کرد یا در چاه

او خت

او اخت وَاَنَمَ کنایة از هلاك است وَشَهَوَاتِی حَرَمَتْنِی
و شهوتهای من محروم ساخت مرا از نعیم اخروی فَاَسْئَلُكَ
یَا مَوْلَایَ سُؤَالَ و در نسخه سؤال مَنْ اَمِنَ بِكَ وَوَحَّدَكَ
وَاَیْقَنَ بِقُدْرَتِكَ وَعَرَفَ فَضْلَكَ وَصَدَّقَ
بِرُسُلِكَ وَخَافَ عَذَابَكَ وَطَمِعَ فِی رَحْمَتِكَ اَللّٰهُمَّ
اِنِّی اَسْئَلُكَ سُؤَالَ مَنْ نَفْسُهُ لَاهِیَةٌ لِطُولِ اَمَلِهِ
پس مرا از تو میطلبم ای صاحب من همچو طلب کردن کسی
که نفس او بازی کند و غافل باشد بسبب کثرت آرزوی
او وَبَدَنُهُ غَافِلٌ لِسُكُونِ عُرُوقِهِ و بدن او غافل باشد
از ورود بلیات بسبب ساکن بودن رگهای او یعنی بسبب
اعتدال حرکه شراین و این کنایه است از رفاهیت حال
و عدم اضطراب دل که سبب شدّت حرکت شریانات
وَقَلْبُهُ مَفْتُونٌ بِكَثْرَةِ النِّعَمِ عَلَیْهِ و دل او واقع است
در فتنه یعنی در حیرت یا عجب بسبب بسیاری نعمتها که

کتابخانه آستان قدس

برو وارد بند وفكره قليل لما اشتغلت بفكره هو صادر
اليه وفكر او براى چيزى كه او كرده است بسوى او
كم است يعنى فكر عاقبة كم دارد سؤال عطف است بر
سؤال سابق بحذف حرف عطف من غلب عليه الامل
وفتنة الهوى همچو سؤال كردن كسى كه غالب است برو
آرزو وحيران كرده او را خواهش نفس واستمكنت منه
الدنيا ومتمكن وقادر شده است برو دنيا وجاى گرفته
در دل او واظله الاجل ظلنى الشى دنا منى حتى
القى على ظله ونزديك شده باو اجل كه گويا سايه
برو انداخته سؤال من استكثر ذنوبه واعترف
بخطيئته همچو سؤال كسى كه بسيار داند گناهان خود را
ومعترف باشد بتقصير خود سؤال من لا رب له
غيرك ولا ولى له دونك همچو سؤال كسى كه پروردگارى
غير تو ندارد ونداشته باشد ومتولى كار او غير تو نباشد

ولا منقذ

ولا منقذ له منك ودر نسخه من عقابك وخلاص
كننده نباشد او را از تو ولا ملجأ مصدر ميمى است له منك
الا اليك والتجا نباشد او را از تو مگر بسوى تو اللهم اسئلك
بحقك الواجب على جميع خلقك خدايا ميطلبم از تو
بوسيله حق تو كه واجب است بر جميع مخلوقات تو و
باسمك الذى امرت رسولك ان يسبحك به وبوسيله العظيم
نام بزرگ تو كه فرموده برسول تو كه تسبيح وتنزيه تو كند
بان نام وبجلال وجهك الكريم الذى لا يبلى ولا
يتغير ولا يحول ولا يفنى وببزرگى ذات كريم تو كه
كهنه نشود ومتغير نگردد واز حالى بحالى نرود ونيست
نگردد ان تصلى مفعول اسئلك است على محمد و
آل محمد وان تغنينى عن كل شىء بعبادتك از تو ميطلبم
اينكه رحمت كنى بر محمد وآلش وغنى سازى مرا از همه چيز
بعبادت تو كه غير عبادت تو بچيزى مشغول نشوم وان

تسلّی از باب تفعیل وافعال بنفسی عن الدنیا بمخافتک
واینکه واسوخته کنی وتسلیه نفس من بکنی از دنیا
بسبب خوف تو یعنی خوف خود در دل من القا کنی تا از
دنیا واسوزد وأن تثیبنی ودر نسخه شهید تثنینی
از ماده ثنا بالکثیر من کرامتک برحمتک واینکه ثواب
بسیار دهی مرا از کرم تو برحمة تو قطع نظر از استحقاق
من فالیک أفرّ ومنک أخاف وبک أستغیث
وإیاک أرجو یعنی بسوی تو میگریزم واز تو میترسم وبتو
استغاثه میکنم واز تو امیدوارم والیک ألجأ وبک
أثق وإیاک أستعین وبک أومن وعلیک أتوکّل
وعلی جودک وکرمک أتّکل وبسوی تو التجا میبرم
وبتو اعتماد میکنم واز تو طلب مدد مینمایم وبتو ایمان می آرم
وبر تو توکل میکنم وبر جود وکرم تو اعتماد کرده کار خود بتو
میگذارم وتوکل بر جود تو میکنم دعا در تذلل بدرگاه الهی

رب

ربِّ أفحمتنی ذنوبی وانقطعت مقالتی فلا حجّة
ودر نسخه ولا عذر لی ای پروردگار من ساکت ساخته
مرا گناهان من که از شرم آنها جای تکلم نمانده وسخن
گفتن من منقطع شده پس هیچ حجتی نیست مرا فأنا
الأسیر ببلیّتی تا بن (؟) وما بعدش میل بجانب معنی است
مثل انا الذی سمّتنی امّی حیدره والابیات گفت
ببلیته وبعمله وهکذا المرتهن بصیغه مفعول بعملی
ودر نسخه شهید بفعلی المتردّد فی خطیئتی المتحیّر
عن قصدی پس منم گرفتار ببلای خود ودر گرو کردار
خود سرگردان در گناه خود حیران از راه مستقیم خود
که اقتصاد ومیانه روی نتوانم کرد المنقطع بی بصیغه
مفعول در قاموس است انقطع به مجهولا عجز عن
سفره که بسبب نفاد زاد یا هلاک دابه یا حدوث
الی سفر نتواند کرد پس سفر منقطع است بکسر ومسافر منقطع

گناه کار را ببخشند و با واحسان کنند یا بر گشته احسان

بکن در مقابل گناه من فَاَنَا الْمُقِرُّ بِذَنْبِي الْمُعْتَرِفُ

بِخَطِيئَتِي پس من اقرار کننده ام بگناه من و اعتراف

کننده ام بتقصیر و خطاء خود وَهٰذِهِ يَدِي و در نسخه

فَهٰذِهِ رَقَبَتِي وَنَاصِيَتِي و اینست دست من و پیشانی

من در مقام خضوع اینچنین گویند چه گناهکار را دست

به ببندند و موی پیشانی او بکشند اَسْتَكِينُ بِالْقَوَدِ گرفته

مِنْ نَفْسِي خوارم و تن در داده ام بقصاص کردن

از نفس من یعنی هرچه خواهی بکن اِرْحَمْ شَيْبَتِي وَ

نَفَادَ اَيَّامِي وَاقْتِرَابَ اَجَلِي وَضَعْفِي وَمَسْكَنَتِي وَقِلَّةَ

حِيلَتِي رحم بکن بر پیری من و بر تمام شدن ایام زندگی

من و بر نزدیک شدن اجل من و بر ضعف و مسکینی

من مَوْلَايَ وَارْحَمْنِي اِذَا انْقَطَعَ مِنَ الدُّنْيَا اَثَرِي وَ

امَّحَى از باب انفعال اصلش امتحی است چنانچه در نسخه

شهید است

شهید است مِنَ الْمَخْلُوقِينَ ذِكْرِي وَكُنْتُ فِي الْمَنْسِيِّينَ

كَمَنْ قَدْ نُسِيَ صاحب من رحم کن بر من وقتی که منقطع

شود از دنیا اثر من یعنی بمیرم و محو شود از میان مخلوقات

ذکر من و باشم در میان فراموش شدگان همچو کسی

که بتحقیق فراموش شده باشد مَوْلَايَ وَارْحَمْنِي عِنْدَ

تَغَيُّرِ صُورَتِي وَحَالِي اِذَا بَلِيَ جِسْمِي وَتَفَرَّقَتْ اَعْضَائِي

وَتَقَطَّعَتْ اَوْصَالِي ای صاحب من رحم کن بر من نزد

تغیر یافتن صورت من در قبر و تبدل حال من وقتی

که پوسیده شود جسم من و جدا شوند اعضاء من و پاره

پاره شوند مفاصل و مجمع استخوانهاء من يَا غَفْلَتِي و در

نسخه مَا اَغْفَلَنِي عَمَّا يُرَادُ بِي خدایا استغاثه میکنم

بتو از دست غفلت من از آنچه اراده کرده شود بمن مَوْلَايَ

وَارْحَمْنِي فِي حَشْرِي وَنَشْرِي ای صاحب من رحم بکن

بر من در وقت جمع کردن من با خلایق در محشر قیامت

یعنی در وقت زنده کردن من برای حشر واجعل فی ذلک
الیوم مع اولیائک موفقی وفی احبائک مصدری
و بکردان دران روز حشر با دوستان تو ایستادن تو
مرا و در میان محبان تو برکشتن مرا از حساب که همراه
دوستان تو بهشت روم وفی جوارك بکسر جیم و در نسخه
بفتح و این انسب است بقولش مسکنی یا رب العالمین بکیر مرا
در ذمه و عهد و پیمان تو یا بکردان در همسایکی تو محل
سکونت مرا ای پروردکار اقسام عالم دعا در

طلب دفع هموم

یا فارج الهم وکاشف الغم ای دافع و مزیل غم
یا رحمن الدنیا والاخرة ورحیمهما زیادتی لفظ
دلالت میکند بر زیادتی معنی و رحمة مجاز است
از انعام پس مراد اینست که ای دهنده نعم جلیله
دنیا و اخرة و نعم غیر جلیله دنیا و اخرة چه جمیع اقسام

نعم از دنیا

نعم ازو پست و یحتمل که این عبارت اشارت باشد بچهار
ترکیب یکی یا رحمن الدنیا و رحیم الدنیا یعنی دهنده
نعم جلیله و غیر جلیله دنیوی دوم یا رحمن الاخرة
و رحیم الاخرة یعنی دهنده نعم جلیله و غیر جلیله
اخروی سیوم یا رحمن الدنیا و رحیم الاخرة و اگر معنی
چنین کوییم که دهنده نعم جلیله دنیا و غیر جلیله
اخرة جزالت نمی ماند پس معنی اینست که نعمت دهنده
بمومن و کافر در دنیا برزق و بمومن فقط در اخرت بخشش
و جنت چهارم یا رحیم الدنیا و رحمن الاخرة و چون ادنی
نعمت اخروی اجلست از اعظم نعم دنیوی پس معنی
چنین باشد که ای دهنده نعم دنیوی که جلیل نیستند
نسبت با اخروی و نعم اخری که همه جلیل اند صل علی
محمد وال محمد وافرج واکشف غمی رحمة بکن بر محمد همی
وال محمد و دفع هم و غم من بکن بدانکه هم الحی است

که از توقع مکروه باشد قبل از وقوع وغم بعد وقوع
مکروه هست یا واحد یا احد یا صمد یا من لم یلد
ولم یولد ولم یکن له کفوا احد ای یگانه که
افراد دارد ونه اجزا ای آنکه مردم با ورجوع آرند در
مهمات وای آنکه نه فرزند دارد ونه پدر وهیچکس
کفو ومثل او نیست اعصمنی همزه وصل است پس
تنوین احد را کسر باید داد وطهرنی ویاک کن مرا
از گناهان واذهب ازناب فتح بلیتی وببر ودور
کن بلاء مرا ودر نسخه شهید اذهب از باب افعال است
ومعنی یکیست چرا که در قاموس گفته ذهب به ازاله
کاذهبه واذهب به تا انجا دعا است بعد ازین قول
راوی است واقرا آیة الکرسی والمعوذتین وقل
هو الله احد وقل بخوان آیة الکرسی وقل اعوذ
برب الفلق تا آخر وقل اعوذ برب الناس تا آخر وقل هو الله

احد تا آخر وبکو بعد ازین شروع در تتمه دعا است ومقول
قول است اللهم انی اسئلک سؤال من اشتدت
فاقته وضعفت قوته وکثرت ذنوبه خدایا بدرستی
که من از تو میطلبم وسوال میکنم از تو همچو طلبیدن
کسی که محکم شده باشد فقر واحتیاج او یعنی عرتبه
کمال رسیده وضعیف شده باشد قوت او وبسیار
شده باشد گناهان او وسؤال من لم یجد لفاقته
مغیثا ودر نسخه مغنیا از غنی ولا لضعفه مقویا
ولا لذنبه غافرا غیرک یا ذا الجلال والاکرام همچو سوال
کردن کسی که نیابد برای احتیاج خود فریادرسی ونه برای
ضعف خود قوت دهنده ونه از برای گناه خود بخشنده
غیر تو ای صاحب عظمت وکرم وکردن بدانکه مستغیث و
تقویت داده شده آن شخص است نه فاقه وضعف
نس تعلق مجازی است ویحتمل که لام سببیه باشد

بتقدیر معینا له ومقویا له وبخلق مغفرت
ظاهر است اسئلك عملا تحب به ویقینا تنفع
به من استیقن به ودر نسخه شهید ینفع من تیقن
به در قاموس است یقن الامر کفرح وایقنه وتیقنه
واستیقنه واستیقن به علمه وتحققه حق الیقین
فی نفاذ امرك واز تو میطلبم عملی را که دوست داری
بسبب ان عمل کسی را که ان عمل کرده باشد و میطلبم دانستن
احکام ترا بتحقیق و یقینی را که نفع برسانی تو بسبب
ان یقین کسی را که دانسته باشد ان احکام را بجا اوردن
که حق دانستن است در اجراء امر تو اللهم صل علی
محمد وال محمد واقبض علی الصدق نفسی خدایا
رحمة بکن بر محمد وال محمد وبگیر با ایمان نفس مرا یعنی
بران بدار یا قبض روح من بکن با ایمان و تصدیق
واقطع من الدنیا حاجتی وقطع احتیاج مرا از دنیا

من عمل به

را

را اجعل فیما عندك رغبتی شوقا الی
لقائك وبگردان رغبت مرا در انچه نزد تست از
عمل صالح ورضای تو بجهة اشتیاق من بلقاء تو و
هب لی صدق التوکل علیك وببخش مرا توکل صادق
بر تو که مشوب بغرض دیگر نباشد اسئلك من
خیر کتاب قد خلا واعوذ بك من شر کتاب قد خلا
واز تو میطلبم ثواب اعمال نیك که کراما کاتبین در جریده
اعمال من قبل ازین نوشته اند اسئلك خوف
العابدین لك وعبادة الخاشعین لك واز تو
میطلبم بجا اوردن خوفی که عابدان از تو دارند و بجا اوردن
که میکنند خشوع کنندگان ترا ویقین المتوکلین علیك وتوکل
المؤمنین علیك ودر نسخه بك ومیطلبم مثل یقین
توکل کنندگان بر تو ومثل توکل مومنان بر تو اللهم اجعل
رغبتی فی مسئلتی مثل رغبة اولیائك فی مسائلهم

وپناه می برم بتو از بدیهای من که در کتاب اعمال من قبل ازین نوشته اند

عبادتی

ودر نسخه شیخ زین الدین منک خدایا بکردان رغبت را
در سوال وطلب کردن مرا از تو مثل رغبت دوستان تو
در سوال کردنهای ایشان از تو وَرَهبَتی مِثلَ رَهبَةِ
اَولِیائِكَ ودر نسخه شیخ زین الدین منک وبکردان
خوف مرا از تو مثل خوف دوستان تو از تو وَاستَعمِلنی
فی مَرضاتِكَ عَمَلًا لااَترُكُ مَعَهُ شَیئًا مِن دِینِكَ
مَخافَةَ اَحَدٍ مِن خَلقِكَ وبکاردار مرا در اموری
که مرضی تواند بعملی که ترک نکنم با ان عمل هیچ چیزرا
از امور دینیه تو بواسطه ترس کسی از مخلوقات
تو اَللّهُمَّ هذِهِ حاجَتی فَاَعظِم فیها رَغبَتی وَاَظهِر
فیها عُذری وَلَقِّنی فیها حُجَّتی وَعافِ فیها جَسَدی
خدایا انچه مذکور شد مطلب وحاجت من است وتانیث
هذه باعتبار مذکورات است پس عظیم ساز در تحصیل ان
رغبت دل مرا وظاهر کن بر خلق روز قیامت عذر

تقصیر

از اوقاف ... سلطان ...
تاریخ ... رجب ... ۱۳۴۱
نمره مسلسل کتاب ۱۸۹۹۹

تقصیر مرا وتلقین کن بمن در تحصیل حاجات حجت مرا که
بتعلیم وتلقین تو حجه تقصیر کفته خلاص شوم
وعافیت ده از بلیات در تحصیل حاجات بدن
مرا اَللّهُمَّ مَن اَصبَحَ لَهُ ثِقَةٌ اَو رَجاءٌ غَیرُكَ
مراد بثقه ورجا من یوثق به ومن یرجی منه است
بطریق زید عدل وجزاء من مجرور ونست یعنی
فلیصبح لاغیره لی به فقد فاء تعلیل است ما اَصبَحتُ
وَاَنتَ ثِقَتی وَرَجائی مجاز است بطریق سابق
فِی الاُمُورِ کُلِّها خدایا هر که صبح کند در حالی که اعتماد
وامید او بر غیر تو باشد کو چنین باشد مرا با او کاری
نیست چرا که من بتحقیق صبح کرده ام در حالی که اعتماد
وامید من بذات پاك تست در همه کارها فَاقضِ لی
بِخَیرِها عاقِبَةً پس حکم بکن برای من بهر کدام از ان امور
که عاقبت ان برای من خوب باشد وتوفیق همان امر عن

کتابخانه آستانه قدس

بده وتجنّبني من مضلّات الفتن اضافه صفت موصوف است

ونجاة ده مرا از فتنهائی که موجب گمراهی من باشد برحمتك

یا ارحم الراحمین برحمة وانعام وفضل تو ای رحیم ترین

رحم کنندها وصلّى الله على سيّدنا رسول الله المصطفى محمّد

وعلى آله الطاهرين ورحمة كند خداى تعالى بر سيّد

ما محمّد صلّى الله عليه وآله وسلّم كه رسول خداست

انچنان رسولی که برگزیده الهی است از تمام عالم وبر آل او

که پاک کند بمقتضای آیت تطهیر وآنکه ملا جلال در حاشیه

قدیم تجرید گفته که فصل نکنند بعلی بمقتضای

حدیث من فصل بيني وبين آلي بعلي لم ينل شفاعتي

اصلی ندارد وحدیث منقول نیست الهی بفضل خود برین

عاصی که مترجم این ادعیه کریمه است وبخش صاحب

این ادعیه وآبا کرام واولاد اطهار او ببخشای وعرفان

ورضوان نصیب کن آمین یا رب العالمین وصلّى الله

على خير خلقه محمّد وآله اجمعين

برحمتك يا ارحم الراحمين

تمت الكتاب بعون الله الملك

من شهر جميد الاول سنه الف وخمس

من الهجرة النبوية صلى الله عليه

سلّما كثيراً كثيرا

والحمد لله

رب العالمين

کتابخانه آستان قدس
وبژه خطی
بازبینی شد ۱۳۷۱ ش
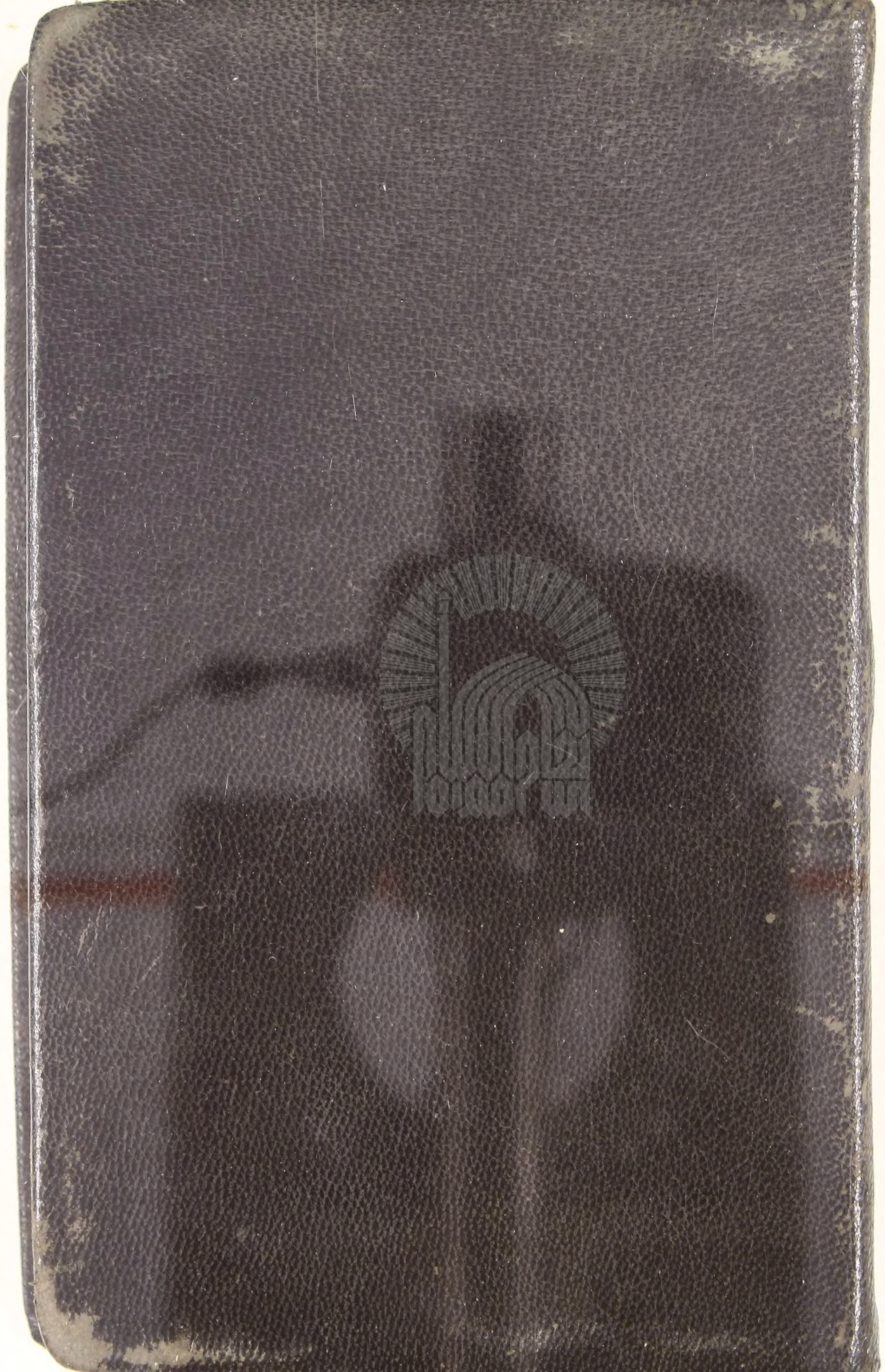
بازبین شد
۱۳۵۳ ع